



نهج البلاغه موضوعی

مشخصات کتاب

سرشناسه: عزیزی ، عباس ، 1342 - عزیزی ، عباس ، - 1342

عنوان و نام پدیدآور:

نهج البلاغه موضوعی / عباس عزیزی .

مشخصات نشر: قم : صلاه ، 1381.

مشخصات ظاهری: [901] ص .

شابک: 35000 ریال؛ 38000 ریال :

چاپ ششم 964-7436-29-7:

یادداشت: چاپ ششم: 1384.

یادداشت: کتابنامه : ص . [901].

موضوع: علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، 23 قبل از هجرت - 40 ق . نهج البلاغه -
فهرستها

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، 23 قبل از هجرت - 40 ق . . نهج البلاغه

رده بندی کنگره: BP38/07 /ع 4 ن 9



رده بندی دیویی: 9515/297

شماره کتابشناسی ملی: م 81-17852

مقدمه

نهج البلاغه برادر قرآن است.

نهج البلاغه کتاب نفسی است.

نهج البلاغه گنجینه و دائره المعارف الهی است.

نهج البلاغه کتابی است که روح را پرورش می دهد.

نهج البلاغه مثل خود علی علیه السلام است.

نهج البلاغه کتابی است که محدود به زمان خاصی و محصور به موضوع معینی نمی باشد.

نهج البلاغه کتابی است که بعد از چندین قرن، حلاوت و جذابیت آن باقی مانده است.

نهج البلاغه کتاب اولین امام شهید است و همانند خود آن امام زنده و جامع است.

نهج البلاغه کتابی است که سخنانش همیشه تازه می باشد و کهنه نمی گردد.

نهج البلاغه یک اقیانوس عمیق و تمام نشدنی است.

نهج البلاغه کتابی است که سخنانش عمیق و پر مغز و گویا برای همه انسان ها است.

نهج البلاغه غذای روح آدمی است.



نهج البلاغه کلامی است که از زبان شخصی الهی و ملکوتی جاری شده است.

نهج البلاغه کتاب ابدی است، علتش در این است که گوینده آن همیشه زنده و اهل عمل است.

نهج البلاغه کتاب سیر و سلوک و خودسازی و توصیه و اخلاق و عرفان و روانشناسی است.

نهج البلاغه کتابی است چند بعدی و متنوع و از جهت فصاحت و بلاغت بی نظیر.

نهج البلاغه کتاب مظلوم عالم علی علیه السلام است و باید از آن درس گرفت.

نهج البلاغه کتاب شفاء است و معجونی است برای درمان بیماریهای روحی.

حاج میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان علیه بارها در مجالس درس اظهار می نمودند:

من آرزویم این است نهج البلاغه را در بهشت از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام درس بگیرم.
و گاهی که سخن از مردن پیش می آمد، می فرمود:

برویم در بهشت نهج البلاغه را پیش امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانیم.

امید آن روز را داریم که نهج البلاغه یک کتاب درسی واقع شود.

نهج البلاغه کلام کسی است که وجودش پر برکت و نور دهنده بود، او سخنش را بالای منبر برای مردم می گفت، ولی درد دلش را به چاه می گفت.

نهج البلاغه سخن کسی است که همه انسان ها در هر عصری به وجودش افتخار می کردند.



نهج البلاغه سخن کسی است که به خاطر حق خواهی و عدالت خواهی در محراب عبادت به شهادت رسید، نهج البلاغه سخن کسی است که مثل او نه بوده و نخواهد آمد.

نهج البلاغه سخن کسی است که روحش محدود به دنیای خاصی نیست و در همه دنیا و جهان حضور دارد؛ نهج البلاغه سخن یک عارف و فیلسوف و زاهد و عابد است.

سید رضی پس از نقل خطبه معروف الغراء (خطبه 81) می نویسد:

وقتی که علی این خطابه را القا کرد، بدن ها لرزید، اشک ها جاری شد و دل ها به تپش افتاد و هنوز هم کدام دل است که خطبه ها و موعظه های علی علیه السلام را بخواند یا گوش کند و به لرزه در نیاید؟!

الحمدلله تاکنون در طول تاریخ ترجمه ها و فصل بندی های گوناگونی برای نهج البلاغه نوشته و انجام شده است؛ ما در نهج البلاغه موضوعی خویش، خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار را در قالب فصل ها و بخش ها و موضوعات گوناگون، به گونه ای که خصوصا قابل استفاده برای نسل جوان باشد، گرد آوری نمودیم، این موضوعات گزیده. منتخبی از نهج البلاغه می باشند که رنگ های مختلفی را به این کلام آسمانی داده اند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

امیدواریم که بتوانیم از نعمت الهی که در دست ماست استفاده درست کنیم و تمام افتخار ما این است که علی علیه السلام را داریم، هم در دنیا و هم در عالم برزخ و قیامت امید ما به اوست.



بیاییم حتی برای یک لحظه هم از سخن و عمل حضرت علیه السلام جدا نشویم که سعادت ما بستگی به آن دارد.

بیاییم اتصال به امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا کنیم و از وجود او مدد و یاری بطلبیم.

بیاییم از نهج البلاغه درس بگیریم و به پندهای حکیمانه آن عمل کنیم.

بیاییم نهج البلاغه را ببوسیم و به چشم خود بمالید تا نورانی گردیم.

به امید آن روز که جایگاه همان در بهشت در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب عزیز نهج البلاغه باشد.

عباس عزیزی

حوزه علمیه قم - زمستان 80

فصل اول: اصول دین

بخش اول: توحید

1. توحید

1. دو ستون محکم دین

وصیتی لکم:

ان لا تشرکوا بالله و شیئا و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضيعوا سنته. اقيموا هذین العمودین، و اوقدوا هذین المصباحین، و خلاکم ذم!



وصیتم به شما این است که هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباه نسازید. این دو ستون محکم دین (توحید و محافظت بر سنت پیامبر) را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه دارید تا در نتیجه، توییخ از شما دور باشد. (1)

2. بی همتایی در خلقت

... لا شریک اعانه علی ابتداع عجائب الامور

هیچ شریک و همتایی او را در آفرینش مخلوقات شگفت انگیز کمک و یاری نکرده است. (2)

3. وحدانیت خدا

لم یولد سبحانه فیکون فی العز مشارکا و لم یلد فیکون موروثا

خداوند زاییده نشده تا در بزرگواری اش شریک داشته باشد و نزاییده است. (3)

4. نه زاده و نه زاییده شده!

الله الذی لم یلد فیکون مولودا، و لم یولد فیصیر محدودا. جل عن اتخاذ الابناء

خداوند کسی را نزاده تا خود مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی باشد، بالاتر از آن است که فرزندان بپذیرد. (4)

5. طنین دلایل توحید

نعقت فی اسماعنا دلائله علی وحدانیه



دلایل او خدا بر یگانگی اش در گوش های ما طنین انداز است. (5)

6. ستم نابخشودنی

فاما الظلم الذی لا یغفر فالشک بالله، قال الله تعالی:

(ان الله لا یغفر ان یشرک به)

ستمی که بخشیده نخواهد شد، شرک به خداست و قول خدای تعالی است که:

(خداوند نمی بخشد آن که به او شرک آورد.) (6)

7. آثار اخلاص

ان الله تعالی ... شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدھا

خداوند، با اخلاص و یکتا پرستی گره حقوق مسلمانان را محکم کرد. (7)

8. بی همتایش بدان!

ما وحده من کیفه، و لا حقیقه اصاب من مثله، و لا ایاه عنی من شبهه و لا صمده من اشار
الیه و تو همه

بی همتایش ندانسته کسی که برای او (خداوند) چگونگی و کیفیت بپندارد، و به حقیقت او
نرسیده است کسی که برایش همانند و همتایی بپندارد، و به او نپرداخته کسی که او را به
چیزی مانند کند، و قصد او نکرده کسی که به او اشاره کند یا به خیالش آورده باشد. (8)

9. اساس دین



اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده
الاخلاص له، و کمال الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

اساس دین شناخت خدا، و کمال شناخت، اعتراف به وجود اوست، و کمال اعتراف، درک
یکتایی اوست، و کمال توحید خدا، پاک ساختن عمل برای اوست و کمال اخلاص در برابر
او، این است که وی را از صفات ممکنات منزله دانی. (9)

10. بی همتایی خداوند

... واحد لا بعدد، و دائم لا بامد، و قائم لا بعمد. تتلقاه الاذهان لا بمشاعره، و تشهد له المرئی
لا بمحاضره

(اوست خدایی که) یگانه است نه به شمارش، و جاودان و به خود پایدار است، برپاست نه
با نگاهدارنده ای، ذهن ما او را می شناسند و به درک او نرسند. هر جا بر وجود او شهادت
دهد، بدون آن که در آن باشد. (10)

11. مرز نداشتن خدا

لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبها، و لم تقع علیه الاوهام بتقدیر فیکون ممثلا
خردها برای او حد و مرزی نتواند نهاد، تا در نتیجه به چیزی مانند باشد و اوهام برایش اندازه
ای تعیین نتواند کرد، تا بتوان برایش مثالی فرض کرد. (11)

12. گواهی به وحدانیت حق

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له:



الاول لا شیء قبله، و الاخر لا غایه له، لا تقع الاوهام له علی صفة، و لا تعقد القلوب منه لی
کیفیه

گواهی می دهد که خدایی نیست جز خدای یگانه که بی شریک و بی همتاست، آغاز و
اول است و قبل از او چیزی نیست، نه پندارها برای او صفتی می دانند و نه عقل ها اثبات
چگونگی او را می توانند. (12)

13. حقیقت توحید

التوحید ان لا تتوهمه، و العدل ان لا تتهمه

حقیقت توحید آن است که خدا را در فهم و اندیشه خود نیاوری و عدل آن است که او را
(به هیچ بدی و ظلم) متهم نسازی. (13)

14. شناخت خدا

لا تناله الاوهام فتقدره، و لا تتوهمه الفطن فتصوره و لا تدركه الحواس فتحسه و لا تلمسه
الایدی فتمسه

وهم ها به او نمی رسد، تا اندازه گیری اش کنند و اندیشه های باریک بین او را در وهم
نتوانند آورد، تا در نتیجه تصورش کنند و حواس به او نرسند، تا در نتیجه حسش کنند و به
دست نمی آید تا در نتیجه او را لمس کنند (14).

15. اطاعت در عصیان نشاید

لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق



اطاعت از مخلوق در عصیان و نافرمانی از خالق نشاید (15)

16. ریا، شرک به خداوند

اعلموا ان یسیر الریاء شرک.

بدانید، ریاکاری هر چند هم کم باشد شرک به خداوند است. (16)

17. قبل از همه خدا

الحمد لله الكائن قبل ان یکون کرسی او عرش، اوسماء او ارض، او جان او انس، لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یشغله سائل، و لا ینقصه نائل، و لا ینظر بعین، و لا یحد باین، و لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج، و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس

سپاس خدایی را که بوده و هست، پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا پری یا انسان پدید آمده باشد. نه خیال درک او را تواند و نه فهم اندازه او بداند. نه پرسش کننده ای او را از کار متوقف کند، و نه عطا خواهنده ای در خزانه اش کاستی پدید آورد. بدون دیده بیناست و نمی تواند گفت که کجاست. با همتایی وصف نگردد و با تمرین نمی آفریند، حواس نتواند او را درک کند و او را با مردم نتوان سنجد (17)

18. جایگاه رفیع توحید

تبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن

پاک و بلند مرتبه است خدایی که همت های بلند و حدس و گمان هوشمندان به او دسترس ندارد. (18)



19. توحید بلاوصف

تتلقاه الاذهان بمشاعره، و تشهد له المرائی لا بمحاضره. لم تحط به الاوهام، بل تجلی لها بها ذهن ها او را دریابند؛ اما نه از راه ادراک، حواس و مشاعر و دیدنی ها بر وجود او گواهی دهند؛ اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤثر و فعل بر فاعل) و اوهام بر او احاطه نیافت؛ بلکه به واسطه اوهام و خردها بر آنان متجلی شد. (19)

20. خدایی نیست جز الله

فقلت انا:

لا اله الا الله انی اولی مؤمن بک یا رسول الله

من گفتم (لا اله الا الله) ای رسول خدا!

من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورم. (20)

21. اگر خدا را شریکی بود!

الامام علی علیه السلام فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

اعلم یا بنی!

انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله و لرایت آثار ملکه و سلطانه، و لعرفت افعاله و صفاته، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه. لا یضاده فی ملکه احد، و لا یزول ابدا

در سفارش خود به فرزند بزرگوارش امام حسن می فرماید:



بدان تو ای فرزندم!

که اگر پروردگارت را شریکی بود، بی گمان فرستادگان و رسولان او نیز نزد تو می آمدند و نشانه های پادشاهی و اقتدار او را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ اما خداوند همچنان که خود در وصف خویش فرموده:

(خدایی یگانه است و در ملکش رقیبی ندارد و هرگز زوال نمی پذیرد.) (21)

2. شناخت خدا

22. ناتوانی دل و دیده

عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر

(خداوند) بزرگ تر از آن است، که ربوبیتش با احاطه دل یا دیده ثابت شود. (22)

23. اثبات وجود خدا

الحمد لله علی وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه علی ازلیته

ستایش خداوندی را که آفریدگان خود را دلیل بر وجود خویش ساخت و حادث بودن آن ها را دلیل بر ازلیتش (23)

24. کمال شناخت خداوند

اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه



سر آغاز دین شناخت خداست و کمال شناخت باور داشتن او، و درست باور داشتن او اعتراف به یگانه بودن اوست، و اعتراف به یگانگی او، خالص نمودن اطاعت اوست و کمال اخلاص او، نفی تمام صفت ها از اوست.

25. ناتوانی دل از درک خدا

فلسنا نعلم كنه عظمتك، الا انا نعلم انك حی قیوم، لا تاخذك سنه و لا نوم. لم ینته الیک نظر، و لم یدرکک بصر

ما از كنه عظمت تو چیزی نمی دانیم، تنها همین را می دانیم كه تو زنده ای و همه چیز به تو پایدار است، نه چرت تو را می گیرد و نه خواب. دست هیچ اندیشه ای به تو نرسد و هیچ دیده ای تو را در نیابد. (24)

26. نزدیکی به خدا، دوری از آتش

اعلم ان ما قریبك من الله یباعدك من النار، و ما باعدك من الله یقربك من النار

توجه داشته باشد آنچه تو را به خدا نزدیک می کند از آتش دور می گرداند و هر چه تو را از خدا دور گرداند به آتش نزدیک می سازد. (25)

27. بزرگی خداوند

تبارك الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن، الاول الذی بلا غایه له فینتهی، و لا آخر له فینقضی



برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر، حدس زیرکی ها به حقیقت شناخت او نرسد، ابتدا و آغاز است که آخر و نهایتش نیست تا به آخر برسد و آخری ندارد تا سپری شود. (26)

28. شناخت علی (ع) از خدا

عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم، و حل العقود، و نقض الهمم

من خداوند سبحان را از این راه شناختم که تصمیم ها را بر هم می ریزد و پیمان ها را می گلسد و همت های سخت را درهم می شکند (27)

29. اعتقاد به خدا

لا یصدق ایمان عبد، حتی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده

هیچ کس در ادعای ایمان راستگو و صادق نمی باشد، مگر زمانی که اعتمادش به آنچه نزد خداوند است بیشتر از آنچه نزد خودش است باشد (28)

30. ناتوانی فرد از شناخت خدا

اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله - تعالی - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، وسمی ترکهم التعمق فیما لم یکفهم البحث عن کنهه رسوخا

بدان که استواران در علم آن کسانی هستند که اقرار به مجموع آن چه در پس پرده غیبت است و تفسیرش را نمی دانند، آنان را از این که بخواهند به زور از درهایی که جلو عوالم



غیب زده شده است وارد شوند بی نیاز کرده است. پس خداوند بزرگ اعتراف آنان را به ناتوانی از رسیدن به آن چه در حیطه دانششان نیست ستود و خود داری آنان را از غور کردن در آن چه به بحث و جستجو از کنه آن مکلف نشده اند استواری در علم نامیده (29)

31. خدانشناسی

انه لا ینبغی لمن عرف عظمه الله ان یتعظم، فان رفعه الذین یعلمون ما عظمته ان یتواضعوا له کسی که عظمت خدای را شناخت، سزاوار نیست که خویشتن را بزرگ بشمارد؛ زیرا بلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند به این است که در برابر او فروتن باشند. (30)

3. توصیف صفات خداوندی

32. اعتراف عقل ها

اقام من شواهد البینات علی لطیف صنعته، و عظیم قدرته، ما انقادت له العقول معترفه " به، و مسلمه له و نعقت فی اسماعنا دلائله علی وحدانیتته

از دلایل آشکاری که بر لطف و نیکویی آفرینش او و بزرگی و شکوه قدرت او گواه اند این است که خردها به او اعتراف دارند و در برابرش منقادند و سر تسلیم فرود دارند و دلایل وحدانیت او در گوش های ما فریاد می زنند. (31)

33. بوده و هست

لا یزول ابدا و لم یزل، اول قبل الاشیاء بلا اولیه، و اخر بعد الاشیاء بلا نهاییه



هیچ گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است؛ پیش از همه چیز بوده بی آن که او را آغازی باشد و پس از همه چیز هست بی آن که نهایت و پایانی داشته باشد. (32)

34. خدا مانند ندارد

انک انت الله الذی لم تتناه لی العقول، فتکون فی مهب فکرها مکیفا، و لا فی روایات خواطرها فتکون محدودا مصرفا

همانا آن خدایی هستی که در خردها تو را نهایتی نیست، تا در جریان اندیشیدن آن ها دارای کیفیت باشی و در تامل اندیشه ها، تو را پایانی نیست تا در نتیجه، محدود و متغیر باشی. (33)

35. با دل و دست خدا را یاری کن!

فی کتابه للاشتر:

و ان ینصر الله سبحانه بقلبه و یده و لسانه؛ فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره، و اعزاز من اعزه

در نامه اش به مالک اشتر می فرماید:

خدای سبحان را با دل و دست و زبان خود یاری رسان؛ زیرا خداوند - جل اسمه - متعهد شده است که یاری کننده خود را یاری رساند و ارجمند دارنده اش را ارجمند دارد. (34)

36. بخشایش خدا

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:



لا تنصبن نفسک لحرب الله؛ فانه لا یدلک بنقمته، و لا غنی بک عن عفوه و رحمته

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید:

مبادا به جنگ با خدا برخیزی؛ زیرا تو توانایی خشم او را نداری و از گذشت و مهربانی اش بی نیاز نیستی. (35)

37. ادای تکلیف الهی

فی تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله):

انا لا نملک مع الله شیئا، و لا نملک الا ما ملکنا؛ فمتی ملکنا ما هو املک به منا کلفنا، و متی اخذه منا وضع تکلیفه عنا

در تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله) فرمود:

با وجود خدا ما مالک آن چیزی هستیم که او خود آن را به ملکیت ما در آورده است. پس، وقتی آن چه را به مالکیتش سزاوارتر از ماست در اختیار ما نهد تکلیفی بر عهده ما نهاده است و هرگاه آن را از ما باز گیرد، تکلیف خویش را از عهده ما برداشته است. (36)

38. پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست!

الظاهر فلا شیء فوقه، و الباطن فلا شیء دونه

آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و نهان نیست و نهان است و چیزی نهان تر از او نیست. (37)



39. ناظر بر همه کارها

ان الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم و نهارهم. لطف به خبیرا؛ و احاط به علما، اعضاؤکم شهوده و جوار حکم جنوده، و ضمائر کم عیونه و خلواتکم عیانه آن چه را که بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاک و بزرگ پوشیده نیست. به کوچک ترین کارشان آگاه و به کردارشان داناست و احاطه دارد. اعضای بدن شما گواهان اویند و اندام هایتان سپاهیان او و ضمیرهایتان جاسوسان او و نهان های شما نزد او آشکار است. (38)

40. تواضع هر چیز در برابر خدا

کل شیء خاشع له، و کل شیء قائم به، غنی کل فقیر، و عز کل ذلیل؛ و قوه کل ضعیف هر چه در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست، بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزت بخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی. (39)

41. سازنده وارده کننده حقیقی

مرید لا بهمه، صانع لا بجارحه.

اراده کننده است، اما نه با عزم و تصمیم قبلی، سازنده است، اما نه به واسطه اندامی. (40)

42. توانایی خدا و گستاخی بشر

تعالی من قوی ما اکرمه!

و تواضعت من ضعیف ما اجراک عل معصیته



بلند مرتبه است خدایی که در عین نیرومندی، بزرگوار و با گذشت است و چه پست و فرومایه ای تو ای انسان!

که با این همه ناتوانی، بر نافرمانی او گستاخی. (41)

43. خدای آشکار و نهان

الظاهر لا یقال (مما؟) و الباطن لا یقال (فیم؟)

خداوند آشکار است امام گفته نمی شود از چه خبر؟

و نهان است لیک گفته نمی شود در چه چیز؟ (42)

44. خدا شنواست

من تلکم سمع نطقه، و من سکت علم سره

هر که سخن بگوید، خدا گفتارش را می شنود و هر که خاموش ماند، او آن چه را در درونش می گذرد می داند. (43)

45. چیرگی خداوند قهار

له الاحاطه بكل شیء و الغلبه لك شیء، و القوه علی كل شیء

بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است. (44)

46. خدا لطیف و شنوا و دانای حقیقی



کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات؛ و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام

هر شنوایی، جز او، از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است و صداهای بلند نیز گوشش را کر می سازد و آوازه‌های دور دست را نمی شنود و هر بینایی، جز او، از دیدن رنگ‌های ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است. (45)

47. خدا آشکار و پنهان است

ظهر فبطن، و بطن فعلم.

آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. (46)

48. شنوا اما نه با ابزار

... السميع لا باداه.

خدا شنواست؛ اما نه به واسطه ابزار شنیدن. (47)

49. عزت بخشیدن ذلیلان

فی صفه الله سبحانه:

عز كل ذلیل

امام علی علیه السلام در وصف خدای سبحان می فرماید:

عزت بخش هر ذلیل است. (48)



50. در وصف خدای سبحان

فی صفه الله سبحانه:

ارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باظطرار قیام الحججه له علی معرفته، فظهرت البدائع الی احدثها آثار صنعته، و اعلام حکمته، فصار کل ما خلق حجه له و دلیلا علیه

در وصف خدای سبحان می فرماید:

از ملکوت قدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آنهاست، چنان به ما نشان داد که این حجت ها و براهین وجود او لاجرم ما را به شناخت وی رهنمون می شوند. پس، بدایعی که آثار آفرینش او و نشانه های حکمتش پدید آورده اند آشکار است و آن چه آفریده حجت او و دلیل و راهنما به سوی او هستند. (49)

51. خدا بینا است!

کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام

هر بینایی، جز او از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ناتوان است. (50)

52. خدا عزیز است

الحمد لله الذی لبس العز و الکبریاء:

و اختارهما لنفسه دون خلقه



سپاس و ستایش خدای را سزد که ردای عزت و کبریا پوشیده و این دو صفت را برای خویش برگزید نه برای مخلوقش.

53. عظمت و نزدیکی خدا به مخلوقات (51)

سبق فی العلو فلا شیء اقرب منه فلا استعلاوه باعده عن شیء من خلقه، و لا قربه ساواهم فی المكان به

در بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته و چیزی برتر و بلند مرتبه تر از او نیست. نزدیک از هر چیزی است و نزدیک تر از او چیزی نیست. نه برتری اش او را از آفریدگانش دور کرده، و نه نزدیکی اش آن ها را در مکان با او برابر کرده است.

54. بیناست اما ... (52)

بصیر لا یوصف بالحاسه.

بیناست، اما به داشتن حس بینایی وصف نمی شود. (53)

55. ذلت هر چیزی جز خدا

کل عزیز غیره ذلیل.

هر عزیزی، جز او، ذلیل است. (54)

56. خدا تنها قوی

کل قوی غیره ضعیف.



هر نیرومندی، جز او ناتوان است. (55)

57. در همه جا هست و نیست

فی صفة الله سبحانه:

و لا كان فی مكان فیجوز علیه الانتقال

در توصیف خدای سبحان می فرماید:

در جایی نیست تا جا به جا شدن در حق او روا باشد. (56)

58. صفات جامع

اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف، و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة؛ فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزاه، و من جزاه فقد جهله، و من جهله فقد اشار الیه، و من اشار الیه فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال (فیم) فقد ضمنه، و من قال (علام؟) فقد اخلی منه. کائن لا عن حدث. موجود لا عن عدم. مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله. فاعل لا بمعنی الحركات و الاله، بصیر اذ لا منظور الیه من خلقه، متوحد اذ لا سکن یستانس به و لا یتوحش لفقده

آغاز دین شناخت خداست و اوج شناخت او باور کردن و اعتراف به وجود اوست و کمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستنش، خالص دانستن اوست از جسمیت و عرضیت و لوازم این دو و کمال خالص دانستن او نفی صفات از اوست، چرا که هر صفتی



گواه بر این است که با موصوف فرق می کند و هر موصوفی گواه بر این است که با صفت متفاوت است.

پس، هر که خدا را وصف کند برایش قرین و همتا آورده است و هر که برایش قرین آورد، او را دو تا دانسته

است و هر که او را دو گانه بداند برایش جزء قایل شده و هر که او را دارای جزء بداند وی را نشناخته است و هر که او را شناسد به او اشاره کند و هر که به او اشاره کند، محدودش کرده است و هر که برایش حد تعیین کند او را به شمار در آورده است و هر که بگوید:

او در چیست؟

خدا را در جایی گنجانده است و هر که بگوید:

او بر فراز چیست؟

جایی را از او تهی دانسته است.

هستی دارد اما هستی اش حادث نیست. وجود دارد اما از عدم بر نیامده است. با هر چیزی است اما نه این که از آن جدا و برکنار باشد. فاعل است اما نه این که فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد. بینا بوده پیش از آن که آفریده ای باشد که متعلق بینایی او واقع شود. یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا از نبودنش احساس تنهایی کند. (57)

59. خدا لطیف است



لطیف لا یوصف لالخفاء.

لطیف است، اما به خفا و ناپیدایی وصف نمی شود. (58)

60. در خواست گذشت از خدا

اللهم احملنی علی عفوک، و لا تحملنی علی عدلک

بار خدایا!

با من از روی گذشت خویش رفتار کن، نه از روی دادگری ات. (59)

61. اعتراف هستی به خدا

الحمد لله الذی بطن خفیات الامور، و دلت علیه اعلام الظهور، و امتنع علی عین البصیر؛ فلا عین من لم یره تنکره، و لا قلب من اثبتہ یبصره، سبق فی العلو فلا شیء العی منه، و قرب فی الدنو فلا شیء اقرب منه، فلا استعلاؤه باعده عن شیء من خلقه، و لا قربه ساواهم فی المكان به. لم یطلع العقول علی تحدید صفتہ، و لم یحجبها عن واجب معرفته، فهو الذی تشهد له اعلام الوجود، علی اقرار قلب ذی الجحود

ستایش خدایی را که به امور پنهانی داناست و نشانه های آشکاری بر هستی او گواه اند و دین او با دیدگان بینایی ظاهری ممکن نیست، پس، نه چشمی که او را ندیده است انکارش می کند و نه دلی که هستی او را تباه می کند به کنه ذاتش پی می برد ... اوست آن که نشانه های هستی بر اقرار باطنی منکران او گواهی می دهد. (60)

62. بخشایش خدا



کن لله مطيعا، و بذکره آنسا، و تمثل في حال توليك عنه اقباله عليك يدعوك الى عفوه، و يتغمدك بفضله، و أنت متول عنه الى غيره!

فرمانبردار خدا باش و با یاد او دمخور و در آن وقت که از او روی می گردانی، رویکرد او را به خود در نظر آر؛ او تو را، با آن که از وی روی گردانده ای و به دیگری روی آورده ای به عفو و بخشایش خویش فرا می خواند و تو را غرق در فضل و کرم خود می گرداند!

(61)

63. بخشایش خدا

الحمد لله الفاشي في الخلق حمده، و الغالب جنده، و المتعالي جده. احمده على نعمه التوام، و آلائه العظام، الذي عظم حلمه فعفا، و عدل في كل ما قضى

ستایش خدایی را سزد که ستایش در میان آفریدگان منتشر است و لشکرش پیروز و بزرگش اش برتر از هر چیز، او را بر نعمت های پیاپی اش و بخشش های بزرگش می ستایم. آن خدایی که بردباری اش زیاده است و می بخشاید و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت کرده است. (62)

64. ستایش مخصوص این خداست

الحمد لله الذي لم تسبق له حال حالا، فيكون اولاً قبل ان يكون آخراً، و يكون ظاهراً قبل ان يكون باطناً؛ كل مسمى بالوحده غيره قليل، و كل عزيز غيره ذليل و كل قوي غيره ضعيف، و كل مالك غيره مملوك، و كل عالم غيره متعلم



ستایش خدایی را که حالتی و صفتی از او مقدم بر صفت دیگرش نیست، تا در نتیجه، اول بودنش جلوتر از نهان بودنش. جز او هر چیز دیگری که نام یگانگی و تنهایی به خود گیرد، کم است. (خداوند در عین اتصاف به وحدت و یگانگی به قلت و اندک بودن وصف نمی شود) هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و هر مالکی جز او مملوک و هر دانایی جز او، دانش آموخته (علم خداوند ذاتی است و علم ما سوی الله آموختنی و اکتسابی) (63).

65. عظمت عفو الهی

ان الله تعالى يسئلكم معشر عباده عن الصغيره من اعمالكم و الكبيره، و الظاهره و المستورده، فان يعذب فانتم اظلم، و ان قعف فهو اكرم

ای جماعت بندگان خدا!

همانا!

خدای تعالی از کارهایی ریز و درشت و بی پرده و در پرده شما باز خواستان می کند. آن گاه، اگر کیفرتان دهد شما بیش از این ها ستمکار بوده اید و اگر گذشت کند او بیش از آن بخشایشگر است. (64)

66. خدا همه جا هست

فی صفة الله سبحانه:

وانه لیکل مکان، و فی کل حین و اوان، و مع کل انس و جان



در وصف خدای سبحان می فرماید:

او در هر جا و در هر زمانی و با هر انس و جنی هست. (65)

67. عفو با بردباری

فی عظمه الله امره قضاء و حکمه، و رضاه امان و رحمه، یقضی بعلم، و یعفو بحلم

درباره عظمت خدا می فرماید:

فرمان خدا حتمی و مجری و مطابق با مصلحت است و خشنودی او ایمنی و رحمت است،
از روی دانایی حکم می کند و با بردباری بخشد. (66)

68. آشکار بودن خدا

الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه، و الظاهر لقلوبهم بحجته

ستایش خدایی را که با آفرینش موجودات برای جهانیان آشکار گشته و بر برهان خویش
در دل های آنان نمودار است.

69. در وصف نیاید (67)

الذی لا یدرکه بعد الهم، و لا یناله غوص الفطن، الذی لیس لصفته حد محدود، و لا نعت
موجود، و لا وقت معدود؛ و لا اجل ممدود



خدایی که بلندی همت ها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد، او که صفت یا ذاتش را حد و مرزی نیست و نه از برایش حالاتی متغیر و نه زمانی محدود و مشخص و نه مدتی معلوم و معین (68)

70. در وهم نگنجد

لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یحد باین

به وهم دریافته نشود و با فهم سنجیده نگردد و به مکان محدود نشود. (69)

71. بی حدی خداوند

... الاحد بلا تاویل عدد.

او یکی است، اما نه آن یکی که از مقوله عدد است. (70)

72. اولین و آخرین چیز

الحمد لله الاول قبل کل اول، و الاخر بعد کل آخر، و باولیته و جب ان لا اول له، و باخریته و جب ان لا آخر له

سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هر آخری و به سبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد (71)

73. نه ابتدا دارد و نه انتها

الاول الذی لا غایه له فینتهی، و لا آخر له فینقضی



اولی است که پایانی ندارد، تا به نهایت رسد و او را آخری نیست که پایان پذیرد. (72)

74. قبل و بعد هر چیز

لیس لاولیته ابتداء و لا لازلیته انقضاء. هو الاول و لم یزل؛ و الباقی بلا اجل ... لا یقال له:

(متی؟) و لا یضرب له امد (بحتی) ... قبل کل غایه و مده و کل احصاء و عدّه

ازلیت او را آغاز نیست و ابدیتش را پایانی نه. او نخستین است و پیوسته بوده و ماناست و سرآمدی ندارد ... درباره او نمی توان گفت:

کی؟

و ضرب الاجلی یا لفظ (تا) نمی توان تعیین کرد ... پیش از هر پایان و مدتی و هر شمارش و شماری بوده است. (73)

75. اولین و آخرین

الحمد لله الاول فلا شیء قبله، و الاخر فلا شیء بعده

سپاس و ستایش خدای را که نخستین موجود است و هیچ چیز پیش از او نبوده و آخرین است و چیزی بعد از او نیست. (74)

76. برترین صفات

الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولاً قبل ان یکون آخراً



سپاس و ستایش خدای را سزد که صفتی از او بر صفت دیگرش پیش نگرفته است، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد. (75)

77. در زمان ننگد

لم يتقدمه وقت و لا زمان.

مسبق به هیچ وقت و زمانی نمی باشد. (76)

78. دانای هر چیز

يعلم عجيج الوحوش في الفوات، و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف النينان في البحار الغامرات، و تاطلم الماء بالرياح العاصفات

آوای و حوش در بیابان ها و گناهان بندگان در خلوت ها و آمد و شد نهنگ ها

در دریاهاى بزرگ و بر هم خوردن آب ها از بادهای سخت را می داند. (77)

79. پیشی بر زمان و مکان

لا تصحبه الاوقات، و لا ترفده الادوات. سبق الاوقات كونه، و العدم وجوده، و الابتداء ازله

زمان ها با او همراه نیستند و ابزارها کمک و یاری اش نمی رسانند. بودنش بر زمان ها پیشی دارد و هستی اش و ازلی کلمه (از چه وقت) از ملک بی آغازی و قدم خارج می شود. (78)

80. خدا دانای راز نهان



لا يعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافى الريح فى الهواء، و لا ديب النمل على الصفا، و لا مقيل الذر فى الليله الظلماء يعلم مساقط الاوراق و خفى طرف الاحداق

شمار قطره های آب ها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا و حرکت مور بر سنگ و خفتگاه مورچگان در شب تاریک، بر او پوشیده نیست. افتادن نگاه های برگ ها و بر هم خوردن پلک ها را می داند. (79)

81. خدا رازها را می داند

خرق علمه باطن غیب السترات، و احاط بغموض عقائد السریرات

دانش او به آن سوی ناپیدا پرده ها نفوذ می کند و بر افکار و باورهای پیچیده درون ها احاطه دارد. (80)

82. خدا ره رازها آگاه است.

سبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داج، و لا ليل ساج فى بقاع الارضى المتطاطات، و لا فى يفاع السفح المتجاورات، و ما يتجلجل به الرعد فى افق اسماء، و ما تلاشت عنه بروث الغمام، و ما تسقط من ورقه تزيلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال اسماء!

و يعلم مسقط القطره و مقرها، و مسح الذره و مجرها و ما يكفى البعوضه من قوتها و ما تحمل من الاثنى فى بطنها

پاک و منزه است خدایی که نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است، نه شب های آرام سرزمین های پست و نه کوه ها و تپه های قهوه ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی که از تندر در کرانه آسمان بر می خیزد و نه آن چه آذرخش ابرها از آن پراکنده می شود و نه



برگی که فرو می افتد و طوفان های منسوب به ستارگان و بارش باران آن ها را از افتادن نگاهشان دور می گردانند، افتادن گاه و جای قرار گرفتن هر قطره باران و جای دانه کشیدن مورد و مقصد او را و آن چه را که برای روزی پشه کافی است و جنس جنین هر ماده ای را در شکمش می داند. (81)

83. آشکار بودن همه چیز نزد خدا

لا یخفی علیه من عباده شخوص لحظه، و لا کرور لفظه، و لا ازدلاف ربوه، و لا انبساط خطوه، فی لیل داج، و لا غسق ساج
هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بر او پوشیده نیست؛ نه نگاه خیره ای و نه تکرار واژه ای و نه نزدیک شدن به تپه ای و نه برداشتن گامی در شبی تیره و ظلمتی آرام. (82)

84. برتری علم خدا

کل علام غیره متعلم.

هر دانایی - جز خدا - دانش آموخته است. (83)

85. دانای ازلی و ابدی

عالم از لا معلوم، و رب از لا مربوب، و قادر از لا مقدور

او دانا بوده آن گاه که هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار و مالک بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است. (84)

86. علم ذاتی خدا



عالم اذ لا معلوم، و رب اذ لا مربوب، و قادر اذ لا مقدور

او دانا بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است. (85)

87. عجز توصیف

لا تقع الاوهام له علی صفة، و لا تعقد القلوب منه علی کیفیه

اوهام، به درک صفت از او نمی رسد و دل ها به کیفیتی از او پی نمی برد. (86)

88. علم به اشیاء

احال الاشیاء لا وقاتها ... عالما بها قبل ابتدائها

پدید آمدن اشیاء را به زمان خودشان موکول کرد ... و پیش از آن که پدیدشان آورد به آن ها علم داشت. (87)

89. اندیشیدن در ذات خدا

الظاهر بعجائب تدبیره للناظرین، و الباطن بجلال عزته عن فکر المتوهین

بر اثر شگفتی های تدبیرش، برای بینندگان آشکار است به سبب شکوه عزتش از اندیشه و اوهام اندیشندگان پنهان است. (88)

90. توصیف مجاز از خدا

من وصفه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد ابطل ازله، و من قال:



(کیف) فقد استوصفه، و من قال:

(این) فقد حیزه

هر که خدا را وصف کند، برای او حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود، او را شمرده است، برایش اجزاء قائل شده است و هر که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل ساخته است. کسی که پرسیده:

(چگونه است) بی گمان او را وصف کرده است و کسی که پرسید کجاست او را در مکان قرار داده است. (89)

91. توصیف از خدا

لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج. و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس. الذی کلم موسی تکلیما، و اراه من آیاته عظیما. بلا جوارح و لا ادوات، و لا نطق و لا لهوات. بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک!

فصف جبرائیل و میکائیل و جنود الملائکه المقربین فی حجرات القدس مرجحین، متولیه عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین. فانما یدرک بالصفات ذوو الهیئات و الادوات و من ینقضی اذا بلغ امد حده بالفناء

به جفت ها، وصف نمی شود و در آفرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درک نمی شود... ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می کوشی!

اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن، همان ها که در غرفه های پاک در برابر سلطنت و عظمت خدا خاضع اند و خردهایشان در تعریف و



وصف بهترین آفرینندگان متحیر است. تنها موجوداتی به وسیله صفات درک می شوند که دارای شکل و هیات و ابزار و جوارح هستند و نیز

کسی که چون مدتش به سر آمد و به نقطه ی پایان خود رسید، فانی می شود. (90)

92. عاجز از توصیف مخلوق

کیف یصف الهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله!

کسی که از وصف آفریده ای مانند خود ناتوان است، چگونه تواند خدای خویش را وصف کند؟ (91)

93. عجز خرد از درک خدا

لم یطلع العقول علی تحدید صفته، و لم یحجبها عن واجب معرفته

خردها را بر حد و نهایت صفاتش آگاه نساخته و در عین حال مانع و حجاب خردها از شناخت او در حد ضرورت نشده است. (92)

94. شگفتی خرد از عظمت کردگار

الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه، و جلال کبریائه ما حیر مقل العیون من عجائب قدرته، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان کنه صفته

ستایش خدایی را که از نشانه های پادشاهی و شکوه کبریایی اش چیزهایی را آشکار نمود، که دیده خردها را از مشاهده شگفتی های قدرت خود به حیرت در آورد و اندیشه هایی که در جان ها خطور می کند، از شناخت کنه صفت خویش بازداشت. (93)



95. قدرت خداوندی

لا ینقص سلطانک من عصاک، و لا یزید فی ملک من اطاعک، و لا یرد امرک من سخط
قضاک

خدایا!

کسی که تو را معصیت کند از قدرتت کم نمی شود، و کسی که تو را اطاعت کند بر
حکومت افزون نگردد، و کسی که از قضاوتت ناخرسند باشد، فرمانت را بر نمی گرداند.
(94)

96. ناتوانی هر توانا

کل قادر غیره یقدر و یعجز.

هر توانایی، جز او آمیخته ای از توانایی و ناتوانی است. (95)

97. دو صفت خدا

ان الامر بالمعروف، و النهی عن المنکر، لخلق من خلق الله سبحانه؛ و انهما لا یقربان من
اجل، و لا ینقضان من رزق

به راستی که امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است که نه
مرگ کسی را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند. (96)

98. خدا منقم

کفی بالله منتقما و نصیرا!



و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما

کافی است که خداوند انتقام گیرنده و یاری کننده باشد، و کافی است که قرآن، برای گناهکاران و منکران دشمن باشد.

99. قدرت ازلی (97)

قادر اذ لا مقدور

قادر بوده در زمانی که مقدوری نبوده است (قدرت ازلی و از صفات ذاتی خدا است). (98)

100. نحوه ی تکلم الهی

الذی کلم موسی تکلیما، و اراه من آیاته عظیمما. بلا جوارح و لا ادوات، و لا نطق و لا لهوات کسی که موسی علیه السلام سخن گفت، سخن گفتنی و برخی از نشانه های بزرگ خویش را بدو نمایاند، بی آن که اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه ای داشته باشد. (99)

101. صداقت و عدالت خدای تعالی

فی صفه الله سبحانه:

الذی صدق فی میعاده، و ارتفع عن ظلم عباده، و قام بالقسط فی خلقه

خداوندی که در وعده خود صادق است و بالاتر و بی نیازتر از آن است که ستمی بر بندگانش روا بدارد، عدالت را در میان بندگانش برپا نمود. (100)

102. سخن گفتن خدا با نهان بشر



ما برج لله - عزت الاوه - فی البرهه، و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم، و کلمهم
فی ذات عقولهم

خداوند - که نعمت ها و بخشش هایش عزیز و ارجمند باد - در هر برهه و در هر دوره ای
از فترت (فاصله ظهور دو پیامبر) همواره بندگانی داشته است که در اندیشه هایشان با آنان
نجوا می کرده و در اندرون خردهایشان با آن ها سخن می گفته است. (101)

103. خدا سخنگوست

یخبر لا بلسان و لهوات، و یسمع لا بخروق و ادوات. یقول و لا یلفظ، و یحفظ و لا یتحفظ،
و یرید و لا یضمر. یحب و یرضی من غیر رقه، و ییغض و یغضب من غیر مشقه. یقول لمن
اراد کونه:

کن فیکون. لا بصوت یقرع، و لا بنداء بسمع. و انما کلامه سبحانه فعل منه انشاه و مثله، لم
یکن من قبل ذلک کائنا، و لو کان قدیما لکان الها ثانیا

خبر می دهد، اما نه به وسیله زبان و زبانچه ها و می شنود اما نه با سوراخ های گوش و
ابزارهای شنیدن، سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن و و از بر می کند اما نه با حافظه ...
به هر چه اراده کند که هستی یابد، می گوید:

باش و او هستی می یابد، اما این گفتن او نه با صدایی است که پرده گوش را بکوبد و نه با
آوازی که شنیده شود، بلکه گفتار خدای سبحان فعل اوست که آن را ایجاد کرده و تجسم
می بخشد و پیش تر وجود نداشته است؛ زیرا اگر فعل او قدیم و ازلی می بود آن خدای
دومین بود. (102)



104. اعلمیت خدا

لما مدحه قوم فی وجهه فقال:

اللهم انک اعلم بی من نفسی، و انا اعلم بنفسی منهم، اللهم اجعلنا خیرا مما یظنون، و اغفر لنا ما لا یعلمون

در حالی که گروهی در برابر و پیش روی وی زبان به ستایش او گشودند فرمود:

خداوند!

همانا تو نسبت به من از خود من داناتری و خود من نسبت به خود از این ها که مرا می ستایند
داناترم. خدایا!

تو ما را از آنچه اینان درباره ما گمان می برند بهتر قرار ده و درباره

آنچه این ها نمی دانند ما را بیامرزد (103)

105. خدای ازلی و ابدی

لم ترک العیون فتخبر عنک، بل کنت قبل الواصفین من خلقک. انت الابد لا امد لک، و
انت المنتهی فلا محیص عنک، و انت الموعد فلا منجی منک الا الیک. سبحانک ما اعظم
شانک!

سبحانک ما اعظم ما نری من خلقک



چشم های آفریدگان تو را ندیده اند تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از آن که آفریدگانت تو را توصیف کنند بوده ای. تو یک موجود ازلی و ابدی هستی و برایت انتهایی نیست و تو پایانی هستی که جز بازگشت به سوی تو راهی نیست. و عده گاهی هستی که از (حکم) تو گریزی نیست جز به سوی تو.

پروردگارا!

پاک و منزهی چه بزرگ است مقام تو!

و چقدر عظیم است آنچه از آفریدگانت می بینیم. (104)

106. ندیدن خدا با چشم

لَمْ يَدْرِكْكَ بَصَرٌ أَدْرَكَتْ الْأَبْصَارَ

هیچ چشمی تو را در نیابد (بلکه) تو دیدگان را درمی یابی. (105)

107. سخن گفتن و خواسته های الهی

قول و لا یلفظ ... و یرید و لا یضمیر

سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن ... و می خواهد اما خواست او با اندیشه و تدبیر درونی همراه نیست. (106)

108. خدا صداها را می شنود



يعلم عجيج الوحوش في الفلوات، و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف النينان في البحار
الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات

خدای بزرگ صدای جانوران وحشی را در بیابان ها و گناهان بندگان را در خلوت ها و آمد
و شد ماهیان را در دل دریاها و بر هم خوردن آب (دریاها) را از بادها سخت می داند.
(107)

109. شناخت خدا بدون چشم

المعروف من غير رويه، و الخالق من غير منصبه

خداوندی که بدون این که دیده شود شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفریننده موجودات
است. (108)

110. ندریدن پرده ی انسانیت در برابر خدا

لا تهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم

(ای مردم)!

پرده خود را در پیش که رازهای شما را نیک می داند ندرید. (109)

111. ترس از خدا

ایها الناس!

اتقوا الله الذی ان قلمتم سمع، و ان اضمرتم علم



ای مردم!

بترسید از خدایی که اگر سخن بگویید می شنود، و اگر مخفی کنید می داند. (110)

112. بزرگی خدا را با عقل اندازه نگیرید

لا تقدر عظمه الله سبحانه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین

بزرگی و عظمت خدای سبحان را با عقلت اندازه مگیر که هلاک و تباه می شوی. (111)

113. ما از خداییم و به سوی او بر می گردیم.

سمع رجلا یقول:

انا لله و انا الیه راجعون) فقال علیه السلام:

ان قولنا:

(انا لله) اقرار علی انفسنا بالملک؛ و قولنا:

و انا الیه راجعون اقرار عن انفسنا بالهلاک

امام علی علیه السلام از مردی شنید که می گوید:

ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم آن حضرت فرمود:



سخن ما که می گوئیم (ما از خداییم) اعتراف ماست به تسلط خدای بزرگ بر ما (که مملوک او هستیم) و این که می گوئیم (به سوی او باز می گردیم) اقرار ماست به فانی شدن خود. (112)

114. پرهیز از برابری با عظمت خداوندی

ایاک و مساماه الله فی عظمته و التشبه به فی جبروته، فان الله یذل کل جبار، و یهین کل مختال سخت پرهیزید از این که در صدد برابری با عظمت خداوندی برآیید، و خود را در جبروت ربوبی با خداوند متعال همانند بینی؛ زیرا خداوند هر جباری را ذلیل، و هر متکبری را پست و خوار می سازد. (113)

115. همه چیز مملوک خداست

لما سئل عن معنی قولهم لا حول و لا قوه الا بالله:

انا لا نملك مع الله شیئا، و لا نملك الا ما ملکنا؛ فمی ملکنا ما هو املک به منا کلفنا، و متی اخذه منا وضع تکلیفه عنا

هنگامی که از آن حضرت از معنای سخن آنان (لا حول و لا قوه الا بالله) پرسده شد، فرمود:

ما با وجود خدا بر هیچ چیزی مالک نیستم و نیز به آنچه او بر ما تملیک کرده است مالک نمی باشیم، پس هر موقعی که بر ما تملیک کرد آنچه را که او از ما به آن مالک تر است ما را مکلف فرموده و هر موقع که آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما ساقط نموده است. (114)



116. هیچ چشمی خدا را نمی بیند

لم یدرکک بصر، ادرکت الابصار.

هیچ چشمی تو را در نمی یابد، ولی تو دیده ها را در می یابی (و دیدگان ما از دین آن ها عاجز است). (115)

117. خداوند بینا است

بصیر اذ لا منظور الیه من خلقه

(خداوند متعال) بیناست، حتی زمانی که مخلوقاتش وجود نداشته باشند که مورد نظر قرار گیرند. (116)

118. توکل بر خدا

هو حسبنا و نعم الوکیل!

خدای بزرگ برای ما کافی است و بهترین وکیل است. (117)

119. بی همتایی در خلقت

لم یستعن علی خلقها باحد من خلقه

در آفرینش موجودات از هیچ یک از آفریدگانش کمک نگرفته است. (118)

120. راز و نیاز با خدا

اذا ناجیته علمی نجواک.



زمانی که با او راز و نیاز می کنی، آن را می داند. (119)

121. دو صفت خاص الهی

الحمد لله الذي لبس العز و الكبرياء؛ و اختار هما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمى و حرما على غيره، و اصطفاهما لجلاله

ستایش خدای راست که عزت و کبریاء مطلق از ان او است، خداوند این دو مقام عالی را تنها برای خود برگزیده و هیچ کس شایسته آن دو نمی باشد. خداوند سبحان آن دو صفت را برای دیگران حوزة و حرم ممنوع قرار داد و برای جلال خود برگزید. (120)

122. عاری از ماعر و ادراک

بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له

با آفریدن مشاعر و حواس معلوم شد که او منزله از مشاعر و آلات ادراک است. (121)

123. پنهان و آشکار

كل سر عندك علانيه، و كل غيب عندك شهادة

هر پنهانی نزد تو آشکار و هر غایبی نزد تو حاضر است. (122)

124. پرهیز از معصیت در خلوتگاه

اتقوا معاصي الله في الخلوات فان الشاهد هو الحاكم



از معصیت خدا در خلوتگاه ها پرهیزید که خدایی که شاهد گناهان شماست خود قاضی و حاکم است. (123)

125. عجز قول از شناسایی خدا

الحمد لله الذی انحسرت الاوصاف عن کنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغاً الی بلوغ غایه ملکوتیه!

سپاس مخصوص خداوندی است که وصف ها (از رسیدن) به کنه معرفت او درمانده اند و عظمتش عقول انسان ها را از رسیدن به ذات اقدسش طرد نموده است تا حدی که راهی برای رسیدن به غایت ملکوت او در نیافته است. (124)

126. صفات ذات

سبحان من ادمج قوائم الذره و الهمجه الی ما فوقهما من خلق

پاک و منزّه است خدایی که موران کوچک و پشه های خرد را و (حیوانات) بزرگ تر از آن ها را بر پای خویش استوار ساخته است. (125)

127. خدای زمین و زمان

اللهم داحی المدحوات، و داعم المسموکات، و جابل القلوب علی فطرتها، شقیها و سعیدها
خداوند!

ای گسترنده و رها کننده گسترده ها! (برای کار خود) و ای برپا دارنده آسمان های بلند و ای آفریننده دل ها - چه شقی و چه سعید - بر فطرت اصلی خود. (126)



128. رضای خداوندی

فی ختام کتابه للاشتر:

و انا اسال الله بسعهُ رحمته، و عظیم قدرته علی اعطاء کل رغبه ان یوفقنی و ایاک لما فیہ رضاه من الاقامه علی العذر الواضح الیه والی خلقه

در پایان عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید:

من از رحمت و اسعه خداوندی و قدرت عظیمش مسألت می دارم که خواسته های ما را عنایت فرماید و من تو را موفق بدارد به آنچه رضای او در آن است از پر بر جا بودن در اعتذار واضح در پیشگاه او و بندگانش. (127)

129. شایسته نیکوترین صفات

اللهم انت اهل الوصف الجمیل، و التعداد الكثير، ان تؤمل فخیر مامول، و ان ترج فخیر مرجؤ.

اللهم و قد بسطت لی فیما لا امدح به غیرک، و لا اثنی به علی احد سواک، و لا اوجهه الی معادن الخبیه و مواضع الریبه، و عدلت بلسانی عن مدانح الادمیین، و الثناء علی المربوبین المخلوقین.

اللهم و لكل من علی من اثنی علیه مثوبه من جزاء، او عارفه من عطاء؛ و قد رجوتک دلیلا علی ذخائر الرحمه و کنوز المغفره.

اللهم و هذا مقام من افردک بالتوحید الذی هو لک، و لم یر مستحقا لهذه المحامد و الممادح غیرک



خداوندا!

تو شایسته وصف نیکو و دارای کمالات بی انتهای، اگر انجام آرزویی از تو خواسته شد، تو بهترین کسی هستی که آرزوی آرزومندان را برآوری و اگر برآورده شدن امیدی از تو خواسته نشود، تو گرامی ترین کسی هستی که به او امید ورزند. خداوندا!

تو به من چنان زبان گویا و فصیح عطا فرمودی که جز تو، کس دیگری را ثنا نمی گویم و آن را به مواضع ناامیدی و موارد شک و تردید (یعنی توجه

به غیر خدا) نمی گردانم.

(خداوندا!) تو زبان مرا از این که به مدح یکی از آدمیان بگشایم و به ثنا خوانی مخلوقات آفریده شده ات به کار بندم برگردانیدی.

خداوندا!

این مقام و موقعیت کسی است که تنها تو را به توحیدی که مخصوص به تو است می ستاید و جز تو هیچ کس را سزاوار این ستایش ها و ثنا خوانی ها نمی داند. (128)

130. حکمت خداوند

جعلہ سبحانہ علامہ لتواضعہم لعظمتہ، و اذعانہم لعزتہ

حکمت خداوندی در این ماموریت کمال بخش (حج)، سر فرود آوردن آزادانه مردم در برابر عظمت ربوبی و پذیرش عزت کبریایی او است. (129)

131. بی حدی خدا



لا يشمل بحد، و لا يحسب بعد؛ و انما تحد الادوات انفسها، و تشير الالات الى نظائرها

مشمول هیچ حدی نمی شود و با شماره و عدد به حساب در نمی آید، بلکه ادوات خود را محدود می سازند و آلات و ابزارها به همانند خود اشاره می کنند. (130)

132. عظمت آفرینش الهی

سبحانك ما اعظم ما نرى من خلقك!

و ما اضغر كل عظيمه فى جنب قدرتك!

و ما اهول ما نرى من ملكوتك!

و ما احقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك

خدایا!

تو را پاک و منزه می دانیم، چه بزرگ و عظیم است آنچه از مخلوقات تو مشاهده می کنیم و چه کوچک است عظمت مخلوقات تو در جنب قدرت تو، چه عظیم و هولناک است آنچه از قدرت و سلطنت تو می بینیم و چه حقیر و کوچک است آنچه در این باره می بینیم در قبال آنچه از قدرت تو بر ما نهان است. (131)

133. شایسته ستایش حقیقی

الحمد لله الذى لا يبلغ مدحته القائلون



ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ گوینده و سخنوری توانایی ستودن او را بدان گونه که شایسته ذات مقدس اوست ندارد. (132)

134. سوگند ستمگر

احلفوا الظالم - اذا اردتم یمینه - بانه بریء من حول الله و قوته؛ فانه اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبه، و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم یعاجل، لانه قد و حدالله تعالی

هر گاه خواستید ستمگر را سوگند دهید، چنین سوگندش دهید که بگوید از حول و قوه خدا به دور باشم، زیرا اگر به دروغ چنین سوگندی یاد کند بی درنگ سزایش را خواهد چشید. اما اگر بگوید:

سوگند به خدایی که جزا و خدایی نیست. در کیفر او درنگ خواهد شد؛ زیرا خدای تعالی را به یگانگی ستوده است. (133)

135. محیط و محاط بر هر چیز

لا ان الاشياء تحويه او تهويه، او ان شيئاً يحمله او يعدله. ليس في الاشياء بوالج، و لا عنها بخارج

چنان نیست که اشیاء او را احاطه کنند و با خود حرکت دهند و یا چیزی او را بر دارد و در نتیجه، با خود کج و راستش کند؛ نه درون چیزهاست و نه بیرون از آن ها. (134)

136. اثبات صفات خدا



الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه علی ازلیته؛ و باشتبا هم علی ان لا شبه له

سپاس و ستایش خداوندی را است که خلقش را دلیل وجود خویش قرار داد و حادث بودن آفریدگانش را دلیل بر ازلیت خویش و همانندی آن ها را دلیل بر همانند نداشتن خود.

(135)

137. عالم به همه چیز

قسم ارزاقهم، و احصی آثارهم و اعمالهم، و عدد انفسهم، و خائنه اعینهم، و ما تخفی صدور هم من الضمیر

ارزاق مخلوقاتش را تقسیم و آثار و اعمال و عدد نفوس آن ها را حساب فرموده است و به خیانت چشم های آنان عالم و به آنچه که در سینه های خود مخفی نموده اند آگاه است.

(136)

138. علم عظیم خدا

علمه بالاموات الماضین کعلمه بالاحیاء الباقین، و علمه بما فی السموات العلی کعلمه بما فی الارضین السفلی

علم او به مردگان گذشته، همچون علم او به زندگان آینده است و علم او به آنچه در آسمان های برین است، همانند علم اوست به آنچه در زمین های زیرین است. (137)

139. خدا وصف نمی شود



لا یجری علیه اسلکون و الحرکه. و کیف یجری علیه ما هو اجرا و یعود فیہ ما هو ابداء، و یحدث فیہ ما هو احدثه!

اذا لتفاوتت ذاته، و لتجزأ کنهه، و لا تمتنع من الازل معناه، و لکان له وراء اذ وجد له امام، و لالتمس التمام اذ لزمه النقصان. و اذا لقامت آیه المصنوع فیہ، و لتحول دلیلا بعد ان کان مدلولاً علیه، و خرج بسطان الامتناع من امتناع من ان یؤثر فیہ ما یؤثر فی غیره

سکون و حرکت در او به وقوع نمی پیوندد؛ چگونه پدیده ای درباره او به وقوع پیوندد که او خود آن را به جریان انداخته و چیزی به او برگردد که خود آن را هستی بخشیده و چیزی در او پدید آید که خود آن را پدید آورده است؟

زیرا در این صورت، ذات او دستخوش تغییر شود و حقیقت وجودش دارای اجزاء گردد و حقیقتش از ازلی بودن امتناع ورزد و چون برای او جلوی است، پشت سری هم خواهد داشت و چون کاستی ملازم اوست، پس طالب کمال خواهد بود، همچنین اگر حرکت و سکون در او راه یابد، نشانه مخلوق بودن در او تحقق یابد و دلیل بر وجود آفریننده ای خواهد بود، در صورتی که پیش تر همه چیز دلیل بر وجود او بود در حالی که وجود

خداوند امتناع دارد از این که عوامل تاثیر گذار در غیر، در او نیز تاثیر بگذارد. (138)

140. آفریننده بی همتا

الخالق من غیر رویه.

آفریننده است، بی آن که اندیشه و تدبیر کند. (139)

141. وجودی جدا و پیوسته



لم يحلل فی الاشیاء فیقال:

هو کائ، و لم یناء عنها فیقال:

هو منها بائن

در اشیاء حلول نکرده، تا در نتیجه گفته شود او در آن ها وجود دارد و از آن ها دور نگشته، تا گفته شود او از آن ها جداست. (140)

142. نه درون چیزها و نه بیرون آن ها

لم یقرب من الاشیاء بالتصاق، و لم یبعد عنها بافتراق

نزدیکی او به چیزها به نحو چسبیدن به آن ها نیست و دوری اش از آن ها به گونه جدا شدن نمی باشد. (141)

143. نه زاده و نه زائیده شد

لم یلد فیکون مولودا، و لم یولد فیصیر محدودا

نه زاده است تا در نتیجه خود زاده کسی دیگر باشد و نه زاده کسی است تا در نتیجه محدود باشد. (142)

144 معنی آفرینندگی خدا

الخالق لا بمعنی حرکة و نصب.



آفریننده است نه به این معنا که کار آفریدنش با حرکت و فعالیت و رنج و زحمت همراه باشد. (143)

145. شنوایی حق

و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات؛ و یصمه کبیها، و یذهب عنه ما بعد منها
هر شنوایی، جز او، آواهای ظریف را نمی شنود و صداهای شدید نیز گوشش را کرمی کند
و صداهای دور دست را نمی تواند بشنود. (144)

146. علم خدا در وصف ننگجد

اشهد انه عدل عدل، و حکم فصل.

گواهی می دهم که خداوند دادگری است که به عدل رفتار می کند و حاکم داوری است
که حق باطل را از هم جدا می سازد. (145)

147. حاضر بودن هر غایبی نزد خدا

کل عیب عندک شهاده.

هر غیبی برای تو شهود است. (146)

148. مالک همه چیز

کل مالک غیره مملوک.

هر مالکی، جز خداوند مملوک است. (147)



149. خرسندی و ناخرسندی خداوند

اعلموا انه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم، و لمن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم

بدانید که خداوند به کاری از ملت های قبل ناخرسند بوده هرگز برای شما خشنود نمی شود و کاری که باری گذشتگان خشنود بوده هرگز برای شما ناخرسند نخواهد شد. (148)

4. قضا و قدر

150. پاداش شکیبایی

ان صبرت جرى عليك القدر و انت ماجحور، و ان جزعت جرى عليك القدر و انت مازور
اگر شکیبایی ورزی حکم و قدر خداوند بر تو رفته است و پاداش داری و اگر بی تابی کنی
تقدیر الهی بر تو جاری است و گناهکاری. (149)

151. ظاهر نیکوی روزگار

ما قال الناس لشيء (طوبى له) الا و قد خباء له الدهر يوم سوء مردم درباره هیچ چیزی نگویند:
خوشا آن مگر این که روزگار برای آن (ظاهر خوش نما) روز نامبارکی پنهان کرده باشد.
(150)

152. تغییر قضا با صدق و خلوص

فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الكبت، و انزل علينا النصر حتی استقر الاسلام ملقیا و متبوثا
اوطانه



وقتی که خداوند صدق و خلوص ما را دید، دشمن ما را به ذلت و خواری نشانده و پیروزی را بر ما فرستاد. تا آن گاه که اسلام مانند شتری که گردن بر زمین بنهد و حالت تسلیم به خود بگیرد، استقرار یافت و در جایگاه های خود عقول و دل های مسلمانان جای گیر شد.

(151)

153. قضای الهی

حتى اذا و افق وارد القضاء انقطاع مده البلاء حملوا بصائرهم على اسياهم و دانوا لربهم بامر واعظهم

آن گاه که عامل قضای خداوندی با پایان یافتن مدت آزمایش موافقت نمود بصیرت های خود را بر شمشیرهایشان حمل کردند و با اطاعت از امر راهنماییشان به پروردگار نزدیک شدند. (152)

154. ناخرسند از قدر الهی

من اصبح على الدنيا حزينا فقد اصبح لقضاء الله ساخطا

کسی که صبح کند و به خاطر دنیا محزون باشد، از قضا و قدر الهی ناخرسند است. (153)

155. سرنوشت و تقدیر

لا یجری لاحد الاجری علیه، و لا یجری علیه الا جری له. و لو كان لاحد ان یجری له و لا یجری علیه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقدرته على عباده، و لعدله فی کل ما جرت علیه صروف قضائه



حق چیزی است که به نفع کسی به جریان نمی افتد، مگر این که روزی دیگر به ضرر او سراغش را خواهد گرفت (و بالعکس) و به ضرر کسی جاری نمی شود مگر این که روزی دیگر به سود او به جریان می افتد و بنا بود که حق همواره به سود کسی جاری گردد نه بر ضرر او، چنین وضعی درباره حق فقط به طور خالص برای خدا منحصر بود؛ زیرا او است پیروز مطلق بر بندگانش و به جهت دادگری مطلق او در همه مواردی که انواع قضای (حکم) او در آن ها به جریان می افتد. (154)

156. سپاس تقدیر الهی

الحمد لله على التقدير حتى تكون الألفه في التدبير

ستایش می کنم خدا را در برابر چیزی که قضایش به آن متعلق گشته و به هر فعلی که مقدر فرموده و مرا به شما مبتلا ساخته است. (155)

157. آفت در تدبیر

يغلب المقدر على التقدير حتى تكون الالفه في التدبير

قدر الهی بر تدبیر پیروز شود تا آن جا که آفت در تدبیر باشد. (156)

158. مصدر قضا و قدرها

ان صبت عليهم المصائب لجؤوا الى الاستجازه بك، علما بان ازمه الامور بيدك، و مصادرها عن قضائك



اگر مصیبت های روزگار بر سر اولیاء الله تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (157)

159. ناخشنودی به قضای الهی

الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم الذین تکبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، والقوا الهجینه علی ربهم، و جاحدوا الله علی ما صنع بهم. مکابره لقضائه، و مغالبه لالائه

آگاه شوید!

بر حذر و بیمناک باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، زشتی کار خود را به خدا نسبت دادند و درباره آن چه که خداوند با آنان انجام داده است انکار ورزیدند، این همه (خطا کاری ها) را در رویا رویایی جاهلانه و متکبرانه با قضاء خداوندی و پیروزی جستن بر نعمت های او مرتکب شدند. (158)

160. قطعیت تقدیر

لن یبطیء عنک ما قد قدر لک.

آن چه که برای تو تقدیر شده است از تو به تاخیر نخواهد افتاد. (159)

161. خرسند نبودن به قضا



لا ینقص سلطانک من عصاک و لا یزید فی ملک من اطاعک، و لا یرد امرک من سخط
قضاک

کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو خدا نکاهد و کسی که اطاعتت کند بر ملک تو
نیفزاید، و کس که از قضای تو به غضب آید نتواند امر تو را برگرداند. (160)

162. تقدیر معلوم الهی

احمدہ الی نفسہ کما استحمد الی خلقہ، و جعل لک شیء قدر، و لک قدر اجلا و لکل اجل
کتابا

ستایش می کنم خدا را برای تقرب به او همان گونه که خود از مردم ستایشش را خواسته
است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای مدتی محدود، و برای هم
مدتی قراری ثابت. (161)

163. تقدیر معلوم الهی

لما سئل عن القدر:

طریق مظلّم فلا تسلکوه، و بحر عمیق فلا تلجوه، سر الله فلا تکفوه

از آن حضرت علیه السلام درباره قدر سوال شد، پس فرمود:

راهی است تاریک!

پس آن راه را در پیش نگیرید و دریایی است عمیق پس در آن وارد نشوید و راز خداوندی
است پس برای کشف آن خود را به زحمت (162) نیندازید.



164. تقدیر و تدبیر

تذل الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی التدبیر کارها و چاره جویی ها در برابر تقدیرات الهی خوار می گردد. تا آن حد که گاه چاره جویی انسان موجب هلاک او می گردد.
(163)

165. فرمان های محکم حق

امرہ قضاء و حکمہ، و رضاه امان و رحمہ، یقضی بعلم، و یعفو بحلم
فرمان خداوند بر مبنای قضا و حکمت، و رضای او موجب آمال و رحمت است حکم او بر مبنای علم، و منشاء عفو او هم است. (164)

166. تقدیر الهی

المقدر لجميع الامور بلا رویه و لا ضمیر
آفریننده است با سنجش دقیق برای همه کائنات بدون اندیشه و مفاهیم درونی. (165)

167. نامعلومی سرنوشت

رب مستقبل یوما لیس بمستدبره و مغبوط فی اول لیلہ، قامت بواکیه فی آخره
چه بسا کسی که روز به زندگی روی آورده؛ اما شب آن روز را ندیده، و بسا کسانی که در آغاز شب به او رشک برده اند؛ اما در پایان شب بر مرگ او گریسته اند. (166)

168. آرزوی بهترین تقدیر



استودع الله دينك و دنياك و اساله خير القضاء لك في العاجله و الاجله و الدنيا و الاخره

دين و دنياى تو را به خدا مى سپارم و از او مى خواهم كه در حال و آينده در دنيا و آخرت
بهترين سرنوشت را براى تو در نظر بگيرد. (167)

169. خشم به قضای الهی

من اصبح على الدنيا حزينا، فقد اصبح لقضاء الله ساخطا، و من اصبح يشكو مصيبه نزلت به،
فقد اصبح يشكو ربه

کسی که به خاطر مال دنیا اندوه خورد، به قضای الهی خشم ورزیده و کسی که از مصیبتی
که به او رسیده به خلق شکایت برد، از پروردگارش شکایت کرده است. (168)

170. قضای متقن الهی

لم يوده خلق ما ابتداء، و لا تدبير ما ذرا، و لا وقف به عجز عما خلق، و لا ولجت عليه شبهه
فيما قضى و قدر، بل قضاء متقن، و علم محكم، و امر مبرم

آفرینش آن چه که خلق نموده و تدبیر آن چه که به وجود آورده است سنگینی و خستگی
برای او نداشته و ناتوانی از ایجاد کائنات و به راه انداختن آن او را متوقف نساخته است و
در اجرای قضا و گستردن نقشه هستی اشتباهی بر او وارد نگشته است، بلکه کار او قضایی
است متقن و علمی است محکم و امری است قطعی. (169)

5. توصیف فرشتگان

171. آفرینش فرشتگان



خلق سبحانه لاسکان سمواته، و عماره الصفیح الاعلی من ملکوته، خلقا بدیعا من ملائکته، و ملا بهم فروح فجاجها، وحشابهم فتوق اجوائها

خدای سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمان ها و آبادانی بالاترین قسمت ملکوت و عظمت خویش (افلاک بلند) مخلوقاتی بدیع و نوظهور، یعنی فرشتگان را آفرید و آنها را در راه های گشاده آسمان ها و فضاها و وسیع میان آنها قرار داد و همیشه میان آن ها راه های گشاده (170)

172. بندگی بی کسالت

من ملائکتک، لا یسامون من عبادتک

گروهی از فرشتگان هستند که از بندگی تو خسته نمی شوند. (171)

173. درجه یقین فرشتگان

لم ترم الشکوک بنوازعها عزیزه ایمانهم، و لم تعترل الظنون علی معاهد یقینهم

انگیزه های امیال و شک و تردیدها، استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نساخت، گمان ها و پندارها به دژهای محکم یقین آنان، ازدحام و هجوم نیاورد. (172)

174. توصیف فرشتگان

انشاء هم علی صور مختلفات، و اقدار متفاوتات، اولی اجنحه تسبح جلال عزته ... و منهم من هو فی خلق الغمام الدلح و فی عظم الجبال اشمخ، و فی قتره الظلام الابهم، و منهم من



خرقت اقدامهم تخوم الارض السفلی، فهی کرایات بیض قد نفذت فی مخارق الهواء، و تحتها ریح هفأفه تجبسها علی حیث انتهت من الحدود المتناهیة، قد استفر غتهم اشغال عبادته.

خدای سبحان فرشتگان را به صورت های مختلف و اندازه های گوناگون آفریده است:

(بالدارانی هستند) که همواره تسبیح جلال و عزت او را می گویند. گروهی از آنان در میان ابرهای پر آب و در کوه های مرتفع و بلند و در ظلمات تاریک قرار دارند و جمعی دیگر قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و همانند پرچم های سفیدی دل هوا را شکافته و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت می کنند و آنها را در جای خویش نگه می دارد، اشتغال به عبادت حق آن ها را از هر کار دیگری باز داشته است. (173)

175. اراده فرشتگان در عبادت

لا تعدو عزیزمه جدهم بلاده الغفلات، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات سستی ناشی از غفلت ها بر اراده آن ها به کوشش در عبادت چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها و هوس ها، همت های آنان را آماج خود قرار ندهد. (174)

176. کم بودن طاعت ملایک

انهم علی مکانهم منک، و منزلتهم عندک، و استجماع اهوائهم فیک و کثره طاعتهم لک، و قله غفلتهم عن امرک، لو عاینوا کنه ما خفی علیهم منک لحقروا اعمالهم، و لزرروا علی انفسهم، ولعرفوا انهم لم یعبدوک حق عبادتک، و لم یطیعوک حق طاعتک

آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو و غافل نبودنشان از تو، اگر حقیقت آن چه را از تو بر آنان پوشیده است



مشاهده کنند، بی گمان اعمال خویش را خرد شمارند و بر خویشان خرده گیرند و دریابند که تو را چنان که سزد عبادت نکرده اند و چندان که شایسته است طاعتت نموده اند.

177. عصمت فرشتگان (175)

و عصمهم من ریب اشبهات، فما منهم زائع عن سبیل مرضاته

آنان را از تردید حاصل از شبهات مصون داشت؛ از این رو، هیچ کدام آنها از راه خشنودی خدا منحرف نمی شود.

178. صفت ملایک (176)

لم تطمع فیهم الوسوس فتقرع برینها علی فکرهم

وسوسه ها طمعی در راهیابی به آنان نداشته تا با کثافت خود، فکر آنان را بکوبد. (177)

179. عبادت ملایکه

لم یتولهم الاعجاب فیستکثروا ما سلف منهم، و لا ترک لهم استکانه الاجال، نصیباً فی تعظیم حسناتهم

عجب (خود بزرگ بینی و خود پسندی) بر آنان غلبه نکرده تا آنان عبادات گذشته را زیاد محسوب کنند و احساس ناتوانی و ناچیزی در دریافت جلال خداوندی برای بزرگ بینی حسناتی که انجام می دهند نصیبی نگذاشته است.

180. فرشتگان شیفته عبادت (178)



وصلت حقائق الايمان بينهم و بين معرفته، و قطعهم الايقال به الى الوله اليه، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده الى ما عند غير قد ذاقوا حلاوه معرفته، و شربوا بالكاس الرويه من محبته حقائق ايمان، میان ایشان و شناخت خدا پیوند داده است و یقینشان به وجود او، آنها را شیفته و سرگشته او کرده است. شیرینی معرفت او را چشیده اند و از جام محبت او سیراب گشته اند. (179)

181. نظارت فرشتگان

اعلموا، عباد الله!

ان عليكم رسدا من انفسكم، و عیونا من جوار حکم، و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم، و عدد انفاسکم، لا تسترکم منهم ظلمه لیل داج، و لا یکنکم منهم باب ذو رتاج بدانید ای بندگان خدا!

که دیده بانی از وجود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهبانان صادقی بر شما گماشته شده اند که اعمال شما و شمار نفس هایتان را ثبت می کنند. نه سیاهی شب تار (اعمال) شما را از دید آنها پوشیده می دارد و نه دروازه محکم و بسته، شما را از آنان مخفی می کند. (180)

182. سعی و کوشش در عبادت

لیس فی اطباق السماء موضع اهاب، الا و علیه ملک ساجد، اوساعت حافد، یزدادون علی طول الطاعه بر بهم علما، و تزداد عزه ربهم فی قلوبهم



در هیچ یک از طبقات آسمانی جایی به اندازه جای پوستینی وجود ندارد که در آن فرشته ای در حال سجده نباشد و یا با سعی و کوشش (به دنبال کار) شتابد، با اطاعت فراوان به علم و یقین خویش می افزایند و عزت و سلطنت پروردگار در دل هایشان افزوده می شود.

(181)

183. وصف فرشتگان الهی

جعلهم الله فیما هنالك اهل الامانه على وحیه، و حملهم الى المرسلین و دافع امره و نهیه خداوند متعال آن فرشتگان را در آن جایگاه صفحات مقدس ملکوتی که هستند، امین و وحی خود قرار داده و به وسیله آنان امانت های امر و نهی خود را بر رسولانش رسانده است.

(182)

184. فرشته تحذیر

ان لله ملکا ینادی فی کل یوم:

لدوا للموت، و اجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب!

همانا خدا را فرشته ای دارد که هر روز ندا در می دهد:

برای مرگ بزیاید و برای نابودی گرد آورید و برای ویرانی بسازید!

185. داناتر از خلاق! (183)

هم اعلم خلقك بك، و اخوفهم لك، و اقربهم منك؛ لم یسكنوا الاصلاب، و لم یضمنوا الارحام، و لم یخلقوا من ماء مهین، و لم یتشعبهم ریب المنون؛ و انهم على مكانهم منك، و



منزلتہم عندک، و استجماع اہوائہم فیک، و کثرہ طاعتہم لک، و قلہ غفلتہم عن امرک؛ لو عاینوا کنہ ما خفی علیہم منک لحقروا اعمالہم

آنها فرشتگان به تو داناتر از باقی خلایق هستند و از تو بیش از همه می ترسند و به تو بیش از همه نزدیک اند، در پشت پدران جا نگرفته اند و در رحم های مادران در نیامده اند و از آب بی مقدار آفریده نشده اند و (حوادث روزگار) آن ها را پریشان نکرده است.

آنان با مقامی که در پیش تو دارند و با این که همه عشق و آرزوهایشان در وجود تو جمع شده است و با وجود فزونی طاعت و عبادتشان برای تو، کمی غفلتشان از فرمانت؛ اگر حقیقت ذات تو را که بر آنان پوشیده است مشاهد کنند اعمال خود را حقیر و کوچک شمارند. (184)

186. همیشه در رکوع و سجود

فتق ما بین السموات العلاء، فملاهن اطوارا من ملائکتہ، منہم سجود لا یرکعون، و رکوع لا ینتصبون، و صافون لا یتزایلون، و مسبحون لا یسامون، لا یغشاهم نوم العیون، و لا سہو العقول، و لا فترہ الا بدان، و لا غفلہ النسیان و منہم امناء علی وحیہ، و السنہ الی رسلہ، و مختلفون بقضائہ و امرہ، و منہم الحفظہ لعبادہ، و السدنہ لابواب جنابہ، و منہم الثابتہ فی الارضین السفلی اقدامہم، و المارقہ من الاقطار ارکانہم، و المناسبہ لقوائم العرش اکتافہم. ناکسہ ذونہ ابصارہم، متلفعون تحتہ باجنحتہم، مضروبہ بینہم و بین من دونہم

حجب العزہ، و استار القدرہ. لا یتوہمون ربہم بالتصویر، و لا یجرون علیہ صفات المصنوعین، و لا یحدونہ بالاماکن، و لا یشیرون الیہ یشیرون الیہ بالنظائر



خداوند آسمان های بلند را از هم گشود و مملو از فرشتگان گوناگون کرد، دسته ای از آن ها همیشه در سجودند و رکوع ندارند و یا در رکوع اند و قیام نمی کنند و یا در صف هایی که هرگز پراکنده نمی شوند قرار دارند و یا همواره تسبیح می گویند و ملول نمی شوند، نه خواب به دیدگان آنها راه می یابد و نه خطایی در خردشان و نه سستی در وجودشان و نه بی خردی و فراموشی در آن پدید می آید و گروهی دیگر از آنان، امینان وحی حق و زبان او به سوی پیام آوراند و پیوسته برای رسانیدن حکم و فرمان او رفت و آمد می کنند. گروهی دیگر از آنان نگهبان بندگان و دربانان بهشت اویند. جمعی از ایشان پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذشته و اعضای آنها از کرانه های جهان بیرون رفته است و کتف های آنان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است و در مقابل عرش او سر را پایین افکنده اند و در زیر آن، بال ها را به خود پیچیده اند و در میان آنان و دیگران که در مراتب پایین قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله انداخته، هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم تصویر نکنند و صفات آفریدگان را برای او قائل نشوند. هرگز او را در مکانی محدود نساخته و با چشم اشاره به او نمی کنند. (185)

6. خلقت و آفرینش خداوند

187. عجز انسان

ما لابن آدم و الفخر، اوله نطفه، و آخره

جیفه و لا یرزق نفسه، و لا یدفع حتفه

انسان را با فخر چه کار!



او که آغازش نطفه است و فرجامش مردار گندیده، نه می تواند روزی خود دهد و نه می تواند مرگ را دفع کند. (پس چرا فخر می کند؟! (186)

188. آفرینش جهان

خلق الخلق علی غیر تمثیل، و لا مشوره مشیر، و لا معونه معین، فتم خلقه بامرہ، و اذعن لطاعته، فاجاب

خداوند موجودات را بدون در دست داشتن هیچ نمونه ای و بدون مشورت با هیچ مشاور و بدون کمک گرفتن از هیچ یآوری آفرید و خلقت به فرمان او تمام و کامل شد و همگی به طاعتش اقرار کردند. (187)

189. شکوه و عظمت آفرینش

ما الذی نری من خلقک، و نعجب له من قدرتک، و نصفه من عظیم سلطانک و ما تغیب عنا منه، و قصرت ابصارنا عنه، و انتهت عقولنا دونه، و حالت ستور الغیوب بیننا و بینہ اعظم

چه بزرگ است آنچه ما از آفرینش تو می بینیم و از قدرت تو در پدید آوردن آن به شگفت می آییم و آن به عنوان نشانه بزرگی و قدرت تو وصف می کنیم، و چه بزرگ تر از این هاست آنچه از ما پنهان است و دیدگان ما از دین آنها قاصر است و خردهای ما را به آن ها دسترسی نیست و پرده های غیب میان ما و آن ها حایل شده است. (188)

190. طبع آدمی

لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه، و ذلك القلب. و له مواد من الحکمه و اضداد من خلافها، فان سرح له الرجاء اذله الطمع، و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص، و ان



ملکه الیاس قتله الاسف، و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعده الرضا نسی التحفظ، و ان ناله الخوف شغله الحذر، و ان اتسع له الامن استلبته الغره، و ان افاد مالا اطغاه الغنی، و ان اصابته مصیبه فصحه الجزع، و ان عضته الفاقه شغله البلاء، و ان جهده الجوع قعد به الضعف، و آن افراط به الشبع كظته البطنه. فك تقصیر به مضر، و كل افراط به مفسد

بی گمان به بند دل این انسان قطعه گوشتی آویخته شده که از شگفت انگیزترین اعضای بدن است و شگفتی اش این است که در آن مایه هایی از حکمت و اضدادی که مخالف حکمت اند وجود دارد.

پس اگر برای او امیدی

رخ دهد طمع او را خوار گرداند و اگر طمع وی را از جا برانگیزد دچار حرصی شود که نابودش سازد، و اگر نومیدی او را فراگیرد اندوه او را بکشد و اگر خشم بر آن عارض شود غلیظ و تنگ خلقی بر او سخت بتازد، و اگر به سعادت رضا و خشنودی نایل آید جانب احتیاط کاری او را به خود مشغول گرداند، و اگر امن و آسایش بر او سایه افکند غفلت او را از بن براندازد و اگر مالی به او رسد سرکشی ثروت به دامش کشد و اگر دچار مصیبتی شود گرفتاری او را مشغول کند و اگر گرسنگی به او فشار آورد ناتوانی از پایش در آورد، و اگر پرخوری کند نفسش در گلو بگیرد و خلاصه هر کاهش و نقصانی به او زیان آور و هر افزایش تباه کننده است. (189)

191. شکوه و عظمت آفرینش

سبحانك ما اعظم ما نرى من خلقك!



و ما اصغر كل عظیمه فی جنب قدرتك!

و ما اهول ما نرى من ملكوتك!

و ما احقر ذلك فیما غاب عنا من سلطانك!

و ما اسبغ نعمك فی الدنيا، و ما اصغرها فی نعم الاخره!

ای خدای پاک!

چه عظیم و پر شکوه است آن چه از آفرینش تو می بینیم!

و چه خرد است هر بزرگی در برابر قدرت تو!

و چه هول انگیز است آن چه ما از ملکوت تو می بینیم!

و چه حقیر است آن چه ما می بینیم در برابر قدرت و سلطنت ناپیدای تو از دیدگان ما!

چه بسیار است نعمت های تو در این دنیا!

و چه اندک است این نعمت ها در برابر نعمت های آخرت! (190)

192. آفرینش زمین

انشا الارض فامسكها من غیر اشتغال. و ارساها علی غیر قرار، و اقامها بغیر قوائم. و رفعها بغیر

دعائم. و حصنها من الاود و الاعوجاج. و منعها من التهافت و الانفراج



زمین را ایجاد کرده آن را نگه داشت بی آن که وی را مشغول سازد و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی هیچ پایه ای بر پایش داشت و بی هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی نگاه داشت و از افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.

193. عظمت آفرینش آسمان ها (191)

فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند.

دعا هن فاجبن طائعات مذعنات، غیر متلکئات و لا مبطنات. و لولا اقرار هن له بالربوبیه و اذعانهم له بالطوا عیه، لما جعلهن موضعا لعرشه، و لا مسکنا لملائکته، و لا مصعدا للکلم الطیب و العمل الصالح من خلقه. جعل نجومها اعلاما یستدل بها الحیران فی مختلف فجاج الاقطار. لم یمنع ضوع نورها ادلهمام سجف اللیل المظلم. و لا استطاعت جلابیب سواد الحنادس ان ترد ما شاع فی السموات من تلالو نور القمر

از نشانه های آفرینش خدا، پدید آوردن آسمان های استوار بدون ستون و ایستای بدون تکیه گاه است. خداوند اراده ایجاد آن ها را فرمود و آن ها با میل و رغبت و بی هیچ درنگ و کندی اجابتش کردند و اگر اقرار آن ها بر خداوندی او و اعتراف آن ها به طاعت و بندگی اش نبود آنها را جایگاه عرش خویش و مکان فرشتگان و محل فرا بردن گفتار و کردار شایسته بندگانش قرار نمی داد. ستارگان آسمان را نشانه هایی ساخت تا افراد سرگردان در آمد و شد راه های زمین به وسیله آن ها راه خویش

را بیابند، پرده های شب تا پرتو نور آنها را نپوشانده و ردهای سیاه شب های تاریک توانایی محو درخشش نور پراکنده ماه در آسمان را ندارد. (192)

194. عظمت سلطنت الهی



كان من اقتار جبروته، و بدیع لطائف صنعته، ان جعل من ماء البحر الزاخر المتراکم المتقاصف، یبسا جامدا، ثم فطر منه اطباقا، ففتقها سبع سموات

از نشانه های توانایی و سلطنت خداوند و شگفتی آفرینش های او این است که از آب دریای ژرف بر هم ریخته پر موج خش و جامدی را آفرید، آنگاه از آن طبقاتی خلق کرد و آن طبقات را به آسمان شکافت. (193)

195. تعدیل حرکات زمین

عدل حرکاتها بالراسیان من جلامیدها، و ذوات الشناخیب الشم من صیاخیدها

حرکت زمین را به وسیله صخره های عظیم و قله کوه های بلند و محکم تعدیل کرد. (194)

196. آفرینش آسمان ها

نظم بلا تعلیق رهوات فرجها، و لا حم صدوع انفراجها و وشج بینها و بنی ازواجها و ذلل للهابطین بامرہ، و الصاعدین باعمال خلقه، خزونه معراجها، و ناداها بعد اذ هی دخان، فالتحمت عری اشراجها، و فتق بعد الارتتاق صوامت ابوابها، و اقام رصدًا من الشهب الثواقب علی نقابها، و امسکها من ان تمور فی خرق الهواء بایدہ، امرها آن تقف مستسلمه " لامرہ، و جعل شمسها آیه مبصره " لنهارها، و قمرها آیه ممحوه " من لیلها، و اجراهما فی مناقل مجراهما، و قدر سیرهما فی مدارج درجهما، لیمیز بین اللیل و النهار بهما، و لیعلم عد السنین و الحساب بمقادیرهما، ثم علق فی حوها فلکها، و ناظ بها زینتها، من خفیات دراریها و مصابیح کواکبها، و رمی مسترفی السمع بثواقب شهبها، و اجراها علی اذلال تسخیرها من ثبات ثابتها، و مسیر سائرها، و هبوطها و صعودها، و نحو سها و سعودها



راه های گشاده آسمان ها را بی آنکه به جایی پیوسته باشد منظم ساخت و شکاف های وسیعش را به هم پیوست و میان هر آسمانی با آسمان های دیگر ارتباط برقرار کرد و برای فرود آیندگان به فرمان او و بالا روندگانی که اعمال و کردار بندگانش را می برند دشواری آن را آسان نمود و به آسمان ها که از دود بودند ندا داد که به هم به پیوندند و گرد آیند و پس از جمع شدن و گرد آمدن درهای بسته آنها را گشود و از ستاره های درخشان

بر راه های آسمان نگهبان گماشت و با قدرت خویش از به جنبش در آمدن آن ها در فضای شکافته جلوگیری کرد و فرمود تا در جای خویش بایستند و به امر او تسلیم باشند. خورشید آسمان را نشانه ای روشنگر برای روز و ماه آن را که نورش محو می شود آیتی برای شب قرار داد و آنها را در مسیرشان روانه ساخت و حرکت آنها را در منازل و راه هایی که باید طی کنند تعیین نمود، تا با سیر آن ها شب و روز مشخص و شمار سال ها و حساب کارها دانسته شود. پس فلک را در فضا معلق نگه داشت و زینت هایش را به آن آویخت که عبارتند از ستارگانی پنهانی همانند در سفید و ستارگانی همانند چراغ روشن، و با شهاب های تابان شیطان هایی را که گوش می کشند براند و جای ستارگان سیار و فرود و صعود و سعد و نحس هر یک را تحت تسخیر خویش قرار داد. (195)

197. نیکوترین آفرینش

لم یخلق الاشیاء من اصول ازلیه، و لا اوائل ابدیه، بل خلق ما خلق فاقام حده، و صور ما صور فاحسن صورته

اشیا را از ماده ای ازلی یا نمونه هایی ابدی نیافرید، بلکه آفرید آن چه آفرید و حدودش را تعیین کرد و صورتی داد به آن چه داد و آن صورت را به نیکوترین شکل نگاهشت. (196)



198. راز استواری زمین

و تد بالصخور میدان ارضه

جنبش و لرزش زمین را به وسیله سنگ های بزرگ و کوه ها میخکوب و استوار گردانید.
(197)

199. حرکت آسمان ها

خلق سبحانه لاسکان سمواته، و عماره الصفیح الاعلی من ملکوته، خلقا بدیعا من ملائکته
آسمان را با پر جا بودن ستاره های آن و با گردش ستاره های سیار آن و با فرارفتن و فرود
آمدن آن ها و با بودن ستاره های نحس و سعد (بدی آور و نیکی آور) در آن و با تسخیر
آن به آسانی به جریان انداخت. (198)

200. اوج عظمت خدا در آفرینش انسان

ایها المخلوق السوی، و المنشا المرعی فی ظلمات الارحام، و مضاعفات الاستار. بدئت من
سلاله من طین، و وضعت فی قرار مکین، الی قدر معلوم و اجل مقسوم. تموز فی بطن امک
جنینا لا تحیر دعاء و لا تسمع نداء. ثم اخرجت من مفرک الی دار لم تشهدا، و لم تعرف
سبل منافعها. فمن هداک لاجترا الغذاء من ثدی امک!

و عرفک عند الحاجه مواضع طلبک و ارادتک!

ای انسانی که از نظر خلقت بی کم و کاست و متناسبی و در زهدان های تاریک و پرده های
تو در، پدید آمده و محافظت می شدی!



آفرینش از عصاره گل آغاز شد ... و سپس از جایگاه به محیطی که آن را ندیده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی دانستی بیرون آورد شدی. چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت هدایت کرد؟

و چه کسی جایگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (199)

201. یکتایی در آفرینش

خلق الخلائق علی غیر مثال خلا من غیره، و لم یستعن علی خلقها باحد من خلقه موجودات را بدون نمونه ای که از غیر او صادر شده باشد خلق کرده و در آفریدن آن ها از هیچ یک از مخلوقاتش کمک نگرفت. (200)

202. آفرینش انسان از خاک

ام هذا الذی انشاه فی ظلمات الارحام، و شغف الاستار؛ نطفه دهاقا، و علقه محاقا، و جنینا و راضعا، و ولیدا و یافعا، ثم منحه قلبا حافظا، و لسانا لافظا، و بصرا لا حظا، لیفهم معتبرا، و یقصر مزدجرا؛ حتی اذا قام اعتداله، و استوی مثالفه، نفر مستکبرا

آیا این انسان همان کسی نیست که خداوند او را در تاریکی های زهدان و پرده های غلاف مانند آفرید، از نطفه ای که ریخته شد ... آن گاه به او دلی حفظ کننده و زبانی گویا و چشمی بینا بخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از زشتکاری ها باز ایستد اما چون قد راست کرد و به نهایت رشد خود رسید گردنفرزانه روی برگرداند. (201)

203. قدرت خدا در آفرینش



فطر الاخلائق بقدرته، و نشر الرياح برحمته

آفریدگان را با قدرت خود بیافرید و بادها را با رحمت خود به حرکت در آورد. (202)

204. راز آفرینش

لو اراد الله ان یخلق آدم من نور یخطف الابصار ضیاءه، و یبهر العقول رواوه، و طیب یاخذ الانفاس عرفه لفعل. و لو فعل لظلت له الاعناق خاضعه، و لخفت البلوی فیه علی الملائکه. و لکن الله سبحانه یتلی خلقه ببعض ما یجهلون اصله، تمییزا بالاختبار لهم، و نفیاً، للاستکبار عنهم، و ابعاداً للخیلاء منهم

اگر خداوند می خواست که آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی آن دیده ها را بر باید و زیبایی آن عقول آدمیان را خیره سازد و او را چنان معطر نماید که نفس ها را بوی خوش و عطر آن حضرت را چنین می آفرید گردن ها در مقابل او خم می شدند و آزمایش فرشتگان به وسیله خلقت آن حضرت سبک می گشت، ولی خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور که اصل آن را نمی دانند برای تمایز خوب از بد امتحان می نماید، هم چنین به وسیله دستورات آزمایشی تکبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد. (203)

205. آفرینش زمین

انهد جبالها عن سهولها، و اساخ قواعدها فی متون اقطارها و مواضع انصابها، فاشهق قلالها، و اطال انشازها، و جعلها للارض عمادا، و ارزها فیها اوتادا، فسكنت علی حرکتها من ان تمید باهلها، او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها



کوه های زمین را از دشت ها و پستی هایش برآمده ساخت و ریشه آن ها را در دل زمین های اطرافشان و جاهایی که برقرار هستند فرو برد ... و آن ها را تکیه گاه زمین و میخ ها نگهدارنده آن قرار داد. پس، آن گاه زمین در عین متحرک بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا

آنچه را حمل کرده است فرو نیندازد، یا آن گاه زمین در عین متحرک بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا آنچه را حمل کرده است فرو نیندازد، یا آن را از جای خویش جابه جا نکند. (204)

206. توصیف خلق آدم

جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها، و عذبها و سبخها تریه سنها بالماء حتی خلصت. و لا طها بالبله حتی لزبت فجبل منها صوره ذات احناء و وصول و اعضاء و فصول:
اجمدها حتی استمسکت و اصلدها حتی صلصت لوقت معدود، و امد معلوم:
ثم نفخ فیها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان یجیلها، و فکر یتصرف بها ...

خدای بزرگ از زمین های سنگلاخ و هموار و زمین های مستعد کشت و زرع و شوره زاران اندکی خاک فراهم آورد و بر آن آب ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آن را با آب آمیخت

207. آفرینش مخلوقات بی نظیر

الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امثله ... و ارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجه من الخلق الی آن یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باضطرار قیام الحجه له علی معرفته



208. نابودی دنیا

الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امتثله ... و ارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باضطرار قیام الحججه له علی معرفته

خداوندی که مخلوقات را پدیدار ساخت بی آن که مثل و مانندی از هر یک از آن ها قبلا وجود داشته و او آن را مثالی قرار داده باشد، خدایی که عظمت و شکوه قدرت خود و شگفتی هایی که نشانه های حکمت او، گویای آن است به ما نشان داد. و نیز اعتراف همه مخلوقات در مورد احتیاج خود به این که خداوند با قدرت خویش آن ها را نگاه دارد، همه این ها چیزهایی است که ما را از پذیرفتن دلیل هایی استوار پابرجا بر شناخت خداوند ناگزیر می سازد. (205)

209. شگفتی های انسان

لیس فناء الدنیا بعد ابتداعها باعجب من انشائها و اختراعها ... و ان الله، سبحانه، یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه

نابودی دنیا، پس از آفریدن آن زیاد شگفتی آورتر از آفریدن و ایجاد آن نیست. و خداوند سبحان، پس از نابودی جهان تنها باقی می ماند و چیزی با او نیست. (206)

210. بخشش خدا

اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم، و یتکلم بلحم، و یسمع بعظم، و یتنفس من خزم!!

از این انسان تعجب کنید و پند بگیرید!



با پیه نگاه می کند، با گوشت حرف می زند، با استخوان می شنود و از شکافی (بینی) نفس می کشد! (207)

211. عجب از این آدم!

جعل لكم اسماعا لتعي ما عناها، و ابصارا لتجلو عن عشاها

خداوند به شما دو گوش داد تا آن چه را به آن ها مربوط می شود دریافت کنند و دو چشم داد تا از نابینایی به در آیند. (208)

بخش دوم: عدل و عدالت

212. عدل چیست

لما سئل عن العدل:

العدل ان لا تتهمه

امام علیه السلام در پاسخ به این پرسش که عدل چیست؟

فرمود:

عدل، آن است که خدا را متهم نکنی. (209)

213. دادگری واقعی

الذی صدق فی میعاده، و ارتفع عن ظلم عباد و قام بالقسط فی خلقه، و عدل علیهم فی حکمه



خدایی است که در وعده خویش راستگوست و بالاتر از آن است که به بندگانش ستم کند و در میان آفریدگانش به عدل رفتار کرده و در حکم خویش با آن ها دادگری کرده است. (210)

214. دادگری حق

ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجتر حوها، لان الله لیس بظلام للعبید

هرگز نعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد، مگر به سبب گناهایی که مرتکب شدند؛ چرا که خداوند به بندگانش ستم نمی کند. (211)

215. بردبار عادل

الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کل ما قضی

خدایی که بردباری اش زیاد است و می بخشد و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت نموده است. (212)

216. نتیجه عدل

بالسیره العادله یقهر المناوی

با روش عدل دشمن شکست می یابد و از میان می رود. (213)

217. قضاوت بی عدالت

لیس من العدل القضاء علی الثقه بالظن



قضاوتی که به حدس و گمان متکی باشد از روی عدل و داد نیست. (214)

218. عدل شریف تر از بخشش

سئل علیه السلام:

ایهما افضل:

العدل، او الجود؟

فقال علیه السلام:

العدل یضع الامور مواضعها، والجود یخرجها من جهتها. العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما

از حضرتش پرسیدند:

دادگری بهتر است یا بخشندگی؟

فرمود:

دادگری هر چیزی را در جای خویش قرار می دهد و بخشش آنها را از جای خود بیرون می کند و عدل نگهبان همه مردم است و بخشندگی به افراد مخصوص بهره می دهد. بنابراین عدل شریف تر و برتر است. (215)

219. امر به عدل و احسان

قال فی قوله تعالی:



(ان الله يامر بالعدل و الاحسان):

العدل:

الانصاف، و الاحسان:

التفضل

امام علی علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال:

(خداوند شما را به عدل و احسان فرمان می دهد.) فرمود:

عدل، انصاف دادن و ستم نکردن است و احسان جود و بخشش. (216)

220. پیوند دهنده خلق

بالنصفه یكثر المواصلون.

انصاف و عدالت است که پیوند انسان ها را بیشتر می نماید. (217)

221. سفارش به کارگزاران

انصفوا الناس من انفسکم، و اصبروا لحوائجهم فانکم حزان الرعیه، و وکلاء الامه، و سفراء
الائمه

امام علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزارانش چنین فرمود:



ما بین مردم و خودتان انصاف بورزید و به برآوردن نیازهای آنان تحمل نمایید؛ زیر شما خزانه داران رعیت هستید و وکلای امت و سفیران پیشوایان. (218)

222. توصیه به عدالت

استعمل العدل، و احذر العسف و الحيف، فان العسف يعود بالجلاء و الحيف يدعوالى السيف عدل و دادگری را به کار بند، و از روز گویی و ستمگران برحذر باش؛ زیرا زور گویی ملت را به جلای وطن و امی دارد و ستم مردم را به قیام مسلحانه فرا می خواند. (219)

223. توصیه علی (ع) به یکی از کارگزارانش

آس بینهم فی اللحظه و النظره و الاشاره و التحیه، حتی لا یطمع العظماء فی حیفک، و لا ییاس الضعفاء من عدلک

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزاران خویشان چنین فرمودند:

ما بنی همه افراد رعیت در نگاه گذار و نگرش دقیق و اشاره و درود گفتن تساوی برقرار کن تا بزرگان طمع در ظلم تو نکنند و ناتوانان از دادگری تو مایوس نشوند. (220)

224. انصاف با رعیت

انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصه اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک، فانک الا تفعل تظلم!



ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن، اگر انصاف بر اقرار نکنی ستم ورزیده ای.
(221)

225. یاوران عدالت

ادا ادت الرعیه الی الوالی حقه، و ادی الوالی الیهها حقها عز الحق بینهم، و قامت مناهج الدین، و عتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلک الزمان، و طمع فی بقاء الدوله، و یثست مطامع الاعداء و ادا غلبت الرعیه و الیهها، او اجحف الوالی برعیته، اختلفت هنالك الكلمه، و ظهرت معالم الجور

در آن هنگام که مردم جامعه حق حاکم بر به حاکم ادا کردند و زمامدار نیز حق مردم را به آنان ادا کرد، حق در میان آنان عزیز گردد و مسیرهای روشن دین هموار و نشانه های عدالت معتدل و برپا، و سنت ها در مجرای خود به جریان می افتند، در نتیجه زمان اصلاح می شود و بقای حکومت مورد امید، و طمع و آز دشمنان از تسلط بر جامعه مایوس و ساقط می گردد و در آن هنگام که رعیت بر حاکم غالب شود یا حاکم بر رعیت ظلم و تعدی روا دارد، کلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراکندگی در جامعه نفوذ کند و علامت های ستم آشکار شود. (222)

226. شعبه های عدالت

الایمان علی اربع دعائم:

علی الصبر، و الیقین، و العدل، و الجهاد ... و العدل منها علی اربع شعب:



على غائص الفهم، و غور العلم؛ و زهره الحکم و رساخه الحلم:

فمن فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن رائع الحکم؛ و من حلم لم يفرط في امره و عاش في الناس حميدا

ایمان چهار ستون دارد:

صبر، یقین، عدل و جهاد، و عدل چهار قسمت می گردد:

دقت در فهمیدن، رسیدن به حقیقت علم و زیبایی قضاوت ها و استوار شدن در بردباری، کسی که فهمید، حقیقت علم را

درک می کند و کسی که حقیقت دانش را درک کرد، از راه های بردباری وارد می شود و کسی که حلیم بود در زندگی افراط نمی کند و در میان مردم، خوشنام زندگی می کند.
(223)

227. سرگذشت شگفت آورتر!

اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفه في وعائها، و معجونه سننتها، كانما عجت بریق حیء اوقیئها، فقلت:

اصله، ام زكاه، ام صدقه؟

فذلك محرم علينا اهل البيت. فقال:

لا ذا و لا ذاك، و لكنها هديه. فقلت. هبلك الهبول!



اعن دین الله اتیننی لتخد عنی؟

امختبط انت ام زوجنه، ام تهجر؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها، علی ان اعصى الله فی نمله اسلبها جلب شعیره
ما فعلته

از این سرگذشت (سرگذشت عقیل که تقاضای کمک کرد و حضرت آهن گذاخته به دست او نزدیک کرد) شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شبی ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به در خانه ما می آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آب دهان مار را با استفراغش خمیر طعم و لذیذ به در خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آب دهان مار را با استفراغش خمیر کرده بودند، به او گفتم:

صدقه است یا زکات است؟

که این دو بر ما اهل بیت حرام است.

گفت:

نه این است و نه آن، بلکه هدیه است.

گفتم:

مادرت بر تو بگرید!



آمده ای مرا از راه دین خدا فریب دهی یا پریشان خردی یا دیوانه ای و یا هذیان می گویی؟
به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان است به من بدهند تا خدا را با گرفتن
پوست جوی از

دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. (224)

228. نخستین گام عدل

آن من احب عباد الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف ... فهو
من معادن دینه، و ادتاد ارضه. قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه
از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در
شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از
اندوه بر تن نموده و پوشاکی از بیم بر خود پوشید ... (این رشد یافته) از معدن دین
خداوندی و مانند میخ های محکم از عوامل نگهدارنده ارزش ها در زمین اوست، خود را
بر عدل و دادگری ملزم نموده و نخستین عدل وی درباره خویشتن، نفی هوی و امیال از
نفس خود می باشد. (225).

229. اختلاف حکم ها

و قال علیه السلام فی ذم اختلاف العلماء فی القتیا:

ترد علی احدهم القضیه فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برایه، ثم ترد تلك القضیه بعینها
علی غیره فیحکم فیها بخلافه، ثم یجتمع القضاء بذلک عند الامام الذی استقضا هم فیصوب
آراهم جمیعا؛ و الههم واحد!



و نبیهم واحد!

و کتابهم واحد!

افا مرهم الله - سبحانه - بالاختلاف فاطاعوه!

امام علیه السلام در بدگویی از اختلاف علماء در فتوی چنین می گوید:

یک موضوع به یکی از آنان داده می شود که حکم آن را صادر کند و او نظر خود را می دهد، عین همین موضوع به یکی دیگر از اهل علم داده می شود و دومی حکمی صادر می کند که برخلاف حکم اول است، پس هر دو برای حل اختلاف پیش امامی که آنان را به قضاوت گمارده است می روند و امام نظر هر دو را تایید می کند. خدای آنان یکی، پیامبرشان

یکی و قرآن آنان هم یکی است؛ اما در حکم اختلاف دارند!

آیا خدا دستور داده اختلاف پیدا کنند و آنان به فرمان خدا گوش داده اند. (226)

230. گستردگی دامنه عدالت

و قال فیما رده علی المسلمین من قطائع عثمان بن عفان:

و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء:

لردته؛ فان فی العدل سعه ". و من ضاق علیه العدل، فالجور علیه اضیق



درباره زمین هایی که عثمان به اقطاع دیگران در آورده و آن حضرت علیه السلام زمین های مذکور را به مسلمانان برگردانیده بود فرمودند:

به خدا قسم، اگر آن مال را چنین می یافتیم که به تحقیق با آن، زنانی به عقد زناشویی در آمده و کنیزانی با آن خریداری شده بودند، باز هم هر آینه آن را به مسلمانان بر می گردانیدم، پس به راستی در عدل و دادگری وسعت و گشایش است و هیچ چیز آن را از میان نمی برد و آن کس (یا آن فرمانروا) که اجرای عدالت، او را در تنگنا قرار دهد و نتواند از این راه به تدبیر امور پردازد چاره جویی از راه جور و ظلم برای او تنگ تر و دشوارتر خواهد بود. (227)

231. وظیفه پیشوای عادل

ان الله تعالى فرض على ائمة العدل ان يقدروا انفسهم بضعفه الناس كيلا يتبغ بالفقير فقره خداوند بر پیشوایان عدالت مقرر فرموده است که شان و اندازه خود را در حد مردم ناتوان تنظیم نمایند تا بینوایی مستمندان آنان را گرفتار درد و اندوه مهلک نسازد. (228)

بخش سوم: نبوت

232. هدایت کننده انسان ها

اصطفی سبحانه من ولده (ای آدم) انبیاء اخذ علی الوحی میثاقهم، و علی تبلیغ الرساله امانتهم، لما بدل اکثر خلقه عهدالله الیهم فجھوا حقہ و اتخذوا الانداد معہ و اجتالتهم الشیاطین عن معرفتہ و اقتطعتهم عن عبادتہ، فبعث فیهم رسلہ، و واتر الیهم انبیاء لیستادو ہم میثاق فطرتہ

233. برترین آفریده



اختار آدم علیه السلام، خیره " من خلقه، و جعله اول جبلته

خدای بزرگ آدم را از میان آفریدگانش برگزید و او را نخستین و برترین آفریدگانش قرار داد. (229)

234. وصف عیسی (ع)

فی صفة عیسی علیه السلام:

لم تکن له زوجة تفتنه، و لا ولد یحزنه، و لا مال یلفته

در وصف عیسی علیه السلام می فرماید:

نه همسری داشت که او را به فتنه در افکند، نه فرزندی که غمگینش سازد و نه مالی که او را به خود مشغول گرداند. (230)

235. زهدی موسی (ع)

ان شئت ثنیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه و آله حیث یقول:

(رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر) و الله، ما ساله الا خبزا یا کله، لانه کان یا کل بقله الارض

اگر بخواهی دوباره پیامبری را پیروی کنی از موسی علیه السلام پیروی کن آن گاه که فرمود:

(پروردگارا!



من به آنچه از خیر و نیکی برایم فرستاده ای نیازمندم) به خدا سوگند، حضرت موسی علیه السلام به جز نانی که می خورد از خدا نخواست، زیرا او گیاهان زمین می خورد. (231)

236. پیامبر زداينده شبها

اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالدين المشور، و العلم الماثور، و الكتاب المسطور، و النور الساطع، و الضياء اللامع، و الامر الصادع، ازاحه للشبهات، و احتجاجا بالبينات، و تحديرا بالآيات

گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را با دین بلند آواز و نشانه برگزیده و کتاب نوشته و نور درخشان و پرتو تابان و فرمان آشکار و آشکار کننده حق از باطل فرستاد، تا شبهات را بزدايد و با دليل و برهان حجت آوری کن و با آیات هشدارشان دهد. (232)

237. پزشک امت

رسول الله صلى الله عليه و آله طيب دوار بطبه، قدا حكم مرأهمه، و احمى مواسم، يضع ذلك حيث الحاحه اليه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پزشکی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد و مرهم ها را به خوبی آماده ساخته و به هنگام نیاز آنها را به کار می برد. (233)

238. نشانه رستاخیز

ان الله جعل محمدا صلى الله عليه و آله علما للساعة، و مبشرا بالجنه، و منذرا بالعقوبه



همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه رستاخیز قرار داد و نوید دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر. (234)

239. وصف علی علیه السلام در زمان مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله

ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم، و عتزام من الفتن ... و الدنيا کاسفه النور ... عابسه فی وجه طالبها. ثمرها الفتنة، و طعامها الجیفه

خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و مردم در خوابی دراز به سر می بردند و فتنه ها نیرومند شده بود ... و دنیا بی فروغ شد بود ... و به روی طالب خود رو ترش کرده بود. میوه اش فتنه و گمراهی بود و خوراکش مردار. (235)

240. نزول وحی بر جان پیامبر (ص)

ثم انزل علیه الکتاب نورا تطفا مصابیحه ... و تییاتا لا تهدم ارکانه. و شفاء لا تخشی اسقامه، و عزا لا تهزم انصاره، و حقا لا تخذل اعوانه ... جعله الله ریا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء ... و معقلا منیعا ذورته، عزا لمن تولاه

آن گاه قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد که نوری است که چراغ هایش خاموش نمی شود ... و بنای روشنگری است که پایه هایش ویران نمی گردد و شفا و دارویی است که ترس از بیماری های آن نمی رود و عزتی است که هوادارنش شکست نمی خورند و حقی است که یارانش بی یاور گذاشته نمی شود ... خداوند آن را سیراب کننده عطش دانشوران قرار داده است و بهر دل های فهمیدگان ... و پناهگاهی که ستیغ آن دست تسخیر ناپذیر است و برای کسی که آن را سرپرست خود گیرد مایه عزت می باشد. (236)



241. اجرای پیمان الهی

بعث فیهم رسله، و واتر الیهم انبیاء، لیستادو هم میثاق فطرته، و یذکر و هم منسی نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره:

من سقف فوقهم مرفوع، و مهاد تحتهم موضوع، و معایش تحییهم، و اجال تفریهم

فرستادگان خود را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پیایی به سوی ایشان فرستاد تا از آنان بخواهند پیمان الهی را که در فطرتشان است به جای آوردند... و نشانه های قدرت خدا را به ایشان نشان دهند:

از آسمانی که بر فراز سرشان برافراشته شده است تا زمینی که زیر پاهایشان نهاده شده و نعمت هایی که زنده نگاهشان می دارد و مرگ هایی که نابودشان می کند. (237)

242. فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله

سیرته القصد، و سنته الرشد، و کلامه الفصل، و حکمه العدل

راه و رسم پیامبر معتدل، سنت و روشش صحیح و پایدار، سخنانش جدا کننده حق از باطل و قضاوتش عادلانه بود. (238)

243. وصف پیامبر صلی الله علیه و آله

واعیا لوحیک، حافظا لعهدک، ماضیا علی نفاذ امرک

پیامبر و حی تو را فهمید و پیمانت را حفظ کرد و در راه اجرای آن حرکت کرد. (239)

244. بهترین راه و روش



اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی. و استنوا بسنته فانها الهدی السنن

به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و روش است و رفتارتان را به سنت و روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست. (240)

245. علم پیامبر

قد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله رجم الزانی المحصن، ثم صلی علیه، ثم ورثه اهله؛ و قتل القاتل و ورث میراثه اهله. و قطع السارق و جلد الزانی غیر المحسن، ثم قسم علیها من الفیء، و نکح المسلمات

شما خوب می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زناکاری را که همسر داشت سنگباران کرد، سپس بر مرده اش نماز خواند و اموالش را میان ورثه اش تقسیم نمود و دست دزد را قطع کرد و زناکار بدون همسر را تازیانه زد، سپس از درآمد بیت المال سهم آنان را داد و هر دو خطا کار با زنان مسلمان ازدواج کردند. (241)

246. آشکار کننده حق

ارسله و اعلام الهدی دارسه، و مناهج الدین طامسه، فصدع بالحق؛ و نصح للخلق خداوند او را در موقعی فرستاد که نشانه های هدایت کهنه گشته و مسیرهای روشن دین محو شده بود، او برای حق قیام و آن را برای مردم آشکار ساخت. (242)

247. سرمشق از پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار او



و لقد كان فى رسول الله صلى الله عليه و آله كاف لك فى آلاؤه. و دليل لك على ذم الدنيا و عيبها، و كثره مخازيها و مساويها، اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اكنافها، و فطم عن رضاعها، و زوى عن زخارفها ... فتاس بنبيك الاطيب الاطهر صلى الله عليه و آله فان فيه اسؤه لمن تاسى، و عزاء لمن تعزى و احب العباد الى الله المتاسى بنبيه، و المقتص لاطر قضم الدنيا قضمًا، و لم يعرها طرفاء. اهضم اهل الدنيا كشحا، و اخمصهم من الدنيا بطنًا. عرضت عيله الدنيا فابى ان يقبلها، و علم ان الله سبحانه ابغض شيئا فابغضه، و حقر شيئا فحقره، و صغر شيئا فصغره و لو لم يكن فينا الا حبنا ما ابغض الله و رسوله، و تعظيمنا ما صغر الله و رسوله، لكفى به شقاقلله، و محاده عن امر الله. لقد كان - صلى الله عليه و اله و سلم - ياكل على الارض، و يجلس جلسه العبد، و يخصف بيده نعله، و يرفع بيده ثوبه، و يركب الحمار العارى، و يردف خلفه، و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول:

يا فلانه - لا حدى ازواجه - غيبه عنى فانى اذا نظرت اليه ذكرت الدنيا و زخارفها فاعرض عن الدنيا بقلبه، و امات ذكرها من نفسه، و احب ان

تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها ريشا، و لا يعتقدھا قرارا، و لا يرجو فيها مقاما، فاخرجها من النفس و اشخصها عن القلب، و غيبها عن البصر. و كذلك من ابغض شيئا ابغض ان ينظر اليه، و ان يذكر عنده، و لقد كان فى رسول الله صلى الله عليه و آله ما يدللك على مساويى الدنيا و عيوبها.

اذ جاع فيها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، اكرم الله محمدا بذلك ام اهانه!

فان قال:



اهانه، فقد كذب و الله العظيم - بالافك العظيم، و ان قال:

اكرمه فليعلم ان الله قد اهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن اقرب الناس منه. فتاسى متاس بنيه، و اقتص اثره، و ولج مولجه، و الا فلا يا من الهكه، فان الله جعل محمدا صلى الله عليه و آله علما للساعه، و مبشراء بالجنه، و منذرا بالعقوبه. خرج من الدنيا خميصا، و ورد الاخره سليما. لم يضع حجرا عى حجر، حتى مضى لسبيله، و اجاب داعى ربه، فما اعظم منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفا نتبعه، و قائدا نطأ عقبه!

سر مشق بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است و راهنمایی است برای این که به نکوهیدگی و ننگین بودن دنیا و فراوانی رسوایی ها و بدی هایش پی ببری، چه آن که دنیا از آن حضرت گرفته شد و برای دیگران فراهم گشت و از شیر مادر دنیا باز گرفته شد و از زیبایی ها و زخارف آن دور گشت ... پس به پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتدا کن؛ زیرا که آن حضرت برای کسی که بخواهد به کسی تاسی جوید و از و پیروی کند. لقمه دنیا را با اطراف دندان می خورد (به اندازه ضرورت از دنیا بر می گرفت) و گوشه چشمی هم به دنیا نداشت.

پهلوهایش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا به او پیشنهاد شد، اما از پذیرفتن آن سرباز زد و دانست که خدای سبحان چیزی (علاقه به دنیا) را دشمن دارد او هم آن را دشمن گرفت، چیزی را خرد می شمارد او هم خرد می شمارد. اگر در ما هیچ (عیبی) نبود جز همین که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن دارند دوست داشته باشیم و آنچه را خدا و پیامبرش خرد شمرده اند بزرگ و با ارزش شماریم، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی بود.



رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را وصله می زد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود شخصی دیگری را هم سوار می کرد.

پرده ای با نقش و نگار بر در خانه اش آویخته دید، به همسرش گفت:

ای زن!

این پرده را از جلو چشم من بردار؛ زیرا هرگاه به آن می نگرم به یاد دنیا و زرق و برق آن می افتم. او از ته دل از دنیا روی

بر تافت و نام یاد آن را در جانش میراند و دوست داشت که زیب و زیور دنیا از جلو چشمش دور باشد، تا از آن جامه زیبایی تهیه نکند و آن را در جای آرامش ندارند و این ماندن همیشگی

در آن نداشته باشد. پس دنیا را از جان خود بیرون راند و از دلش دور کرد و از چشمانش پنهان ساخت. آری!

این چنین کسی که چیزی را دشمن بدارد از نگاه کردن به آن و از این که یاد و نام آن در حضورش برده شود نفرت دارد. راه و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به بدی ها و عیب های دنیا رهنمون می شود، چه، او و نزدیکانش در دنیا همیشه گرسنه بودند و با این که مقام و منزلت عظیمی (نزد خداوند) داشت، زیب و زیورهای دنیا از او دور نگه داشته شد، پس هر بیننده ای، با دیده خرد خود بنگرد و ببیند که آیا خداوند با این کار محمد را تکریم کرده یا خوار و کوچکش نموده است؟



اگر بگویند، او را خوار و بی مقدار کرده است، سوگند به خدای بزرگ که دروغ و بهتان بزرگی زده است اگر بگویند:

او را گرامی داشته است، پس بدانند که خداوند دیگران را خوار و حقیر کرده است؛ چرا که دنیایی را که از نزدیک ترین و مقرب ترین افراد خود گرفته برای آنان گسترده است. پس آن که خواهان پیروی است به پیامبر خود تاسی جوید و گام در جای گام های او گذارد و هر جا که او در آمده است در آید و گرنه از تباه شدن ایمن نباشد؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت قرار داد و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر و عقوبت. او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت به آخرت قدم

گذاشت. تا زمانی که عمرش به سر آمد و دعوت پروردگارش را اجابت کرد، سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خداوند بر ما نهاده که نعمت وجود آن حضرت را به ما ارزانی داشت که پیشروی وی است که ما از او پیروی می کنیم و پیشوایی است که گام در جایی گام او می نهیم. (243)

248. عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله

كان لی فیما مضی اخ فی الله، و كان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه، و كان لا یشکو و
جعا الا عند برئه

گذشته برادری در مسیر جاذبیت الهی داشتم، کوچکی دنیا در چشمش او را در چشم من بزرگ می کرد و از هیچ دردی شکایت نمی کرد مگر زمانی که از آن درد بهبود حاصل شده بود. (244)

249. پیام های پیامبر



ارسله داعیا الی الحق و شاهدا علی الخلق، فبلغ رسالات ربه غیر وان و لا مقصر، و جاهد فی الله اعدآه غیر واهن و لا معذر امام من اتقی، و بصر من اهتدی

و پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به حق فرا خواند و بر آفریدگان گواه باشد. او پیام های پروردگارش را رسان و در این راه نه سستی کرد و نه کوتاهی ورزید و در راه خدا با دشمنان او جنگید، بی آن که ناتوانی به او راه یابد، یا آن که عذر و بهانه آورد. او پیشوای پرهیزگاران و دیده ره یافتگان است. (245)

250. عامل جلوگیری از عذاب خدا

کان فی الارض امانان من عذاب الله، و قد رفع احد هما، فدونکم الاخر فتمسکوا به:

اما الامان الذی رفع فهو رسول الله صلی الله علیه و آله و اما الامان الباقی فالاستغفار.

قال الله تعالی:

(و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم يستغفرون)

بر روی زمین دو عامل ایمن کننده از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از دست رفت. پس آن دیگری را بگیرد و بدان چنگک زنید. اما آن ایمنی بخشی که از دست رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن که باقی است، آمرزش خواهی است. خدای متعال می فرماید:

(ای محمد)!



تا تو را در میان آنان هستی، خدا عذابشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند، خدا عذابشان نکند. (246)

251. اراده و عزم نبوی

قائما بامرک مستوفزا فی مرضاتک، غیر ناکل عن قدم، و لا واه فی عزم پیامبر بر پا دارنده کار و فرمان توست و شتابنده در تحصیل رضایت تو، بی آنکه از پیشروی بترسد و عقب بنشیند و در عزم و اراده اش سستی نشان دهد. (247)

252. نشانه قیامت

جعل محمدا صلی الله علیه و آله علما للساعه
خدایی بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت قرار داده است. (248)

253. واسطه از بین رفت گمراهی ها

اهل الارض یومئذ ملل متفرقه، و اهواء منتشره، و طرائق متشتته، بین مشبه لله بخلقه، او ملحد فی اسمه، او مشیر الی غیره، فهذا هم به من الضلاله

در آن روزگاران که خداوند ذو الجلال خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را برانگیخت، مردم روی زمین مللی پراکنده و اقوامی با تمایلات متفرق در پیچاپیچ طرق درهم و برهم سرگردان و حیرت زده بودند، گروهی از آنان خدا را تشبیه به مخلوقاتش می کردند و گروهی دیگر در اسماء مقدسش الحاد می ورزیدند، جمع دیگری با نام های الهی اشاره به موهومات و



موجودات پست می نمودند. خداوند سبحان آنان را به وسیله پیامبر اکرم از گمراهی نجات داد. (249)

254. حجت های خداوند

بعث الله رسله بما خصهم به من وحیه، و جعلهم حجه له علی خلقه، لئلا تجب الحجه لهم بترك الاعذار اليهم، فدعا هم بلسان الصدق الی سبیل الحق

خداوند، پیامبران خود را با آنچه از وحی خود به آنان اختصاص داده بود مبعوث گردانید و ایشان را بر مخلوقات خویش و دلیل خود قرار داد تا آن ها

(یعنی مخلوقات) نتوانند نبودن حجت را وسیله عذر آوردن خود (به آگاه نبودنشان از او امر و نواهی الهی) قرار دهند، آن گاه خداوند با زبانی راستگو (یعنی زبان پیامبران) ایشان را به راه حق دعوت کرد. (250)

255. سرانجام اختیار کردن دینی جز اسلام

ارسله بحجه كافیه، و موعظه شافیه، و دعوته متلافیه، اظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بین به الاحكام المفصولة. فمن یتبع غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم كبوته و یکن مابه الی الحزن الطویل و العذاب الویل

خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را با دلیلی بسنده و اندرزی شفافبخش و دعوتی جبران کننده فرستاد، به وسیله او شریعت ها و قوانین الهی ناشناخته مانده را آشکار ساخت و بدعت های نادرست را نابود کرد و احکام قطعی را بیان نمود. پس هر که دینی جز اسلامی اختیار



کند بدبختی اش محقق است و دستگیره اش گسیخته و به سر در آمدنش سخت و فرجامش اندوه طولانی و عذاب شدید است. (251)

256. مایه کمال دین

افضت کرامه الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله، فاخرجه من افضل المعادن منبتا، ... لها فروع طوال؛ و ثمر لا ینال:

فهو امام من اتقی، و بصیره من اهتدی، ... سنته الرشد، و کلامه الفصل، و حکمه العدل

با کرامت خداوند سبحان مقام پیامبری به محمد صلی الله علیه و آله رسید. پس آن حضرت را از بهترین خاندان برکشید ... درخت دودمان او را به شاخه هایی است بلند و برافراشته و دست کسی به میوه آن نرسد. او پیشوای پرهیزگاران است و دیده ره یافتگان ... رفتارش میانه روی و اعتدال است و طریقه اش راهنمایی و هدایت، سخنش حق را زاباطل خدا سازد و داوری اش به عدل و داد است. (252)

257. پاکی معنوی

، تاس بنیک الاطیب الاطهر صلی الله علیه و آله فان فیه اسوه لمن تاسی، و عزاء لمن تعزی، پیروی کن از پیامبرت که پاک و پاکیزه تر از همه مخلوقات خدا بود، برای هر کسی که بخواهد پیروی از کمالات نماد در آن وجود مقدس است عالی ترین کمال برای تبعیت. و مهم ترین نسبت برای هر کسی که انتساب به او را بخواهد (253)

258. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر



اما بعد، فقد بعثت اليكم عبدا من عبادالله، لا ينال ايام الخوف، فاسمعوا له، و اطيعوا امره فيما
طابق الحق، فانه سيف من سوف الله

بعد از حمد و ثنا، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزگار بیم و
هراس نخواهد، از او بشنوید و فرمانش را در هر مورد که مطابق حق است اطاعت کنید؛ زیرا
این مدر شمشیری از شمشیرهای خداوندی است. (254)

259. پایان بخش وحی

ارسه علی حین فتره من الرسل، و تنازع من الالسن، فقفی، به الرسل، و ختم به الوحی.
خداوند او را در دورانی خالی از پیامبران و در دوران اختلاف در عقاید و سخنان فرستاد و
او را در آخر پیامبران قرار داد و وحی را با نوبت او ختم فرمود. (255)

260. مسابقه در خوبی ها

و الذی بعثه بالحق لتبلین بلبله و لتغربلن غربله، و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم
اعلاکم، و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کانوا قصرؤا، و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا
قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آوردن دین حق مبعوث گردانید، سخت در هم
آمیخته و در هم و برهم و زیر و رو می شوید و به شدت غربال می گردید (تا صالح از طالح
و خوب از بد جدا گردد) و هر آینه مانند دیگ جوشان که با تازیانه غلیان خود آنچه را در
آن است زیر و رو می کند و بالاترین شما به پست ترین مقام بازگشت می نماید و هر آینه
کسانی که در اسلام سابقه دارند، امام در وظایف (با دریافت حق خود) کوتاهی کرده اند،



به طور یقین جلو خواهند افتاد و آنان که در خدمت به اسلام سابقه بسیاری دارند و مقامشان در اسلام جلوتر از دیگران است یقیناً و قطعاً باز خواهند ماند. (256)

261. حال مردم هنگام بعثت محمد

ابتعثه و الناس یضربون فی غمره، و یموجون فی حیره. قد قادتهم ازمه الحین، و استغلت علی افئدتهم اقبال الرین

خداوند او را مبعوث به رسالت فرمود، در حالی که مردم آن دوران غوطه ور در جهالت و گمراهی بودند و در اسارت فراز و نشیب امواج حیرت. آنان در مهار فرمان هلاکت به این سو کشیده می شدند و بر دل های آنان قفل های گناهان بسته بود. (257)

262. وصف پیامبران

فی صفة الانبیاء:

فاستودعهم فی افضل مستودع، و اقرهم فی خیر مستقر ... حتی افضت کرامه الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله، فاجرجه من افضل المعادن منبتا، و اعز، الارومات مغرسا؛ من الشجره التي صدع منها. نبیاه، و انتجب منها امناء عترته خیر العتر، و اسرته خیر الاسر، و شجرته خیر الشجر، نبتت فی حرم؛ و بسقت فی کرم؛ لها فروع طوال، و ثمر لا ینال

آنان پیامبران را در برترین و دیعتگاه به ودیعت نهاد و در بهترین قرار گاه تثبیت فرمود تا آن گاه که کرامت خداوندی سبحانه و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گشت آن وجود مقدس را از برترین معادن رویاننده و عزیزترین اصول و ریشه ها برای کاشتن بیرون آورد. از آن درختی که خداوند آن را بشکافته و پیامبرانش را از آن بیرون آورده و امنای



خود را از آن برگزیده است، عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین عترت هاست و دودمانش بهترین دودمان ها و درختش بهترین درخت ها که در حرم روئیده شده و به رشد رسیده است در کرم و مجد و شرف برای آن درخت شاخه هایی است بلند و

ثمري است غير قابل وصول. (258)

263. روزگار لغزش و گناه

ارسله علی حین فتره من الرسل، و هفوه عن العمل، و غباوه من الامم خداوند سبحان او را در فاصله ای از پیامبر و در دوران لغزش جوامع از عمل و جهل و کودنی امت ها فرستاد. (259)

264. حکمت برگزیده شدن محمد

ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم نذیرا للعالمین، و امینا علی التنزیل، و انتم معشر العرب علی شر دین، و فی شردار، منیخون بین حجاره خشن، و حیات صم، تشربون الکدر، و تاکلون الجشب، و تسفکون دماکم، و تقطعون ارحامکم. الاصلنام فیکم منصوبه، و الاثام بکم معصوبه

همانا خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت، مبعوث نمود. در آن حال شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید.

شما در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید، آب های تیره می آشامیدند و غذای خشن می خوردید و خون های یکدیگر را می ریختند و از خویشاوندان خود قطع



رابطه می نمودید، بت ها در میان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود. (260)

265. عمل بر طبق راه پیامبران

اعملوا، رحمکم الله، علی اعلام بینہ، فالطریق نہج یدعو الی دار السلام

ای مردم!

خدا رحمتتان کند!

به نشانه های آشکاری که خداوند در برابرتان قرار داده عمل کنید که راهی واضح و روشن است و شما را به سرای آسایش (یعنی در بهشت) دعوت می کند. (261)

266. روزگار مبعوث شدن پیامبر

ان الله سبحانه بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق حین دنا من الدنیا الانقطاع، و اقبل من الاخره ء الاطلاع، و اظلمت بهجتها بعد اشراق، و قامت باهلها علی ساق. و خشن منها مهاده، و ازف منها قیاد، فی انقطاع من مدتھا، و اقترب من اشراطھا و تصرم من اهلھا

خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبر مبعوث فرمود، در حالی که دنیا رو به پایان بوده و آخرت برای احاطه و اشراف روی آورده و شکوفایی دنیا پس از روشنایی آن رو به تاریکی نهاده بود. و آن دنیا برای اهل خود با شدت و مشقت ها رویاروی شده زمانش رو به زوال و شرایط فنا و نابودی آن نزدیک گشته بود و (بعثت پیامبر) هنگامی بود که دنیا از اهلش در حال بریدن بود. (262)



267. توصیف روزگار پیامبر

بعثه حین لا علم قائم؛ و لا منار ساطع، و لا منهج و اوضح

خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، در آن هنگام نه نشانه ای از دین برپا بود و نه چراغی روشنگر و نه طریق و مسیری واضح. (263)

268. امین وحی الهی و خاتم رسولان

امین وحیه، و خاتم رسله، و بشیر رحمته و نذیر نقمته

امین وحی و خاتم رسولان او بود و بشارت دهنده رحمت و ترساننده از عذاب او. (264)

269. روزگار در هم ریخت

ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم و انتقاض من المبرم

خداوند پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله را در دوران انقطاع وحی و رسولان و در امتداد خواب امت ها در تاریکی (جهالت ها) فرستاد، در آن هنگام اصول و قوانین حیات سعادت‌مندان انسان ها (دین) شکسته بود. (265)

270. پیامبر، نوری در تاریکی جهل و نادانی

و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما، و یامرني بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل یوم من اخلاقه علما، و یامرني بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنته بحراء فاراه، و لا یراه غیري.



و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله - و خدیجه و انا
ثالثهما. اری نور الوحى و الرساله، و اشم ریح النبوه.

و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحى علیه صلی الله علیه و آله فقلت:

یا رسول الله ما هذه الرنه؟

فقال هذا الشیطان قد ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع، و ترى ما اری، الا انک لست بنبى،
و لکنک لوزیر، و انک لعلی خیر.

و لقد كنت معه صلی الله علیه و آله لما اتاه الملا من قریش، فقالوا له؛ یا محمد انک قد
ادعیت عظیما لم یدعه ابوک و لا احد من بیتک، و نحن نسالک امر ان انت اجبتان الیه و
اریتناه، علمنا انک نبى و رسول، و ان لم

تفعل علمنا انک ساحر کذاب، فقال صلی الله علیه و آله:

و ما تسالون؟

قالوا:

تدعو لنا هذه الشجره حتى تنقلع بعروقها و تقف بین یدیک فقال صلی الله علیه و آله:

ان الله على كل شیء قدير، فان فعل الله لکم ذلك، اتؤمنون و تشهدون بالحق؟

قالوا:

نعم قال:



فانى ساريكم ما تطلبون، و انى لاعمل انكم لا تفيئون الى خير، و ان فيكم من يطرح فى القلب، و من يحزب الاحزاب. ثم قال صلى الله عليه و آله:

يا ايتها الشجره ان كنت تؤمنين بالله و اليوم الاخر، و تعلمين انى رسول الله، فانقلعى بعروقتك حتى تقفى بين يدي باذن الله. فوالذى بعثه بالحق لانقلعت بعروقتك حتى تقفى بين يدي باذن الله. فوالذى بعثه بالحق لانقلعت بعروقتها، و جات و لها دوى شديد. و قصف كقصف اجنحه الطير؛ حتى وقفت بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله مرفرفه، و القت بغصنها الاعلى على رسول الله صلى الله عليه و آله و ببعض اغصانها على منكبي، و كنت عن يمينه صلى الله عليه و آله، فلما نظر القوم الى ذلك قالوا - علوا و استكبارا:

فمرها فلياتك نصفها و يبقى نصفها، فامرها بذلك، فاقبل اليه نصفها كاعجب اقبال و اشده دويا، فكادت تلتف برسول الله صلى الله عليه و آله، فقالوا - كفرا و عتوا:

فمر هذا النصف فليرجع الى نصفه كما كان، فامرہ صلى الله عليه و آله فرجع؛ فقلت انا:

لا اله الا الله انى اول مؤمن بك يا رسول الله، و اول من اقر بان الشجره فعلت ما فعلت بامر الله تعالى تصديقا بنبوتك، و اجلا لا لكمتك. فقال القوم كلهم. بل

ساحر كذاب، عجيب السحر خفيف فيه، و هل يصدقك فى امرك الامثل هذا!

يعنونى و انى لمن قوم لا تاخذهم فى الله لومه لائم، سيماهم سيما الصديقين، و كلامهم كلام الابرار، عمار الليل و منار النهار، متمسكون بحبل القرآن. يحيون سنن الله و سنن رسوله. لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون. قلوبهم فى الجنان و اجسادهم فى العمل



خداوند متعال آن وجود نازنین را از موقعی که از شیر باز شد، شب و روز با یکی از بزرگترین فرشتگان همراه فرمود که آن حضرت را در مسیر اکتساب صفات و اتصاف به بهترین اخلاق دنیا قرار دهد. و در هر سال در کوه حرا مجاور می گشت من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز اسلام و مسلمین در هیچ خانه ای نبود غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سومین آنان بودم نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر پیامبری را استشمام می کردم. من ناله شیطان را در آن هنگام که وحی به آن نازل شد، شنیدم عرض کردم:

یا رسول الله!

چیست این ناله؟

فرمود:

ناله شیطان است که به جهت ناامیدی از این که عبادت شود سر داده است، تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، ولی تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار گرفته ای، و من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم در آن موقع که قریش نزد آن حضرت آمدند و به او گفتند:

ای محمد!

تو ادعای بزرگی به



راه انداخته ای، چنان ادعایی که پدران و دیگر دودمانت مطرح نکردند، ما چیزی از تو مسألت می کنیم و اگر به ما پاسخ دادی و آن را به ما ارائه نمودی می فهمیم که تو قطعا ساحر و دروغ گویی.

آن حضرت فرمود:

سوال شما چیست؟

آنان گفتند:

بخوان این درخت را تا از ریشه هایش کنده شود (و مجموع اجزایش) بیاید و در مقابل بایستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند بر همه چیز تواناست، آیا اگر خداوند این کار را برای شما کرد ایمان می آورید و به حق شهادت می دهید؟

آن حضرت فرمود:

من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم، در حالی که می دانم شما به سوی خیر باز نخواهید گشت!

در میان شما کسی است که در چاه انداخته می شود و کسی است که احزاب تشکیل می دهد.



سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

ای درخت!

به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم، با ریشه هایت از زمین درآی و با اذن خداوندی در برابر من بایست!

سوگند به آن خدایی که او را بر حق برانگیخته است. آن درخت با ریشه هایش از جای کنده شد و به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله گسترده و بعضی از شاخه هایش را هم روی شانه من انداخت و من در آن حال در طرف راست آن حضرت ایستاده بودم.

هنگامی که قوم قریش این معجزه دیدند از روی خود بزرگ بینی و تکبر، چنین گفتند:

امر کن نیمی از این درخت بیاید و نیم دیگر بماند!

حضرت به این خواسته آنان عمل

کرد و به درخت امر فرمود، نیمی از آن درخت به طور شگفت انگیزتری از حالت اول و با صدایی شدیدتر به طرف پیامبر روی آورد و نزدیک بود به پیامبر خدا پیچد، بار دیگر آن مردم از روی کفر و گردنکشی گفتند:

دستور بده این نیمه درخت بر گردد به آن نیمه اش (تا به صورت اولیه اش برگردد)!

رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود نیمه درخت بر روی همان نیمه اول برگشت.

من گفتم:



(لا اله الا الله) نیست خدایی مگر الله) من اولین مؤمن به تو هستم و من اولین کس هستم که اقرار کرد به این که آنچه را که درخت امروز انجام داد به امر خداوند تعالی و برای تصدیق نبوت و تجلیل و تعظیم سخن تو بود. در این هنگام همه آن قوم گفتند:

این شخص پیامبر نیست بلکه ساحری است دروغگو که سحرش شگفت انگیز است و در این کار سبک دست تردست. و آیا کسی جز این شخصی (مقصودشان من (علی بن الی طالب) بودم وجود دارد که این ادعا و کار تو را تصدیق کند؟

و قطعی است من از قومی هستم که سرزنش کننده ای آنان را در راه خدا از کار باز نمی دارد. چهره آنان چهره با عظمت ترین راستگویان است و سخن نیکوکاران شب بیدار و هدایت گران روز.

آنان هستند تمسک کنندگان به قرآن، که سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را احیاء می کنند، نه تکبر می ورزند و نه بلند گرایان اند و نه مردم را به زنجیر می کشند و نه فساد در روی زمین به راه می اندازند، دل های آنان در

بهشت است و بدن های آنان در کار و کوشش. (266)

271. نوری در تاریکی

اضبات به البلاد بعد الضلاله المظلمه، و الجهاله الغالبه، و الجفوه الجافیه، و الناس یستحلون الحریم، و یستذلون الحکیم؛ یحیون علی فتره، و یموتون علی کفره!

جوامع بشری بعد از گمراهی تاریک و جهالتی که بر همه غالب بود و خشونت بسیار سخت، به وسیله او (پیامبر) روشن گشت. در آن هنگام مردم محرمات را حلال می شمردند و انسان



حکیم را پست و خوار می نمودند، در دورانی بی خبر از علم و معرفت و دور از دین و فرهنگ زندگی می کردند و بر کفر و تباهی می مردند. (267)

272. مبعوث شدن پیامبر

بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... ماخوذا على النبين ميثاقه، مشهوره سماته

خداوند سبحان محمد رسول الله صلى الله عليه وآله برای انجام و عده خویش و اتمام اصل نبوت مبعوث نمود پیامبری با علامات مشهور. (268)

273. خصایل نیک پیامبر (ص)

بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله شهيدا، و بشيرا و نذيرا، خير البريه طفلا و انجبها كهلا، و اطهر المتطهرين شيمه، و اجود المستمطرين ديمه

خداوند متعال محمد صلى الله عليه وآله را شاهد و بشارت دهنده و تهدید کننده مبعوث فرمود. پیامبری که در دوران طفلی بهترین مردم و در دوران بزرگسالی نجیب ترین مردم و از حیث اخلاق پاکترین پاکان و از حیث عطا سخی ترین اشخاصی بود که مورد توقع جود و احسان بوده اند. (269)

274. سرچشمه روشنایی و روشنی بخش تاریکی ها

اختاره من شجرة الانبياء، و مشكاه الضياء، و ذوأبه العلياء، و سره البطحاء و مصابيح الظلمه، و ينابيع الحكمة



خداوند سبحان پیامبر را برگزید از درخت نسل پیامبران و چراغدان نور و پیشانی عظمت و مرکز مکه و چراغ های روشنگر تاریکی ها و سرچشمه های حکمت. (270)

275. یاد کردن پیامبر (ص)

فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله:

اوری قبسا لقابس، و انار علما لحابس، فهو امینک المامون، و شهیدک یوم الدین، و بعیشک نعمه"، و رسولک بالحق رحمہ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شعله ای از انوار دین مقدس اسلام را برای طالب و گیرنده نور برافروخت و علامت ارشاد برای کسی که در حیرت و ضلالت متوقف شده است، روشن ساخت. بار پروردگار!

آن پیامبر امین و مامون تو و شاهد تو در روز قیامت و مبعوث از جانب توست که نعمتی برای جهانیان است و رسول بر حق تو که رحمتی است برای عالمیان. (271)

276. مبلغان خدا

لقد جاهرتمکم العبر، و زجرتم بما فیہ مزدجر. و ما یبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر
حوادث پند آموز به شما خود را نمایانند، کارهای ممنوع به شما اعلام شده است، دستور الهی پس از پیامبران خدا فقط به وسیله ابلاغ می گردد. (272)

277. محبوبترین بندگان

احب العباد الی الله المتاسی بنیبه، و المتقص لاثره



محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و قدم به جایی قدم او گذارد. (273)

278. برپا کننده احکام نورانی و نشانه های روشن گر

اوری قس القابس، و اضء الطریق للخابط، و هدیت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام، و اقام بموضحات الاعلام، و نیرات الاحکام

آن گاه که نور الهی را ابلاغ و در پهنه هستی منتشر ساخت که جویندگان انوار خداوندی را به مقصدشان نایل ساخت و راه را بر گمشده در تاریکی های جاهلیت روشن نمود، هم به وسیله او بود که دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان هدایت گشت. پیامبری عزیز که پرچم ها و علایم راهنما را برپا داشت و احکام نورانی خداوندی را ابلاغ و اجرا فرمود.

279. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر (274)

من کتاب للاشتر حین و لاه مصر:

و اردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب، و یشبهه علیک من الامور؛ فقد قال الله تعالی لقوم احب ارشادهم:

(یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول) فالرد الی الله:

الاحذ بمحکم کتابه، و الرد الی الرسول:

الاحذ بسنته الجامعه غیر المفرقه



در نامه به مالک اشتر فرمودند:

آن گاه که مشکل بزرگی تو را عاجز کرد و موضوع برایت مورد تردید قرار گرفت آن را به خدا و رسول صلی الله علیه و آله واگذار کن؛ زیرا خدای عزیز به مردمی که ارشاد آنان را دوست دارد چنین سفارش می کند (شما که ایمان آورده اید!

از خدا، رسول و (اولی الامر) خودتان اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و رسول صلی الله علیه و آله واگذار کنید و اگذار کردن مشکلات به خدا این است که مطالبی را که از قرآن درک می کنیم عمل کنیم و رجوع

کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که سفارش های او را که مایه وحدت است (و از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده پذیر و آن مطالبی را که تفرقه افکن می باشد کنار بزن. (275)

280. وضع روزگار پیامبر

بعثه و الناس ضلال فی حیره، و حاطبون فی فتنه قد استهوتهم الالهواء و استزلتهم الکبریاء خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حالی فرستاد که مردم در وادی حیرت گمراه و در آشوب مشوش و منحرف بودند، هواهای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته و کبر و نخوت در لغزشگاهشان انداخته بود. (276)

281. سخن علی (ع) در تمجید از پیامبر (ص)

ابتعته بالنور المضی، و البرهان الجلی، و المنهاج البادی، و الکتاب الهادی. اسرته خیر اسره، و شجرته خیر شجره، اعصابها معتدله و ثمارها متهدله. مولده بمکه و هجرته بطیبه



خداوند پیامبر را با نور روشنایی بخش و برهان آشکار و روش نمایان و کتاب راهنما مبعوث فرمود. خاندانش بهترین خاندان و درخت او بهترین درخت شاخه های آن معتدل میوه هایش در دسترس برای همه است، زادگاهش مکه و هجرتش به مدینه بود. (277)

282. آسان کننده ناهمواری ها

ارسله بالضياء، و قدمه فی الاصطفاء، فرتق به المفاتق و ساور به المغالب و ذلل به الصعوبه، و سهل به الحزونه، حتی سرح الضلال عن یمین و شمال

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با نور فرستاد و در گزیدن بر مقدم داشت و شکاف ها را به وسیله او ترمیم فرمود و او را به مردم قدرتمند پیروز فرمود. و دشواری را به وسیله او آسان و سختی های راه را به وسیله او هموار فرمود تا گمراهی را از راست و چپ برطرف ساخت. (278)

283. پیامبران مستضعف

فی صفة الانبیاء:

كانوا قوما مستضعفین:

قد اختبرهم الله لالمخصه و ابتلاهم بالمجهده، و امتحنهم بالمخاوف، و مخضهم بالمكاره، فلا تعتبروا الرضا و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة، و الاختبار فی موضع الغنی و الاقتدار، فقد قال سبحانه و تعالی:

(ایحسبون ان ما نمدهم به من مال و بنین، نسارع لهم فی الخیرات بل لا يشعرون) فان الله سبحانه یختبر عباده المستکبرین فی انفسهم باولیائه المستضعفین فی اعینهم



در توصیف پیامبران علیه السلام می فرماید:

آنان مردمانی مستضعف بودند که با گرسنگی و انواع فقر آنان را آزمایش کرد و به مشقت و سختی مبتلا فرمود، در رویدادهای وحشتناک امتحان نمود و با ناگواری ها تصفیه شان نمود. از روی نادانی به موارد فتنه آزمایش در موقعیت بی نیازی ملاک خشنودی و ناخشنودی خداوند را مال و اولاد تلقی نکنید. خداوند سبحان و با عظمت چنین فرموده است:

(آیا گمان می کنند این که ما به وسیله مال و فرزندان آنان را کمک می نمایم و آنان را در وصول به خیرات سرعت می دهیم؟ (نه چنین است) آنان می فهمند.) زیرا خداوند سبحان آزمایش می کند

بندگان مستکبر خود را که در نزد خویشان بزرگ و چشمگیرند!

به وسیله دوستان خود در چشمان آن مستکبران بینوایان اند. (279)

284. فضیلت مستضعفان

الله سبحانه جعل رسله اولی قوه فی عزائمهم، وضعفه فیما تری الاعین من حالاتهم، مع قناعه تملأ القلوب و العیون غنی، و خصاصه تملأ الابصار و الاسماع اذی

خداوند سبحان رسولان خود را در تصمیم هایی که برای ابلاغ دین خداوندی می گرفتند نیرومند ساخته و در پدیده های ظاهری که با چشمان حسی دیده می شوند ناتوان نموده بود، با قناعتی که دل ها را پر می کرد و چشم ها را بی نیاز می ساخت و با فقر و نیازمندی که آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت. (280)



285. سرور بندگان

اشهد ان محمدا عبده و رسوله، و سيد عباده، كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله في خير هما،
لم يسهم فيه عاهر، و لا ضرب فيه فاجر

گواهی می دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا و سرور بندگان
اوست.

هنگامی که خداوند آفرید گانش را به دو بخش (نیک و بد) تقسیم کرد، (نور وجود) آن
حضرت را در بهترین آن دو به ودیعه نهاد. ناپاکان در شب او سهمی نداشتند و گناهکاران
را در او هیچ دخالتی نبود. (281)

286. مایه بصیرت و بینایی

فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله:

افضت کرامه الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله ... فهو امام من اتقی، و
بصیره من اهتدی، سراج لمع ضوؤه، و شهاب سطع نوره، و زند برق لمعمه

کرامت خداوندی سبحان و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گشت، آن حضرت
صلی الله علیه و آله پیشوایی کسی است که تقوا بورزد و وسیله بینایی است برای کسی که
هدایت یافته باشد. چراغی است که روشنایی اش درخشیده و ستاره ای است که نورش بارز
و آشکار است و آتشنه ای است که معلمان آن برق تولید نموده است. (282)

287. فروتنی صفت پیامبران



لو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه انبيائه و اوليائه. و لكنه سبحانه كره اليهم التكابر، و رضى لهم التواضع

اگر بنا بود خداوند به بعضی از بندگانش رخصت بدهد که به او کبر بورزند قطعا به پیامبران و اولیاء خاص خود اجازه می داد، و لکن خداوند سبحان زشتی تکبر و خود پسندی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای آنان پسندید. (283)

288. نامه علی (ع) به معاویه

من کتابه الی معاویه:

كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا احمر الباس، و احجم الناس، قدم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حر السيوف و الاسنة. فقتل عبيده بن الحارث يوم بدر، و قُتِلَ حَمَزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ و قُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُؤْتَةَ

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که سختی های جنگ بالا می گرفت و مردم به عقب بر می گشتند، اهل بیت علیه السلام خود را پیش می انداخت و یاران خود را از حرارت سوزان شمشیرها و نیزه ها حفظ می کرد، چنان که عبيده بن الحارث در جنگ بدر و حمزه در نبرد احد و جعفر در کارزار مؤته به شهادت رسیدند. (284)

299. دو گروه رسول

بعث الى الجن و الانس رسله، ليكشفوا لهم عن غطاءها و ليحذر و هم من ضرائها، و ليضربوا لهم امثالها، و ليصروهم عيوبها، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرف مصاحها و اسقامها و حلالها و حرامها و ما اعد الله للمطيعين منهم و العصاه من جنه و نار، و كرامه و هوان



رسولان خود را به دو گروه جن و انس فرستاد تا پرده های ظلمانی دنیا را از جلو چشمان آنان بردارند و از آسیب های دنیا بر حذرشان بدارند و از دنیا مثل ها برای آنان بیان کنند و بر عیوب آن، بینایشان سازند و به آن مردم ملاک ها و اصول معتبر را در موقع رویارویی و تصرف در تندرستی ها و بیماری های دنیا و حلال و حرام آن بفهمانند و به آنان بفهمانند که خداوند چه پاداشی برای مردم مطیع و چه مجازاتی برای مردم گنهکار از بهشت و دوزخ و کرامت و اهانت آماده فرموده است. (285)

290. راهنمایان شبها

ما برح لله - عزت آلاوه - فی الرهه، و فی البرهه، و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم، و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور یقظه فی الابصار و الاسماع و آلافته، یدکرون بايام الله، و یخوفون مقامه، بمنزله الادله فی الفلوات. من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه، و بشروه بالنجاه، و من اخذ یمینا و شمالا ذموا الیه الطریق و حذروه من الهلکه، و کانوا کذلک مصابیح تلک الظلمات، و ادله تلک الشبهات

برای خداوند متعال که عزیز است نعمت های او زمانی بعد از مانی و در مدت های متناوب، بندگانی است که خداوند در اندیشه ها آنان رازها می گوید، و در عقول و دل

های آنان سخن می گوید. آن رهروان کوی حق با نور بیداری در چشم ها و گوش ها و دل هایشان کسب روشنایی نمودند، مردم را به روزهای خداوندی یادآور می شوند و آنان را از مقام ربوبی بیمناک می سازند، آنان راه یافتگان به منزله راهنمایان در بیابان ها هستند. هر کسی که راه راست را انتخاب کند او را برای گزینش مزبور سپاس گویند و از افتادن در



هلاکت بر حذرش دارند و بدین سان چراغ هایی در آن تاریکی ها بودند و راهنمایانی در آن مشکلات. (286)

291. سر برانگیختن حضرت محمد (ص)

بعثت فیهم رسله، و واتر الیهم انبیاہ لیستادو ہم میثاق فطرتہ ویند کروہم منسی نعمتہ، و یحتجوا علیہم بالتبلیغ، و یثیروا لہم دفائن العقول و یروہم آیات المقدورہ

خداوند فرستادگان خود را در میان خلق فرستاد و پیامبرانش را پی در پی (یا با فاصله) به سوی آنها، مبعوث گردانید تا از ایشان بخواهند پیمانی را که در سرشت و فطرتشان نهاده بود ادا نمایند و نعمت الهی را که به فراموشی سپرده شده بود به یادشان آورند و با تبلیغ فرمان های خداوندی حجت را بر آن ها تمام کنند و عقلی که موجب معرفت حق است و در وجودشان نهان گردیده بود در ایشان برانگیزند و نشانه های قدرت الهی را که با دست تقدیر به وجود آمده به ایشان نشان دهند. (287)

292. نتیجه اطاعت از پیامبر

اعلموا انکم ان اتبعتم الداعی لکم، سلک بکم منهاج الرسول و کفیتم موونہ الاعتساف، و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق

بدانید!

اگر شما از کسی پیروی می کردید که شما را به سوی حق دعوت می کند و شما را بر طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجیه و تحریک می نماید، از کج روی بی نیاز می گشتند و بار سنگین (خطاها) را از دوش خود می انداختید. (288)



293. خشوع پیامبران

لو كانت الانبياء اهل قوه لا ترام ... لكان ذلك اهون على الخلق فى الاعتبار، و ابعدهم فى الاستكبار ... و لكن الله سبحانه اراد ان يكون الاتباع لرسله و التصديق بكتبه و الخشوع لوجهه و الاستكانه لامره و الاستسلام لطاعته امورا له خاصه لا تشوبها من غيرها شائبه. و كلما كانت البلوى و الاختبار اعظم كانت المثوبه و الجزاء اجزل

اگر پیامبران نیرومندانی بودند که کسی و یا مقامی نمی توانست قصد سوئی به آنان داشته باشد و دارای عزتی بودند که مورد ظلم قرار نمی گرفتند. این نیرومندی ها ایجاب می کرد که مردم از پیامبران به آسانی بپذیرند و در برابر آنان استکبار نورزند، ولیکن خداوند سبحان خواست که پیروی از رسولان او و تصدیق کتاب های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمکین به امر او و تسلیم محض به اطاعت او، اموری خاص آن ذات اقدس باشد و با هیچ خارج از آن امور، آلوده نگردد و هر اندازه ابتلاء و آزمایش بزرگتر باشد پاداش و جزا با عظمت تر می باشد. (289)

294. بنده و فرستاده خدا

اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده او است که وی را برای اجرای فرمان خود و ابلاغ دلی هایی بر درست بودن شریعت و بیم دادن از کیفرهای او که در انتظار معاندین است فرستاد. (290)

295. موجبات نعمت



انظروا الی مواقع نعم الله علیهم حین بعث الیهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم، و جمع علی دعوتہ الفتهم. کیف نشرت النعمه علیهم جناح کرامتها، و اسالت لهم جداوال نعیمها، و التفت المله بهم فی عوائد برکتها، فاصبحوا فی نعمتها غرقین

بنگرید به موارد نعمت هایی که خداوند به وسیله برانگیختن رسولی به آنان عنایت فرمود، اطاعت آن مردم را به دینی که آورده جلب و محکم ساخت و انس و الفت آنان را به دعوت خود جمع فرمود؛ در این هنگام نعمت با کرامت خود را برای آنان بگستراند و نهرهای نعمت هایش را بر آنان به جریان انداخت و دین اسلام آنان را به فواید و نتایج برکات آن دین جمع نمود، پس در نعمت آن غوطه ور گشتند. (291)

296. رمز ارسال رسولان

سبحانک خالقا و معبودا!

بحسن بلائک عند خلقک خلقت دارا، و جعلت فیها مادیه:

مشربا و مطعما و ازواج و خدما، و قصورا و انهارا، و زروعا و ثمارا، ثم ارسلت داعیا یدعوا الیها فلا الداعی اجابوا، و لا فیما رغبت رغبوا، ولا لی ما شوقت الیه اشتاقوا. اقبلوا علی جیفه قد افتضحوا باکلها، و اصطلحوا علی حبها

ای خدا!

که خالق و معبود همه موجودات هستی، تو را برای آزمایش نیکویی که نسبت به مخلوقات دارد می ستایم. تو سرایی را آفریدی (مقصود بهشت است) و انواع هر چیزی که برای میهمانی تهیه می شود از نوشیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ خا و نهرها و



محصولات زمینی و میوه های درختی در آن قرار دادی. آن گاه کسی را فرستادی تا مردم را به برخورداری از آن نعمت ها دعوت کنند مقصود پیامبران است، لیکن آن ها نه این دعوت

را پذیرفتند و نه به آنچه تو ایشان را به آن ترغیب فرمودی رغبتی نشان دادند و نه به چیزی که به آن تشویقشان کردی اشتیاقی نشان دادند، به لاشه دنیا رو آوردند و با خوردن آن خویشان را رسوا ساختند و در دوستی ان با یکدیگر هماهنگ شدند. (292)

297. نزدیک ترین مردم به پیامبران

ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به، ثم تلا:

(ان اولی الناس بابراهيم للذین اتبعوه وهذا النبی و الذین آمنوا) ثم قال:

ان ولی محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته، و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته!

قطعا شایسته ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان به چیزی است که پیامبران آورده اند. سپس آن حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(قطعی است که شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند) سپس فرمود:

دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، اگر چه ارتباط گوستی (خویشاوندی) با آن حضرت نداشته باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را معصیت کند، اگر چه خویشاوندی نزدیک داشته باشد. (293)



لقد دخل موسى بن عمران و معه اخوه هارون عليه السلام على فرعون، و عليها مدارع الصوف، و بايديهما العصي، فشرطاله - ان اسلم بقاء ملكه، و دوام عزه، فقال:

(الا تعجبون من هذين يشرطان لي دوام العز، و بقاء الملك، و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلا القى عليهما اساوره من ذهب؟) اعظاما للذهب و جمعه، و احتقارا للصوف و لبسه!

حضرت موسی بن عمران علیه السلام با برادرش هارون وارد شدند در حالی که لباسی از پشم داشتند و عصایی به دست. آن دو بزرگوار علیه السلام به فرعون شرط کردن که اگر اسلام را بپذیرد، ملکی که در اختیار دارد برای او باقی بماند و عزتش پایدار. فرعون مستکبر (به قوم خود) چنین گفت:

آیا تعجب نمی کنید

از این که این دو نفر با حال فقر و ذلتی که دارند برای من شرطی پیشنهاد می کنند که اگر آن را بپذیرتم (اسلام را قبول کردم) عزتم پایدار و ملکم باقی بماند؟

آیا برای ادعای چنین مقامی شایسته نبود که دستبندهای طلا بر دست داشتند؟

این سخن باطل فرعون ناشی از آن بوده است. (294)

299. دعای علی علیه السلام به درگاه خدا در مورد پیامبر (ص)

اللهم ... اجعل شرائف صلواتك، و نوامی بر کاتک، علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انغلق، و المعلن الحق بالحق ...



اللهم افسح له مفسحا في ظلك؛ و اجزه مضاعفات الخير من فضلك اللهم و اعل على بناء
البانين بناء و اكرم لديك منزلته، و اتمم له نوره، و اجزه من ابتعاثك له مقبول الشهاده، مرضى
المقاله، ذا منطق عدل، و خطبه فصل

خداوندا!

درودهای شریف و برکات فزاینده خود را بر بنده و رسولت محمد صلی الله علیه و آله
بفرست که پایان دهنده گذشته است و گشاینده گره های پیچیده، پیامبر که حق را بر مبنای
حق اعلان نمود. بار الها!

عرصه وسیعی از سایه بیکرانت را بر او بگستران و پاداشی از خیر فراوان از فضل و احسانت
بر او عنایت فرما. خداوندا!

بنایی را که (او برای نجات انسان ها) نهاده است از همه بناهای بنیانگزاران بلندتر بدار. (یا
در دیار ابدیت منزلت و مقام او بالاتر از همه منزلت ها و مقامات بفرما) و مقام او را در
پیشگاهت عزیز و مکرم فرما و نوری را که بر آن وجود پاک عنایت فرموده ای تکمیل نما
و او را در برابر برانگیختنش (برای رسالت عظمی، پاداش لطف فرما) و شهادتش

را مقبول و گفتارش را مورد رضایت و منطقتش را داد گرانه و سخنش را جدا کننده حق از
باطل قرار بده. (295)

300. حقارت دنیا در نظر پیامبر

یکون الستر علی باب بیته فتکون فیه التصاویر فبقول:



یا فلانه - لا حدی ازواجه - غیبه عنی فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها فاعرض
عن الدنیا بقلبه، و امات ذکرها من نفسه، و احب ان تغیب زینتها عن عینه

(پیامبر) گاهی می دید پرده ای صورتگری و نقاشی شده از در خانه اش آویخته است به
زنش می فرمود:

آن پرده را از جلوی چشم دور کن؛ زیرا وقتی که بر آن می نگریم، دنیا و زر و زیورهایش
را به یاد می آورم. او از ته دل از دنیا اعراض می نمود و یاد آن را از نفسش می راند. لذا
دوست داشت که زینت دنیا را از دیدگانش دور بدارد. (296)

301. لطف خداوند در فرستادن پیامبر

لم یخل الله سبحانه خلقه من نبی مرسل، او کتاب منزل، او حجه لازمه، او محجّه قائمه؛ رسل
لا تقصر بهم قله عددهم، و لا کثره المکذبین لهم:

من سابق سمی له من بعده، او غابر عرفه من قبله

خدای سبحان مخلوقات خود را از وجود پیغمبری که از سوی او فرستاده شده یا کتابی که
از آسمان فرود آمده یا دلیل استواری که هر کس را ملزم به پذیرفتن می کند، یا راهی
واضح و ثابت، خالی نگذاشت. پیغمبرانی که کمی تعداد ایشان و کثرت مخالفانشان باعث
نشد که در ادای وظیفه رسالت، کوتاهی ورزند، از جمله این پیامبران کسی بوده (یا کسانی
بوده اند)

که نام پیغمبری بعدی برای او (از سوی خدا) ذکر شده بود، یا کسی که بعدا آمده، اما پیامبر
قبلی وی را معرفی کرده بوده است. (297)



302. تمام شدن حجت خدا با پیامبر (ص)

لم یخلهم بعد ان قبضه، مما یؤکد علیهم حجه ربوبیته، و یصل بینهم و بنی معرفته، بل تعاهدهم بالحجج علی السن الخیره من انبیائه، و متحملی و دائع رسالاته، قرنا فقرنا؛ حتی تمت بنینا محمد صلی الله علیه و آله حجتہ

پس از درگذشت آدم علیه السلام خداوند مردم را از اموری که دلیل پروردگاری او را برایشان مؤکد و استوار سازد و در میان آنان و شناخت خود پیوستگی برقرار نماید خالی و بی نصیب نگذاشت، بلکه با دلیل هایی که بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان امانت های و برای بندگانش جاری می شد، با مردمان پیمان بست، نسلی پس از نسلی می آمد و زمان سپری می شد تا این که حجت و دلیل خدا بر بندگانش با وجود پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله کامل

و تمام گردید.

بخش چهارم: امامت (298)

1- امامت

303. مقام امامت

فرض الله ... الامانات نظاما للامه، و الطاعه تعظیما للامامه

خداوند، امانت پیشوایی را برای نظام امت، و اطاعت را برای بزرگداشت مقام امامت واجب کرد. (299)

304. گنج های خداوندی



فیهم کرائم القرآن الایمان، و هم کنوز الرحمن. ان نطقوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا

آیات کریمه قرآن در شان و منزلت اهل بیت علیه السلام نازل شده است و آن ها گنج های علوم خداوند رحمان هستند، اگر سخن بگویند راست اس و اگر سکوت کردند از آن ها سفت گرفته نشود. (300)

305. همراه با ائمه

انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم، و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی، و لن یعیدوکم فی ردی، فان لبدوا فالبدوا و ان نهضوا فانضوا. و لا تسبقوهم ففضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلکوا

به خاندان پیامبرتان بنگرید و همراه آنان باشید به هر سمتی که گام بر می دارند، شما هم به همان سمت گام بردارید؛ زیرا آن ها هرگز شما را از راه راست خارج نمی کنند و به سستی باز نمی گردانند. پس اگر سکوت کردند شما هم سکوت کنید و اگر قیام کردند شما هم قیام کنید و از آن ها پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد. (301)

306. قیاس امت با آل محمد (ص)

لا یقاس بال محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامه احد، و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدًا:

هم اساس الدین، و عماد الیقین. الیهم ینفی الغالی، و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایه، و فیهم الوصیه و الوراثة؛ الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله!



کسی که از این امت را با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نتوان کرد و کسانی که ریزه خوار نعمت آل محمدند، با آن ها برابر نخواهند بود، آنان اساس دینند و ارکان یقین، غلو کننده به سوی آنان باز گردد و عقب مانده باید به آنان ملحق شود. ویژگی های ولایت از آنان است و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وراثت او در میان آنان است، هم اکنون حق به اهلش علی علیه السلام بازگشت و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود باز گردیده است. (302)

307. کوه های استوار دین

هم اهل البیت موضع سره، و لجا امره، و عیب علمه، و موئل حکمه، و کهوف کتبه، و جبال دینه، بهم اقام انحاء ظهره، و اذهب ارتعاد فرائضه

آنان (خاندان نبوت) نگهدارنده اسرار خدا و ملجا و پناه دستورات اویند، آنان خزینه علم و مرجع احکام و پناهگاه کتاب ها و کوه های استوار دینند، به وسیله آنان خمیدگی کمر دین راست و لرزش های اندام اسلام زایل می گردد. (303)

308. توصیف خاندان محمد (ص)

عقلوا الدین عقل و عایه و رعایه، لا عقل سماع و روایه

خاندان محمد صلی الله علیه و آله دین را شناختند؛ شناختی توام با دانایی و عمل، نه آن که فقط بشنوند و بازگو کنند. (304)

309. دزد واقعی

فی خطبه له یدکر فیها فضائل اهل البیت علیه السلام:



نحن اشعار و الاصحاب، و الخزنه و الابواب؛ و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا

در خطبه ای پیرامون فضایل اهل بیت علیه السلام می فرماید:

مایم خاصان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خزانه داران و درها. به هر خانه ای جز از در آن نشاید وارد شد و هر که جز از آن درها وارد گردد دزد نامیده شود. (305)

310. ستون های استوار

هم دعائم الاسلام، و لائح الاعتصام

خاندان محمد صلی الله علیه و آله تکیه گاه های اسلام و پناهگاه های آن هستند. (306)

311. سخاوتمندانی اهل بیت

قد سئل:

کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و انتم احق به؟

فقال:

اما الاستبداد علینا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا، و الاشدون برسول الله صلی الله علیه و آله نوطا، فانها كانت اثره شحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرین و الحکم الله

سؤال شد:



با این که شما از قوم خود به این مقام خلافت سزاوارترید، چگونه شد که آن ها شما را از آن باز پس زدند؟

حضرت فرمود:

به زور گرفتن این مقام از دست ما، با آن که ما از نظر نسب بالاتر و پیوند خویشی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر و استوارتر است، به این سبب است که خلافت امتیازی بود که عده ای به آن آزمندی و زفتی نشان دادند و گروهی اهل بیت سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و داور خداست. (307)

312. تمجید از اهل بیت

نحن افصح و انصح و اصبح

ما فصیح تر و خیرخواه تر و خوشروتریم. (308)

313. فرمان بردن از اولیای امر

ان اطعمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنة، و ان کان ذا مشقه شدیدة و مذاقه مریره

اگر شما مرا اطاعت کنید من شما را به خواست خداوند به بهشت رهنمون می کردم، اگر چه این تلاش دارای مشقت سخت و طعم تلخی است. (309)

314. وزیر پیامبر (ص)

انک تسمع ما اسمع، و تری ما اری، الا انک لست بنبی، و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر



خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام:

تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم؛ ولی تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار گرفته ای. (310)

315. خاموشی ستوده

هم عیش العلم، و موت الجهل. یخبر کم حلمهم عن علمهم، و ظاهرهم عن باطنهم، و صمتهم عن حکم منطقهم

آل محمد صلی الله علیه و آله حیات علم اند و مرگ جهل و نادانی، بردباری آنان خبر از علم آنان می دهد و ظاهرشان از باطنشان و سکوت (پر معنای آنان) از حکمت های سخن آنان. (311)

316. فضیلت خاندان رسول

فی صفة اهل بیت علیه السلام:

هم الذین یخبر کم حکمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقهم، و ظاهرهم عن باطنهم؛ لا یخالفون الدین و لا یختلفون فیه؛ فشهو بینهم شاهد صادق، و صامت ناطق

آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که حکمشان (درباره واقعیات) خبر از علمشان می دهد و سکوتشان از گفتارشان و آشکارشان از نهانشان. نه با دین مخالفت می ورزند و نه در دین اختلافی با یکدیگر دارند، پس دین در میان آنان شاهی است راستگو و ساکتی است گویا. (312)



317. چراغی در تاریکی

مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمه، یتضیء به من ولجها

مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است آن کس که به حیظه روشنایی آن داخل شود از نور آن برخوردار گردد. (313)

318. امر اهل بیت

ان امرنا صعب مستصعب، لا یحمله الا عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان

قطعی است که امر ما (اهل بیت) سخت است و بس دشوار، آن را تحمل نمی کند مگر مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده است. (314)

319. خواسته حضرت علی (ع)

نسال الله منازل الشهداء، و معایشه السعداء، و مرافقه الانبیاء

از خداوند، منزلت شهیدان و همزیستی با نیک بختان و همراهی با پیامبران را مسألت داریم. (315)

320. خصایص اولیای خدا

ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغوا باجلها اذا اشتعل الناس بعاجلها، فاماتوا منها ما خشوا ان یمیتهم، و ترکوا منها ما علموا انه سیتر کهم، و راوا استکثار غیر هم منها استقلالا، و در کهم لها فوتا، اعداء ما سالم الناس و سلم ما عادی الناس!



بهم علم الكتاب و به علموا، و بهم قام الكتاب و به قاموا، لا یرون مرجوا فوق ما یرجون، و لا مخوفا فوق ما یخافون

قطعی است که دوستان خداوند کسانی هستند که به باطن دنیا نگریستند، در حالی که مردم معمولی به ظاهر آن نگاه می کنند، اولیاء الله به آخر دنیا (پس از مرگ) می نگرند، در آن هنگام که مردم به آنچه که در دنیا به سرعت می گذرد می نگرند.

پس اولیاء الله از این دنیا میراندند آنچه را که ترسیدند، آنان را بمیراند و رها کردند از دنیا آنچه را که می دانستند که به زودی آنان را رها خواهد کرد و آنچه را که دیگران افزون گرایی (تکاثر) می دیدند، اینان آن را تمایل به ناچیز گرایی تلقی نمودند و آنچه را که دیگران دریافت کردند اولیاء الله آن را از دست دادن تلقی کردند و دشمن چیزی بودند که مردم با آن سر آشتی داشتند و با چیزی آشتی بودند که مردم آن را دشمن می دانستند. به وسیله اولیاء الله بود که قرآن شناخته شد و با همین قرآن بود که به علم دست

یافتند و قرآن با آن برپا شد و خود آنان با قرآن قیام کردند آنان به فوق آنچه امیدوارند آمدی ندارند و از فوق آنچه از آن می ترسند بیمی ندارند. (316)

321. فضیلت علی جهت قبول سخن و امر رسول الله

لقد علم المتحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعه قط. و لقد واسته بنفس فی المواطن الیتی تنکص فیها الابطال، و تتاخر فیها الاقدام، نجده اکرمنی الله بها



یاران امانتدار و نگهداران اسرار محمد صلی الله علیه و آله به طور قطع می دانند که من حتی ساعتی فرمان خدا و فرمان رسول خدا را رد نکرده ام. من در مواردی با جانم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاری جدی نمودم که دلاوران در آن موارد به عقب بر می گشتند و گام ها پس می گردیدند. این شجاعت و دلیری همان است که خداوند به من عنایت فرمود و به وسیله آن مرا تکریم نموده است. (317)

322. مثل آل محمد (ص)

الا ان مثل ال محمد صلی الله علیه و آله کمثل نجوم السماء؛ اذا خوی نجم طلعت نجم فکانکم قد تکاملت من الله فیکم الصنائع، و اراکم ما کنتم تاملون

آگاه باشد و بدانید که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مانند مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای نهان گردد، ستاره ای دیگر طلوع می کند. پس گویی که نعمت های خدا درباره شما کامل گردیده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما نشان داده است. (318)

323. عترت پیامبر

فی توصیف عتره النبی صلوات الله علیهم:

- هم از مه الحق، و اعلام الدین و السنه الصدق، فانزلوهم باحسن منازل القرآن، ورددوهم وروود الهیم العطاش

در توصیف خاندان محمد صلی الله علیه و آله فرمود:



آنان زمامداران حق و پیشتازان دین و زبان های صدق اند، آنان را در بهترین و مناسب ترین مقام قرآنی که دارند تلقی نمایید و وارد شوید به آنان مانند ورود شتران تشنه به چشمه سارهای گوارا. (319)

324. دعوت به خدا

ناظر قلب البیب به یبصر آمده، و یعرف غوره و نجده داع دعا، و راع رعی، فاستجیبوا للداعی، و اتبعوا الراعی

انسان عاقل با چشم دل، غایت و هدف نهایی خود را می بیند و فراز و نشیب و پایین و بالای زندگی خود را می شناسد، دعوت کننده را و پیروی کنید از پیروی کنید از پیشوایان. (320)

325. رابطه علی (ع) با پیامبر (ص)

قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابه القریبه و المنزله الخصیصه. وضعنی فی حجره ... و ما وجد لی کذبہ فی قول، و خطله فی فعل

شما موقعیت و رابطه مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت خویشاوندی نزدیک و مقام و منزلت اختصاصی می دانید، او مرا در اتاق خویش می نشاند، آن حضرت صلی الله علیه و آله هیچ دروغی در سخن از من نشنید و خطایی در کاری از من نیافت. (321)

326. تشبیه خاندان رسالت

نحن النمرقه الوسطی، بها یلحق التالی، و الیها یرجع الغالی



ما خاندان رسالت همانند بالشی هستیم در میانه (که از دو سوی به آن تکیه می کنند آن کس که وامانده سرانجام خود را به آن می رساند و آن کس که پیشی گرفته است عاقبت به سوی آن برمی گردد). (322)

327. یگانگی امام با رسول

انا من رسول الله كالضوء من الضوء، و الذراع من العضد

یگانگی من با رسول خدا همچون نوری است روشنی یافته از نوری دیگر و همچون یگانگی ساعد و بازو. (323)

2 - توصیف علی و زمانش

328. سرور اهل فجور

انا یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب الفجار

من رئیس و رهبر مومنانم و مال دنیا رئیس و سرور اهل فجور و بدکاران است. (324)

329. رد ستایش ستایشگران

قد کرهت ان یكون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست - بحمد الله کذلک

خوش ندارم که حتی در ذهن شما خطور کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می برم، و بحمد الله چنین نیستم. (325)

330. من اینگونه ام!



انی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومه لائم، سیماهم سیما الصدیقین، و کلامهم کلام الابرار
... لا یتکبرون و لا یعلون، و لا یغلون و لا یفسدون

من از آن مردمی هستم که سرزنش هیچ سرزنش گری آنان را از راه خدا باز نمی دارد.
سیمایشان سیمای راستان است و گفتارشان گفتار نیکان ... نه گردن فرازی می کنند، نه
برتری می جویند، نه کینه در دل می پرورند و نه فساد می انگیزند. (326)

331. رفتار با حاکم حقیقی

لا تکلمونی بما تکلم به الجبار، و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادره و لا
تخالطونی بالمصانع

با من آن گونه که با جباران سخن گفته می شود سخن مگویید و چنان که از حاکمان بد
خشم پرهیز می شود از من پرهیزید و با ظاهر سازی و ریا کارانه با من رفتار نکنید. (327)

332. روزگار بس دشوار

یاتی علی الناس زمان غضوض، یعض الموسر فیه علی ما فی یدیه و لم یؤمر بذلک، قال الله
سبحانه:

(و لا تنسوا الفضل بینکم). تنهد فیه الاشرار و تستذل الاخیار، و یبایع المضطرون، و قد نهی
رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المضطربین

روزگار بس دشواری بر مردم بیاید، در آن زمان توانگر آن چه را در دست دارد، حال آن
که به چنین کاری فرمان داده نشده است. خدای سبحان فرموده است:



(بخشش میان خود را فراموش مکنید!) در آن روزگار بدان ارجمندند و نیکان بی مقدار شمرده شوند، درماندگان خرید و فروش می شوند، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش با مردمان مضطر و درمانده نهی فرموده است. (328)

333. مداوای مردم

ارید ان اداوی بکم انتم دائی، کناقش الشو که بالشوکه، و هو يعلم ان ضلعها معها!

اللهم قد ملت اطباء هذا (الداء) الدوی، و کلت النزعه باشطان الرکی!

شگفتا می خواهم با شما که درد من هستید جامعه را مداوا کنم، کار من مانند کار کسی است که می خواهد خار را با خار بیرون آورد، با این که می داند کجی خار همراه خار است. بار خدایا!

پزشکان این درد عمیق و جانسوز خسته شده اند و بازوی توانای مردانی که آب همت از چاه وجود این مرد کشیده اند، ناتوان گردیده است. (329)

334. پاسخ در عمل

و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها

سوگند به خدا، اگر تمام عرب بر قتال با من پشت یکدیگر دهند، من به آن ها

پشت نکنم. (یعنی از جنگیدن با آن ها بیمی ندارم) (330)

335. روزگار حضرت علی علیه السلام



مالی اراکم اشباحا بلا ارواح؟

و ارواحا بلا اشباح، و نسا کا بلا صلاح، و تجارا بلا ارباح، و ایقاظا نومما، و شهودا غیبا، و ناظره عمیاء

چه شده است که شما را همچون بدن های بی جان و جان های بی بدن و عابدان ناپرهیزگار و بازرگان بی سود و بی بهره و بیداران خفته و حاضران غایب و چشمداران نابینا، می بینم.
(331)

336. تنهایی علی علیه السلام

و طفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر، و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه

با خود اندیشیدم که آیا با دستی بریده (بی یار و یاور) حمله کنم، یا آن که در برابر این تیرگی کور (و گمراه کنند) شکیبامانم، تیرگی که بزرگسال در آن پیر می شود و خردسال مویش سپید می گردد و مومن در آن چندان رنج می برد تا به دیدار پروردگارش بشتابد.
(332)

337. نگرش علی علیه السلام به روزگار

اعلموا!

رحمکم الله!

انکم فی زمان القائل فیہ بالحق قلیل ... قتاهم عارم، و شائبهم آثم، و عالمهم منافق



بدانید، خدایتان رحمت کناد!

که شما در روزگاری به سر می برید که حقگویان اندکند ... جوانانشان بدخوری و ناسازگارند و پیرانشان گنهکار و عالمانشان منافق (333)

338. دعای علی علیه السلام

اللهم اجعل نفسی اول کریمه تنتزعها من کرائمی، و اول ودیعه ترتجعها من ودائع نعمک
عندی

خدایا!

نخستین چیز گرامی که از من می گیری و نخستین امانت از نعمت های امانت داده است به
من که باز می ستانی جان من باشد. (334)

339. توصیف روزگار

ایها الناس!

انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن کنود یعد فیہ المحسن مسئا و یزداد الظالم فیہ عتوا، لا
نتفع بما علمنا، و لا نسال عما جهلنا

در توصیف روزگار خود می فرماید:

ای مردم!



ما در روزگاری منحرف و زمانه ای ناسپاس به سر می بریم. نیکوکار، بدکار به شمار می آید و ستمکار بیش از پیش بر طغیانش می افزاید. از آن چه می دانیم بهره مند نمی شویم و آن چه را نمی دانیم نمی پرسیم. (335)

340. علم غیب در روزگار بعدی

سیاتی علیکم من بعی زمان لیس فیه شیء اخفی من الحق، و لا اظهر من الباطل ... و لا فی البلاد شیء انکر من المعروف، و لا اعرف من المنکر!

پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که در آن زمان چیزی پنهان تر از حق و چیزی آشکارتر از باطل نیست ... و در شهرها چیزی ناپسندتر از کار نیک و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد. (336)

341. عظمت محبت علی علیه السلام

لو احبنی جبل لتهافت ...

اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد. (337)

342. آسانی مرگ دنیا در قیاس با آخرت

موتات الدنیا اهون علی من موتات الاخره

مرگ های دنیا، برای من از مرگ های آخرت آسان تر است. (338)

343. نظر امام علیه السلام نسبت به دنیا

انا کاب الدنیا لوجهها، و قادرها بقدرها، و ناظرها بعینها



من این جهان را به دور انداخته ام و چهره اش را به خاک مالیده ام و آن را درست اندازه گیری کرده ام و به حقیقت آن بینا هستم. (339)

344. توصیف آخر زمان از زبان امام علی علیه السلام

و ذلک زمان لا ینجو فیه الا کل مؤمن نومه، ان شهدا لم یعرف، و ان غاب لم یفتقد، اولئک مصابیح الهدی، و اعلام السری، لیسوا بالمساییح، و لا المذایع البذر، اولئک یفتح الله لهم ابواب رحمته، و یکشف عنهم ضراء نقمته

در آن زمان (آخر الزمان) هیچ کس نجات پیدا نمی کند مگر مؤمن گمنام، در میان مردم است ولی او را نشناسند، و در میان جمعیت که نباشد کسی سراغ او را نگیرد، آنها چراغ های هدایت و نشانه های رستگاری اند، نه فتنه انگیزند و اهل فساد، و نه سخن چین اند، نه عیب جویی و آبروریزی می کنند و نه بیهوده گویند. خدا درهای رحمت خود را به روی آنان گشوده و از گزند خشم خود نگاهشان داشته است. (340)

345. مرد نمایان نامرد

من خطبته و هو یستنهض بها الناس حین ورد خبر غزو الانبار من قبل جیش معاویه فلم ینهضوا:

یا اشباه الرجال و لا رجال!

حلوم الاطفال، و عقول ربات الحجال، لوددت انی لم ارکم و لم اعرفکم معرفه - و الله جرت ندما، و اعقت سدا. قاتلکم الله!



لقد ملاتم قلبی قیحا، و شحتتم صدری غیظا، و جرعتمونی نغب التهمام انفاسا، و افسد تم
علی رایى بالعصیان و الخذلان

خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام هنگامی که خبر هجوم لشکریان معاویه به انبار به
او رسید و مردم از این خبر تحریک نشده بودند:

ای نامردان مرد نما!

رویاهای کودکان در دلتان عقول زنان حجله نشین در مغزتان ای کاش شما را نمی دیدم و
نمی شناختم!

سوگند به خدا، این شناخت پشیمانی بر من آورد و اندوه ها به دنبال داشت. خدا نابودتان
کناد!

قلبم را با خونابه پر کردید و سینه ام را از خشم

مالامال نمودید و غم های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خوراندید و رای و نظرم را با
نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختید. (341)

346. شگفتا از سخن دشمن

عجبا لا بن النابغه!

یزعم لاهل الشام ان فی دعابه و انی امروء تلعبابه:

اعافس و امارس!



لقد قال باطلا، و نطق آثما ...

شگفتا از پسر نابغه (عمر بن عاص)!

برای اهل شام ادعا می کند که من دارای روحیه شوخ و مردی لهوگرا هستم!

کشتی گیری هستم کوشا که کار من به زمین زدن مردان و تلاش بر آن است. این نابکار باطل گفته و سخن معصیت کارانه به زبان آورده است. (342)

347. مقام اهل بیت علیه السلام

نظرت فاذا لیس لی رافد، و لا ذاب و لا مساعد، الا اهل بیتی فضنت بهم عن المنیه فاعضیت علی القدی

نگریستم و دیدم (برای گرفتن حق خویش) یار و یاور و مدافع و همکاری جز اهل بیت خویش ندارم که راضی به مرگ آنان نبودم و به ناچار چشمی را که خس و خاشاک در آن رفته بر هم نهادم. (343)

348. شناخت مقام علی علیه السلام

ءاقنع من نفسی بان یقال:

هذا امیرالمومنین، و لا اشار کهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوه لهم فی جشوبه العیش!

فما خلقت لیشغلی اکل الطیبات، کالبهیمة المربوطه؛ همها علفها، او المرسله شغلها تقممها تكثرش من اعلافها، و تلهو عما یراد بها، او اترك سدی او اهمل عابثا



آیا من درباره خود به این امر قانع باشم که مردم به من امیرالمومنین بگویند، اما در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم، یا در زندگی خشن و دشوار اسوه و مقتدای ایشان نگردم؟ من برای این آفریده نشده ام که خوردن غذاهای پاکیزه مرا سرگرم سازد و در این باره همچون چارپایی باشم که افسار او را در کناری بسته باشند و همه توجه و علاقه او به علوفه و خوراک خود باشد، یا همانند حیوانی رها و آزاد باشم که کار او به هم زدن زباله ها و یافتن چیزی از میان آن ها و پر کردن شکم خود از آن است و از قصدی که برای او دارند (که سرش را ببرند و گوشتش را بخورند) غافل است و نیز آفریده نشده ام که بیهوده رها شوم و مهمل و بیکار بمانم. (344)

349. احوال آدمی در دنیا

قیل له:

کیف نجدک یا امیرالمومنین؟

فقال علیه السلام:

کیف یکون حال من یفنی ببقائه، و یسقم بصحته، و یؤتی من مامنه!

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد:

حال تو را چگونه می یابیم؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ داد:



چگونه است حال کسی که هر چه در دنیا باقی بماند و عمل کند، به فنا و نیستی نزدیک می گردد و با سلامتی خود به سوی بیماری می رود و در پناهگاه امن خود مرگ به او می رسد.
(345)

350. اطاعت با شناخت

علیکم بطاعه من لا تعذرون بجهالته

بر شما باد اطاعت کسی که از شناختن او معذور نیستید. (346)

351. سرزنش علی علیه السلام

ما کنت لا اعتذر من انی کنت انقم علیه احداثا؛ فان کان الذنب الیه ارشادی و هدایتی له؛ فرب ملوم لا ذنب له

من چنین نبودم که بابت عیب هایی که بر عثمان به خاطر بدعت هایی که در دین وارد کرده بود می گرفتم عذر بخواهم، پس اگر راهنمایی و هدایت من برای او، گناهی برای من به حساب می آید (پاسخ من این است که) چه بسا سرزنش شده ای که مرتکب گناه و خطایی نگردیده است. (347)

352. رستگاری در دوری از دنیا

الیک عنی یا دنیا، فحبکک علی غاربک ... هیهات!

من و طيء دحضک زلق، و من رکب لججک غرق، و من ازور عن جباثلک وفق، والسالم منک لا یبالی ان ضاق به مناخه، و الدنیا عنده کیوم حان انسلاخه. اعزبی عنی!



فوالله لا اذل لك فتستد لینی، و لا اسلس لك فتقود دینی

ای دنیا!

از من دور شود که ریسمانت را برپشتت افکندم (رهایت کردم). من از چنگال های تو رهیده ام و از دام های تو گریخته ام و از افتادن در لغزشگاه های تو دوری کرده ام ... افسوس!

هر کس به لغزشگاه تو قدم گذاشت لغزید هر کس در ژرفگاه های تو وارد شد غرق گشت، آن که از دام های تو رهید رستگار شد و کسی که از دست تو به سلامت ماند، چه باک که در دنیا به سختی گذراند؛ زیرا دنیا در نظر او به منزله روزی است که زوالش نزدیک است. از من دور شود!

که به خدا سوگند، من رام تو نگردم که خوارم سازی و سر به فرمان تو ننهم که مرا هر جا خواهی بکشانی. (348)

353. امام هدایتگر

انما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمه، یتضیء به من ولجها

مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر کس به سوی نور او شتابد از او نور و روشنی جوید. (349)

354. امید به دنیا

سال معاویه ضرار بن ضمیره الشیبانی عن امیرالمؤمنین علیه السلام:

فقال:



اشهد لقد رايتہ فی بعض مواقفه و قد ارخى الليل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی
لحيته، يتململ تمللم السليم و يبكي بكاء الحزين و يقول:

يا دنيا يا دنيا، اليك عنى!

ابى تعرضت؟

ام الى تشوقت؟

لا حان حينك هيهات!

غرى غرى، لا حاجه لى فيك، قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فيها!

فعيشك قصير، و خطرک يسير، و املك حقير. آه من قله الزاد، و طول الطريق، و بعد السفر،
و عظيم المورد

معاويه از ضرار بن زمره شيبانى درباره اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد، ضرار گفت:

گواهی می دهم که در شبى تاریک او را دیدم که در محرابش ایستاده و محاسنش را گرفته
است و مثل مار گزیده به خود می پیچد و مانند مصیبت زده گریه می کند و می فرماید:

ای دنیا!

از من دور شود، آیا خود را به من عرضه می کنی!

یا آرزومند منی؟

مباد آن روز که مرا بفریبی، هیهات!



دیگری را بفریب، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی در آن نیست، زندگی در تو کوتاه است و اهمیت تو اندک و امید به تو حقیر. آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت آن جا که وارد می شویم. (350)

355. بی ارزش دنیا

و لله لدنیا کم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم
به خدا سوگند، که دنیا شما در نظر من از استخوان یک خوک در دست فردی جذامی بی
ارزش تر است. (351)

356. توجه به زندگی به جای آخرت

اف لکم!

لقد سئمت عتابکم!

ارضیتم بالحیاه الدنیا من الاخره عوضاً؟

و بالذل من العز خلفاً!

اذا دعوتکم الی جهاد عدو کم دارت اعینکم، کانکم من الموت فی غمره، و من الذهول فی
سکره. یرتج علیکم حواری فتعمهون و کان قلوبکم مالسه فانتم لا تعقلون

اف بر شما!

خسته شدم بس که سرزشتان کردم!



آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟

و به جای عزت به خواری تن داده اید!

هر گاه شما را به پیکار با دشمنان فرا می خوانم، چشمانتان چنان در کاسه می گردد که گویی در چنگال مرگ گرفتار آمده اید و در غفلت به سر می برید. باب گفتگوی من با شما بسته شده و شما سرگردانید، گویی دل هایتان آمیخته به جنون شده و از این رو تعقل نمی ورزید. (352)

3 - فتنه خوارج

357. احتجاج امام در موضوع حکمین

قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فايتم على اباء (المخالفين) المنابذين، حتى صرفت راى الى هواكم، و انتم معاشر اخفاء الهام سفهاء الاحلام؛ و لم آت - لا ابالكم - بجرا، و لا اردت لكم ضرا

من شما را از این حکمیت باز داشتم؛ اما شما چون دشمن (یا مخالف) از پذیرش این دستور من سر باز زدید تا جایی که رای خود را در کار هوای شما کردم که گروهی سبکسر و نابخرد هستید. من برای شما - ای ناکسان - شر و بدی نیاوردم و زیان و ضرری برایتان نخواستم. (353)

358. پیشگویی عاقبت خوارج

لما قتل الخوارج فقیل له:



یا امیرالمومنین!

هلک القوم باجمعهم:

کلا و الله انهم نطف فی اصلاب الرجال، و قرارات النساء، کلما نجم منهم قرن قطع، حتی
یکون آخرهم لصوصا سلابین

خوارج که کشته شدند به امیرمؤمنان عرض شد:

ای امیرالمؤمنین!

این جماعت همه نابود شدند.

حضرت فرمود:

هرگز به خدا قسم!

که آن ها نطفه هایی در پشت مردان و زهدان های زنان هستند، هرگاه شاخی از آنان بروید
قطع گردد تا این که سرانجام از آنان عده ای راهزن و دزد برجای ماند. (354)

359. در آوردن چشم فتنه

ایها الناس!

فانی فقات عین الفتنه، و لم یکن لیجتری علیها احد غیری بعد ان ماج غیبهها، و اشد کلبها

ای مردم!



من چشم فتنه را در آوردم و در زمانی که تاریکی آن موج می زد و هاری و سختی آن اوج گرفته بود کسی جز من جرات دفع آن را نداشت. (355)

360. سپاهی شریک جرم قتل

فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا و احدا معتمدین لقتله، بلا جرم جره لحل لی قتل ذلك الجیش که؛ اذ حضوره فلم ینکروا، و لم یدفعوا عنه

در روایتی از امام علی علیه السلام درباره اصحاب جمل آمده است:

به خدا سوگند، اگر حتی یک نفر از مسلمانان را بدون جرم و گناهی به عمد می کشتند، کشتن همه آن سپاه بر من روا بود؛ زیرا آن لشکر حضور داشته اند و کشتن آن بی گناه را زشت نشمرده و از وی دفاع نکرده اند. (356)

361. حکمین نادان

فاجمع رای ملئکم علی ان اختاروا رجلین، فاخذنا علیهما ان یجمعجا عند القرآن، و لا یجاوزاه، و تكون السنتهما معه و قلوبها تبعه. فتاها عنه، و ترکا الحق و هما یبصرانه

آن گاه رای بزرگان شما بر این شد که دو مرد را انتخاب کنند و ما از آنان پیمان گرفتیم که مطابق قرآن عمل کنند و از آن فراتر نروند و زبانشان با قرآن باشد و دل هایشان پیرو آن؛ امام از قرآن دست کشیدند و حق را فرو گذاشتند در حالی که آن را می دیدند. (357)

362. نهی از کشتن خوارج

لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه



بعد از من با خوارج نجنگید (خوارج را نکشید)؛ زیرا کسی که طالب حق باشد و به آن نرسد، همچون کسی نیست که جویای باطل باشد و به آن دست یابد. (358)

363. قاسطین، ناکثین، مارقین

لما نهضت بالامر نکث طائفه، و مرقب اخری، و قسط آخرون، کانهم لم یسما الله سبحانه یقول:

(تلك الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین، بلی و الله!

القد سمعوها و وعودها، ولکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها

آن گاه که خلافت را به دست گرفتم گروهی پیمان شکستند و دسته ای از دین بیرون شدند و گروهی راه ستم را در پیش گرفتند. گوی نشیندند که خدای سبحان می فرماید:

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکش و فساد نباشند و پایان نیک از آن پرهیزگاران است.

آری!

به خدا سوگند که آنان این سخن را نشیندند و آن را فهم نکردند، اما دنیا در چشمان آن ها آراسته شد و زرق و برق آن شیفته شان کرد. (359)

364. هدایت امام در حکمیت

قد قام الیه رجل من اصحابه فقال:



نهیتنا عن الحکومه ثم امرتنا بها، فلم ندر ای الامرین ارشد؟

فصفق احدی یدیه علی الاخری ثم قال:

هذا جزاء من ترک العقده!

اما و الله لو انی حین امرتکم به حملتکم علی المکروه الذی يجعل الله فيه خیرا، فان استقمتم هدیتمکم، و ان اعوججتکم قومتکم، و ان ایتم تدارکتکم، لکانت الوثقی، و لکن بمن و الی من؟

یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام برخاست و به آن حضرت عرض کرد:

ابتدا ما را از پذیرفتن حکمیت باز داشتی و سپس دستور دادی آن را بپذیریم، نمی دانیم کدام یک درست تر است؟

حضرت دست بر دست زد و فرمود:

این (حیرت) سزای کسی است که دورانیشی را رها کند. به خدا سوگند، اگر آن گاه که شما را فرمان دادم بدان چه دادم؛ به کاری

ناخوشایند که خدا خیری در آن نهاده بود و واداشتم و اگر پایدار می ماندید هدایتان می کردم و اگر کج می رفتید راستان می کردم و اگر سرباز می زدید مجبورتان می کردم، البته این روشن استوارتر بود، اما به کمک چه کسی و یاری خواستن از که؟ (360)

365. احتجاج امام در موضوع حکمین

للخوارج و قد خرج الی معسکرهم و هم مقیمون علی انکار الحکومہ:



الم تقولوا عند رفعهم المصاحف حیله و غیله، و مکر و خدیعه:

اخواننا و اهل دعوتنا، استقالونا و استراحوا الی کتاب الله سبحانه، فالرای القبول منهم و التنفیس عنهم!

فقلت لکم:

هذا امر ظاهره ایمان، و باطنه عدوان، و اوله رحمه و آخره ندامه

امام علی علیه السلام به اردو گاه خوارج که بر نپذیرفتن حکمیت پافشاری کردند رفت و به آنان فرمود:

آیا هنگامی که قرآن ها را از روی حیله و فریب و مکر و خدعه بر سر نیزه ها کردند نگفتید:

آن ها برادران ما و هم دینان مایند. از ما خاتمه جنگ می خواهند و به کتاب خدای سبحان روی آوردند، درست آن است که درخواست آنها را بپذیریم و اندوهشان را برطرف سازیم!

آن زمان من به شما گفتم:

این کار این ها ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی، آغازش دلسوزی است و فرجامش پشیمانی است. (361)

4 – مذمت اهل بصره و پیشگویی حوادث

366. ارتداد

عنه علیه السلام – من کلام له علیه السلام کلم به الخوارج:



فاو بوا شر مآب، و ارجعوا علی اثر الاعقاب

خطاب به خوارج فرمودن (با این ضلالت و ظلم و جورى که در پیش گرفته اید از خدا می خواهم که) به بدترین عاقبت بازگشت نمایید و به عقب برگردید. (362)

367. پیرسید قبل از فوت وقت

فاسالونی قبل ان تفقدونی، فوالدی نفسی بیده لا تسالونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه، و لا عن فئه تهدی مائه و تضل مائه الا انباتکم بناعقها و قائدها، و سائقهما، و مناخ رکابها، و محط رحالها، و من یقتل من اهلها قتلا و من یموت منهم موتا، و لو قد فقد تمونی و نزلت بکم کرائه الامور، و حواذب الخطوب لاطرق کثیر من السائلین، و فشل کثیر من المسؤلین

پیرسید از من پیش از آن که از دستم دهید؛ زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست، از هم اکنون تا روز رستاخیز درباره هیچ چیز و هیچ گروهی که صد نفر را گمراه می کند و گروهی که صد نفر را به راه راست می برد سؤال نکنید مگر آن که شما را آگاه کنم که چه کسی ندای دعوت به آن ها را سر می دهد و چه کسی رهبریشان می کند و چه کسانی آنان را می راند و کجا به استراحت می پردازند و کجا اتراق می کنند و بار می گشایند، کدامین آن ها کشته می شوند و کدامشان (به مرگ طبیعی) می میرند، اگر مرا از دست دهید و پیشامد های ناگوار و کارهای دشوار برایتان رخ دهد، هر آینه بسیاری از پرسش کنندگان خاموش شوند و بسیاری از پاسخ دهندگان در جواب بمانند. (363)

368. پستوانه دین

من کتابه علیه السلام للاشتر:



انما عماد الدین و جماع المسلمین و العده للاعداء:

العامه من الامه، فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم

امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر فرمودند:

همانا توده مردم پشتوانه دین اند و جماعت مسلمانان و تجهیزات و ساز و برگ در برابر دشمنان، پس، باید توجه و گرایش تو

به آنان باشد. (364)

369. علم علی علیه السلام علم غیب نیست!

لما قال له بعض اصحابه و کان کلیبا:

لقد اعطیت یا امیرالمومنین علیم الغیب، فضحک علیه السلام و قال:

یا اخی کلب!

لیس هو بعلم غیب، و انما هو تعلم من ذی علم. و انما علم الغیب علم الساعه، و ما عدده الله سبحانه بقوله، (ان الله عنده علمی الساعه و ینزل الغیب، و یعلم ما فی الارحام، و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا، و ما تدری نفس بای ارض تموت ...) الا ید فیعلم الله سبحانه ما فی الارحام من ذکر او انثی، و قبیح او جمیل، و سخی او بخیل، و شقی او سعید و من یکون فی النار حطبا، او فی الجنان للنیین مرافقا. فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله، و ما سوی ذلك فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه، و دعا لی بان یعیه صدری، و تضطلم علیه جوانحی

یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که از قبیله کلب بود به آن حضرت عرض کرد:



ای امیرالمؤمنین!

علم غیب به تو داده شده است؟

حضرت خندید و فرمود:

ای مرد کلبی!

این علم غیب نیست، بلکه بر اثر فراگرفتن از صاحب علمی است. علم غیب. علم داشتن زمان قیامت است و آنچه که خدای سبحان آنها را بر شمرده و فرموده است:

همانا علم قیامت نزد خداست و باران فرو می فرستد و آنچه را که در زهدان هاست، می داند) پس خداوند سبحان می داند که جنینی که در زهدان ها (مادران) است آیا پسر است یا دختر است، زشت است یا زیبا، بخشنده است یا بخیل، بدبخت است یا خوشبخت و می داند که چه کسی هیزم آتش جهنم است، یا در بهشت یار و

همراه پیامبران. اینهاست علم غیبی که هیچ کس جز خداوند آنها را نمی داند. سوای اینها دانش است که خداوند سبحان می داند به پیامبرش آموخت و او هم آن ها را به من یاد داد و برایم دعا کرد که سینه ام آن را نگه دارد و پهلوهایم آن را در میان گیرد. (365)

370. پیمودن راه حق

انی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومه لائم. سیماهم سیما الصدیقین، و کلامهم کلام الابرار،
عمار اللیل و مناز النهار



من از جمله مردمانی هستم که در راه خدا سرزنشگری در آنان کارگر نمی افتد، چهره شان
چهره صدیقان است، و گفتارشان گفتار ابرار، آباد کننده شب هائیند و روشنی بخش روزها.
(366)

371. اصلاح با مدارا

عنه علیه السلام:

من کلام له یوبخ فیه اصحابه:

کم ادار یکم کما تدارى البکار العمده و الثیاب المتداعیه کلما حیصت من جانب تهتکت
من آخر، ... و انى لعالم بما یصلحکم، و یقیم اود کم، و لکنى لا اری اصلا حکم بافساد
نفسى

از سخنان آن حضرت علیه السلام در سرزنش اصحابش:

تا چند با شما مانند شتران جوان زخمین پشت و جامه های پوسیده مدارا کنم!

جامه هایی

که چه چیز شما را اصلاح می کند و کجی و انحراف شما را راست می گرداند، اما من
اصلاح شما را با تباه کردن خودم روا نمی دانم. (367)

372. تحذیر از سبکسری

عنه علیه السلام - فى ذم اهل البصره بعد وقعه الجمل:



ارضکم قریبه من الماء بعیده من السماء، خفت عقولکم، و سفهت حلومکم

در نکوهش بصیریان بعد از جنگ جمل:

سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است، عقل هایتان سبک و بردباری هایتان (یا ادراک و شعورتان) به نادانی و پستی گراییده است. (368)

373. گروگان گناه خویش

عنه - فی ذم اهل البصره بعد وقعه الجمل:

کنتم جند المرا ... و المقیم بین اظهر کم مرتهن بذنبه، و الشاخص عنکم متدارک برحمه
من ربه

در نکوهش بصیریان پس از جنگ جمل می فرماید شما سپاه زن (یا سپاه آن زنان) آن کس که در میان شما زیست می کند در گرو گناه خود می باشد و کسی که از میان شما بیرون رود در عوض مشمول رحمت پروردگار خود می گردد. (369)

374. جواب دشنام

روی انه (علیا) علیه السلام کان جالسا فی اصحابه، فمرت بهم امراه جمیله، فرمقها القوم
بابصارهم، فقال علیه السلام:

ان ابصار هذه الفحول طوامح، و ان ذلک سبب هبابها، فاذا نظر احد کم الی امراه تعجبه
فلیلامس اهله، فانما هی امراه کامراه.

فقال رجل من الخوارج:



قاتله الله کافرا ما افقهه!

فوثب القوم لیقتلوه فقال علیه السلام:

رویدا انما هو سب بسب، او عفو عن ذنب!

روایت شده که امام علیه السلام با اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا روی از کنارشان گذشت، چشم های همه به او خیره گشت، حضرت فرمود:

چشم های این نرینگان آزمندانه می نگردد و این نگریستن مایه تحریک آنان است. هرگاه یکی از شما زنی را دید و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود؛ زیرا که او نیز زنی همانند زن خود اوست.

یکی از خوارج گفت (خدا این کافر را بکشد! چه قدر می فهمد).

اصحاب حضرت از جا پریدند که او را بکشند، امام فرمود:

آرام باشید، سزای دشنام، دشنام است یا چشم پوشی از گناه و خطا. (370)

375. ذکر فضایل

یذکر فضائله علیه السلام بعد وقعه النهروان:

فقیمت بالامر حین فشلوا، و تطلعت حین تقبعوا و نطقت حین تعتوا، و مضیت بنور الله حین وقفوا

در این سخن فضایل خود را پس از حادثه نهروان بیان می دارد:



من قیام به وظیفه نمودم در آن هنگام که دیگران ناتوان شدند و شکست خوردند و از افق بالاتری نگریستم در آن هنگام که دیگران سر در لاک خود فرو برده بودند و سخن با صراحت گفتم، در آن هنگام که آنان را کد گشته و متوقف بودند. (371)

376. تاسف بر نادان مخور!

من کتابه الی سهل بن حنیف و هو عامله علی المدینه، فی قوم من اهلها لحقوا بمعایه:
فکفی لهم غیا و لک منهم شافیا، فرار هم من الهدی و الحق، و ایضاعهم الی العمی و الجهل
نامه ای است از آن حضرت به (سهل بن حنیف انصاری) و او حاکم مدینه بود:
برای از دست دادن کمک و یاری آنان تاسفی به خود راه مده بس است برای اثبات گمراهی
آنان و شفای دل تو از آزادی که به تو می دادند گریختنشان از هدایت و حق و شتافتن آنان
به کوری و نادانی. (372)

377. ادای فضیلت

من کتاب له الی اهلا البصره:
مع انی عارف ... و لذی النصیحه حقه
نامه ای از آن حضرت ره اهل بصره:
من فضیلت هر کسی از شما را که خیر خواه و خیراندیش است ادا می کنم. (373)



378. اسرا حکومتداری

من کتابه للاشتر:

ثم انظر فی حال کتابک، فول علی امورک خیرهم، و اخصص رسائلک الی تدخل فیها مکائدک و اسرارک باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الکرامه، فیجتری بها علیک فی خلاف لک بحضره ملا، و لا تقصر به الغفله عن ایراد مکاتبات عمالک علیک، و اصدار جواباتها علی الصوب عنک

امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر فرمودند:

به وضع مامورین خود رسیدگی کن و کارهای خود را به دست نیکان آنان بسپار!

نامه هایی را که نقشه ها و اسرار را در بردارد به دست کسی بسپار که در فضایل اخلاقی از همه شایسته تر باشد. کسی باشد که احترام به وی او را مغرور نسازد و در مخالفت با تو در حضور دیگران گستاخ نگردد. کسی باشد که غفلت تو موجب نشود که گزارش فرمانداران و نمایندگان و نامه های آنان را به تو ندهد و جواب شایسته که مناسب توست برای آنان صادر نکند. (374)

379. بدترین مردم نزد خدا

ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به

بدترین مردم نزد خدا، پیشوای منحرفی است که خود گمراه است و موجب گمراهی دیگران می شود. (375)



380. عبرت از سرگذشت زمامداران

الواجب علیک ان تتذکر ما مضی لمن تقدمک من حکومه عادلہ، اوسنہ فاضلہ، او اثر عن نبینا صلی اللہ علیہ و آلہ او فریضہ فی کتاب اللہ فتقتدی بما شاهدت مما عملنا بہ فیہا، و تجتهد لنفسک فی اتباع ما عہدت الیک فی عہدی ہذا

بر تو واجب است که سرگذشت و رفتار زمامدارانی را که پیش از تو از این خاکدان گذشته اند به یاد بیاوری، زمامدارانی که حکومت دادگرانه گسترده و به سنت فاضله عمل نمودند و از آثار پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت نمودند و واجبات وارده در کتاب الهی را پیروی کردند، پس تبعیت کن از آن اعمالی که ما انجام دادیم و تو خود آن را مشاهده کردی و واجب است که از ذات خود در پیروی از این عهدنامه که برای تو نوشتم. (376)

381. کیفر قتل عمد

یا مالک!

فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلک مما یضعفہ و یوہنہ، بل یزیلہ و ینقلہ، و لا عذر لک عند اللہ و لا عندی فی قتل العمد، لان فیہ قود البدن

ای مالک!

حکومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت مکن، چرا که این کار حکومت را سست و متزلزل می سازد، بلکه بنیان آن را می کند و به دیگران منتقل می نماید و بدان هیچ گونه عذری نزد خدا و من در قتل عمد پذیرفته نیست، زیرا کیفر آن قصاص و مرگ است. (377)

382. سنت پیشوایان را نقض مکن!



لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه و اجتمعت بها الالفه، و صلحت عليها الرعيه هرگز سنت شايسته ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور مردم بدان اصلاح گردیده است نقص مکن!

383. کارمندانى چنين انتخاب کن!

يا مالک توخ منهم اهل التجريه و الحياء، من اهل البيوتات الصالحه و القدم فى الاسلام المتقدمه، فانهم اکرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل فى المطامع اشراقا، و اغلب فى عواقب الامور نظرا

ای مالک!

کارمندانى را که اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده های صالح که در اسلام پیشگام ترند انتخاب کن؛ زیرا اخلاق آنها کریم تر و خانواده شان پاک تر و کم طمع تر و در سنجش عواقب امور بیناترند. (378)

384. موقعیت خطرناک

صاحب السلطان کراکب الاسد:

یغبط بموقعه، و هو اعلم بموضعه

ملازم و ندیم سلطان، همچون کسی است که بر شیر سوار باشد؛ مردم به موقعیت او غبطه می خورند، در حالی که خودش بهتر می داند در چه وضعیتی (خطرناک) قرار دارد. (379)

385. رابطه امیران



الصق بذوی المرؤات و الاحساب و اهل البيوتات الصالحه و السوابق الحسنه ثم اهل النجده
و الشجاعه و السخاء و السماخه، فانهم جماع من الکرم، و شعب من العرف

به مالک اشتر نوشت:

روابط خود را با افراد باشخصیت و اصیل، و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار کن،
و پس از آن مردمانی که دارای بزرگواری و دلاوری و سخاوت و اهل گذشتند رابطه برقرار
ساز که آن ها کانون کرم و شعبه هایی از خوبی هستند. (380)

386. شرایط حاکم

لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام، و امامه المسلمین الخیل
... و لا المعطل للسنه فیهلك الامه

شایسته نیست کسی که حاکم بر ناموس و خون و غنائم و احکام مسلمانان و متصدی رهبری
مسلمانان است بخیل باشد و یا کسی که به سنت (پیامبر) عمل نکند و در نتیجه، امت را به
نابودی کشاند. (381)

387. میدان آزمایش مردان

الولایات مضامیر الرجال

زمامداری ها، میدان مسابقه و آزمایش مردان است. (382)

388. نهی از کماشتن حاجت

من کتابه الی قتم بن العباس، و هو عامله علی مکه:



و لا یکن لک الی الناس سفیر الالسانک، و لا حاجب الا وجهک. و لا تحجبن ذا حاجه عن لقائک بها، فانها ان ذیدت عن ابوابک فی اول وردھا لم تحمد فیما بعد علی قضائھا

در نامه خود به قثم بن عباس کارگزارش در مکه:

و از طرف تو برای مردم سفیری جز زبانت نباشد و ما بین تو و مردم فاصله و پرده ای جز صور قرار مده و هیچ نیازمندی را از دیداری رویت محروم مکن؛ زیرا اگر در آغاز از ورود بر تو منع گردد، پس از آن که حاجتش برآورده گردد تو سزاوار سپاسگزاری نخواهی گشت. (383)

389. حالات زمامداران

ان من اسخف حالات الولاه عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر، و یوضع امرهم علی الکبر

از سخیف ترین حالات زمامداران نزد مردان صالح، زمانی است که به آنها گمان برده شود که دوستدار تفاخرند و امورشان را بر کبر و خود پسندی قرار می دهند. (384)

390. پاسداران احکام خدا

السلطان وزعه الله فی ارضه

فرمانروایان، پاسداران احکام خدا در زمین اویند. (385)

391. روزگار پس از علی علیه السلام



انه سیاتی علیکم من بعدی زمان لیس فیہ شیء اخفی من الحق، و لا اظهر من الباطل، و لا اکثر من الکذب علی الله و رسوله

قطعی است که پس از من روزگار برای شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود. (386)

392. سامان یافتن کار

ان فی سلطان الله عصمه لامرکم. فاعطوه طاعتکم غیر ملومه و لا مستکرده بها. و الله لتفعلن او لینقلن الله عنکم سلطان لاسلام، ثم لا ینقله الیکم ابدًا حتی یارز الامر الی غیرکم همانا سلطان خدا (حکومت و رهبری دین حق) مایه نگهداری و سامان یافتن کار شماست؛ پس بی درنگ و با میل و اختیار او را اطاعت کنید. سوگند به خدا که یا این کار را می کنید یا خداوند سلطان اسلام (حکومت حقه اسلامی) را از شما می گیرد و دیگر هرگز آن را به شما منتقل نمی کند، تا به دست دیگری سپرده شود. (387)

393. وظیفه پیشوا

من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره، ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه، و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم

کسی که خود را در مقام امامت و پیشوایی مردم قرار دهد، باید پیش از تعلیم به دیگران، خود را تعلیم دهد و قبل از تربیت به زبان با عملش تربیت کند و کسی که آموزگار و مربی نفس خویش است، به احترام و اکرام سزاوارتر است از آن که معلم و مربی دیگران باشد. (388)



394. زمامداری و تصرف در کار

لیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه، و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه، فاذا ادت الرعیه الی الوالی حقه، و ادی الوالی الیها حقها عز الحق بینهم، و قامت مناهج الدین، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدوله و یئست مطامع الاعداء و اذا غلبت الرعیه و الیها، او اجحف الوالی برعیته، اختلفت هنالك الكلمه، و ظهرت معالم الجور، و کثر الادغال فی الدین، و ترکت محاج السنن، فعمل بالهوی، و عطلت الاحکام، و کثرت علل النفوس

کار ملت جز با اصلاح زمامداران و وضع زمامداران جز با رو به راه بودن کار ملت اصلاح نمی شود، بنابراین وقتی مردم حقوق حکومت را دادند و زمامدار حق مردم را ادا کرد، آن گاه حق در میان همه طبقات قوی و امور دینی استوار و نشانه های عدالت و اعتدال، و راه و رسم های درست در مجرای خود به کار می افتد، در چنین روزگاری مردم اصلاح شوند و به بقای حکومت امیدوار باید بود و دشمنان هم مایوس می گردند. اما اگر ملت بر

زمامدار مسلط شد و با آن که زمامدار به مردم ستم کرد، وحدت و نظام جامعه دچار اختلاف و نشانه های ظلم آشکار گردد، بدعت در دین فراوان و آداب دینی متروک شود، در چنین روزگار است که به هوای نفس عمل شود و احکام خدا تعطیل و بیماری های اخلاقی فراوان گردد. (389)

395. وظیفه امام

لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه، الا بلاغ فی الموعظه و الاجتهاد فی النصیحه، و الاحیاء للسنه، و اقامه الحدود علی مستحقیها



بر امام نیست نگر آن که دستور خدا را اجرا کند:

با پند و اندرز، فرمان خدا را ابلاغ نماید، برای خیر خواهی مردم کوشش نموده، سنت الهی را زنده و حدود خدا را درباره منحرفان به اجرا در آورد. (390)

396. وصف داوران ناشایسته

فس صفة من يتصدى للحكم بين الامه و ليس لذلك باهل:

... رجل قمش جهلا موضع في جهال الأمه، عاد في اغباش الفتنة، عم بما في عقد الهدنه قد سماه اشباه الناس عالما و ليس به

در توصیف کسی است که در میان امت بدون شایستگی متصدی منصب قضاوت می گردد:

کسی است که انبوهی از نادانی ها را در خود جمع کرده در میان نادانان امت برای فریفتن مردم به همه سو می شتابد (این صنف کور دل ظلمت جو) در تاریکی آشوب ها و تشویش ها می تازد و به آنچه که در پیمان صلح است نایبنا است، انسان نماها عالمش می خوانند با این که از علم بهره ای نبرده است. (391)

397. رعایت توده مردم

من كتابه للاشتر لما و لاه مصر:

اشعر قلبك الرحمه للرعيه، و المحبه لهم، و اللطف بهم، و لا تكو عليهم سبعا ضاريا تغتم اكلهم، فانهم صنفان:



اما اخ لك فى الدين، او نظير لك فى الدين، او نظير لك فى الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و يؤتى على ايديهم فى العمد و الخطاء فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذى تحب ان يعطيك الله من عفوه و صفحه، فانك فوقهم، و والى الامر عليك فوقك، و الله فوق من ولاك!

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر:

رحمت و محبت و لطف بر مردم جامه را به قلبت بفهمان (به طوری که آن را دریافت کند، نه این که در حد یک تصور ذهنی بماند) و برای آنان درنده ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم بر دو صنف اند:

یا برادر دینی تو هستند، یا نظیر تو در خلقت (همنوع تو می باشند)

لغزش ها از آنان سر می زند و خطاها بر آنان روی می آورد و از روی عمد یا خطا دچار تجاوز می گردند. مردم را از بخشش و چشم پوشی های خود آن چنان بهره ور ساز که دوست داری مثل آن را خدا برای تو عطا فرماید؛ زیرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو و خداوند فوق زمامدار توست. (392)

398. توجه نکردن به روابط

من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:

ان للوالی خاصه و بطانه " فیهم استثثار و تطاول و قله انصاف فی معامله، فاحسم ماده اولئک بقطع اسباب تلک الاحوال



برای زمامدار خواص و نزدیکانی است که داری صفت خودخواهی و مقدم شمردن خود بر دیگران، و دست درازی، و کم انصافی در معاملات می باشند. ماده و ریشه این گونه مردم را با قطع عوامل صفات مزبور قطع (393) کن.

399. شرایط استخدام کار گزاران

فیما کتب للاشتر لما و لاه مصر:

انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباه و اثره، فانهم جماع من شعب الجور و الخیانه. و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء، من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر:

سپس در امور کار گزاران نظر کن:

1. آنان را با آزمایش (و تحقیق و کشف صلاحیت) به کار بگمار، نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زیرا آنان مجموعه ای از شعبه های ظلم و خیانت اند.

2. از میان مردم کسانی را برای کارگزاری انتخاب کن که تجربه و حیا دارند از خاندان های صالح و صاحب قدم های مفید در اسلام اند. (394)

400. دگرگونی زمانه

اذا تغیر السلطان تغیر الزمان

هرگاه سلطان (حکومت) دگرگون شود، زمانه نیز دگرگون شود. (395)



401. غرور والی، ذلت مؤمن

لما ورد الكوفه قادمًا من صفين ... اقبل حرب يمش معه، و هو عليه السلام راكب، فقال عليه السلام:

ارجع فان مشى مثلك مع مثلى فتنه للوالى و مذلّه للمؤمن

آن حضرت عليه السلام در موقع برگشت از صفین، ... حرب پیاده در رکاب آن حضرت حرکت کرد، حضرت فرمود:

برگرد؛ زیرا پیاده رفتن مثل تویی با مثل من موجب غرور والی و ذلت برای مؤمن می باشد.
(396)

402. برترین وزراء

من كتابه للاشتر لما و لاه مصر:

ان شر وزراءك من كان للاشرار قبلك و زيرا، و من شر كههم فى الاثم، فلا يكونن لك بطانه؛ فانهم اعوان الاثم، و آخوان الظلمه، و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم، و ليس عليه مثل آصارهم و اوزارهم ممن لم يعاون ظالما على ظلمه و لا آثما على اثمه، اولئك اخف عليك مؤونه، و احسن لك معونه، و احنى عليك عطفًا، و اقل لغيرك الفاء، فاتخذ اولئك خاصه لخلواتك و حفلاتك. ثم ليكن آثرهم عندك اقولهم بمر الحق لك و اقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لا وليائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع

فرمان امام على عليه السلام به مالك اشتر وقتی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت:



بدترین وزرای تو کسی است که پیش از تو وزارت اشرار را داشته و در گناهان شریک آنان بوده است، هرگز او را از خواص خود قرار مده؛ زیرا آنان یاران گنهکاران اند، و برادران ستمکاران، و تو می توانی جانشینانی بهتر از آنان پیدا کنی که نظریاتی مثل آنان دارند و نفوذ آنان را نیز دارا هستند و در عین حال از وزر و بال گناهان

آنان به دورند. کسانی که هیچ ستمکاری را در ستم ورزی و هیچ گنهکاری را در ارتکاب گناه کمک نکرده اند. زحمت آنان بر تو سبک تر، و یاری آنان برای تو نیکوتر است و از نظر عطفوت به تو مایل تر، و با اشخاص جز تو کم انس تر می باشند، پس این گون انسان های ممتاز را خاص مجالس سری و علنی خود قرار بده، سپس مقدم ترین خواص در نزد تو گویاترین آنان باشد، درباره حق اگر چه تلخ باشد و کسی باشد که در مواردی که خداوند برای اولیایش اکراه دارد هر اندازه هم آن موارد مطلوب هوای تو باشد - کم ترین یاری را به تو نماید. (397)

403. لزوم رسیدگی به مالیات

من کتابه للاشرت لما ولاه مصر:

تفقد امر الخراج بما يصلح اهله، فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان السان کلهم عیال علی الخراج و اهله. ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج لان ذلک لا یدرک الا بالعماره. و من طلب الخراج بغیر عماره اخرج البلاد و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قليلا

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر:



امر مالیات را به گونه ای تحت نظر بگیر که حال پرداخت کنندگان آن را اصلاح نماید؛ زیرا اصلاح حال دیگر مردم در اصلاح مالیات و پرداخت کنندگان آن است و برای دیگر مردم مصلحتی نیست جر با اصلاح حال پرداخت کنندگان مالیات؛ زیرا همه مردم تحت کفایت مالیات و پرداخت کنندگان آن می باشند. نظرت در آباد کردن زمین بیشتر و رساتر از توجه به گرفتن مالیات باشد، زیرا

مالیات بدون آبادی قابل دریافت نیست و هر کسی بدون آباد کردن زمین، مالیات مطالبه کند، شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده و روزگار زمامداری او به طول نمی انجامد، مگر اندکی. (398)

404. توصیف حکومت بنی امیه

فی ذکر فتنه بنی امیه:

كان اهل ذلك الزمان ذئابا و سلاطينه سباعا و اوساطه اكالا، و فقراوه امواتا

امام علی علیه السلام در بیان فتنه بنی امیه فرمودند:

مردم آن زمان گرگ هایی می گردند و سلاطینشان درندگان و مردم متوسط طعمه هایی برای آن درندگان و فقرا آنان مردگانی می شوند. (399)

405. نابودی دنیا و دین

فی کتابه الی مصقله عامله علی اردشیر خره:

بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و عصیت امامک:



انك تقسم فيء المسلمين الذي حازته رماحهم و خيولهم، و اريقت عليه دماوهم، فيمن اعتمك من اعراب قومك. و لا تصلح دنياك بمحق دينك فتكون من الاخسرين اعمالا

در نامه خود به مصقله، کار گزار اردشیر خره، نوشت:

درباره تو گزارش به من رسیده است که به راستی اگر آن گونه عمل کرده باشی، خدایت را به خشم آورده ای و امام خود را نافرمانی کرده ای، تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب های آنان فراهم آورده و خونشان برای آن ریخته شده است، میان عرب های قوم خود که تو را برگزیده اند تقسیم کرده ای. دنیای خویش را با نابود کردن دینت آباد مگردان، که در این صورت از زیانکارترین مردمان خواهی بود. (400)

6. عصمت

406. حفظ در پناه خدا

انما الناس مع الملوک و الدنيا، الا من عصم الله

مردم در حقیقت با شهریان و دنیایند مگر آن کسی که خدا او را حفظ کند. (401)

407. نوعی از عصمت

من العصمه تعذر المعاصی

ناتوانی بر گناه خود نوعی عصمت است. (402)

408. شایسته اهل عصمت

ينبغي لاهل العصه و المصنوع اليهم في السلامه ان يرحموا اهل الذنوب و المعصيه



شایسته است که اهل عصمت و پاکی و کسانی که نعمت رستن از گناهان به آنان داده شده است، برای گناهکاران و نافرمانان دلسوزی کنند. (403)

409. لغزش مردم

الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله، شائلهم متعنت و مجیبهم متكلف، یکاد افضلهم رایا یرده عن فصل رایه الرضا و السخط، و یکاد اصلبهم عودا تنکوه اللحظه، و تستحیله الکمه الواحده!

خرد مردم دستخوش خلل و کاستی است جز آن کسی که خداوند مصونش بدارد، پرسش کننده آنان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان فضل فروش است؛ آن که در میان آنان اندیشه اش برتر و خوش فکر تر است، بسا که به علت خشم و خشنودی از نظر درست خود باز می گردد و خلاف حقیقت را اظهار می کند و پابرجاترینشان با نگاهی از جا در می رود و یک کلمه تهدید یا تطمیع او را عوض می کند. (404)

410. موجبات عصمت

ان فی سلطان الله عصمه لامرکم. فاعطوه طاعتکم غیر ملومه و لا مستکره بها در حاکمیت خدا و رهبری حق نگاهداری کهر شما وجود دارد. پس از آن فرمان برید، در حالی که سرزنش شده و مجبور نباشید. (405)

بخش پنجم: معاد

1. مرگ

توصیف مرگ



411. زمان عمر معین

خلق الاجال فاطالها و قصرها، و قدمها و اخرها، و وصل بالموت اسبابها، و جعله خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر اقرآنها

مدت عمر هر کس را بیافرید و مقدر و معین کرد، پس آن را طولانی و کوتاه و مقدم و مؤخر قرار داد. برای مرگ هر موجودی سبب ها و علت های همراه نمود، و مرگ را کشنده ریسمان های طولانی و قطع کننده بندهای بسیار محکم زندگی قرار داد. (406)

412. حافظ انسان

کفی بالاجل حارسا.

اجل برای حفاظت انسان کافی است. (407)

413. از بین برنده خوشی ها

ان الموت هادم لذاتکم، و مکدر شهواتکم، و مباعد طیاتکم، زائر غیر محبوب، و قرن غیر مغلوب، و واتر غیر مطلوب. قد اعلقتکم حباله و تکنفتکم غوائله، و اقصدتکم معابله و عظمت فیکم سطوته و تتابعت علیکم عدوته، و قلت عنکم نبوته. فیوشک ان تغشا کم دواجی ظلله و احتدام علله

مرگ لذت ها و خوشی های شما را از میان می برد و آرزوهای شما را تیره و تار می سازد و میان شما و هدف هایتان فاصله می اندازد، دیدار کننده ای است که هیچ کس او را دوست ندارد و مبارزی است که هرگز شکست نمی خورد و جنایتکاری است که هرگز بازخواست



نمی شود. هم اکنون بندهای دام خویش را (به دست و پای) شما انداخته. نزدیک است که تاریکی سایه های مرگ و شدت دردهای آن شما را فرا گیرد. (408)

414. مرگ میعادگاه نهایی

وای علی نفسه ان لا یضطربق شبح مما اولج فیه الروح، الا و جعل الحمام موعده، و الفناء غایته

و وعده نموده خداوند متعال که هیچ موجودی را که روح در آن دمیده است (از وضع مقرر خود) دگرگونی نباشد، جز این که مرگ را وعده گاه نهایی و فنا را پایان کار او قرار داده است. (409)

415. بیچاره فرزند آدم!

مسکین ابن آدم!

مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تؤلمه البقه و تقتله الشرقة، و تنته العرقه

بیچاره فرزند آدم!

زمان مرگش نامعلوم، علل بیماری اش ناپیدا، عملش محفوظ، پشه ای او را می آزارد و تابش آفتاب او را می کشد، و عرق بدنش بد بویش می سازد. (410)

416. سپری نگاهدارنده

ان مع کل انسان ملکین یحفظانه، فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه، و ان الاجل جنه حصینه



همراه هر انسانی دو فرشته است که او را محافظت می کنند، پس هنگامی که تقدیر فرا رسد از او جدا شوند و اجل، سپری است نگاه دارند (411)

417. بی اعتباری دنیا

لو ان احدا يد الى البقاء سلما او لدفع الموت سيلا، لكان ذلك سليمان بن داود عليه السلام الذي سخر له ملك الجن و الانس مع النبوه و عظيم الزلْفه. فلما استوفى طعمته، و استكمل مدته، رمته قسى الفناء بنبال الموت، و اصبحت الديار منه خاليه "، و المساكن معطله "، و ورثها قوم آخرون

اگر کسی می توانست نردبانی برای جاودانگی پیدا کند، یا برای دفع مرگ راهی پیش گیرد، قطعا این شخص سلیمان بن داوود علیه السلام بود که ملک جن و انس برای او مسخر بود، با منصب پیامبری و تقرب بزرگ به خدا. او هنگامی که روزی خود را تمام کرد و مدت عمرش را به پایان رساند، کمان های فنان تیرهای مرگ را به طرف او نشانه گرفت. شهر از وی خالی گشت و مساکن از وجود او تهی شد و از کار افتاد و گروهی دیگر آن میراث ها را به ارث بردند. (412)

418. فاصله بهشت و جهنم

ما بين احدكم و بين الجنة او النار الا الموت ان ينزل به. و ان غايه " تنقصها اللحظه، و تدمها الساعه، لجديره بقصر المده. و ان غائبا يحدوه الجديدان:

الليل و النهار، لحرى بسرعه الاوبه. و ان قادما يقدم بالفوز او اشقوه لمستحق لافضل العده



فاصله شما با بهشت یا جهنم بیش از فرا رسیدن مرگ نیست، زندگانی که گذشت لحظات از آن می کاهد و مرگ آن را نابود می کند، حتما کوتاه خواهد بود، و سزاوار است که کوتاه باشد. زندگی که گذشت شب و روز آن را به پیش می برد و به زودی به پایان خواهد رسید و مسافری که سعادت و یا شقاوت را به همراه دارد باید

بهترین زاد و توشه را با خود بردارد. (413)

419. سپری در برابر مرگ

ان علی من الله جنه " حصینه " ، فادا جاء یومی انفرجت عنی و اسلمتنی؛ فحینئذا لا یطیش السهم، و لا یبراء الکم

خداوند برای من سپری محکم قرار داده است. چون روز مرگ من فرا رسد، آن سپر از من جدا شده و مرا به دست مرگ می سپرد. در آن هنگام، نه تیر به خطا رود و نه زخم بهبود یابد. (414)

420. روزی و اجل مقدر

الی عبدالله بن العباس فانک لست بسابق اجلک، و لامرزوق ما لیس لک

خطاب به ابن عباس فرمود:

نه بر مرگ پیشی می گیری و نه از آن چه روزی تو نیست خواهی خورد. (415)

421. همه چیز فانی است

ماینجو من الموت من خافه، و لا یعطی البقاء من احبه



هر کس از مرگ بترسد از آن رهایی نیابد و هر آن کس که زندگانی را دوست داشته باشد همیشه زنده نماند. (416)

422. عظمت سختی های مرگ

ان للموت لغمرات هی افضح من ان تستغرق بصفه، او تعتدل علی عقول اهل الدنيا
همانا مرگ سختی هایی دارد که دشوارتر از آن است که به وصف آید، یا خرده های مردم
جهان بتواند آن را درک کند. (417)

423. پایان زندگی دنیوی

بالعلم یرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا
با دانش و آگاهی، هراس از مرگ حاصل می شود و با مرگ دنیا به پایان می رسد. (418)

424. ندای فرشته

ان لله ملکا ینادی فی کل یوم:
لدوا للموت واجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب
همانا خداوند متعال فرشته ای دارد که هر روز بانگ می زند:
بزایید برای مردن، گرد آورید برای نیست شدن، بسازید برای ویران شدن! (419)

425. پنهان ز دیده ها

ان اجله (الانسان) مستور عنه، و امله خادع له



همانا مرگ از نظر انسان پنهان و آرزوهایش فریبنده اوست. (420)

426. اجل معین

لك اجل وقتا لا يعدوه، و سببا لا يتجاوزه

هر اجلی مدتی، و وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سببی که از آن تجاوز نمی کند.
(421)

427. کوتاهی در اعمال

الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل؛ فمن عمل فی ایام امله قبل حضر اجله فقد نفعه عمله،
و لم یضره اجله. و من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله، فقد خسر عمله، و ضره اجله
آگاه باشید!

همه در دوران آرزویی به سر می برند که اجل در پی آن است، بنابراین هر کس پیش از
رسیدن اجلش در همان دوران آرزوها به عمل پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و
فرارسیدن مرگش به او زیانی نمی رساند و کسی که در این ایام آرزو و پیش از رسیدن
مرگ در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرارسیدن مرگش برای او زیان خواهد
داشت. (422)

استقبال از مرگ

428. گروگان عمل



فارعوا عباد الله ما بر عایتہ یفوز فائزکم و باضاعتہ یخسر مبطلکم، و بادروا آججالکم
باعمالکم؛ فانکم مرتهنون بما اسلفتم، و مدینون بما قدمتم

ای بندگان خدا!

رعایت کنید آنچه را که به سبب رعایتش رستگار شما سود می برد و با فرو گذاشتنش
تبهکار شما زیان می بیند و پیش از فرا رسیدن اجل هایتان کار کنید، زیرا شما گروگان
چیزی هستید که پیشاپیش فرستاده اید و در قبال آنچه کرده اید، جزا داده می شوید. (423)

429. از مرگ پیشی بگیرید!

بادروا الموت الذی ان هر بتم منه ادر ککم، و ان اقمتم اخذ کم، و ان نسیتموه ذکر کم
بر مرگ پیشی گیرید، زیرا که اگر بگریزید شما را دریابد و اگر برجا بمانید، شما را می
گیرد و اگر فراموشش کنید شما را به یاد آورد. (424)

430. رسیدن به مرگ

و الله ما فجانی من الموت وارد کرهته، ولا طالع انکرته، و ما کنت الا کقارب ورد، و طالب
وجد

قسم به خدا، هیچ چیز از مرگ نیست که ناگهان به من برسد و من از آن کراهت داشته باشم
و چیزی از آن بر من آشکار نمی گردد که آن را نشناخته و از آن امتناع داشته باشم. من در
رسیدن به مرگ، مانند کسی هستم که هنگام شب تشنگی بر او چیره شده و اکنون به آب
رسیده که در آرزوی چیزی است و اینک مطلوب خود را یافته است. (425)



431. مهیای مرگ باشید!

بادروا الموت و غمراة، و امهدوا له قبل حلوله، و اعدوا له قبل نزوله
برای استقبال مرگ و سختی های آن، پیش از آن که پیک اجل بر سر شما تاختن بیاورد
آماده شوید، پیش از فرود آمدن آن، برای پذیرش مهیا شوید. (426)

432. آمادگی برای مرگ

استعدوا للموت فقد اظلكم، و كونا قوما صیح بهم فانتبهوا، و علموا ان الدنيا لیست لهم بدار
فاستبدلوا ... و ما بین احدكم و بین الجنة او النار الا الموت ان ینزل به ... نسال الله سبحانه
ان یجعلنا و ایاكم ممن لا تبطره نعمه، و لا تقصر به عن طاعه ربه غایه، و لا تحل به بعد الموت
ندامه و لا كابه

برای مرگ آماده باشید که سایه اش بر شما گسترده است و همچون گروهی باشید که چون
بر آنان بانگ زدند زود بیدار شدند و میان هیچ یک از شما و بهشت و دوزخ جز مرگی که
بر او فرود آید فاصله ای نیست. از خدای بزرگ می خواهیم که ما و شما را از گروهی قرار
دهد که نعمت دنیا آنان را سرمست و مغرور نمی سازد و هیچ هدفی آن ها را از بندگی حق
باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمان و اندوهگینی نمی شوند. (427)

433. امر فراگیر

بادروا امر العامه و خاصه احدكم و هو الموت، فان الناس امامكم، ان اساعه تحذوكم من
خلفكم تخففوا تلحقوا، فانما ینتظر باولكم آخركم



پیشدستی کنید برای آمادگی به استقبال امری که فراگیر همه و در برگیرنده هر یک از شما با کیفیت مخصوص به شما است، این امر همان مرگ است، مردم را با سرنوشت حتمی مرگ پیش چشمانتان می بینید و قیامت شما را از پشت به سوی خوی می راند، سبک شوید!

برسید!

جز این نیست که گذشتگان در انتظار آیندگان اند. (428)

434. فرا رسیدن مرگ

فبادروا العمل، و خافوا بغيته الاجل فانه لا يرجی من رجعه العمر ما يرجی من رجعه الرزق به سوی عمل بشتابید و از فرا رسیدن ناگهانی مرگ بترسید، زیرا آن امید که به بازگشت روزی هست به بازگشت عمر نیست. (429)

435. برای سفر خویش آماده شو!

خذ ما ببقی لك مما لا تبقی له، و تیسر لسفرک:

و شم برق النجاه و ارحل مطایا التشمیر

بگیر آنچه را که برای تو جاودانی است از آنچه که برای آن نخواهی ماند و برای سفر خود آماده باش و بیدار و بین که برق نجات از کجا درخشیدن می گیرد و با آماده کردن موبک سفر، آماده کوچ از این دنیا باش! (430)

436. بهترین مرگ ها



ان اکرم الموت القتل!

و الذی نفس ابن ابی طالب بیده، لالف ضربه بالسیف اهون علی من میته علی الفراش فی غیر طاعه الله!

همانا بهترین مرگ ها کشته شدن در راه خدا است، به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست سوگند، که هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت پروردگارم. (431)

437. زیانکارترین مردم دنیا

ان اخسر الناس صفقه " و اخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب ماله، و لم تساعده المقادیر علی اراده، فخرج من الدنیا بحسرتة، و قدم علی الاخره بتبعته

زیانکارترین مردم در داد و ستد و ناکام ترین شان در سعی و تلاش، مردی است که تن خویش در طلب مال بفرساید و مقدرات با خواست او مساعدت نکند و آن گاه با دریغ و حسرت از دنیا رود و با وبال آن به آخرت روی نهد. (432)

438. وصیت آخر امام (ع)

فی ختام وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

استودع الله دینک و دنیاک. و اساله خیر القضاء لک فی العاجله و الاجله، و الدنیا و الآخره، و السلام

در آخر وصیتش به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند:



پسرم!

دین و دینانت را به خدا می سپارم و بهترین فرمان و قضای الهی را امروز و فردا و در دنیا و آخرت از او، برای تو مسألت دارم، والسلام (433)

یاد مرگ

439. نتایج یاد مرگ

من اکثر من ذکر الموت رضی من الدنيا بالیسیر

هر که زیاد یاد مرگ کند، به اندکی از دنیا خشنود گردد. (434)

440. نتیجه یاد آخرت

من تذکر بعد السفر استعد.

کسی که دوری سفر آخرت را به یاد داشته باشد، خود را آماده خواهد ساخت. (435)

441. یاد معاد

طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله

خوشا به حال کسی که در یاد معاد است و برای حساب روز قیامت کار کند و به کفاف معیشت قناعت دارد و از خدا راضی و خشنود است. (436)

442. عجله به سوی خوبی ها

من ارتقب الموت سارع الی الخیرات



کسی که مراقب مرگ باشد به سوی خوبی ها شتاب کند. (437)

443. به یاد مرگ باش!

اکثر ذکر الموت و ما بعد الموت، و لا تتمن الموت الا بشرط و قیق

بیش از همه از مرگ و دنیای پس از مرگ یاد کن و آن را جز به شرط محکم و استوار آرزو مکن! (438)

444. از مرگ بترسید

بادروا العمله، و خافوا بغته الاجل

به کارهای شایسته پردازید و از فرا رسیدن مرگ بترسید! (439)

445. علت دنیا طلبی

قد غاب عن قلوبکم ذکر الاجال، و حضرتکم کواذب الامال، فصارت الدنيا املک بکم من
الآخره!

یاد مرگ ها از دل های شما رخت بر بسته است و آرزوهای دروغین شما را فرا گرفته است
و این رود، دنیا بیش از آخرت بر شما تسلط یافته است. (440)

446. ارتهان الانسان

اذکروا تیک التي آباؤکم و اخوانکم بها مرتهنون، و عیها محاسبون



و به یاد آورید آنچه را که پدران و برادران شما در گرو آن هستند و برای آن حسابرسی می شوند. (441)

447. هدف تیرهای مرگ

ایها الناس!

انما انته فی هذه الدنيا غرض تنتضل

ای مردم!

شما در این جهان هدف تیرهای مرگید. (442)

448. فراموشی آخرت

فی ذکر عمرو بن العاص:

اما والله انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الاخره

درباره عمرو بن عاص فرمود:

به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز می دارد و فراموشی آخرت او را از گفتن

حق باز می دارد. (443)

449. زیاد به یاد مرگ باش

یا بنی!



اکثر من ذکر الموت، و ذکر ما تهجم علیه، و تقضی بعد الموت الیه، حتی یاتیک و قد اخذت منه حذرک، و شدت له از رک، و لا یاتیک بغتہ " فیبهرک

فرزندم!

مرگ را بسیار به یاد آور و هجوم ناگهانی آن را یاد کن تا هنگامی که فرا می رسد با همه نیرو آماده باش و باید کمر بسته و آماده منتظر او باشی، نه این که ناگهان فرا رسد و بر تو چیره شود. (444)

450. دنیا سرای گذر است!

الا و ان هذه الدنيا التي اصبحتم تتمونها و ترغبون فيها، و اصبحتم تغضبكم و ترضيكم ليست بداركم، و لا منزلکم الذی خلقتم له و لا الذی دعیتم الیه ... فدعوا غرورها لتحذیرها، و اطماعها لتخويفها. و سابقوا فیها الی الدار التي دعیتم الیها

بدانید که این دنیا که پیوسته آرزومند آن هستید و به آن مشتاقید، و گاهی شما را خشمگین کرده و زمانی شما را خشنود می سازد، سرای همیشگی شما نیست و جایی نیست که برای آن آفریده و یا به آن فرا خوانده شده باشید. پس فریب هایش را به خاطر برحذر داشتنش، و به طمع آوردنش را به خاطر ترساندنش و به طمع آوردنش را به خاطر ترسانیدنش رها کنید و در آن برای رسیدن به سرایی که بدان فرا خوانده شده اید از یکدیگر پیشی بگیرید. (445)

451. وصیت به یاد مرگ



اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفله عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغلكم و طمعکم فیمن لیس یمهلکم

شما را به یادآوری مرگ و کمی غفلت از آن سفارش می کنم و چگونه از چیزی غفلت می کنید که از شما غافل نیست و چگونه از کسی که شما را مهلت نمی دهد مهلت می خواهید. (446)

452. یاد آخرت

فی وصیته للحسن علیه السلام:

و اعلم یا بنی!

انک انما خلقت للاخره للدنیا، و للفناء لا للبقاء، و للموت لا للحیاه

از وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام:

ای پسر من!

بدان که تو برای آخرت آفریده شدی نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا و ماندن، برای مرگ نه برای زندگی در این جهان آفریده شده ای. (447)

453. وابسته نبودن به دنیا

ان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلی فیها اهلها، لیعلم ائهم احسن عملا، و لسنا للدنیا خلقنا، و لا بالسعی فیها امرنا



همانا خدای سبحان دنیا را برای پس از آن آفریده و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که چه کسی نیک کردارتر است، ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در آن برای به دست آوردن حطام دنیوی مامور نگشته ایم. (448)

454. موعظه مرگ

ان الغایه القیامه. و کفی بذلک واعظا لمن عقل پایان کار قیامت است و برای خردمند مرگ پند دهنده ای است کافی. (449)

غفلت از مرگ

455. غافلگیران مرگ

فی صفه الماخوذین علی الغرۃ عند الموت:

ثم از داد الموت فیهم ولوجا فحیل بن احدهم و بنی منطقه، و انه لبین اهل ینظر ببصره و یسمع باذنه، علی صحه من عقله و بقاء من لبه، یفکر فیم افنی عمره، و فیم اذهب دهره!

در وصف کسانی که غافلگیر مرگ می شوند، می فرماید:

آن گاه مرگ بیشتر به پیر آنان نفوذ می کند و شخص را از سخن گفتن می اندازد، در حالی که میان اعضای خانواده خویش است و با چشمانش آنان را می بیند و با گوشش می شنود و خودش سالم و عقلش به جاست. به این می اندیشد که عمرش را در چه راهی صرف کرده و روزگارش را چگونه به سر برده است! (450)

456. فراموش کردن مرگ



عجبت لمن نسی الموت، و هو یری الموتی

در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده با این که مردگان را به چشم می بیند. (451)

457. مرگ حقیقی است انکار ناپذیر

و الله الجد لا اللعب، و الحق لا الكذب، و ما هو الا الموت اسمع من نفسک

سوگند به خدا، که این جدی است نه شوخی و راست است نه دروغ. منظورم چیزی جز مرگ نیست که دعوت کننده اش ندای خود را به گوش همگان رسانید. (452)

458. نتایج ترس از خدا

فاتقی عبد ربه ... فان اجله مستور عنه، و امله خادع له، و الشيطان مؤکل به، یزیرین له المعصیه لیرکبها، و یمینیه التوبه لیسوفها، اذا هجمت منيته علیه اغفل ما یکون عنها

پس بنده ای از پروردگارش ترسید ...؛ زیرا روز مرگش را نمی داند و آرزوهایش او را می فریبد و شیطان موکل اوست، معصیت را برایش می آراید تا مرتکب آن شود و به توبه امیدوارش می کند تا در کار آن امروز و فردا کند، تا آن که مرگ بر او هجوم آورد، در حالی که در غفلت و بی خبری محض از آن به سر می برد. (453)

459. دشمن غرور

لو رای العبد الاجل و مصیره لا بغض الامل و غروره

اگر انسان عاقبت کارش را می دید، بی گمان با آرزو و غرورش دشمن می شد. (454)

460. تحذیر از فریب دنیا



لا یغرنک سواد الناس من نفسک، و قد رایت من کان قبلک ممن جمع المال و حذر الاقلال،
و امن العواقب - طول امل و استبعاد اجل - کیف نزل به الموت فازعجه عن وطنه ... اما
رایتم الذین یاملون بعیدا، و یننون مشیدا، و یجمعون کثیرا!

کیف اصبحت بیوتهم قبورا، و ما جمعوا بورا؛ و صارت اموالهم للوارثین و و ازواجهم لقوم
آخرین

انبوه مردم که پیرامون تو را بگیرند فریبت ندهد. در حالی که پیش از خود دیده ای آن
کسی را که مال و منال دنیا را اندوخت و از کم شدن آن ترسید و به جهت آرزوی دراز و
بعید شمردن مرگ از عواقب امور خود را در امان دید، چگونه مرگ بر او فرود آمد و او را
از وطنش بر گرفت.

آیا ندیدید کسانی را که آرزو دور و دراز در سر داشتند و کاخ های محکم می ساختند و
اموال کثیر جمع می کردند، چگونه خانه های آنان مبدل به گورها گشت و اندوخته هایشان
نابود شد. اموالشان به وارثانشان منتقل گشت. و زن هایشان را اقوام دیگر گرفتند. (455)

نزدیکی مرگ به آدمی

461. روزگار رنج و زحمت

الدهر یخلق الابدان، و یجدد آلامال، و یقرب المنیه و یباعد الامنیه من ظفر به نصب، و من
فاته تعب



روزگار بدن ها را کهنه و آرزوها را زنده و مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور می سازد. کسی که به روزگار برسد خسته می شود و هر که آن را از دست بدهد به زحمت و رنج می افتد. (456)

462. شکارچی مرگ

من وصایاه لابنه الحسن علیه السلام:

و اعلم یا بنی!

انک انما خلقت للآخره لا للدنیا، و للفناء و للموت لا للحیاه، و انک فی منزل قلعه و دار بلغه، و طریق الی الاخره و انک طرید الموت الذی لا ینجو منه هاربه، و لا یفوته طالبه، و لا بد انه مدرکه، فکن منه علی حذر ان یدرکک و انت علی حال سیئه قد کنت تحدث نفسک منها بالتوبه فیحول بینک و بین ذلک، فاذا انت قد اهلکت نفسک

امام علی علیه السلام

463. پشت به زندگی و رو به مرگ

اذا کنت فی ادبار، و الموت فی اقبال، فما اسرع الملتقی

چون تو پشت به زندگی داری و مرگ رو به تو دارد، چه زود به یکدیگر برخورد خواهید کرد. (457)

464. گامی به سوی مرگ

نفس المرء خطاه الی اجله



هر نفس انسان گامی است به سوی مرگ! (458)

465. لغزیدن توسط مرگ

من جری فی عنان امله عشر باجله

هر کس به دنبال آرزوی خویش بشتابد و زمام آن را رها کند، مرگ او را بلغزاند. (459)

466. جوینده ای شتابناک

ان الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم، و لا يعجزه الهارب

همانا مرگ جوینده ای است شتابناک، نه کسی که در محل خود اقامت دارد از نظر آن محو می شود و نه از یافتن آن کس که گریزان است ناتوان می گردد. (460)

4677. نزدیکی کوچ

الرحیل و شیک.

کوچ به دنیای دیگر نزدیک است. (461)

468. چه نزدیک است مرگ!

بادروا المعاد و سابقوا الاجال. فان الناس یوشک ان ینقطع بهم الامل، و یرهقهم الاجل و یسد عنهم باب التوبه



به سوی قیامت روز معاد مبادرت ورزید و قبل از فرا رسیدن مرگ کار کنید، چرا که نزدیک است رشته آرزوی مردم قطع گردد و مرگشان فرا رسد و در توبه به رویشان بسته شود. (462)

469. نزدیک تر از سایه

احذروا عبادالله الموت و قربه!

و اعدوا له عدته ... و انتم طرداء الموت، ان اقمم له اخذ کم، و ان فرزت من منه ادر ککم، و هو الزم لکم من ظلكم. الموت معقود بنواصیکم؛ و الدنيا تطوی من خلفکم

ای بندگان خدا!

از مرگ و زود فرا رسیدنش بترسید و زاد و توشه راه را فراهم سازید ... و شما رانده شدگان مرگید، اگر بایستید شما را می گیرد و اگر بگریزید به شما می رسد، مرگ از سایه شما به شما وابسته تر است و در پیشانی شما مهر مرگ زده شده و دنیا طومار عمرتان را در می نوردد. (463)

470. حقانیت مرگ

انه و الله الجد لا اللعب، و الحق لا الكذب، و ما هو الا الموت اسمع داعیه، و اعجل حادیه. فلا یغرنک سواد الناس من نفسک

به خدا سوگند آن جدی است نه شوخی، حقیقت است نه دروغ. مرگ را می گویم که صدای ود را به گوش همه زندگان رسانده و همگان را به سرعت می راند، پس انبوه مردمان (زنده) تو را نفریبند. (464)



471. امری حتمی و قریب

الامر قریب و الاصلحاب قلیل

امر یعنی مرگ نزدیک و مدت همراه بودن با دنیا اندک است. (465)

472. از مرگ نگریز!

ان الفار لغير مزید فی عمره، و لا محجوز (محجوب) بینه و بین یومه

کسی که از مرگ بگریزد نه بر عمرش افزوده می شود و نه گریختن مانع فرا رسیدن روز مرگش می شود. (466)

473. فاصله دوزخ و بهشت

ما بین احد کم و بین الجنة او النار الا الموت ان ینزل به

میان هیچ یک از شما با بهشت و یا جهنم فاصله ای نیست مگر مرگی که بر شما وارد می شود. (467)

474. مردگان چه ها می بینند؟!

انکم لو قد عایتتم ما قد عاین من مات منکم لجز عتم و وهلم و سمعتم و اطعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا، و قریب ما یطرح الحجاب!

پس به راستی اگر شما آنچه را که مردگان شما آشکارا دیده اند به همان نحو می دیدید هر آینه بی تاب می کردید و می ترسیدید. و در نتیجه آن سخن حق را شنیده و فرمان برده



بودید؛ لیکن چیزهایی که آن‌ها دیده‌اند از شما پوشیده گردیده، طولی نخواهید کشید که این پرده برداشته می‌شود. (468)

475. آداب تشییع

تبع جنازه " فسمع رجلا یضحک، فقال:

كان الموت فیها علی غیرنا کتب، و كان الحق فیها علی غیرنا و جب، و كان الذی نری من الاموت سفر عما قلیل الینا راجعون!

نبودنهم اجداثهم، و ناکل تراثهم، کانا مخلدون بعدهم، ثم قد نسینا کل واعظ و اعظه، و رمینا بکل جائحه!!

امام علی علیه السلام در تشییع جنازه ای شرکت فرموده بود شنید که مردی می‌خندد، پس فرمود:

گویا مرگ برای دیگران نه برای ما مقرر شده است و گویا حق در آن نه برای ما بلکه برای جز ما ثابت شده است و گویا این مردگان که رو به خاک نهاده‌اند مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما برمی‌گردند، بدن‌های آنان را زیر خاک می‌پوشانیم و آنچه را که ارث گذاشته‌اند می‌خوریم، گویی ما بعد از رفتن آنان جاویدان خواهیم ماند، سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می‌کنیم و نشانه هر بلا و مصیبتی می‌شویم. (469)

476. گروگان‌های کوی مردگان



قد غودر فی محله الاموات رهینا، و فی ضیق المضجع وحیدا ... و صارت الاجساد شحبه " بعد بضتها، و العظام نخزه بعد بضتها، و العظام نخزه بعد قوتها، و الارواح مرتهنه بثقل اعبائها، موقنه بغیب انبائها

در کوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها ... بدن های تازه و لطیف دگرگون گشته و استخوان های محکم و نیرومند پوسیده اند و جان ها در گرو بارهای سنگین (گناهان) خود هستند و به خبرهای عالم غیب یقین یافته اند. (470)

477. گفتگو با مردگان

لما اشرف علیه السلام علی القبور و هو یرجع من صفین:

یا اهل الدیار الموحشه، و المجال المقفره، و القبور المظلمه، یا اهل التربه!

یا اهل الغربه!

یا اهل الواحده!

یا اهل الوحشه!

انتم لنا فرط سابق، و نحن لکم تبع لا حق. اما الدور فقد سکت، و اما الازواج فقد نکحت، و اما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندکم؟

ثم التفت الی اصحابه فقال:

اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی



امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که از جنگ صفین برگشته، و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود، فرمود:

ای ساکنان سراهایی و حشتناک و محل های بی آب و گیاه و (خفتگان در) گورهای تاریک!

ای در خاک رفتگان!

ای دور از وطنان!

ای تنها ماندگان!

ای وحشت زدگان!

شما برای ما پیش افتاد گانید و ما به دنبال شما آیند گانیم و به شما ملحق شوند گانیم؛ اما بدانید که در سراهای شما، دیگران ساکن شدند. زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و اما اموالتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟

(آن گاه حضرت رو

به اصحاب خود کرد و فرمود:)

اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوا است. (471)



عجبت لمن نسب الموت، و هو یری الموتی

در شگفتم از کسی که مرگ را دیده و مردگان را فراموش می کند! (472)

479. قبر را آماده ورود کن!

و اعلم ان امامك عقبه كوودا، المخف فيها احسن حالا من المثقل، و المبطبی علیها اقبح حالا من المسر(ع). فارتد لنفسك قبل نزولك و وطىء المنزل قبل حلولك

و بدان که در جلو روی تو گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در آن راه، حالت آن که سبک بار می باشد از کسی که بار سنگین بر دوش دارد بهتر است و حال آن کس که به کندی راه می پیماید از آن که شتابان ره می سپرده بدتر است. بنابراین پیش از فرود آمدن قاصدی بفرست تا محلی مناسب برایت آماده سازد و باز پیش از آن که فرود آیی محل فرود را، نرم و هموار کن تا با آسودگی در آن زیست نمایی. (473)

480. تنهایی آدمی با عملش

فی صفة الماخوذ علی الغره عند الموت:

ثم حملوه الی مخط فی الارض، فاسلموه فیہ الی عمله

امام علی علیه السلام در وصف غافلگیر شدگان در هنگام مرگ می فرماید:

سپس او را تا منزلی در دل زمین می برند و در آن جا او را به عملش می سپارند. (474)

481. به کار گرفتن همت



ولیکن همک فیما بعد الموت

باید همت خود را در راه چیزی صرف کنی که پس از مرگ تو را به کار آید. (475)

482. آمادگی برا جایگاه قبر

فلیقبل امرء کرامه بقبولها، ولیحذر قارعه قبل حلولها، ولینظر امر و فی قصیر ایامه، و قلیل مقامه، فی منزل حتی یتبدل به منزلا، فلیصنع لمتحوله، و معارف منتقله

هر انسانی باید کرامت و خیر را با پذیرش آن استقبال کند و از هر حادثه کوبنده پیش از آن که وارد شود بر حذر باشد و هر کسی باید بنگرد در کوتاهی روزها و اقامت اندک در منزلگاهی که (با سرعت) آن را به منزلگاه دیگر تبدیل خواهد کرد، پس عمل کند به منظور آمادگی برای جایگاهی که رو به آن دارد و حقایق روشنی که به سرنوشت نهایی اش در آن جا خواهد رسید. (476)

483. ورود به گور

یسلمک الی قبرک خالصا.

به زودی ملک الموت تو را از همه چیز جدا کرده و به دامن گور می سپارد. (477)

484. یاد آخرین منزل

ضع فخرک، و احطط کبرک، و اذکر قبرک فان علیه ممرک

فخر و مباهات را بگذار و کبرت را ساقط نما!



گوری را (که آخرین منزلگه حیات طبیعی تو است) به یاد بیاور؛ زیرا که بالاخره گذارت به همان خاک تیره خواهد افتاد. (478)

485. تنهایی در گور

حتى اذا انصرف المشيع، و رجع المتفجع، و اقعده في حفرة نجيا البهته السؤال، و عثرة الامتحان

آن گاه که تشییع کنندگان بر گشتند و آنان که در فراقش اندوه و ناله سر داده بودند دنبال کار خود را گرفتند (در همان شب که زیر خاک تیره دفن گشته است) برای پاسخ از سوال بحث انگیز و گویای راز و آشکار ساختن لغزش های او. (479)

486. نهی از شیون

لحرب بن شرحبیل الشبامی لما سمع بكاء النساء علی قتلی صفین:

اتغلبکم نساؤکم علی ما اسمع؟

الا تنهونهن عن هذا الرنین

هنگامی که امام علی علیه السلام شیون زنان بر کشتگان صفین را شنید، به حرب بن شرحبیل شبامی فرمود:

آیا زنان شما آن طور که می شنوم بر شما غلبه می کنند!

آیا آنان را از این ناله ها نهی نمی کنید. (480)



487. امانتگاه گور

كان قد صرتم الى ما صاروا اليه، و ارتهنكم ذلك المضجع، و ضمكم ذلك المستودع
گویی شما نیز رهسپار همان جا شده اید که آنان شده اند و آن آرامگاه، شما را گروگان
گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش کشیده است. (481)

488. خیمه بر گوز زدن

كونوا كالسابقين قبلکم، و الماضين امامکم. قوضوا من الدنيا تقويض الراحل و طووها طی
المنازل

همچون کسانی باشید که پیش از شما رفتند و کسانی که پیش روی شما مردند، همچون
مسافرانی که خیمه خویش بر می کنند خیمه خود را از دنیا برکنند و همچنان که منزل ها
(ی سفر) پیموده می شود آن را پیمودند و رفتند. (482)

489. قبرها را آباد کنید!

سابقوا - رحمکم الله - الی منازلکم الی امرتم ان تعمروها، و الی رغبتم فیها، و دعیتم الیها
رحمت خدا بر شما!

پیشی گیرید به سوی منزلی که دستور دارید آن ها را آباد کنید و به آن ها ترغیب گشته
اید و به سویشان فرا خوانده شده اید. (483)

490. زیارت کنندگان غافل

من کلام له علیه السلام بعد تلاوته (الهاکم التکافر حتی زرتم المقابر) :-



یا له مراما ما ابعده!

و زورا ما اغفله!

و خطرا ما افطعه!

امام علی علیه السلام بعد از تلاوت آیه (فخر فروشی بر یکدیگر شما را به خود مشغول ساخت. چندان که به زیارت گورها رفتید). فرمود:

چه مقصد بسیار دوری!

و چه زیارت کنندگان غافل!

و چه افتخار کردن زشت و وحشتناکی! (484)

3. قیامت

توصیف آخرت

491. حال طالب دنیا و آخرت

من طلب الدنيا طلبه الموت، حتی یخرجه عنها، و من طلب الاخره طلبته الدنيا، حتی یتوفی رزقه منها

هر که به دنبال دنیا رود، مرگ به دنبالش باشد تا او را از دنیا بیرون برد و هر که دنبال آخرت رود، دنیا به دنبالش باشد تا همه روزی او را به وی پردازد. (485)

492. جویایی پاداش آخرت



عزم لله لنا على الذب عن حوزته، و الرمی من وراء حرمته. مؤمننا یبغی بذلك الاجر، و کافرنا یحامی عن الاصل

خداوند خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگهدار حرمتش. مؤمن ما از این کار در پی پاداش بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می کرد. (486)

493. مشتاق آخرت

طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخره

خوشا به حال پرهیزگاران در دنیا و مشتاقان در آخرت. (487)

494. عظمت آخرت

ما المغرور الذی ظفر من الدنیا باعلی همته کالآخر الذی ظفر من الاخره بادنی سهمته

فریفته ای که از دنیا به بالاترین مقصود خود رسیده چونان کسی نیست که از آخرت به کم ترین نصیب دست بافته باشد. (488)

495. هراس از صراط

اعملوا!

ان مجاز کم علی الصراط و مزالت دحضه، و اهاویل زلله، و تارات اهواله

بدانید که گذر شما از صراط است و گام هایتان بر آن لرزان است و دچار ترس و هراس خواهید شد. (489)



496. عظمت دنیای دیگر

كل شیء من الدنيا سماعه اعظم من عيانه. و كل شیء من الاخره عيانه اعظم من سماعه.
فلیکفکم من العیان السماع، و من الغیب الخبر

هر چیز دنیا، شنیدن آن بزرگ تر از دیدن آن است، و هر چیز آخرت، دیدن آن بزرگ تر از شنیدن آن است. پس به جای دیدن آخرت و مشاهده آنچه که از دیدگان شما پنهان و در پس پرده غیب است، به همان شنیدن و خبر یافتن (توسط پیامبران) اکتفا کنید. (490)

توشه آخرت

497. آه از کمی توشه!

آه من قله الزاد، و طول الطريق، و بعد السفر، و عظیم المورد
آه و افسوس از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت محل ورود (یعنی قیامت و حساب). (491)

498. وجودش را غنیمت دان!

إذا وجدت من اهل الفأقه من یحمل لك زادك الی یوم القیامه، فیوافیک به غذا حیث تحتاج
الیه فاغتنمه و حمله ایاه

امام علی علیه السلام در ضمن وصایایش به امام حسن علیه السلام فرمودند:



هر گاه از نیازمندان کسی را یافتی که با خود توشه تو را به روز قیامت برد و فردا که به آن توشه نیازداری آن را به تو رساند، وجود او را غنیمت شمار و آن بار توشه را بر دوش او نه. (492)

499. آخرت و تلاش

قال علیه السلام لرجل ساله ان يعظه:

لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل

امام علیه السلام در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرد فرمود:

از آنانی مباش که بدون کار و تلاش، امید آخرت نیک دارند. (493)

500. مغنم شمار!

اغنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاة لك في يوم عسرتك

وجود کسی را که در روزگار توانگری ات از تو وام خواهد، غنیمت شمار تا در روز سختی و تنگدستی ات روز قیامت آن وام را به تو پس دهد. (494)

501. شادمانی و اندوه برای آخرت

فان المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته، و يسوءه فوت ما لم يكن ليدرکه، فليكن سرورك بما نلت من آخرتك، و ليكن اسفك علی ما فاتك منها



گاه انسان از دست یافتن به چیزی که باید به دستش برسد، شاد می شود و ناراحتش می سازد از دست دادن چیزی که نباید به آن دست یابد، و باید شادمانی تو از چیزی باشد که در راه آخرت است که آن را به دست آورده ای و تاسف و اندوهت بر چیزی باشد که مربوط به آخرت هست و از دست داده ای. (495)

502. شادمانی و تاسف برای ...

و لیکن سرورک بما قدمت، و اسف علی ما خلفت، و همک فیما بعد الموت شادمانی تو باید برای چیزی باشد که پیش از مرگ فرستاده ای، و تاسف تو برای چیزی که به جای می گذاری و همت برای آنچه که بعد از مرگت می گذاری. (496)

503. بر شما باد توشه بردن

علیکم بالجد و الاجتهاد، و التاهب و الاستعداد، و التزود فی منزل الزاد ملتزم شوید به کوشش و تلاش و آمادگی و مهیا شدن و توشه گیری در منزل توشه و ذخیره سازی. (497)

504. ماموریت انسان در دنیا

فترودوا فی ایام الفناء لایام البقاء. قد دلتم عی الزاد، و امرتم بالظعن، و خثتم علی المسیر در این روزگاران که رو به زوال می رود، برای روزهای ابدیت توشه بگیرید، شما انسان ها به ذخیره سازی توشه و به کوچ از این دیار فانی مامور هستید. (498)

505. کشت دنیا و آخرت



ان المال و البنین حرث الدنیا، و العمل الصالح حرث الاخره

ثروت و فرزندان، کشته های این جهان اند، و عمل صالح، کشت آخرت است. (499)

506. وسیله ای برای آخرت

بالدنیا تحرز الاخره.

آخرت با دنیا به دست می آید. (500)

507. آخرت سرای باقی

ایها الناس!

انما الدنیا دار مجاز، و الاخره دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم، و لا تهتکوا استارکم عند
من یعلم اسرارکم

ای مردم!

دنیا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و ابدی. پس از گذرگاه خویش برای سر منزل
ابدی، توشه بگیرد و پرده خویش را پیش کسی که به اسرار تان آگاه است، ندرید. (501)

508. بهشت و عمل شایسته

اعملوا للجهنم عملها:

فان الدنیا لم تخلق لکم دار مقام، بل خلقت لکم مجازا لتزودوا منها الاعمال الی دار القرار



برای رسیدن به بهشت عمل شایسته آن را انجام دهید؛ زیرا دنیا برای سکونت دائمی شما خلق نشده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالحی را به عنوان زاد و توشه برای سرای دائمی فراهم سازید. (502)

509. اصلاح دنیا و آخرت

من اصلاح ما بینه و بین الله اصلاح الله ما بینه و بین الناس، و من اصلاح امر آخرته اصلاح الله له امر دنیا

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد و آن که کار آخرتش را اصلاح نماید، خداوند دنیایش را اصلاح خواهد کرد. (503)

510. آخرت شیرین

مراره الدنیا حلاوه الاخره، و حلاوه الدنیا مراره الاخره

سخنی دنیا، شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا، تلخی و عذاب آخرت است. (504)

511. احوال نادان و دانا در دنیا

انما الدنیا منتهی بصر الاعمی، لا یبصر مما وراها شیئا، و البصیر ینفذها بصره، و یعلم ان الدار وراها. فالبصیر منها شاخص... و الاعمی لها متزود

بدانید که دنیا از نظر کوردلان آخرین مرز آفرینش است که فراسوی آن چیزی نمی بینند و اما شخص بینا دیدگانش را به درستی در دنیا باز می کند و آن را می بیند و می داند که در پس این سراچه جهان دیگری است. پس شخص بینا و آگاه از آن دوری می جوید و شخص



نابینا به سوی آن می آید و همه توجهش به سوی آن است شخص بینا از آن توشه بر می دارد و شخص نابینا برای آن توشه فراهم می کند. (505)

512. غنیمت شمردن دنیا

رحم الله مرء... اغتتم المهمل، و بادر الاجل، و تزود من العمل

خدا رحمت کند کسی را که مهلتی که در دنیا بود غنیمت شمارد. بر مرگ پیش دستی کرد و از عمل صالح توشه ای برای آخرت فراهم نمود. (پیش از آن که از دنیا برود، با انجام اعمال نیک، توشه آخرت را آماده ساخت). (506)

513. توشه نجات بخش

فتروءوا فی الدنیا من الدنیا ما تحرزون به انفسکم غذا

از دنیا توشه ای بگیرید که فردا خود را به وسیله آن (از هلاکت ابدی) نگاه دارید. (507)

514. طالب آخرت

من طلب آلاخره طلبته الدنیا، حتی یتوفی رزقه منها

کسی که در پی آخرت باشد، دنیا در طلب او می آید تا بهره خود را از آن برگیرد. (508)

515. کفایت امر دنیا

من عمل لدینه کفاه الله امر دنیاہ

هر که برای دین خود کار کند، خداوند امر دنیا او را کفایت فرماید. (509)



516. سرای عبرت

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیه لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزود منها
دنیا برای درستکاران و راستای سرای راستی است و برای آن کس که گفتارش را دریابد،
سرای عافیت و سر منزل سعادت است و برای آن که توشه آن جهان را از دنیا برگیرد، دیار
توانگری است. (510)

نشانه های قیامت

517. حوادث قیامت

ینفخ فی الصور، فترهق کل مهجّه و تبکم کل لهجّه، و تذال الشم الشوامخ، و الصم الرواسخ،
فیصیر صلدها سراپا رقرقا، و معهدھا قاعا سملقا
در صور دمیده می شود و آن گاه هر جانی از بدن به در می رود و هر زبانی لال می شود و
کوه های برافراشته و سنگ های محکم و استوار خرد و درهم ریخته می شوند و سنگ های
سخت چون سرابی درخشان در نظر آید و جای آن ها هموار و صاف گردد. (511)

518. روز قیامت

کانکم بالساعه تحدوکم حدو الزاجر بشوله
گویا شما در روز قیامت حاضرید و شما را همانند شتران که شیرشان خشک شد است به
سرعت می راند. (512)

519. محل مسابقه



القیامه حلبته.

محل اجتماع مسابقه دهندگان اسلام قیامت است. (513)

520. بازگشت مخلوقات به سوی خدا

إذا تصرمت الامور، و تقضت الدهور، و ازف النشور، اخرجهم من ضرائح القبور، و او کار الطيور، و اوجره السباع، و مطارح المهالك، سراعا الی امره، مهطعین الی معاده

آن گاه که امور خلاق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و رستاخیز نزدیک شود و آن ها را از میان گورها و آشیانه پرندگان و کنام درندگان و میدان های جنگ، برانگیزاند و محشورشان کند، در حالی که به سوی فرمان او به جانب معادش می شتابند. (514)

521. دو دستگی خلاق در قیامت

إذا بلغ الكتاب اجله، و الامر مقادیره، و الحق آخر الخلق باوله، و جاء من امر الله ما یریده من تجدید خلقه اماد السماء و فطها، و ارج الارض و ارجفها، و قلع جبالها و نسفها. و دك بعضها بعضا من هیبه جلالته و مخوف سطوته، و اخرج من فیها فجدهم بعد اخلاقهم. و جمعهم بعد تفرقهم. ثم میزهم لما یریده من مسالتهم عن خفایا الاعمال و خبایا الافعال، و جعلهم فریقین:

انعم علی هولاء و انتقم من هولاء

آن گاه که زمان نوشته به سرآید و مقدرات جهان به پایان رسد و آخرین خلاق به اولی آن ها پیوندند و فرمان حق برای تجدید آفرینش خلقتش در رسد، آسمان را به حرکت در آورد و آن را بشکافد و زمین را به شدت بجنباند و تکانش دهد و کوه ها را از جا برکند و متلاشی



سازد و از هیبت جلال حق و ترس از سطوت و شکوه او کوه ها برهم کوفته شوند و هر کس را که در زیر زمین مدفون است بیرون آورد و پیکرهای کهنه و پوسیده آن ها را نو کن و اجزای پراکنده شان را گرد آورد، آن

گاه آنان را به دو دسته تقسیم کند؛ به دسته ای نعمت ارزانی دارد و از دسته دیگر انتقام گیرد. (515)

522. روز قیامت

عباد الله!

احذروا بوما تفحص فيه الاعمال، و یكثر فيه الزلزال، و تشیب فيه الاطفال

ای بندگان خدا!

از روزی که در آن روز به اعمال رسیدگی می شود و نگرانی شدت می گیرد و کودکان پیر می شوند، بترسید! (516)

523. سخن علی علیه السلام در مورد قیامت

ان الغایه امامکم و ان وراء کم الساعه تحدوکم؛ تخففوا تلحقوا فانما ينتظر باولکم آخرکم هدف، فرا پیش شماست و قیامت از پشت سر شما را می راند. سبکبار شوید تا برسید؛ زیرا که اولین شما چشم به راه آخرت شماست. (517)

524. قیامت نزدیک است!



الله عباد!

فان الدنيا ماضیه بكم على سنن، و انتم والساعه في قرن، و كانها قد جائت باشراطها، و ازفت بافراطها

از خدا بترسید، ای بندگان خدا!

زیرا که دنیا همه شما را از یک راه می برد (و با نیز شما همان می کند که با گذشتگان کرد) و شما و زمان قیامت به یک ریسمان بسته هستید و گویا قیامت نشانه های خویش را آشکار ساخته و پرچم هایش را نزدیک کرده است. (518)

یوم الحساب

525. وقت حسابرسی

ان الیوم عمل و لا حساب، و غذا حساب و لا عمل

همانا که امروز هنگام عمل است نه حساب، و فردا (آخرت) وقت حساب است نه عمل.
(519)

526. محاسبه از اندام بدن

ان الله فرض على جوارحك كلها فرائض یحتج بها عليك یوم القیامه

به درستی که خداوند سبحان برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می کند. (520)

527. اعمال در برابر چشمان



اعمال العباد فی عاجلهم، نصب اعینهم فی آجالهم

اعمال بندگان خدا در دیگر سرا برابر چشمانشان خواهد بود. (521)

528. کار مقدر

من الفساد اضعه الزاد، و مفسده المعاد. و لكل امر عاقبه، سوف یاتیک ما قدر لك ضایع نمودن زاد و توشه و تباه کردن معاد از موارد فساد است، هر کاری سرانجامی دارد و به زودی آنچه برایت مقدر شده به تو خواهد رسید. (522)

529. بترسید از قیامت!

احذروا یوما تفحص فیہ الاعمال و یکثر فیہ الزلزال، و تشیب فیہ الاطفال بترسید از روزی که در آن اعمال و ارسی می شود و لرزش آن روز بسیار است و کودکان در آن روز پیر می شوند. (523)

530. بوته آزمایش

الا ان الله تعالی قد کشف الخلق کشفه، لانه جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم و مکنون ضمائرهم؛ و لکن (لیلوهم ایهم احسن عملا) فیکون الثواب جزاء، و العقاب بواء بدانید که خدای بزرگ خلاق را در بوته آزمایش نهاد، نه این که آن چه را در درون و ضمائر خود نهفته داشتند، نمی دانست؛ بلکه تا آنان را بیازماید که عمل کدام یک بهتر است، تا ثواب پاداش کار نیک آن ها باشد و عقاب و کیفر سزای کار بدشان. (524)

531. عرضه اعمال بر خداوند



الغنى و الفقر بعد العرض على الله

آن گاه که کارها به پیشگاه خداوند (در قیامت) عرضه گردد، معلوم می شود که توانگر کیست و تهیدست چه کسی. (525)

532. آشکار شدن درون ها

الاقاویل محفوظه و السرائر مبلوه، و کل نفس بما کسبت رهینه، و الناس منقوصون مدخولون
الا من عصم الله

گفته ها نگهداری می شود و نهفته ها و درون ها آشکار می گردد و هر کس گروگان کاری است که می کند و خردها مردمان، ناقص و بسیار است، مگر کسی که خدایش نگاه دارد. (526)

533. سختی حساب خداوند

اعلم!

ان حساب الله اعظم من حساب الناس

بدان که حساب خدا بزرگ تر از حساب مردم است. (527)

534. تجسم اعمال در آخرت

اعمال العباد فی عاجلهم، نصب اعینهم فی آجلهم

بندگان اعمالی که در دنیا کنند، در آخرت مقابل دیدگان آنهاست. (528)



535. روز حساب بد و نیک همه

ذلك يوم يجمع الله فيه الاولين و الآخريين لنقاش الحساب و جزاء الاعمال، خضوعا، و قياما،
قد الجمهم العرق، و رجفت بهم الارض، فاحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا، و لنفسه
متسعا

روز قیام، روزی است که خداوند همگان را، از اولین نفر تا آخرین نفر، برای رسیدگی به حسابشان و جزای اعمالشان گرد می آورد، در حالی که به فروتنی ایستاده اند و عرق از سر و رویشان می ریزد و زمین آن ها را می لرزاند. (در آن روز) نیکو حال ترین مردم کسی است که جایگاهی بیابد و برای خود جایی پیدا کند! (529)

536. بزرگ ترین حسرت ها در قیامت

ان اعظم الحسرات يوم القيامة حسره رجل كسب مالا في غير طاعة الله، فورثه رجل فانفقه
في طاعة الله سبحانه، فدخل به الجنة، و دخل الاول به النار

بزرگ ترین افسوسها در روز قیامت، افسوس کسی است که ثروتی از غیر طاعت خدا به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و آن را در راه خدا صرف نموده و به خاطر آن بهشت رفته و آن شخص اولی به جهنم رفته است. (530)

537. درماندگی کفار در قیامت

فلا شفيع يشفع، و لا حميم ينفع، و لا معذره تدفع

(در قیامت) نه شفاعت کننده ای (برای کافران) است و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که کیفر را دفع کند. (531)



538. يوم تبلى السرائر

اعملوا لیوم تذخرله الذخائر، و تبلى فيه السرائر

برای روزی کار کنید که اندوخته ها برای آن ذخیره و باطن ها در آن آشکار می شود.
(532)

539. تفاوت میان دو کردار

شتان ما بین عملین:

عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب مؤونته و یبقی اجره

چه تفاوت بسیاری است میان دو کردار:

کرداری که لذت و خوشی آن برود و پیامد کیفر آن برجای ماند و کرداری که رنج آن بگذرد و پاداشش بماند. (533)

540. پاداش استقامت

من استقام فالی الجنة، و من زل فالی النار

هر کس در جاده الهی حرکت کرد، مسیرش رو به بهشت است و هر کس از آن جاده بلغزد، مسیرش رو به آتش است. (534)

541. فلسفه پاداش و کیفر اهلی



ان الله سبحانه وضع الثواب على طاعته، و العقاب على معصيته، ذیاده لعباده عن نعمته و حیاشه لهم الی جنته

خدای سبحان برای اطاعت از خود پاداش در نظر گرفت و برای نافرمانی خود کیفر، تا بندگانش را از خشم و عذاب خویش باز دارد و به سوی بهشت خو براند. (535)

542. عواقبی تلخ و شیرین

لك امری عاقبه حلوه او مره

برای هر کسی سرانجامی است شیرین یا تلخ. (536)

543. احکامی که خداوند به سبب آن پاداش و کیفر می دهد.

ان من عزائم الله فی الذکر الحکیم، التي علیها یشیب و یعاقب، و لها یرضی و یسخط، انه لا ینفع عبدا - و ان اجهد نفسه و اخلص فعله - ان ینخرج من الدنیا، لاقیا ربه بخصله من هذه الخصال لم یتب منها:

ان یشرک بالله فیما افترض علیه من عبادته، او یشفی غیظه بهلاک نفس، او یر بامر فعله غیره، او یرستنجح حاجه الی الناس باظهار بدعه فی دینه، او یرلقی الناس بوجهین، او یرمشی فیهم بلسانین اعقل ذلك فان المثل دلیل علی شبهه

از جمله احکام و فرایض خداوند در قرآن حکیم که بر اساس آن ها پاداش و کیفر می دهد و به سبب آن ها خرسند و ناخرسند می شود، این است که بنده - هر چند خودش را خسته کند و عملش را خالص گرداند - چنانچه با این خصلت ها از دنیا به ملاقات پروردگارش رود و از آن ها توبه نکرده باشد بی فایده است:



در عبادت خداوند که بر او فرض و واجب فرموده است، شریک قرار دهد، یا خشم خود را با کشتن کسی فرو نشانده، یا به واسطه کاری که خود کرده دیگری را سرزنش کند (گناه خود را به گردن دیگر بیاندازد)، یا برای آن که در میان مردم به نوایی برسد، در دین خویش بدعتی پدید آورد، یا با مردم دور و یا دو زبان باشد، در این باره بیندیش، زیرا هر مثالی دلیل و نشانگر مشابه آن است. (537)

544. بدتر از بدی، خوب تر از خوبی

انه لیس شیء بشر من الشر الا عقابه، و لیس شیء بخیر من الخیر الا ثوابه

چیزی بدتر از بدی نیست، مگر کیفر بدی و چیزی خوب تر از خوبی نیست مگر پاداش خوبی. (538)

بهشت

545. شرط اشتیاق به بهشت.

من اشتاق الی الجنه سلا عن الشهوات

کسی که مشتاق بهشت است، از شهوات و تمایلات نفسانی خارج شود. (539)

546. نزدیک تر به بهشت

احذروا عبادالله الموت و قربه، و اعدوا له عدته، فانه یاتی بامر عظیم، و خطب جلیل، بخیر لا یکون معه شر ابداء. او شر لا یکون معه خیر ابداء. فمن اقرب الی الجنه من عاملها!

و من اقرب الی النار من عاملها!



ای بندگان خدا!

از مرگ و نزدیک بودن:

حذر کنید و آنچه آماده کردم آن، هنگام مرگ ضرورت دارد، از قبیل اطاعت از اوامر الهی و انجام اعمال نیک و ترک منہیات الهی) تهیه نمایید که به راستی مرگ امری عظیم و کاری بزرگ با خود برای انسان می آورد، اگر با خیر و خوشی فرا رسد، چنان خیری است که هرگز شری با آن نخواهد بود و اگر با شر و ناخوشی، فراز آید، شری است که هیچ گاه خیری با آن همراه نمی گردد. بنابراین چه کسی نزدیک تر است به بهشت، از آن کس که برای رسیدن به آن به عمل می پردازد؟

و چه کسی نزدیک تر است به دوزخ از آن کس که برای رفتن به طرف آن عمل می کند؟
(540)

547. جایگاه فردوس

الجنة تحت اطراف العوالی!

بهشت در سایه نیزه هاست. (541)

548. اعمال شایسته بهشت

اعملوا للجنة عملها

عملی را که شایسته ورود به بهشت است انجام بدهید. (542)

549. جنبهای انسان



الا حر يدع هذه اللماظه لا هلهما؟

انه ليس لا نفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبيعوها الا بها

آیا آزاد مردی نیست که این خرده غذایی لا به لای دندان ها را برای اهلش واگذارد، بدانید که جان بهای شما جز بهشت نیست، پس آن را جز به بهشت مفروشید. (543)

550. صدق نیت و بهشت

ان الله سبحانه يدخل بصدق النيه و السريره الصالحه من يشاء من عباده الجنة

خداوند سبحان هر یک از بندگانش را که بخواهد به خاطر صدق نیت و باطن پاکش داخل بهشت می کند. (544)

551. دیده دلی به سوی بهشت

فلو رميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدائع ما اخرج الى الدنيا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفكر في اصطفاق اشجار غيبت عروقها في كئيبان المسك على سواحل انهارها ... فلو شغلت قلبك ايها المستمع بالوصول الى ما يهجم عليك من تلك المناظر المونقه، لزهقت نفسك شوقا اليها، و لتحملت من مجلسي هذا الى مجاروه اهل القبور استعجالا بها

اگر دیده دلت را به سویی آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بیفکنی، هر آینه نفس تو از خواهش ها و خوشی ها و زیب و زیورهای مناظر دنیا دوری کند و با اندیشیدن در جنبش شاخه های درختانی که برکنار جوی های بهشت ریشه های آن ها در تپه های مشک پنهان است حیران و سرگشته شود ... ای شنونده!



اگر دل خود را برای رسیدن به این منظره های دل انگیز مشغول داری، جانت از شوق آن برآید و برای رسیدن هر چه زودتر به آن ها از همین مجلس من به همسایگی خفتگان در گورها روی. (545)

552. کار و یاد برای معاد

طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله
خوشا به حال کسی که به یاد معاد است و برای روز حساب قیامت کار کند و به مقدار
معیشت قناعت نماید و از خدا راضی و خشنود باشد. (546)

553. وصف بهشت

درجات متفاوتات، و منازل متفاوتات، لا ینقطع نعیمها، و لا یظعن مقیمها، و لا یهرم خالدها
بهشت در درجاتی است، یکی برتر از دیگری و منزل هایی است یکی متفاوت با دیگری،
نعمت هایش پایان نمی پذیرد و اقامت کننده در آن کوچ نمی کند و جاویدان در آن پیر
نمی شود و ساکن در آن بینوا نمی گردد. (547)

554. جایگاه حق

لا و من اكله الحق فالی الجنة و من اكله الباطل فالی النار
آگاه باشید، کسی که بر حق است جایگاهش بهشت و کسی که به راه باطل می رود به
جانب آتش رهسپار است. (548)

555. بدترین خوبی و بهترین بدی



ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة

آن خوبی که در پی آن آتش باشد، خوب نیست و آن بدی که به دنبالش بهشت باشد، بد نیست. (549)

556. سرنوشت خیرین و مفرطین

الجنة غایه السابقین جویان

(بر خیرات) است و آتش سرنوشت تفریط گران (در خطا و انحراف). (550)

557. حقارت هر نعمتی در برابر نعمات بهشت

کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کلی بلاء دون النار عافیه

هر نعمتی در برابر بهشت حقیر و ناچیز است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت و آسایش است. (551)

558. پیرامون بهشت و دوزخ

ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات

پیرامون بهشت را ناگواری ها و پیرامون آتش را شهوات فرا گرفته است. (552)

559. جایگاه بهشت

الجنة تحت اطراف العوالی!

بهشت زیر سایه نیزه ها است. (553)



560. اطاعت از اوامر الهی

هیئات!

لا یخدع الله عن جنته، و لا تنال مرضاته الا بطاعته

هیئات!

خداوند درباره بهشت جاویدش فریب داده نمی شود و به خشنودی او رسیده نمی شود مگر از طریق اطاعتش. (554)

دوزخ

561. کافی ترین پاداش و مناسب ترین کیفر

کی بالجنة ثوابا و نوالا، و کفی بالنار عقابا و وبالا!

بهشت برین برای پاداش نیکوکاران کافی است و دوزخ، مناسب ترین کیفر و سختی بدکاران است. (555)

562. بهترین نعمت های و بدترین بلاها

ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة و کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیة

آن خوبی که جهنم به دنبال دارد (در واقع) خوبی نیست و آن بدی که بهشت در پی آن باشد، بدی نیست و هر نعمتی در برابر بهشت کوچک و هر بلایی در برابر جهنم عافیت و آسایش است. (556)



563. حذر از عذاب الهی

(عباد الله) فاحذروا نارا قعرها بعید، و حرها شدید، و عذابها جدید. دار لیس فیها رحمہ و لا تسمع فیها دعوه، و لا تفرج فیها کربہ

ای بندگان خدا از آتشی که ژرفایش زیاد و حرارتش شدید و عذابش تازه است، بر حذر باشید!

آن جا سرایی است که رحمت الهی در آن نیست و به درخواست کسی گوش داده نمی شود و هیچ اندوهی در آن بر طرف نمی گردد. (557)

564. از عذاب الهی ایمن مباش!

لا تامن علی خیر هذه الامه عذاب الله لقولک تعالی:

فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون

بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید:

از مکر و کیفر خدا جز مردم زیانکار خود را ایمن نپندارند. (558)

565. جهنم، آتش غضب الهی

یا عقیل!

اتئن من حدیده احماها انسانها للعبه، و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه!

اتئن من الاذی و لا اتئن من لظی؟!!



ای عقیل!

از آهنی که انسانی آن را به بازیچه سرخ کرده است می نالی و مرا به سوی آتشی که خدای
جبار به خشم خود افروخته است می کشانی!؟

تو از این رنج می نالی و من از عذاب ننالم؟! (559)

566. آتش جهنم

ماخسر المشقه وراها العقاب، اریح الدعه معها الامان من النار

چه زیانبار است مشقتی که به دنبال آن عذاب است و چه سودمند آسایشی که قرین امان از
جهنم است. (560)

567. عظمت و سختی کیفر

فو الله لو حنتم حنین الوله العجال، و دعوتهم بهدیل الحمام، و جارتم جو آر متبتلی الرهبان،
و خرجتم الی الله من الاموال و الاولاد، التماس القربه الیه - فی ارتفاع درجه عنده، او غفران
سیئه احصتها کتبه و حفظتها رسله - لکان قلیلا فیما ارجو لکم من ثوابه، و اخاف علیکم من
عقابه

به خدا سوگند، اگر مانند شترهای بچه مرده فریاد کنید و مانند کبوتران ناله زنید و همانند
دیر نشینان زاری کنید و مال دنیا و اولادش را بگذارید و بروید که به خدا نزدیک تر گردید
و درجه شما افزایش یابد و یا گناهی که در نامه عمل شما ثبت گردید و نگهبانان خدا آن
را حفظ کرده اند، بخشیده شود، نسبت به آنچه من برای شما به آن امیدوارم کم است و از
عقاب و کیفر آن برای شما می ترسم. (561)



568. طالب و گریزان خواب

الا و انی لم ار کالجنه نام طالبها، و لا کالنار نام هاربها

هان!

من چیزی مانند بهشت ندیده ام که جوینده اش خواب باشد و نه مانند دوزخ که گریزان از آن در خواب باشد.

569. غافل نبودن از کیفر (562)

فی صفة الله سبحانه:

لا یشغله غضب عن رحمه، و لا تولهه رحمه عن عقاب

در وصف خدای سبحان می فرماید:

هیچ خشمی او را از مهربی باز نمی دارد و هیچ مهربی او را از کیفر غافل نمی سازد. (563)

570. خیر دوزخی

ما خیر بخیر بعده النار

خیری که دوزخ به دنبالش است خیر نیست. (564)

571. دوری از آتش اخروی

اعلموا انه لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار، فارحموا نفوسکم فانکم قد جرتموها فی مصائب الدنیا، افرايتم جزع احدکم من الشوکة تصیبه، و العثره تدمیه، و الرمضاء تحرقه؟



فکیف اذا کان بین طابقین من نار، ضجیع حجر، و قرین شیطان؟

بدانید که این پوست نازک را یارای آتش نیست، پس به خود رحم کنید!

شما در مصیبت ها و گرفتاری های دنیا آتش را آزموده اید. آیا دیده اید که وقتی خاری به بدن یکی از شما می خلد، یا به زمین می خورد و خونی می شود و یا شن های داغ پایش را می سوزاند چگونه بی تابی می کند؟!

پس چگونه خواهد بود اگر میان دو لایه از آتش قرار گیرد و همبسترش سنگ و همدمش شیطان باشد؟! (565)

572. جایگاه بد معصیت کاران

اما اهل المعصیه فانزلهم شردار، و غل الایدی الی الاعناق، و قرن النواصی بالاقدام، و البشهم سراویل القطران، و مقطعات النیران. فی عذاب قد اشد حر ...

در خطبه ای که وصف قیامت فرمود:

و اما معصیت کاران خداوند آنان را به بدترین جایگاه فرود آورده و دست های آنان را به گردنشان بسته و پیشانی آنان را ته پاهایشان نزدیک می نماید و پیراهن های قطران و لباس هایی از آتشش به آنها پیوشاند، در عذابی که حرارتش بسیار سخت است. (566)

573. دل مردگان جهنمی

من کثر کلامه کثر خطؤه، و من کثر خطوه قل حیاؤه، و من قل حیاؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار



کسی که پر گوید بسیار به خطا رود و کسی که زیاد خطا کرد، شرم و حیایش کم شود و کسی که حیایش اندک شد، پارسایی اش کم گردد و کسی که پارسایی اش کم شد، دل مرده شود و کسی که دل مرده شد داخل جهنم شود. (567)

فصل دوم: فروع دین

بخش اول: نماز

1. فلسفه نماز

574. نشانه اصلی دین

... اقام الصلاة فانها المله.

برپا داشتن نماز نشانه اصلی دین است. (568)

575. اسباب تشکر از خدا

ان قوما عبدوا الله رغبه فتلك عباده التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبه فتلك عباده العبيد، و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الاحرار

گروهی خدا را به انگیزه ثواب و پاداش می پرستند، این عبادت تاجران و بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس می پرستند، این عبادت غلامان و برده صفتان است و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری می پرستند، این عبادت آزادگان است. (569)

576. تقرب متقین

الصلاه قربان كل تقى، و الحج جهاد كل ضعيف



نماز موجب تقرب هر پرهیزگار و حج هر ناتوان است. (570)

577. نماز چونان چشمه آبگرم

فی وصیته بالصلاه:

انها لتحت الذنوب حت الورق، و تطلقها اطلاق الربق، و شبهها رسول الله صلی الله علیه و آله بالحمه تكون علی باب الرجل، فهو یغتسل منها فی الیوم و اللیله خمس مرات، فما عسی ان یتقی علیه من الدرین؟

درباره نماز چنین سفارش می کند:

گناهان را از گردن ها باز می کند، همان گونه که مهارها از گردن حیوانات باز می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده است که مقابل در خانه مردی در جریان باشد و آن مرد در هر روز و شب پنج مرتبه در آن شست و شو نماید (با این شست و شوی مکرر چه کثافت و چرکی در بدن او باقی خواهد ماند؟) (571)

578. پاک کننده ذنوب

ما اهمنی ذنب امهلت بعده حتی اصلی رکعتین و اسأل الله العافیه

گناهی که مرا بعد از آن مهلت خواندن دو رکعت نماز و درخواست عافیت از خدا داشته باشم برایم مهم نیست. (572)

579. پاک شدن از تکبر

... الصلاه تنزیهها عن الکبر.



خدای بزرگ نماز را واجب فرمود تا انسان را از تکبر و گردنکشی پاک (573) گرداند.

580. تواضع در برابر حق سبحانه

... لما فی ذلک من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق کرائم الجوارح بالارض
تصاغرا

بندگان مؤمن هنگامی که نماز می خوانند ساییدن گونه ها به خاک نشانه تواضع و گزاردن
اعضای شریف بر زمین، دلیل کوچکی و اظهار حقارت است. (574)

581. اعمال تابع نمازند!

اعلم ان کل شیء من عملک تبع لصلاتک

بدان که هر عملی از اعمال تو تابع نمازت می باشد. (575)

582. مصونیت به وسیله نماز

... عن ذلک ما حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات ... تسکینا لاطرافهم، و تخشيعا
لابصارهم، و تذلیلا لنفوسهم، و تخفیضا لقلوبهم، و اذهابا للخیلاء عنهم

خداوند متعال بندگان مؤمن خود را به وسیله نمازها ... برای آرامش دست و پا و اندام
دیگرشان و خشوع دیدگانش، فروتنی جان هایشان، و خضوع دل هایشان، و دور کردن کبر
و غرور از وجودشان؛ از تباهکاری ها و ستمگری و تکبر و گردنکش حفظ می کند. (576)

583. از بین برنده گناهان

انها لتحت الذنوب حت لورق



نماز، گناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد. (577)

2. اهتمام و توصیه به نماز

584. سابقین در نماز

اللهم انی اول من اناب، و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله صلی الله علیه و آله بالصلاه

بار پروردگار!

من نخستین کسی هستم که به حق رسیده و آن را شنیده و پذیرفته است، هیچ کس بر من به

نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله. (578)

585. واجبات را به جای آورید!

الفرائض الفرائض، ادوها الی الله تؤد کم الی الجنة

واجبات را به جای آورید؛ آن ها را برای خدا به جا آورید تا شما را به بهشت برساند. (579)

586. توصیه پیامبر به نماز

... کان یامر اهله و یصبر علیها نفسه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم اهل خود را به نماز فرمان می داد و هم خود شخصا با

شکیبایی آن را به انجام می رسانید. (580)

587. قدر نهادن به نماز



قد عرف حقها رجال من المومنین الذین لا تشغلهم عنها زینة متاع و لا قره عین من ولد و لا مال. یقول الله سبحانه:

(رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة)

قدر و اهمیت نماز را مردانی از مؤمنین می دانند که زینت کالای دنیا و فرزندى که نور چشم انسان است و مال و دارایی آن ها را به خود مشغول نمی دارد، چنانکه خدای سبحان می فرماید:

مردانی هستند که تجارت و داد و ستد دنیا، آن ها را از یاد خدا و اقامه نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد. (581)

588. از نماز گزاران باشید!

الا تسمعون الی جواب اهل النار حین سئلوا:

ما سلککم فی سقر؟

قالوا:

لم نک من المصلین

آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرا نمی دهید که وقتی از آن ها سؤال می شود، چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟

گویند:



ما از نماز گزاران نبودیم. (582)

589. نماز را مراعات کنید!

تعاهدوا ار الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها، فانها کانت علی المومنین کتابا موقوتا

امر نماز را مراعات کنید و آن را محافظت نمایید و بسیار به جایی آورید و با آن به خدا تقرب جوید؛ زیرا نماز (بر مومنین فریضه ای است نوشته شده و وقت آن تعیین گردیده). (583)

3. احکام نماز فرادی و جماعت

590. نماز جماعت را طولانی نکنید

صلوا بهم صلاة اضعفهم و لا تكونوا فتانین

با مردم همانند ضعیف ترین آن ها نماز بگزارید؛ و سبب فتنه و فساد نباشید. (584)

591. رعایت حال مامومین

من کتابه للاشتر:

و اذا قمت فی صلاتک للناس، فلا تكونن منفرا و لا مضیعا، فان فی الناس من به العله و له الحاجه و قد سالت رسول الله صلی الله علیه و آله حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم!؟

فقال:



(صل بهم کصلاه اضعفهم، و کن بالمؤمنین رحیما)

در نامه خود به اشتر می فرماید:

آن گاه که به نماز می ایستی و مردم پشت سر تو ایستاده اند نماز را طوری انجام بده که نه (بر اثر طول کشیدن) موجب رنجش و نفرت مردم گردد و نه بر اثر خواندن موجب ضایع شدن حق بیمار شود؛ زیرا در میان نمازگزاران کسانی هستند که بیمارند یا کار ضروری دارند (و باید رعایت هر دو طرف بشود) من از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به یمن اعزام شدم پرسیدم:

موقعی که پیشنهاد آنان شدم، نمازم را چگونه انجام دهم؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

نماز خود را در میان آنان همانند نماز ضعیف ترین مردم بخوان و با مؤمنان مهربان باش!
(585)

592. واجبات و مستحبات

لا قربه بالنوافل اذا اضرت بالفرائض.

مستحبات چنانچه به واجبات زیان رساند، موجب قرب به خدا نشود. (586)

594. ترک مستحب در صورت زیان به واجب

اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها



هر گاه امور مستحب به واجبات زیان رسانند، آن ها را ترک کنید. (587)

594. اهمیت نماز جمعه

لا تسافر فی یوم جمعه حتی تشهد الصلاه الا فاصلا فی سبیل الله او فی امر تعذر به. و اطع الله فی جمیع امورک، فان طاعه الله فاضله علی ما سواها

در روز جمعه مسافرت مکن تا بتوانی در نماز جمعه شرکت کنی، مگر آن که سفر تو در راه خدا باشد یا به خاطر کاری باشد که در آن معذور باشی. در همه کارها مطیع خدا باش، که اطاعت خداوند بر همه چیز برتری دارد. (588)

4. وقت نماز

595. نماز در وقت خواندن

صل الصلاه لوقتها الموقت لها، و لا تعجل وقتها لفراغ، و لا تؤخرها عن وقتها لاشتغال و اعلم ان کل شیء من عملک تبع لصلاتک

نماز را در وقت مقرر آن به جای آور و به علت فراغت از کار وقت آن را پیش مینداز و به علت اشتغال آن به تاخیر مینمکن و بدان که هر کار تو وابسته به نماز است. (589)

596. بر پا داشتن نماز

يقول الله سبحانه:

رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاه و ايتاء الزكاه. و كان رسول الله صلى الله عليه و آله نصبا بالصلاه بعد التبشير له بالجنه



خدای سبحان می فرماید:

مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آن ها

را زیاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی دارد. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وجود این که به بهشت مژده داده شده بود برای نماز خود را به رنج می افکند. (590)

597. مراقبت از نماز

الله الله فی الصلاه، فانها عمود دینکم

خدا را، خدا را، مراقب باشید در مورد نماز؛ زیرا که نماز، ستون دین شماست. (591)

5. نماز شب و شب زنده داری

598. یقین برتر از شک و تردید

قد سمع رجلا من الحروریه یتهجذ و یقراء، فقال علیه السلام:

نوم علی یقین خیر من صلاه فی شک

علی مردی از خوارج را در حال عبادت شبانه و قرائت قرآن دید، فرمود:

(خوابی که با یقین همراه باشد، بهتر از نمازی است که با شک و تردید باشد) (592)

599. خوشا به حال شب زنده داران

عن نوف البکالی قالی:



رایت امیرالمومنین ذات لیلہ، و قد خرج من فراشه، فنظر فی النجوم، فقال لی:

یا نوف!

اراقد انت ام راقم؟

فقلت:

بل راقم!

قال:

یا نوف!

طوبی للزاهدين فى الدنيا، الراغبين فى الاخره، اولئك قوما اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا قرضا على منهاج المسيح.

یا نوف!

ان داود عليه السلام قام فى مثل هذه الساعه من الليل، فقال:

انها ساعه لا يدعو فيها عبد الا استجيب له، الا ان يكون عشارا او عريفا او شرطيا، او صاحب عرطبه و هو الطنبور او صاحب كوبه. و هى الطبل و قد قيل ايضا. ان العرطبه الطبل و الكوبه الطنبور

از نوف بکالی روایت شده است که گفت:



شبى اميرمؤمنان على عليه السلام را ديدم كه از بستر خویش برخاست و به ستارگان مى نگرد، آن گاه به من گفت:

ای نوف! خوابی یا بیدار؟

گفتم: بیدارم.

فرمود: ای نوف!

خوشا به حال پارسایان این جهان که دل در سرای دیگر بسته اند، آنان که زمین را فرش و خاک را بستر و آب را شربت نوشین و قرآن را شعار جامه زیرین؛ یعنی روش خود و زینت دل و دعا را دثار (جامه ی رو؛ یعنی مانع حوادث) قرار داده اند. و چون حضرت عیسی از دنیا بریده و جدا گشته اند.

ای نوف!

حضرت داود علیه السلام شب ها

در چنین ساعتی از بستر برمی خاست و مى گفت:

این ساعتی است که هیچ بنده ای خدای بزرگ را نخواند، مگر این که دعایش مستجاب شود، جز آن که باجگیر یا جاسوس خبرچین یا گزمه که همکار داروغه ستمگر است و یا نوازنده تنبور و طبل باشد (عرطبه به معنی تنبور و کوبه به معنی طبل است و نیز گفته اند:

عرطبه به معنی طبل و کوبه به معنی تنبور است) (593)

600. از خدا بترسید!



اتقوا الله عباد الله!

تقیه ذی لب شغل التفکر قلبه، و انصب الخوف بدنه، و اسهر التهجد غرار نومه

ای بندگان خدا!

از خدا بترسید، مانند ترسیدن خردمندی که اندیشه (قیامت) او را به خود مشغول کرده و ترس از عذاب الهی جسمش را رنجور ساخته، و شب زنده داری (برای عبادت و نماز شب خواب اندکش را ربوده است). (594)

601. اوصاف شب زنده داران

طوبی لنفس ادت الی ربها فرضها، و عرکت بجنبها بؤسها، و هجرت فی اللیل غمضها، حتی اذا غلب الکرى علیها افترشت ارضها، و توسدت کفها، فی معشر اسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاهم، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم، (اولئک حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون)

خوشا به حال کسی که وظیفه خویش را نسبت به پروردگارش ادا کند و مشکلات زندگی را تحمل کرده و ناملايمات را بر خود آسان گیرد و خواب را از دیدگان بشوید و اگر خواب بر او غلبه کرد، زمین را بستر خویش سازد و دستش را بالش. آنان که خوف قیامت چشمانشان را بیدار نگاه داشت و پهلوهایشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هایشان را بیدار نگاه داشت و پهلوهایشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هایشان به ذکر پروردگار در حرکت است و گناهانشان از بسیاری استغفار زدوده شده است:

آنان حزب و گروه خدا هستند، بدانید که گروه خدا رستگاران اند. (595)



602. چه نیکوست خواب زیرکان!

کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء جبذا نوم الاکیاس
بسا نماز شب خوانی که از ایستادن و نماز گزاردنش جز بیداری و رنج نیست، چه نیکو است
خواب زیرکان و عالمان دین! (596)

603. علی علیه السلام در محراب نیایش

من خبر ضرار بن حمزه الضبائی عند دخوله علی معاویه و مسالته له عن امیرالمؤمنین علیه
السلام و قال:

فاشهد لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی
لحیته یتلمل مل السلیم، و ینکی بکاء الحزین، و یقول:

یا دنیا! یا دنیا!

الیک عنی. ابی تعرضت؟

ام الی تشوقت؟

لا حان حینک هیهات!

غری غیری، لا حاجه لی فیک، قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فیها!

فعیشک قصیر، و خطرک یسیر، و املک حقیر. آه من قله الزاد، و طول الطریق ت و بعد
السفر، و عظیم المورد



گفته اند:

ضرار بن حمزه ضبایی بر معاویه وارد شد و معاویه درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام از او پرسید، او گفت:

گواهی می دهم که او را در جایی دیدم که شب پرده سیاهش را آویخته بود و او در محراب عبادتش ایستاده و محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید، و همانند دردمندان از سر خوف می گریست و می فرمود:

ای دنیا! ای دنیا!

از من دور شو و دست از دامنم بردار!

آیا برای فریفتن من این چنین در برابر من جلوه می کنی یا آرزومند منی؟

هنگام فریبت نزدیک مباد!

چه دور است آرزوی تو!

دیگری را بفریب؛ زیرا مرا به تو نیازی نیست.

من تو را سه طلاقه کردم که رجوعی نداشته باشد. زندگی در تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزو در تو حقیر است.

وای از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی حسابگاه (597)

604. توصیف اصحاب محمد (ص)



لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فما اری احدا یشبههم منکم!

لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا، و قد باتوا سجدا و قیاما، یراو حون بین جباههم و خدودهم و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم!

کان بین اعینهم ركب المعزی من طول سجودهم!

ادا ذکر الله هملت اعینم حتی تبل جیوبهم، و مادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف

من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم و یکی از شما را نمی بینم که مانند ایشان باشید؛ زیرا آنان صبح، ژولیده مو و غبار آلوده بودند و شب را بیدار به سجده و قیام می گذرانند. میان پیشانی ها و رخسارهایشان نوبت گذاشته بودند (گاهی پیشانی و گاه رخسار روی خاک می نهادند) و از یاد بازگشت مانند اخگر و آتشپاره سوزان می ایستادند. گویا پیشانی هایشان بر اثر طول سجده مانند زانوهای بزها (پینه بسته) بود، هر گاه ذکر خداوند سبحان به میان می آمد، از ترس عذاب و کیفر و امید به پاداش، اشک چشمانشان می ریخت، به طوری که گریبانهایشان تر می گشت و می لرزیدند، چنان که درخت در روز وزیدن تندباد می لرزد. (598)

بخش دوم: روزه

605. عید واقعی

فی بعض الاعیاد:

انما هو عید لمن قبل الله صیامه و شکر قیامه و کل یوم لا یعصی الله فیه فهو عید



امام علیه السلام در یکی از اعیاد فرمود:

همانا امروز عید است، برای کسی که روزه اش مورد قبول و شب زنده داری اش مشکور باشد و هر روزی که در آن معصیت خدا نشود آروز، عید است. (599)

606. حکمت روزه

حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات، و مجاهده الصیام فی الایام المفروضات، تسکینا لا طرفهم، و تخشیعا لابصارهم، و تذلیلا لنفوسهم

خداوند متعال بندگان را ایمان خود را از فریبکاری های شیطان محفوظ و مصون می دارد، به وسیله نمازها و زکات دادن و تحمل مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارک) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها. (600)

607. آزمایش اخلاص بندگان

فرض الله ... الصیام ابتلاء لا خلاص الخلق

خداوند روزه را آزمایشی برای اخلاص بندگان قرار داد. (601)

608. زکات بدن

لکل شیء زکاه، و زکاه البدن الصیام

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن روزه گرفتن است. (602)

609. روزه دار ظاهری



کم من صائم ليس له من صيامه الا الجوع و الظما، و کم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العناء، حبذا نوم الاكياس و افطارهم

بسا روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نیابد، و بسا شب زنده داری که از عبادت شبانه اش جز رنج و بی خوابی بهره ای نبرد، خوشا خواب زیر کان (عارف) و روزه خواری آنان! (603)

610. سپر عذاب

... صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب

روزه ماه رمضان سپر عذاب است. (604)

611. وقت افطار

صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم

نماز مغرب را هنگامی به پا دارید که روزه دار روزه اش را می گشاید. (605)

بخش سوم: زکات

612. زکات طلب

ان الرجل اذا كان له الدين الظنون، يجب عليه ان يزكيه، لما مضى، اذا قبضه

اگر کسی از دیگری طلبی داشته باشد که نمی داند می پردازد یا نه، واجب است از وصول

طلب به خاطر مدتی که بر آن گذشته است، زکات آن را پردازد. (606)



613. قسمت مال بین نیازمندان

فی کتاب له الی قثم بن العباس و هو عامله علی مکه:

و انظر. لی ما اجتمع عندک من مال الله فاصرفه الی من قبلک من ذوی العیال و المجاعه مصیبا به مواضع الفاقه و الخلات. و ما فضل عن ذلک فاحمله الینا لنقسمه فیمن قبلنا

نامه ای است از امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم بن عباس که عامل و کارگزار آن حضرت در مکه بود:

در آنچه از مال خدا در نزد تو گرد آمده، دقت و اندیشه کن!

سپس آن را به مصرف کسانی از عیالمدان و گرسنگانی که در مکه در نزد و هستند برسان و این در حالی باشد که آن را به مواردی از فقر شدید و احتیاجات مردم نیازمند برسانی و هر چه از این مصارف زیاد بیاید نزد ما بفرست تا آن را در میان کسانی (از گرسنگان و محتاجان) که نزد ما هستند قسمت کنیم. (607)

614. وسیله نگاهداری اموال

حصنوا اموالکم بالزکاه.

اموال خویش را با دادن زکات نگاه دارید. (608)

615. رشد دارایی

فرض الله ... الزکاه تسبیبا للرزق.



خداوند زکات را و وسیله ای برای رسیدن (مردمان مستحق) به روزی قرار داد. (609)

616. تدبیر برای روز نیازمندی

امسك من المال بقدر ضرورتك، و قدم الفضل لیوم حاجتك

مال را به اندازه ای که برایت لازم است نگاه دار و آنچه از احتیاجت افزون است برای روز احتیاجت (در قیامت و روز حساب) پیش بفرست. (610)

617. جمع آوری زکات

من وصيته لمن يستعمله علی الصدقات:

ثم احذر الينا ما اجتمع عندك نصيره حيث امر الله به، فاذا اخذها امينك فاعز اليه الا يحول بين ناقة و بين فصيلها و لا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها، و لا يجهدنها ركوبا، وليعدل بين صواحباتها في ذلك و بينها، و ليرفه علی اللاغب، و لیستان بالنقب و الظالع، و لیوردها ما تمر به من الغدر، و لا يعدل بها عن نبت الارض الی جواد الطرق، و لیروحها فی اساعات، و لیمهلهما عندالنطاف و الاعشاب، حتی تاتینا باذن الله بدنا منقیات، غیر متعبات و لا مجهودات

علی علیه السلام در توصیه به مامور جمع آوری زکات نوشت:

اموالی را که از زکات نزد تو گرد آمده، برای ما بفرست تا آنها را در مواردی که خداوند دستور داده به مصرف رسانیم. وقتی چهار پایان را به امین خود سپردی، به او سفارش کن که میان شتر و کره اش جدایی نیفکند و همه شیرشان را ندوشد، به طوری که به بچه آن‌ها آسیب رسد و از آن‌ها زیاد سواری نگیرد و خسته شان نکند و در سواری گرفتن از آن‌ها عدالت را رعایت کند و چهارپای خسته و مانده را استراحت دهد و با چهارپایی که سمش



آسیب دیده و از راه مانده است مدارا کند، و به هر آبیگری که می رسد آن ها را آب دهد و از زمین های سرسبز و علفزار به جاده های خشک و

خالی نراند و هر از چند گاهی آن ها را استراحت دهد و در جاهایی که آب و علف دارد، به آن ها فرصتی دهد که آب بیاشامند و بچرخند تا به اذن خداوند با تنی فربه و چاق و نا خسته و نارنجور به دست ما رسند. (611)

618. آداب جمع آوری زکات

فی وصیته لمن یستعمله علی الصدقات:

ثم امض الیهم بالسکینه و الوقار؛ حتی تقوم بیهم فتسلم علیهم، و لا تخدج بالتحیه لهم

امام علی علیه السلام در سفارش خود به کسی که او را مامور جمع آوری زکات می کرد فرمود:

سپس با آرامش و متانت به طرف ایشان حرکت کن تا به میان مردم آن آبادی برسی و توقف کنی و به آنان سلام کن، بدون این که در سلام گفتن آنان را تحقیر نمایی. (612)

619. زکات پیروزی

العفو زکاه الظفر.

گذشت، زکات پیروزی است. (613)

620. زکات با طیب خاطر



ان الزكاه جعلت مع الصلاه قربانا لاهل الاسلام، فمن اعطاها طيب النفس بها، فانها تجعل له كفاره و من النار حجازا و وقايه. فلا يتبعنها احد نفسه، و لا يكثرن عليها لهفه. فان من اعطاها غير طيب النفس بها، يرجو بها ما هو افضل منها، فهو جاهل بالسنة، مغبون الاجر، ضال العمل، طويل الندم

همانا زكات به همراه نماز برای نزدیکی مسلمانان به خداوند قرار داده شده است. بنابراین، کسی که با رضایت خاطر زكات را پردازد، كفاره گناهان او و مایه نگهداری اش از آتش باشد، پس نباید کسی دلی در پی زکاتی که می پردازد داشته باشد و مرتبا افسوس خورد؛ زیرا کسی که آن را از روی بی میلی پردازد و با این حال، در قبال آن، به بهتر از آن (یعنی بهشت) چشم آمدی بندد، به نسبت (پیامبر) نادان است و در پاداش مغبون به کارش بیهوده و پشیمانی اش طولانی باشد. (614)

621. حکم غنیمت

و من كلام له عليه السلام قاله لعبدالله بن زمعه لما طلب منه مالا في خلافته:

ان هذا المال ليس لي و لا لك، و انما هو فيء للمسلمين، و جلب اسياهم فان شركتهم في حربهم، كان لك مثل حظهم، و الا فجنه ايدهم لا تكون لغير افواههم

کلامی است از امیرالمؤمنین علیه السلام که با این کلام با عبدالله بن زمعه که در هنگام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالی که مالی از وی طلب می کرد. امیر فرمود:



همانا این مال نه به من تعلق دارد نه به تو، و جز این نیست که آن مال غنیمت و خراج مسلمانان است و مالی است که شمشیرهای مسلمین آن را به

دست آورده است، پس اگر تو در جنگ هایی که ایشان کرده اند شرکت داشته ای، تو هم مانند آنان، سهم و نصیبی داری و اگر چنین نیست، پس آنچه با دست های ایشان چیده شد (مقصود به دست آوردن غنایم است) جز برای خودشان مناسب نیست. (615)

622. زکات بدن

لکل شیء رکاه، و زکاه البدن الصیام

برای هر چیزی، زکاتی است و زکات بدن، روزه گرفتن است. (616)

بخش چهارم: حج

623. مهم ترین وسیله قرب

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله ... حج البیت و اعتماره فانهما ینفیان الفقر و یرحضان الذنب

بهترین وسیله تقرب به خدا، حج و عمره خانه خداست. این دو فقر را می زدایند و گناهان را می شویند. (617)

624. خدا را خدا را!

در خانه خدا

فیما اوصی عند وفاته:



و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم، فانه ان ترک لم تناظروا

در وصیت خود به هنگام وفات فرمود:

خدا را! خدا را!

در حق خانه پروردگارتان تا زنده اید آن را وا مگذارید که اگر رها شود، از عذاب مهلت داده نخواهید شد. (618)

625. حرم امن الهی

الکعبه جعله سبحانه و تعالی للاسلام علما، و للعائذین حرما، فرض حقه، و اوجب حجه، و کتب علیکم و فادته فقال سبحانه:

و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سیلا، و من کفر فان الله غنی عن العالمین

خداوند سبحان کعبه را نشانی برای اسلام و حرم امنی برای پناه آورندگان به آن قرار داد. حج و ادای حق آن را واجب گرداند و همه را به زیارت آن فراخواند و فرمود:

بر هر کسی که بتواند، زیارت (کعبه واجب) است و آن کس که کفر ورزد، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است. (619)

626. فلسفه حج

فرض الله ... الحج تقربه للدين.



خداوند حج را برای نزدیکی مسلمانان به یکدیگر به نفع تقویت دین واجب کرده است.
(620)

627. توجه به خانه خدا

فرض علیکم حج بیده الحرام، الذی جعله قبله للانام، یر دونه ورود الانعام، و یالھون الیه ولوہ الحمام. و جعله سبحانہ علامہ لتواضعھم لعظمتہ، و اذعانھم لغزتہ

خداوند زیارت بیت الحرام خود را که قبله مردمانش کرده بر شما واجب گردانید آنان همانند چارپایان (که بر آب وارد شوند) به آن جا وارد می شوند و همچون کبوتران (که به آشیانه خود باز می گردند) مشتاقانه به آن جا روی می آورند.

خداوند آن را نشانه ای برای فروتنی مردمان در برابر عظمت خویش و اعترافشان به قدرت و عزت خویش قرار داد. (621)

628. جهاد ناتوانان

الحج جهاد کلی ضعیف.

حج کردم جهاد هر ناتوانی است. (622)

بخش پنجم: جهاد

1. فلسفه جهاد، فضیلت جهاد

629. نیروی ایمان

لرجل یود حضور اخیه لیشھد نصر اللہ علی اعدائہ فی الجمل:



اهوی اخیک معنا!

فقال:

نعم. قال فقد شهدنا، و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال، و ارحام النساء،
سیر عف بهم الزمان و يقوی بهم الايمان.

مردی دوست داشت برادرش نیز می بود تا پیروزی خدا بر دشمنانش را در جمل ببیند.
امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن شخص فرمود:

آیا میل و اراده برادر با ما بود؟

عرض کرد:

بلی!

فرمود:

آری!

برادرت با ما حضور داشت در این لشکر و کارزار ما، گروه هایی حضور داشتند و شرکت
کردند که هنوز در نهانگاه صلب مردان و یا رحم زنان قرار دارند و حتی دیده بر این دنیا
نگشوده اند و روزی فرا می رسد که زمانه آنان را ناگهان و بی اختیار بیرون می آورد، ایمان
به وسیله آنان تقویت می گردد. (623)

630. شهید معرفت



من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بیه مات شهیدا، و وقع اجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النیه مقام اصلاته لسیفه هر که در بستر خود بمیرد، در حالی که به حق پروردگار خود و حق رسول او و اهل بیت رسولش معرفت داشته باشد، شهید مرده است و اجرش با خداست و سزاوار پاداش کردار نیکویی است که (انجام آن را) در نیت داشته است و این نیت جای شمشیر کشیدن او را می گیرد. (624)

631. دری از درهای بهشت

ان الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحه الله لخاصه اولیائه، و هو لباس التقوی، و درع الله الحصینه، و جنته الوثیقه به راستی جهاد دری از درهای بهشت است، که خداوند به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، و جهاد، لباس تقوا، زره محکم و سپر مطمئن خداست. (625)

632. جهاد ناتوانان و زنان

الحج جهاد کل ضعیف ... و جهاد المراه حسن التبعل حج کردن جهاد هر ناتوان است و جهاد زن، خوش رفتار و اطاعت از شوهر است. (626)

633. عزت اسلام

فرض الله ... الجهاد عزا للاسلام

خداوند ... جهاد را برای عزت بخشیدن به اسلام واجب فرمود. (627)



634. جایگاه شهید راه حق

من کتاب له الی معاویہ جوابا عن کتاب منه الیه:

و اما قولک ان الحرب قد اكلت العرب الا حشاشات انفس بقیت، الا و من اكله الحق فالی
الجنه، و من اكله الباطل فالی النار

در قسمتی از نامه جوابیه خود به معاویه می فرماید:

اما این که گفته ای جنگ عرب را در کام خود فرو برده و جز نیمه جانی از او باقی نگذاشته
است. بدان که هر کسی در راه حق فرو خورده شود، رهسپار بهشت گردد و هر که در راه
باطل از بین رود راهی دوزخ گردد. (628)

635. هم اجر جهادگر شهید

ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف؛ لکاد العفیف ان یکون ملکا من
الملائکه

کسی که در راه خدا جهاد و شهید شود، اجرش بزرگ تر از کسی نیست که بتواند گناه
کند و عفت ورزد، انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود. (629)

636. جامه خواری

من ترکه - یعنی الجهاد - رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء، و دیت بالصغار و القماه،
و ضرب علی قلبه بالاسهاب، و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد



کسی که به جهاد بی میلی کده، آن را فرو گذارد، خداوند جامه خواری و ردای بلا و گرفتاری بر او بپوشاند و به خواری و فرومایگی در افتد و بر دلش پرده های گمراهی زده شود و به سبب فرو گذاشتن جهاد، حق از او روی گردان شود و به باطل درافتد. (630)

637. چهار رکن جهاد

الجهاد منها من دائم الايمان على اربع شعب:

على الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و الصدق فى المواطن، و شتان الفاسقين. فمن ار بالمعروف شد ظهور المومنين، و من نهى عن المنكر ارغم انوف الكافرين، و من صدق فى المواطن قضى ما عليه، و من شنىء الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و ارضاه يوم القيامة جهاد از پایه های ایمان، دارای چهار قسمت است:

امر به معروف و نهی از منکر، صدق و راستی در هنگامه نبرد، کینه و دشمنی با فاسقان، آن که امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم کرده و آن که نهی از منکر کند، بینی کافران را به خاک مالیده و کسی که در میدان های نبرد صادقانه بایستند، وظیفه اش را انجام داده و آن که فاسقان را دشمن بدارد و به خاطر خدا خشم گیرد، خداوند به خاطر او خشم کند و او را در روز قیامت خشنود خواهد ساخت. (631)

638. مایه اعتلای اسلام

... الجهاد فى سبيله، فانه ذروه الاسلام

جهاد در راه حق که مایه اعتلای اسلام است. (632)



639. نکات پیش از شروع جنگ

و قال علیه السلام فی صفین:

فو الله ما دفعت الحرب یوما الا و انا اطمع ان تلحق بی طائفه فتهتدی بی ت و تعشو الی
ضوئی، و ذلك احب من ان اقتلها علی ضلالها

امام علی علیه السلام در صفین فرمود:

به خدا سوگند، یک روز جنگ را به تاخیر نینداختم، مگر از این رو که امید داشتم گروهی
به من ملحق شوند و به سبب من هدایت شوند و در پرتو من بیارامند؛ این را خوش تر دارم
تا آنان را در حالی که گمراهند بکشم. (633)

2. دعاهایی قبل از شروع جنگ

640. دعا هنگام رو به روی شدن با دشمن

من دائه لما عزم علی لقاء القوم بصفین:

اللهم رب السقف المرفوع ... ان اظهرتنا علی عدونا، فجنبنا البغی و سددنا للحق، و ان اظهر
تهم علینا فارزقنا الشهاد، و اعصمنا من الفتنه

دعای امام علی علیه السلام در آن هنگام که آهنگ رویارویی با سپاه معاویه در صفین کرد:

خدایا!



ای پروردگار آسمان برافراشته! ... اگر ما را بر دشمنان پیروز گردانیدی، از ستم و تجاوزگری به دورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چیره ساختی، شهادت را روزیمان کن و از فتنه و گمراهی محفوظمان دار! (634)

641. دعای رویاروی

اللهم اليك افضت القلوب و مدت الاعناق ... اللهم انا نشكو اليك غيبه نبينا و كثره عدونا، و تشتت اهوائنا

امام علی علیه السلام در هنگام رویارویی با دشمن در جنگ می گفت خدایا!

دل ها به سوی تو پر کشیده و گردن ها سوی تو کشیده شده است ... پروردگارا!

از نبودن پیامبرمان و زیادی دشمنانمان و پراکندگی خواسته هایمان، به درگاه تو شکایت می آوریم. (635)

642. رحمت خدا بر شما باد!

انفروا - رحمکم الله - الی قتال عدوکم، و لا تثاقلوا الی الارض فتقروا بالخسف، و تبوؤوا بالذل، و یکون نصیبکم الاخس، و ان اخا الحرب الارق و من نام لم ینم عنه

رحمت خدا بر شما باد!

به پیکار با دشمن خود بیرون روید و کندی نکنید که با خواری و خفت برجای خواهید ماند و پست ترین چیز دنیا (فرومایگی و ذلت) نصیبتان خواهد شد. همانا سرباز رزمنده، بیدار



است و آن (رزمنده ای) که در خواب غفلت به سر برد، بداند که دشمنش از او غافل نیست.
(636)

3. اهتمام امیر مؤمنان علی علیه السلام در جهاد

643. نهی از فرار

لا تشتدن علیکم فره بعدها کره، و لا جوله بعدها حمله، و اعطوا السیوف حقوقها
گریزی که در پی آن بازگشت باشد و شکستی که در پی اش حمله، بر شما سخت و ناگوار
نیاید، حق شمشیرها را بگذارید! (637)

644. محبوب ترین چیزها نزد علی علیه السلام

عندما یوبخ اصحابه علی التوانی عن الجهاد:
و ان احب ما انا لاق الی الموت
امام علی علیه السلام در آن جا که یاران خود را به دلیل سستی در امر جهاد توبیخ می کند،
می فرماید:

برای من محبوب ترین چیزی که ملاقاتش کنم مرگ است. (638)

645. پاکسازی زمین

من کتابه الی عثمان بن حنیف:

و ساجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس



در نامه خود به عثمان بن حنیف می فرماید:

کوشش می نمایم که زمین را از این شخص واژگون و جسم منحرف (معاویه) پاک سازم.
(639)

646. دعوت به جهاد هر حال

الا و انی قد دعوتکم الی قتال هولاء القوم لیلا و نهارا، و سرا و اعلانا، و قلت لکم، اغزوه
قبل ان یغزوکم، فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا
هان!

من شما را شب و روز، در آشکار و نهان به نبرد با این قوم فرا خواندم و به شما گفتم:
پیش از آن که آنان به شما یورش آورند، شما بر آنان بتازید؛ زیرا به خدا سوگند، هیچ
مردمی در دل سرزمین خودشان مورد حمله قرار نگرفت، جز آن که به خاک مذلت افتاد.
(640)

647. پیشگویی علی علیه السلام در نبرد خوارج

فی حرب الخوارج:

مصارعهم دون النطفه، و الله لا یفلت منهم عشره و لا یهلك منکم عشره

در جنگ با خوارج فرمودند:



قتلگاه آنان این سوی نهر است، به خدا سوگند، از آنان ده نفر نخواهند گریخت و از شما ده نفر کشته نخواهند شد. (641)

648. جنگ در رکاب پیامبر (ص)

لقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله نقتل ابانا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا؛ ما يزيدنا ذلك الا ايماننا و تسليما، و مضيا على اللقم، و صبيرا على مفضل الالم، و جدا في جهاد العدو

ما در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگیدیم و این پیکار بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر در برابر سوزش ناراحتی ها و کوشش در جنگ با دشمن ثابت قدم تر می ساخت. (642)

649. جانبازترین طایفه

اما نحن فابدل لما في ايدينا، و اسمح عند الموت بنفوسنا

ما (بنی هاشم) در آنچه درایم بخشنده تریم و در پیکار جانبازتریم. (643)

650. جنگ با حق ستیزان

لعمري ما على من قتال من خالف الحق و خابط الغي من ادهان و لا ايهان. فتقوا الله عباد الله، و فروا الى الله من الله، و امضوا في الذي نهجه لكم، و قوموا بما عصبه بكم. فعلى ضامن لفلجكم آجلا، ان لم تمنحوه عاجلا

به جان خودم سوگند که در جنگ با حق ستیزان و فرورفتگان در ورطه گمراهی، هرگز سازشکاری و سستی روا نمی دارم. پس، ای بندگان خدا!



از خدای پرهیزید و از عذاب خدا، به خدا بگریزید و در راه روشنی که فرا پیش شما نهاده است پیش روید و به آنچه شما را بدان مکلف فرموده قیام کنید!

اگر در این دنیا پیروزی نصیب شما نشد، علی پیروزی در آن دنیا را برای شما ضمانت می کند. (644)

651. اشتیاق علی به جنگ

و ایم الله لئن فررتم من سيف العاجله، لا تسلموا من سيف الاخره، و انتم لهامیم العرب، و اسنام الاعظم، ان فی الفرار موجدہ الله، و الذل اللازم، و العار الباقی. و ان الفار لغير مزید فی عمره، و لا محجوز محجوب بینہ و بین یومه. من الرائج الی الله كالظمان یرد الماء؟

الجنه تحت اطراف العوالی!

الیوم تبلی الاخبار!

و الله لانا اشوق ای لقائهم منهم الی دیارهم

به خدا سوگند، اگر از شمشیر این دنیا بگریزید، از شمشیر آن جهان نخواهید رهید. شما اشراف و بزرگان عرب هستید. همانا فرار از جنگ موج خشم خداوند و خواری و ننگ جاویدان است. به زندگی گریزنده هرگز چیزی افزوده نگردد و چیزی مانع مرگش نشود. کیست که همچون تشنه ای که به آب می رسد به سوی حق رود؟

بهشت زیر لبه های نیزه هاست. امروز نهران ها آزموده و آشکار می شوند. به خدا سوگند، که



من به رویارویی آنان بیش از آن اشتیاق دارم که آن ها برای رسیدن به خانه های خود مشتاق اند. (645)

652. جنگ صفین

فی مقاتله صفین لما غلب اصحاب معاویه علی الفرات:

قد استطعمو کم القتال، فاقروا علی مذله، و تاخیر محله، او رووا السیوف من الدماء ترووا من الماء؛ فالموت فی حیاتکم مقهورین، و الحیاه فی موتکم قاهرین

در جنگ صفین آن گاه که سپاه معاویه آب فرات را در اختیار گرفت، فرمود:

(با این اقدامشان) از شما خواستند تا دست به جنگ بکشاید، اینک شما یا به خواری اعتراف کنید و منزلت شجاعت و شرافت را از دست نهدید، یا شمشیرها را از خون ها سیراب کنید تا از آب سیراب شوید، زیرا اگر زنده بمانید، اما شکست خورده باشید در حقیقت مرده اید و اگر بمیرید؛ اما پیروز شوید در حقیقت زنده اید! (646)

653. آموزش جنگی

من کتابه علیه السلام الی امرائه علی الجیش:

من عبدالله علی بن ابی طالب امیرالمومنین الی اصحاب المسالحو، اما بعد، فان حقا علی الوالی ان لا یغیر علی رعیتة فضل ناله. فاذا فعلت ذلک وجبت لله علیکم النعمه ولی علیکم الطاعه، و ان لا تنکصوا عن دعوه، و لا تفرطوا فی صلاح، و ان تخوضوا الغمرات الی الحق فان انتم لم تسقیموا لی علی ذلک لم یکن احد اهون علی ممن اعوج منکم، ثم اعظم له العقوبه و لا یجد عندی فیها رخصه، فخذوا هذا من امرائکم



در قسمتی از نامه خود به فرماندهان سپاهش می فرماید:

از بنده خدا علی بن ابی طالب امیرمؤمنان به نیروهایی مسلح:

اما بعد، بر والی است که به سبب نعمت های فراوانی که بدو رسیده رفتارش نسبت به مردم تغییر نکند... اگر چنین کردم بر خداست که شما را نعمت ارزانی دار و بر شماست که از من فرمان برید

و هرگاه شما را فرا خواندم درنگ نکنید و در انجام کارهای درست کوتاهی نورزید و در راه حق در گرداب سختی ها فرو روید، اما اگر در این کارها با من راست و صادق نباشید، هیچ کس در نظر من خوارتر از آن نباشد که کج راهه می رود. در این وقت او را کیفی سهمگین خواهم داد و او از کیفی من رهایی نخواهد یافت. شما نیز از فرماندهان خود همین پیمان را بگیرید. (647)

654. هدایت به راه روشن بهشت.

و قد جمع الناس بعد صفین و حضهم علی الجهاد فسکتوا ملیا، فقال:

... لقد حملتکم علی الطريق الواضح التي لا یهلك علیها الا هالک من استقام فالی الجنة، و من زل فالی النار

امام علیه السلام بعد از جنگ صفین و نهروان اصحابش را برای ادامه نبرد تحریص کرد و فرمود... شما را به راه روشنی وا داشتم که جز افراد ناشایسته در آن هلاک نشوند، هر کس در این راه استقامت کرد به جانب بهشت شتافت و کسی که پایش لغزید به جهنم روانه شد. (648)



4. آموزش نظامی

655. مبارز سرکش به خاک افتد؟

لا بنه الحسن:

لا تدعون الی مبارزه، و ان دعیت الیها فاجب، فان الداعی باغ، و الباغی مصروع

امام علی به فرزند خود حسن علیه السلام فرمود:

هرگز مبارز مطلب، اما اگر به مبارزه دعوت شدی پذیر، زیرا آن که به مبارزه فرا خواند سرکش است و سرکش به خاک افتد. (649)

656. حمایت از یکدیگر در عرصه میدان

من کلامه لاصحابه فی ساحه الحرب بصفین:

و ای امری منکم احس من نفسه رباطه جاش عند اللقاء، و رای من احد من اخوانه فشلا، فلیذب عن اخیه بفضل نجدته التي فضل بها علیه کما یذب عن نفسه، فلو شاء الله لجعله مثله

در قسمتی از سخنان آن حضرت در میدان جنگ صفین آمده است:

هر کدام شما که در هنگام رویارویی با دشمن در دل خویش احساس دلیری داشت و در برابر خود ترس و خوفی دید، باید به سبب برتری و دلیری که خداوند ارزانی اش داشته است، از برادر خویش دفاع کند، همان گونه که از خویشتن دفاع می کند، زیرا که اگر خدا می خواست او را نیز همچون ولی دلیر می آفرید. (650)

657. ثابت قدم در جنگ



لابنه محمد بن الحنفیه لما اعطاه الرايه يوم الجمل:

تزول الجبال و لا تزول!

عض علی ناجذک. اعر الله جمحتک. تد فی الارض قدمک. ارم ببصرک اقصى القوم و
غض بصرک و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه

امام علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه هنگامی که پرچم را به دست او داد فرمود:
فرزندم!

اگر کوه ها از جای کنده شوند، تو پا برجا باش. دندان ها را روی هم بفشار. جمجمه ات را
به خدا بسپار، قدمت را روی زمین چونان میخ فرورفته ثابت بدار، چشم به آخرین صفوف
دشمن بدوز، و دیده از نیروها و بارقه های شمشیر آنان بپوش و خیره مباش و بدان که
پیروزی از نزد خداوند سبحان است. (651)

658. آموزش فنون جنگی

فی تعلیم الحرب و المقاتله:

معاشر المسلمین، استشعروا الخشیه، و تجلبوا السکینه و عضوا علی النواجذ، فانه انبی للسیوف
عن الهام و اکملوا اللامه و قلقوا السیوف فی اغمادها قبل سلها. و الحظوا الخزر و اطعنوا
الشزر، و نافحوا بالظبا، و صلوا السیوف بالخطات و اعلموا انکم بعین الله

امام علی علیه السلام در آموزش فنون جنگ و جنگجویی می فرماید:

ای گروه مسلمانان!



خدا ترسی را جامه زیرین خود کنید و ردای آرامش را پوشید و دندان هایتان را بر هم بفشارید؛ زیرا که این کار تاثیر شمشیرها را بر سر کمتر می کند، زره کامل پوشید و پیش از برکشیدن شمشیرها آن ها را در نیامشان بجنابانید و خشمگنانه با گوشه چشم بنگرید و از چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شمشیرها ضربه زنید و با پیش نهادن گام هایتان شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که زیر نظر خدا هستید. (652)

659. رموز شکست در جهاد

اول ما تغلبون علیه من الجهاد، الجهاد باید یکم، ثم بالسنتکم، ثم بقلوبکم؛ فمن لم يعرف بقلبه معروفا، و لم ينکر منکرا، قلب فجعل اعلاه اسفله و اسفله اعلاه

اولین چیزی که در جهاد از آن شکست می خورید، جهاد با دست هایتان است، بعد با زبان هایتان، سپس با دل هایتان، پس آن که با دلش خوبی ها را نشناسد و با بدی ها به مبارزه برنخیزد، قلبش واژگونه می شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا می شود. (653)

660. جایگاه سربازان مسلح و غیر مسلح

قدموا الدارع، و اخروا الحاسر، و عضوا علی الاضراس، فانه انبی للسیوف عن الهام؛ و التووا فی اطراف الرماح، فانه امور للاسنه؛ و عضوا الالبسار، فانه اربط للجاش، و اسکن للقلوب، و امیتوا الاصوات، فانه اطرء للفشل

زره پوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید و دندان ها را برهم بفشارید که این کار تاثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند و در اطراف نیزه ها پیچ و تاب خورید که با این کار در برابر نیزه ها بهتر می توان جا خالی کرد، دیدگان را فرو اندازید که



این کار بیشتر قوت قلب و آرامش دل می بخشد، صداهای خود را خاموش کنید که این کار در زدودن ترس و سستی مؤثر است. (654)

661. جهاد سه گانه

الله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و الستکم فی سبیل الله

خدا را، خدا را، در مورد جهاد با اموال، جان ها و زبان های خویش در نظر بگیرید. (655)

662. نیروی خشم را تیز کنید!

من احد سنان الغضب لله قوی علی قتل اشداء الباطل

هر که برای خدا سرنیزه خشم خود را تیز کند، بر کشتن سردمداران باطل نیرومند گشته و پیروز شود. (656)

663. گزیده ترین سران سپاه

ولیکن اثر رؤوس جندک عندک من واساهم فی معونته، و افضل علیهم من جدته، بما یسعمهم و یسمع من وراء هم من خلوف اهلیم، حتی یكون همهم هما واحدا فی جهاد العدو؛ فان عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک ... فافسخ فی آمالهم و اصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم؛ فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناکل، ان شاء الله

باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو آن کسی باشد که با دیگران همیاری کند و آنچه دارد به آنان ببخشد، چندان که خود و خانواده شان را که بر جایی گذاشته اند به خوبی تامین کنند،



تا همگی در جهاد و مبارزه با دشمن هماهنگ شوند؛ چه مهربانی تو با آنان دل های ایشان را به تو مهربان می کند ... آرزوهای آنان را برآور و پیوسته از آنان ستایش و تقدیر کن و زحمت سختی دیدگان را به زبان آر، که یاد کردن فراوان از کارهای خوب آنان به خواست خدا دلیران را برانگیزد و ترسوی سست اراده را تشویق کند ان شاء الله. (657)

664. نهی از آزار به زنان

من وصیه لعسکرده قبل لقاء العدو بصفین:

لا تهيجوا النساء باذى. و ان شتمن اعراضكم و سبين اراء کم، فانهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول، ان کنا لنومر بالكف عنهن و انهن لمشركات

وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به سپاه خود پیش از برخورد با دشمن در صفین:

با آزار به زنان، خشم آن ها را بریانگیزید و آن ها را به هیجان نیاورید، اگر چه به آبرو و عرض شما ناسزا گویند و به امیرانتان دشنام دهند؛ که آن ها از جهت نیرو و جان و عقل ضعیف

اند و به این امر توجه کنید که ما چنان بودیم که به خود داری از آزار زنان، در آن وقت که مشرک بودند فرمان داده شده بودیم. (پس از این خودداری در عصر اسلام، لازم تر است.) (658)

665. خصوصیات فرمانده سپاه

للاشتر لما ولاه مصر:



فالجنود - باذن الله - حصول الرعيه، و زين الولاه، و عز الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه الا بهم. ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم. فول من جنودك انصحهم في نفسك لله و لرسول و لامامك، و انقاهم جيبا، افضلهم حلما، ممن يبطن عن الغضب، و يستريح الى العذر، و يراف بالضعفاء، و ينبو على الاقوياء و ممن لا يثير العنف، و لا يعقد به الضعف

در فرمان حکومت مصر به اشتر می فرماید:

سپاهیان، به اذن خدا، دژهای مردم اند و زیور والیان و مایه توانمندی و ارجمندی دین و وسیله امنیت. مردم جز با بودن سپاهیان پایدار نمی مانند و سپاهیان نیز جز با خراجی که خداوند برای آن ها مقرر فرموده است، قوام نمی گیرند، آنان به وسیله خراج در جهاد با دشمنانشان توانا می شوند و کار خود را بدان سامان می دهند. پس از سپاهیان خود آن کس را به فرماندهی برگزیدن که به نظر تو برای خدا، و پیامبر او و پیشوایت از همه خیر خواه تر است و از همه خیر خواه تر است و از همه پاکدامن تر و بردبارتر می باشد. کسی که دیر به خشم آید و با پوزش فرد مورد غضب آرام گیرد، با ناتوانان مهربان باشد و با زورمندان

قاطع، خشونت او را برنینگیزد و ناتوانی او را برجای نشانند. (659)

666. سفارش علی در میدان جنگ صفین

قال لعسکره قبل لقاء العدو بصفین:



لا تقاتلوهم حتى يبدوكم، فانكم بحمدالله على حجه، وتر ككم اياهم حتى يبدوؤكم حجه
اخرى لكم عليهم، فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تفتوا مدبرا، و لا تصيوا معورا، و لا تجهزوا
على جريح

امام عليه السلام به سپاه خود قبل از برخورد با دشمن در صفین فرمود:

با آن ها جنگ نکنید تا آن ها آغاز به جنگ کنند؛ زیرا بحمدالله شما بر حقیق و حجت با
شماست و آغاز نکردن شما به جنگ از طرف آن ها حجت دیگری برای شما و به زیان
آنهاست و هنگامی که آن ها به خواست خدا شکست خوردند، فراری ها را نکشید و آن
که از در ناچاری به کشف عورت خود پناهنده شد مکشید و مجروحان را نکشید. (660)

667. جایگاه امیر لشکر

(وصیته علیه السلام لمعقل بن قیس الرياحی حین انفذه الی الشام):

لا تقاتلن الا من قاتلك ... فاذا لقيت العدو فقف من اصحابك وسلطا، و لا تدن من القوم
دنو من یرید ان ینشب الحرب و لا تباعد عنهم تباعد من یهاب الباس حتی یاتیک امری، و
لا یحملنکم شانهم علی قتالهم قبل دعائهم و الاعذار الیهم

از سفارش های امام علیه السلام به معقل بن قیس هنگامی که او را به صفین می فرستاد
فرمود:

جز با کسی که با تو سر جنگ دارد، پیکار مکن ... هرگاه دشمن را دیدی جایگاهت را
در قلب لشکریانت قرار ده، نه آن قدر به دشمن نزدیک شو چون کسی که می خواهد آتش



جنگ را روشن کند و نه آن قدر از دشمن دور شو چون کسی که از جنگ می ترسد تا فرمان من برسد، و مبادا با آنان قبل از

آن که آن ها را به صلح دعوت کنید و عذر خود را تمام گردانید وارد جنگ شوید. (661)

5. شکایت جنگی علی علیه السلام

668. خطبه پس از حکمین

بعد غاره الضحاک بن قیس صاحب معاویه علی الحاج بعد قصه الحکمین، و هو یستنهض اصحابه لماحدث فی الاطرف:

ای دار بعد دار کم تمنعون؟

و مع ای بعدی تقاتلون؟

این خطبه از داستان حکمین (ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص) پس از آن که ضحاک بن قیس به کاروان حج تاخت آن را غارت نمود، ایراد نموده است). کدامین خانه و وطن را جز خانه و وطن خود از اشغال بیگانگان ممنوع خواهید ساخت؟

و با کدامین رهبر پس از من، به میدان نبرد وارد خواهید شد؟! (662)

669. همه شما سیاهی لشکرید!

فی تویخ بعض اصحابه:



انکم - و الله لكثير في الباحات، قليل تحت الرايات، و اني لعالم بما يصلحکم، و يقيم اودکم،
و لكنی لا اری اصلاحکم بافساد نفسی

امام علی علیه السلام در توییح اصحابش فرمود:

سوگند به خدا، شما در صحنه میدان های آرام انبوه می نمایید؛ ولی در زیر پرچم های
برافراشته در کارزار ذوب می شوید و اندک می گردید و من آنچه را که شما را اصلاح و
کجی هایتان را راست می کند می دانم؛ ولی هرگز با فاسد کردن خویشتن شما را اصلاح
نخواهم کرد. (663)

670. شکایت نامه به معاویه

من کتابه الی معاویه:

الاتری غیر مخبر لک، و لکن بنعمه الله احدث - ان قوما استشهدوا فی سبیل الله تعالی من
المهاجرین و الانصار، و لكل فضل، حتی اذا استشهد شهینا قیل:

سیدالشهداء و خصه رسول الله صلی الله علیه و آله بسبعین تکبیره عند صلاته علیه!

امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می نویسد:

نه این که بخواهم به تو خبر دهم؛ بلکه به انگیزه یاد کردن نعمت خداوند می گویم، مگر
نمی بینی که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای تعالی شهید شدند و هر یک از آنان
را (به جای خود) ارزش و فضیلتی است، اما وقتی شهید ما (حمزه) به شهادت رسید،
سیدالشهداء نام گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز خواندن بر او اختصاصا
هفتاد تکبیر گفت. (664)



671. کاش یک روز هم با شما نبودم!

فو الله لو لا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهاده؛ و توطینی نفسی علی المنیه لاحبیت الا القی
مع هولاء یوما واحدا، و لا التقی بهم ابدا

به خدا سوگند، اگر من در هنگام پیکار با دشمن مشتاق نبودم و خود را برای مگر در راه
خدا مهیا نکرده بودم، دوست داشتم حتی یک روز با این مردم رو به رو نشوم و هرگز آن
ها را ملاقات نکنم. (665)

672. شکوه از غفلت یاران

فس استنفار الناس الی اهل الشام:

لعمر الله - سمع نار الحرب انتم!

تکادون و لا تکیدون، و تنتقص اطرافکم فلا تمتعضون، لا ینام عنکم و انتم فی غفله ساهون
... و الله ان امرا یمکن عدوه من نفسه یعرق لحمه، و یهشم عظمه، و یفری جلدہ، لعظیم
عجزه ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدر. انت فکن ذالک ان شئت:

فاما انا فو الله دون ان اعطی ذلک ضرب بالمشرفیه تطیر منه فراش الهام، و تطیح السواعد و
الاقدام، و یفعل الله بعد ذلک ما یشاء

برای تشویق مردم به جنگ با اهل شام فرمود:

سوگند به خدا، که شما بد شعله ای برای آتش هستید!



زیرا به شما نیرنگ می زنند و شما نیرنگ نمی زنید. شهرهای شما را می گیرند و شما خشمگین نمی شوید (دشمن از شما غافل نیست و شما در غفلت و بی خبری به سر می برید ... به خدا سوگند، مردی که دشمنش را بر خود چنان مسلط کند که گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را در هم شکند و پوستش را بکند، مردی بس ناتوان و زبون است و در سینه اش دلی ضعیف دارد. تو اگر خواهی چنین باشی باش!

اما من به خدا سوگند، چنین نخواهم

بود، بلکه با شمشیرهایی مشرفی چنان بر او خواهم نواخت که ریزه استخوان های سر او پیرد و دست ها و پاها به هر سو پراکنده شود، از آن پس خدا هر چه خواهد بکند. (666)

673. شکایت از سستی مردم

هو علیه السلام یستنهض الناس حین ورد خبر غزو الانبار بجیش معاویه، فلم ینهضوا:

الا و انی قد دعوتکم الی قتال هو لاء القوم لیلا و نهارا، و سرا و اعلانا و قلت لکم:

اغزوه قبل ان یغزوکم، فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا، فتوا کلتم و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات، و ملکت علیکم الاوطان

این خطبه را علی علیه السلام هنگامی که خبر هجوم لشکریان معاویه به انبار به او رسید و مردم از این خبر تحریک نشده بودند، برای تحریک مردم فرمود:

آگاه باشید!

من شما را شب و روز، مخفی آشکار برای پیکار با این قوم دعوت نمودم، و به شما گفتم:



پیش از آن که هجوم بیاورند، شما بر آنان پیش دستی کنید و بر آنان هجوم ببرید، سوگند به خدا، هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت، مگر این که ذلیل شد.

شما تکلیف جهاد را به گردن یکدیگر انداختید و از یکدیگر گسیختید و بی یاور گشتید تا در نتیجه غارتگری ها، شما را متلاشی ساختند و بر وطن های شما مسلط شدند. (667)

674. آیا زنان را نهی نمی کنید!

لما سمع علیه السلام بکاء السناء علی قتلی صفین:

اتغلبکم نساؤکم علی ما سمع الا تنهونهن عن هذا الرنین!؟

هنگامی که امام علیه السلام صدای شیون زنان بر کشتگان صفین را شنید فرمود:

آیا زنان شما با این فریاد گریه کن من می شنوم بر شما چیره شده اند؟

چرا آنان را از این ناله و فغان باز نمی دارید؟! (668)

بخش ششم: امر به معروف و نهی از منکر

675. افزایش رزق، دوری اجل

ان الامر بالمعروف، و النهی عن المنکر، لخلق الله سبحانه، و انهما لا یقربان من اجل، و لا ینقصان من رزق

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است و این دو صفت، مرگ را نزدیک نگردانند و از روزی آدمی نکاهند. (669)



676. امر به معروف و نهی از منکر با دست و زبان

و امر بالمعروف تکن من اهله، و انکر المنکر بیدک و لسانک و باین من فعله بجهدک

امر به معروف کن تا اهل آن شوی!

و با دست و زبان نهی از منکر کن و با کوشش بسیار از کسی که منکرات را انجام می دهد دوری گزین. (670)

677. فلسفه امر به معروف و نهی از منکر

فرض اله ... الامر بالمعروف مصلحه للعوام، و النهی عن المنکر ردعا للسفهاء

خداوند امر به معروف را به خاطر اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای جلوگیری از نابخردان از زشتی ها واجب کرد. (671)

678. چون قطره در برابر دریا

ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله، عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، الا کنفته فی بحر لجی

تمامی اعمال و کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، مانند قطره ای در مقابل یک دریای بزرگ و پهناور است. (672)

679. خطر رها کردن امر به معروف و نهی از منکر

من وصیه علیه السلام للحسنین علیه السلام:



بعد ان ضربه ابن ملجم:

لا تتركوا الامر بالمعروف و النهی عن المنكر فيولى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم

سفارش حضرت علی علیه السلام به حسنین علیها السلام پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم:

امر به معروف و نهی از منكر را رها مكنيد كه در اين صورت بدان شما زمام امورتان را به دست می گیرند و آن گاه هر چه دعا كنيد، مستجاب نخواهد شد. (673)

680. نفرین خدا بر این گروه!

لعن الله الامرین بالمعروف التاركین له، و الناهین عن المنكر العاملين به!

نفرین خدا بر آن کسانی که امر به معروف کنند و خود آن را ترك گویند، و نهی از منكر کنند و خود مرتكب آن شوند! (674)

681. نهی از منكر علی (ع)

لما كان جالسا فی اصحابه فمرت بهم امراه جملیه، فرمقها القوم بابصارهم:

ان ابصار هذه الفحول طوامح؛ و ان ذلك سبب هبابها، فاذا نظر احد كم الى امراه تعجبه فليلا مس امله، فانما هي امراه كامرآه، فقال رجل من الخوارج (قاتله الله كافرآ ما افقهه) فوثب القوم ليقتلوه، فقال عليه السلام:

رويدا انما هو سب بسب، او عفو عن ذنب!



حضرت علی علیه السلام در میان نشسته بود، زنی زیبا از آن جا می گذشت، یاران به او نگریستند. آن حضرت علیه السلام فرمود:

چشمان این مردان نگرش شهوانی است و همین باعث که این مردان با دین آن زن به هیجان در آمدند. پس هنگامی که یکی از شما به زنی نگاه کرد که برای او خوشایند بود، پس با زن خود نزدیکی کند؛ زیرا جز این نیست که او هم زنی است مانند زن او.

مردی از خوارج گفت:

خدا این ... را بکشد!

چه فقیه بزرگی است!

یاران حضرت حمله کردند تا او را بکشند. فرمود:

صبر کنید و او را مکشید!

جز این نیست که ناسزایی گفته است، پاسخ او یک ناسزا است یا بخشیدن گناه است! (675)

682. انواع امر به معروف و نهی از منکر

اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم، ثم بالسنتکم، ثم بقلوبکم؛ فمن لم يعرف بقلبه معروفًا، و لم ينکر منکراً، قلب فجعل اعلاه اسفله و اسفله اعلاه

نخستین جهادی که به زور از شما سلب می شود، جهاد با دستان شماست. سپس جهاد با زبان هایتان و آن گاه با دل هایتان. پس، هرگاه کسی در دل خویش کار نیک را نیک نداند و ستایش نکند و از کار زشت نفرت نورزد، واژگون شود و زیر و زبر گردد. (676)



683. نهی از منکر عملی

ردوا الحجر من حیث جاء فان الشر لا يدفعه الا الشر

سنگ را با سنگ پاسخ دهید؛ زیرا بدی را جز بدی دفع نکند. (677)

684. مالیدن بینی کافر به خاک

من نهی عن المنکر ارغم انوف الکافرین

هر که نهی از منکر کند، بینی کافران را به خاک مالد. (678)

685. نیکوترین امر و نهی

... افضل من ذلك کلمه عدل عند امام جائز

نیکوترین (امر به معروف و نهی از منکر) گفتن سخن حق نزد پیشوای ستمگر است. (679)

686. از خواب غفلت بیدار شو!

افق ایها السامع من سکر تک، و استیقظ من غفلتک، و اختصر من عجلتک!

ای شنونده!

از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلت بیدار شو و از شتاب بکاه (680)

687. از این کار دور باش!

احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او عتذر منه



از هر کاری که اگر از کننده آن باز خواست شود آن رازش شمارد یا از آن پوزش خواهد،
دوری کن! (681)

688. این گونه مباش!

لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل ... ینهی، و لا ینتهی
چونان کسی مباش که بی عمل به آخرت آمدی می بندد ... از خلاف کاری و گناه باز می
دارد؛ اما خود باز نمی ایستد. (682)

689. دوری گزین از این کار!

احذر کل عمل یعمل به فی السر، و یستحی منه فی العلانیه
از هر کاری که در نهان انجام می شود و در آشکارا از انجام آن شرم شود، دوری کن.
(683)

690. بدتر از بد و خوب تر از خوب!

انه لیس شیء بشر من الشر الا عقابه، ولیس شیء بخیر من الخیر الا ثوابه
بدتر از بد، کیفر آن است و خوب تر از خوب، پاداش آن. (684)

691. نهی از کمک به نااهل

لیس لواضع المعروف فی غیر حقه، و عند غیر اهله من الحظ فیما اتی الا محمده اللئام و ثناء
الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما علیهم ما اجود یده!



و هو عن ذات الله بخيل!

برای کسانی که بی جا و به افراد نامستحق و نااهل نیکی می کنند، از این نیکی بهره ای نباشد، مگر ستایش فرومایگان و مدح نابکاران و سخن نادانان که تا وقتی به آن ها احسان و نیکی کند گویند:

چه دست بخشنده ای دارد!

حال آن که در جایی که به خدا مربوط می شود و در راه او باید کمک کند، بخل می ورزد.
(685)

692. بالاترین مرتبه نهی از منکر

ایها المؤمنون!

انه من رای عدوانا يعمل به و منکرا یدعی الیه، فانکره بقلبه فقد سلم و بری؛ و من انکر بلسانه فقد اجر، و هو افضل من صاحبه؛ و من انکره بالسيف لتکون کلمه الله هی العلیا و کلمه الظالمین هی السفلی، فذلک الذی اصاب سبیل الهدی، و قام علی الطریق و نور فی قلبه الیقین

ای مؤمنان!

هر کس تجاوز را از سوی کسی دید، یا دعوت به زشتکاری و خلافی را مشاهده کرد و در دل خویش به آن اعتراض نمود، به سلامت رهد و وظیفه اش را انجام داده باش و هر که با زبانش به آن اعتراض کند، پاداش بیند و از آن اولی برتر است و هر کس با شمشیر به مبارزه با آن برخیزد تا کلمه حق رو آید و کلمه ستمگران و باطل پست گردد، هموست که به راه راست رسیده و بر طریق حق شتافته و نور یقین را در دل خویش روشن کرده است. (686)



693. اول خود، سپس دیگری

و انهوا عن المنکر و تناهوا عنه، فانما امرتم بالنهی بعد التناهی!

از زشتکاری نهی کنید و خود از انجام آن باز ایستید؛ زیرا که شما فرمان دارید ابتدا خود از کار زشت باز ایستید و سپس دیگران را نهی کنید. (687)

694. علت وجوب نهی از منکر

ظهر الفساد، فلا منکر مغیر، و لا زاجر مزدجر

فساد ظاهر شد، نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد. (688)

بخش هفتم: دوستی و دشمنی

695. برتر از نماز و روزه همه عمر

صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاه و الصیام

ایجاد صلح آشتی میان دو تن، از نماز و روزه همه عمر برتر است. (689)

696. سه دستگی دوستان و دشمنان

اصداقو ک ثلاثه و اعداو ک ثلاثه، فاصداقو ک:

صدیقک، و صدیق صدیقک، و عدو عدوک. و اعداو ک:

عدوک، و عدو صدیقک، و صدیق عدوک



دوستان تو سه دسته اند و دشمنانت نیز سه دسته اند، اما دوستانت عبارت اند از:

دوستت، دوست دوستت، دشمن دشمنت؛ اما دشمنانت؛ دشمن تو، دشمن دوستت و دوست دشمن تو. (690)

697. رفتار با دشمن در عرصه نبرد

لا تقاتلوهم حتی یبداء و کم، فانکم بحمدالله علی حجه، وتر ککم ایاهم حتی یبدا و کم حجه اخری لکم علیهم. فاذا کانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا، و لا تصیبوا معورا، و لا تجهزوا علی جریح. و لا تهیجوا النساء باذی. و فی خبر:

(... و لا تکشفوا عوره و لا تمثلوا بقتیل)

با دشمن نجنکید تا او جنگ را آغاز کند؛ زیرا شما بحمدالله حجت دارید و این که شما آنان را بگذارید تا آغازگر جنگ باشند، حجت دیگری است در دست شما در برابر آنان. اگر به اذن خداوند دشمن شکست خورده و فراری شد، پشت کرده را نکشید و به آن در چنگتان گرفتار آمده است صدمه نزنید و کار زخمی را نسازید و زنان را با آزار و اذیت برنینگیزید و در خبر آمده است:

(... عورتی را کشف مسازید و کشته را مثله نسازید!) (691)

698. علاقه متقابل

لا ترغب فیمن زهد عنک

نسبت به کسی که به تو بی علاقه است علاقه مند مباش! (692)



699. اهمیت رفیق

سل عن الرفیق قبل الطریق

پیش از راه درباره همراه پرس و جو کن. (693)

700. دوستی با برادر

احمل نفسک من اخیک عند صرمه علی الصله ... و عند جموده علی البذل ... و ایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه، او ان تفعله بغیر اهله

چون برادرت از تو ببرد خود را به پیوند با او وادار ... و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار ... مبادا این نیکی را آن جا کنی که نباید یا درباره آن کس که نشاید. (694)

701. همه پل های پشت سر را خراب مکن!

ان اردت قطیعه اخیک فاستبق له من نفسک بقیه یرجع الیها ان بدا له ذلک یوما ما

هرگاه خواستی از برادرت ببری، مانده ای از دوستی خود برای او بگذار که اگر روزی آن مقدار برایش آشکار شود به آن باز گردد و همه پل ها را پشت سر او خراب نکن؛ بلکه جایی برای بازگشت او و پیوند مجدد دوستی باقی گذار. (695)

702. دوستان حضرت محمد (ص)

ان ولی محمد صلی الله علیه و آله من اطاع الله و ان بعدت لحمته، و ان عدو محمد من عصی

الله و ان قربت قرابته!



همانا دوست و نزدیک حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را پیروی کند، هر چند پیوند نسبی اش دور باشد، و دشمن آن حضرت کسی است که خدا را معصیت کند، هر چند خویشاوندی اش نزدیک باشد (696).

703. پند و اندرز برادر

و امحض اخاک النصیحه، حسنه کانت او قبیحه "

در پندی که به برادرت می دهی، زیبا باشد آن پند یا زشت، صمیمی باش. (697)

704. هدایت دشمنان

قال فی القتال بصفین) ... و اما قولکم شکا فی اهل الشام!

فوالله ما دفعت الحرب یوما الا وانا اطمع ان تلحق بی طائفه فتهتدی بی ت و تعشوا لی ضوئی، و ذلك احب الی من ان اقتلها علی ضلالها، و ان کانت تبوء باثامها

امام علیه السلام در جنگ صفین فرمود ... امام این که گفتی:

در مبارزه با شامیان در تردیدم به خدا سوگند، یک روز جنگ را به تاخیر نینداختم، جز به امید این که عده ای از آنها به جمعیت ما ملحق و به وسیله من هدایت گردند و از نور من بهره مند شوند و این کار برای من بهتر است از کشتن آنان در حال گمراهی، گرچه در این صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار شوند. (698)

705. سپری نگهدارنده!

ایها الناس!



ان الوفاء توام الصدق، و لا اعلم جنه اوقى منه

ای مردم!

همانا درستی وفاداری توأم با صدق و راستگویی است و من سپری نگهدارنده تر از راستی سراغ ندارم. (699)

706. صلح مایه آرامش

لا تدفعن صلحا دعالك اليه عدوك و لله فيه رضا، فان فى الصلح دعه لجنودك و راحة من همومك، و امنا لبلادك، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحد، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم، و اتهم فى ذلك حسن الظن

ای مالک!

هرگز آشتی و صلحی که دشمن به تو پیشنهاد می کند و رضای خدا در آن است را رد مکن زیرا صلح مایه آسایش لشکر و آرامشی برای تو از غم ها و امنیت برای مملکت است؛ ولی زنهار!

زنهار!

هر چه می توانی پس از پذیرش صلح از دشمنت بر حذر باش، چرا که دشمن گاهی نزدیک می شود که غافلگیر سازد، پس دوراندیش را به کار گیر و در این مورد خوش بینی را متهم نما! (700)

707. بال محبت



من تلن حاشيته يستدم من قمه الموده

کسی که بال محبت بگستراند، محبت خویشانش ادامه خواهد یافت. (701)

708. دشمن ظالم، یار مظلوم

قال للحسن و الحسين عليه السلام كونا للظالم خصما، و للمظلوم عوناً

امام علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام فرمود:

دشمن سرسخت ستمگر و یاور و همکار مظلوم باشید. (702)

709. وای بر ایشان!

بوسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون، و الغارمون و ابن السبيل!

وای بر کسانی که دشمنانشان در پیشگاه خداوند فقیران و بیچارگان و محرومان از حق و ورشکستگان و در راه ماندگان باشند! (703)

710. خشنودی روز قیامت

من شنىء الفاسقين و غضب الله، غضب الله له و ارضاه يوم القيامة

کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشمگین شود، خدا به نفع او خشمگین شود و روز قیامت او را خشنود سازد (704)

711. حذر از دوستی با فاجر نابکار



یا بنی!

ایاک و مصادقه الفاجر، فانه یبیکک بالتافه

کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشمگین شود، خدا به نفع او خشمگین شود و روز قیامت او را خشنود سازد (705)

712. مصونیت از دشمن

مقاربه الناس فی اخلاقهم امن من غوائلهم

هماهنگی با اخلاق مردم در موارد مشروع ایمنی و مصونیت از دشمنی و کینه های آنان می باشد. (706)

713. پاس داشتن دوستی

اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم

ناتوان ترین مردم کسی است که از به دست آوردن برادران عاجز است و ناتوان از او کسی است که با برادران قبلی دوستی را نتواند پاس دارد و آن را ضایع کند! (707)

714. خویشاوندی اکتسابی

الموده قرابه مستفاده

دوستی، خویشاوندی اکتسابی است. (708)

715. گذشت بر دشمن



إذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکر للقداره علیه

زمانی که بر دشمنت قدرت یافتی، با گذشت بر او، شکر این نعمت را ادا (709) کن.

716. محبت و دوستی پدران

موده الالباء قرابه بین الابناء و القرابه الی الموده احواج من الموده الی

محبت و دوستی پدران، خویشاوندی فرزندان است، و خویشاوندی به مهر و محبت نیازمندتر است از مهرورزی به خویشاوندی. (710)

717. ملامت دوستانه

عاب اخاک بالاحسان الیه، و اردد شره بالانعام علیه

دوستت را با احسان به او سرزنش کن و با انعام بر او، شرش را از خود برگردان. (711)

718. رغبت در دوستی

زهدک فی راغب فیک نقصان حظ و رغبتک فی زاهد فیک ذل نفس

بی میلی نسبت به آن که به تو علاقه مند است دلیل کمی بهره تو در دوستی است و تمایل تو نسبت به کسی که به تو بی اعتناست، سبب خواری تو است. (712)

719. نیمی از خردمندی

التودد نصف العقل

اظهار محبت و دوستی، نیمی از خردمندی است. (713)



720. رفاقت با رسولان الهی

بادروا باعمالک تکنونوا مع جیران الله فی داره، رافق بهم رسله، و ازارهم ملائکته

با اعمال خود (از یکدیگر) پیش بگیرید تا با همسایگان خدا در خانه او باشید؛ کسانی که خداوند پیامبران خود را با آنان رفیق و همنشین کرده و فرشتگانش را به دیدار آن ها فرستاده است. (714)

721. پرهیز از دوست احمق!

یا بنی!

ایاک و مصادقه الاحمق، فانه یرید ان ینفعک فیضرک و ایاک و مصادقه البخیل، فانه یبعد عنک احوج ما تکون الیه، و ایاک و مصادقه الفاجز، فانه یبیعک بالتافه، و ایاک و مصادقه الکذاب فانه کالسراب یقرب علیک البعید و یبعد علیک القریب

فرزندم!

از دوستی با احمق بر حذر باش؛ چرا که می خواهد به تو سود رساند؛ اما در عوض زیان می رساند، و از رفاقت با بخیل پرهیز، زیرا هنگامی که به او نیازمندی از تو روی گردان می شود، و از دوستی با فاجر (گناهکار پرده در) دوری کن؛ چرا که تو را به اندک چیزی می فروشد، و از دوستی با دروغ پرداز خود داری نما؛ چرا که چون سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را دور نشان می دهد. (715)

722. فراوانی یاران



من لان عوده، کثفت اغصانه

کسی که ساقه وجودش نرمش دارد، دوستان و یارانش فراوان اند. (716)

723. دشمنی با پیمان شکنان

انا حجيج المارقين، و خصيم الناكثين المرتابين

من استدلال کننده با منحرفان از دین هستم؛ ولی با پیمان شکنان و شک کنندگان در حقیقت اسلام دشمنی آشتی ناپذیرم. (717)

724. نیکی و احسان

لا یزهدنک فی المعروف من لا یشکر لک، فقد یشکرک علیه من لا یستمع بشیء منه، و قد تدرک من شکر الشاکر اکثر مما اضاع الکافر، و الله یحب المحسنین

مبادا ناسپاسی افراد در برابر احسانت تو را بدان بی رغبت کند، بسا کسی که از احسان تو بهره مند نشده از کارت سپاسگزاری کند و تو از قدردانی او بیش از بی اعتنایی آن ناسپاس استفاده ببری و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (718)

725. دام محبت و دوستی

البشاشه حباله الموده

خوشرویی دام محبت و دوستی است. (719)

726. دو گروه هلاک شدند!



هلک فی رجلاں:

محب غال، و مبغض قال

در راه من دو گروه هلاک شوند:

دوست افراطی و دشمن کینه توز (720)

727. حسد و دوستی

حسد الصدیق من سقم الموده

حسد بردن بر دوست از نادرستی در محبت به اوست. (721)

728. از منافقان حذر کن!

فی خطبه یصف فیها المنافقین:

احذر کم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، والزالون المزلون، يتلونون الوانا، و یفتنون
افتنانا و یعمدونکم بكل عماد، و یرصدونکم بكل مرصاد، قلوبهم دویه، و صفاحهم نقیه.
یمشون الخفاء و یدبون الضراء و صفهم دواء، و قولهم شفاء، و فعلهم الداء العیاء حسده
الرخاء و موکدو البلاء و مقنطو الرجاء لهم بكل طریق صریح، و الی کل قلب شفیح، و لكل
شجو دموع یتقارضون الثناء، و یتراقبون الجزاء:

ان سالوا الحفوا، و ان عدلوا کشفوا و ان حکموا اسرفوا



قد عدوا لك حق باطلا، و لك قائم ملائلا، و لك حى قاتلا، و لكل باب مفتاحا، و لك ليل مصباحا، يتوصلون الى الطمع بالياس ليقيموا به اسواقهم، و ينفقوا به اعلاقهم، يقولون فيشبهون، و يصفون فيمودهون، قد هونوا الطريق، و اضلعوا المضيق، فهم لهه الشيطان، و حمه النيران؛ (اولئك حزب الشيطان، الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون).

امیرالمؤمنان علیه السلام در این خطبه منافقین را توصیف می فرماید:

از اهل نفاق بر حذر می دارم؛ زیرا که آنان هستند که گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش. به طور دایم در حال رنگ عوض کردن و غوطه خوردن در آشوب ها می باشند و هدف آنان قرار دادن شما در سختی ها و حوادث سنگین است و برای شما از هر طرف کمین می گیرند. دل های آنان بیمار است و چهره های آنان پاک نما. کار آنان حرکت های مخفیانه است و برای، در پنهانی ها می خزند و صفشان دارو است و سخشان وعده شفا می دهد و کارشان درد علاج ناپذیر است.

حاسدان

رفاه و آسایش مردم و تقویت کننده بلا و مصیبت و نومید کنندگان امیدواران هستند در هر راهی (که در حیات اجتماعی برای سعادت انسان های کشیده شده است افتاده ای را بر خاک هلاکت افکنده اند و برا منحرف ساختن هر قلبی به سوی خویش وسیله ای آماده دارند و برای هر اندوهی اشک ها در اختیار، تبادل در مدح و تعریف یکدیگر دارند و در انتظار پاداش دادن به یکدیگرند، اگر سوالی کنند اصرار ورزند و اگر کسی را ملامت کنند اسرار او را فاش سازند و اگر حکم کنند اسراف بورزند. برای هر حقی باطلی آماده دارند و



برای هر واقعیت راست، عاملی برای انحراف، و برای هر زنده ای کشته ای و برای هر دری کلیدی در آستین و برای هر تاریکی چراغی مهیا.

برای وصول به آنچه که طمع در آن دارند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و کالای خود را به فروش برسانند، سخن می گویند تا مردم را به اشتباه بیاندازند و توصیف می کنند و باطل را با آن می آریند و یا حق را با آن تیره و زشت می سازند. راه برای وصول به ضلالت را کج و پیچیده می نمایند. آنان هستند گروه شیطان و شدیدترین نقطه آتش ها آنان حزب شیطان اند، بدانید حزب شیطان اند که زیانکارند. (722)

729. جایگاه زبان مومن و دل منافق

ان لسان المؤمن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه

قطعی است که زبان شخص با ایمان در پشت قلب او، و قلب منافق پشت زبان اوست. (723)

730. همنشینی با پیامبران

و اعلموا انه من يتق الله يجعل له مخرجا له مخرجا من الفتن. و نورا من الظلم، و یخلده فیما اشتتهت نفسه، و ینزله منزل الکرامه عنده، فی دار اصطنعها لنفسه، ظلها عرشه، و نروها بهجته، و زوارها ملائکته، و رفقاؤها رسله

بدانید هر کسی از خدا بترسد، خداوند برای بیرون شدن و رهایی اش از فتنه ها و گمراهی ها راهی قرار دهد و در تاریکی ها نوری و او را در آنچه که می خواهد بهشت جاویدان سازد و در جایگاهی با کرامت نزد خود جایش دهد، در سرایی که خداوند آن را برای



خویش برگزیده است و سایه آن عرش خداست و روشنایی اش جمال و سرور او و زائرانش
فرشتگان او و همنشینانش پیامبران او. (724)

731. بهترین همنشین

لا قرین کحسن الخلق.

هیچ همنشینی بهتر از الخلاق خوب نیست. (725)

732. دوست واقعی

لا یکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث:

فی نکبته:

و غیبتہ و وفاتہ

دوست هنگامی به حقیقت دوست است که دوستی برادر خویش را در سه حال نگاه دارد،
در حال نکبت و در حال زمان غیبت، و پس از رحلت. (726)

733. دشمن خدا

ان ابغض الخلائق الی الله رجلا:

رجل و کله الله الی نفسه، فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بکلام بدعه، و دعاء ضلاله،
فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من کان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حیاتہ و بعد وفاتہ،
حمال خطایا غیره رهن بخطیئته



همان خداوند دو کس را بیشتر از هر کس دیگر دشمن می دارد:

نخست مردی که خدا او را به خودش واگذار کرد که به دنبال هوای نفس رود و گرد دین نگردد پس چنین کسی از راه راست منحرف و دلباخته سخنان بدعت آمیز و شیفته دعوت به گمراهی است، پی او برای کسانی که گول سخنان وی را بخورند موجب فتنه است و خود از راه راست آنان که قبل از او بوده اند به سوی گمراهی می کشاند، خطاها و گناهان دیگران را به گردن گرفته و خود در گرو خطاهای خویشان می باشد. (727)

734. خداوند دوست خود را وا نمی گذارد!

لا تجعلن اکثر شغلک باهلیک و ولدک فان یکن اهلک و ولدک الیاء الله، فان الله لا یضیع اولیاءه، و ان یكونوا اعداء لله فما همک و شغلک باعداء الله!؟

اکثر اشتغالت را بر خانواده و فرزندت مگذار، زیرا اگر خانواده ات دوستان خدا باشند، خداوند هرگز دوستان خود را ضایع نمی سازد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید به دشمنان خدا اهمیت بدهی و خود را به آنان مشغول بسازی. (728)

735. دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

الناس اعدائ ما جهلوا.

مردم، دشمن چیزی هستند که نمی دانند. (729)

736. بدترین دوستان

شر لا خوان من تکلف له.



بدترین برادران و دوستان کسی است که انسان برای او در رنج و مشقت قرار گیرد. (730)

737. دعا به رفاقت پیامبران

نسال الله منازل الشهداء. و معایشه السعداء، و مرافقه الانبياء

از خدا مقام و منزلت شهیدان و زندگی کردن با نیک بختان و دوستی و همنشینی با پیامبران را درخواست می کنم. (731)

738. دوستان و دشمنان علی (ع)

لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على ان يبغضني؛ و لو صببت الدنيا بجماتها على المنافق على ان يحبني ما احبني؛ و ذلك انه قضى فانقضى على لسان النبي الامى صلى الله عليه و آله؛ انه قال:

يا علي!

لا يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق

اگر با این شمشیرم به بینی شخص با ایمان بزنم که مرا دشمن بدارد، ندارد و اگر همه دنیا را به کیسه منافق بریزم که به من محبت بورزد هرگز نورزد، این برای آن است که قضا بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری گشته است که فرموده:

ای علی!

هیچ مؤمنی عداوت به تو نورزد و هیچ منافقی به تو محبت نکند. (732)



739. دوستی افراطی

سیهلك فی صنفان:

محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق، و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحق،
و خیر الناس فی حالا النمط الاوسط فالزموه

به زودی درباره من دو گروه هلاک می شوند:

دوست افراط گر که محبت من او را به سوی غیر حق باطل می کشاند و دشمن تفریط گر
که عدوت با من، او را هم به سوی غیر حق باطل می کشاند و بهترین مردم از نظر تشخیص
و وضع روحی درباره من، صنف متوسط و معتدل است که افراط و تفریط نمی کند. (733)

740. ناتوان در مقابل دشمن

والله ان امرا یکمن عدوه من نفسه یعرقی لحمه، و یهشم عظمه، و یفری جلده، لغظیم عجزه،
ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدره

به خدا سوگند، کسی که به دشمن آن فرصت را بدهد که گوشتش را از استخوان جدا کند،
استخوانش را بشکند، پوستش را بیرون آورد، در عاجز بودن به انتها رسیده است و هیکلش
ضعیف و بی ارزش است. (734)

741. سزاوار نام دشمن

من لم یبالک فهو عدوک.

کسی که به تو بی اعتنایی می کند، دشمن توست. (چون امر تو را اجرا نکرده است) (735)



742. نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

من نام لم ینم عنه.

اگر کسی بخوابد، دشمنش نمی خوابد. (736)

743. بخشش بر دشمن

تجاوز عند المقدره و احلم عند الغضب

عصبانیت را فرو نشان و به هنگام غضب بردبار باش و آن موقع که بر دشمن دست یافتی او را ببخش. (737)

744. دستیابی به دوستی با دیگران

من ضیعه الاقرب اتیح له الا بعد.

هر کس که نزدیکانش او را ضایع کنند، دوستی و الفت با دیگران را به دست آورد. (738)

فصل سوم: توصیف دنیا

بخش اول: نعمت خداوندی

1. ثروت

مال و ثروت

745. مایه شهوت

المال ماده الشهوات.



مال مایه شهوت هاست. (739)

746. وصی خویش در اموال باش!

یابن آدم!

کن وصی نفسک فی مالک، و اعمل فیه ما توثر ان یعمل فیه من بعدک

ای فرزند آدم!

تو خود در اموال و دارایی وصی خویش باش و امروز بدان گونه در آن عمل کن که می خواهی بعد از تو عمل کنند. (740)

747. سرور نابکاران

انا یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب الفجار

من امیر مؤمنانم و مال دنیا پیشوای بدکاران. (741)

748. مال پند دهنده!

لم یدهب من مالک ما وعظک

از دستت نرفته است هر مالی که به تو پندی داده است. (742)

749. دو شریک مال انسان

لکل امری فی مله شریکان الوارث و الحوادث



هر انسانی در مال خود دو شریک دارد:

وارث و حوادث. (743)

750. بهتر از مال به جای مانده

ان اللسان الصالح يجعله الله تعالى للمرء في الناس، خير له من المال يورثه من لا يحمده

زبان صالحی که خداوند برای یک انسان عنایت فرماید تا انسان آن زبان صالح را در ایجاد سعادت برای مردم به کار ببرد، برای او بهتر است از مالی که ان را برای کسی به ارث بگذارد که سپاسش را به جای نیاورد. (744)

751. بذل در راه خدا

لا اموال بذلتموها للذی رزقها.

اموال خویش را در راه آن کس که به شما داده، بذل نمی کنید (745)

752. بدترین فقر، بهترین ثروت

لا غنی كالعقل؛ و لا فقر كالجهل

هیچ ثروتی مانند عقل نیست و هیچ فقری مانند جهل نیست. (746)

753. بزرگ ترین بی نیازی

الغنی الاکبر الیاس عما فی ایدی الناس

بزرگ ترین بی نیازی ان است که به آن چه در دست مردم است بی اعتنا باشی. (747)



754. سودمندترین مال

لا مال اعود من العقل

هیچ مال سودمندتر از خرد نیست. (748)

755. رضا به روزی مقدر

لا مال اذهب للفاقه، من الرضا بالقوب

هیچ مالی از رضامندی به قوت مقدر، حاجت برآورتر نیست. (749)

وظیفه توانگران

756. کفالت فقیر

... لا یعول غنیهم فقی هم.

ثروتمندان امروز زندگی مستمندان را تکفل نمی نمایند. (750)

757. بهتر از فروتنی اغنیاء

ما احسن تواضع لا اغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله!

و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله

چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر تنگدستان، مشروط بر این که این فروتنی برای طلب چیزی یا پاداشی بوده باشد که در نزد خداست و بهتر از این از تواضع اغنیاء در برابر فقرا)



عزت نفس و بی اعتنایی تهیدستان در برابر توانگران است، مشروط بر این که کار برای اعتماد و اتکال بر خداوند باشد. (751)

758. وای بر خصم فقر!!

بوسا لمن خصمه - عند الله - الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون، و الغارمون و ابن السبیل!

وای به حال کسی که - دشمنش در نزد خدا - فقرا، بیچارگان، درماندگان، غلامان، ورشکستگان و در راه ماندگان باشند. (752)

759. رد سفره ثروتمندان

من کتابه الی عامله بالبصره عثمان بنی حنیف:

ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو، و غنیهم مدعو

امام علی علیه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف، کارگزار خویش در بصره نوشت:

گمان نمی کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می زنند و ثروتمندان را دعوت می نمایند. (753)

760. تساوی عرض حاجت نزد مؤمن و خدا

من شکا الحاجه الی مؤمن، فکانه شکاها الی الله، و من شکاها الی کافی، فکانما شکا الله



هر که نیاز خود را نزد مؤمن ببرد، گویا نزد خدا برده است و کسی که نیازش را نزد کافری ببرد، گویا از خدا شکایت کرده است. (754)

761. خوراک تهیدستان در اموال توانگران

ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء؛ فما جاع فقیر الا بما متع به غنی، و الله تعالی سائلهم عن ذلك

خداوند سبحان خوراک تهیدستان را در اموال توانگران قرار داده است، پس هیچ تهیدستی گرسنه نماند، مگر به سبب این که ثروتمند از حق او بهره مند شده است و خدای بزرگ در این باره از آنان باز خواست می کند. (755)

762. همدرد واقعی

الله الله!

ان تشکوا الی من لا یشکی شجو کم و لا ینقض برایه ما قد ابرم لکم

زنهار!

زنهار!

از این که پیش کسی درد دل کنید که اندوه و مشکل شما را بر طرف نمی کند و با اندیشه خود گره از کار شما نمی گشاید. (756)

763. رعایت مردم مستمند



من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:

... الله الله فى الطبقة السفلى من الذين لا حيله لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان فى هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالک و قسما من غلات صوافى الاسلام فى كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى، و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لا حكامك الكثير المهم. فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله فى تاديه حقه اليه

خدا را خدا را، در نظر بگيريد درباره طبقه پايين از مردمى که چاره اى ندارند از بينوايان و نیازمندان و مشقت زدگان و زمين گير شدگان، زيرا در اين طبقه مردمى قانع و حاجت خواه وجود دارد، حق خدا را که از تو مراعات آن را درباره آنان خواسته است حفظ کن و برای آنان قسمتى از بيت المال را در نظر بگير و امور كسانى از اين

طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم ره ان ان با تحقير می نگرند و مردان چشمگير آنان را پست می شمارند تحت نظر بگير و برای رسيدگى به امور آنان مردمى را معين کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نیازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند، سپس درباره اين طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سر بلند باشی؛ زيرا اين طبقه از ديگر مردم جامعه به انصاف و عدل و محبت نیازمندترند و حقوق همه مردم و طبقات جامعه را چنان ادا کن که در نزد خدا معذور و سر بلند باشی. (757)



764. سفارشات به فرزند خود امام حسن (ع)

اعلم ان امامک طریقا ذا مسافه بعیده و مشقد شدیده و انه لا غنی بک فیہ عن حسن الارتیاد، و قدر بلاغک من الزاد مع خفه الظهر، فلا تحملن علی ظهرک فوق طاقتک، فیکون ثقل ذلک و بالا علیک، و اذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه، فیوافیک به غذا حیث تحتاج الیه فاغتنمه و حمله آیاه و اکثر من تزویده و انت قادر علیه، فلعلک تطلبه فلا تجده، و اغتنم من استقرضک فی حال غناک لیجعل قضاه لک فی یوم عسرتک

بدان پیش روی تو راهی است بس دور و دارای مشقت شدید و تو از جستجوی شایسته در چگونگی این راه و مقدار توشه کافی و پشتی سبکبار بی نیاز نیستی، پس بار بیش از طاقت بر پشت خود حمل مکن که سنگینی آن وبال گردنت باشد و اگر از مستمندان کسی را پیدا کردی

که از طرف تو توشه ای به قیامت ببرد و در آن روز در موقع احتیاج آن را به تو برساند، وجود او را غنیمت بشمار و بار را به او بسپار و هر چه بتوانی در فراوان کردن زاد و توشه او بکوش، شاید روزی جستجویش کنی و او را نیابی و هر کس که از تو وامی بخواهد و تو توانایی آن را نداشته باشی، وجود او را غنیمت بشمار و نیازش را برطرف کن تا در روز دشواری آن را به تو اداء کند. (758)

765. دو خصلت غیر قابل اعتماد

لا ینبغی للعبد ان یتق بخصلتین:

العافیه، و الغنی. بینا تراه معافی اذ سقم، و بینا تراه غنیا اذ افتقر



بنده را نشاید که به دو خصلت اعتماد کند:

تندرستی و توانگری؛ زیرا در حالی که او را تندرست می بینی، ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی، ناگهان تهیدست می گردد. (759)

766. توانگری و فقر حقیقی

الغنی و الفقر بعد العرض علی الله.

توانگری و تهیدستی بعد از عرضه شدن اعمال انسان در پیشگاه خدا معلوم می شود. (760)

767. آثار توانگری و مال

الغنی فی الغربه وطن، و الفقر فی الوطن غربه

توانگری غیر آقا را آقایی می بخشد، مال، ناتوان را نیرومند می سازد. (761)

768. وظیفه ثروتمندان

من آتاه الله مالا فلیصل به القرابه ولیحسن منه الضیافه

هر که را خداوند به او مال و ثروتی بخشیده، باید به خویشاوندانش کمک کند و مهمانی بدهد. (762)

769. بخشنده خجل

الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعفه فی الاخره



آگاه باشید که بخشش مال نابجا، تبذیر و اسراف است. این کار ممکن است در دنیا باعث سربلندی بخشنده باشد؛ اما در آخرت موجب سرافکندگیش می گردد. (763)

770. نگویش ثروت اندوزی

الحرفه مع العفه، خیر من الغنی مع الفجور

کسب با عفت و پاکدامنی از توانگری با گناه بهتر است. (764)

771. زیانکارترین مردم

ان اخسر الناس صفاقه و اخیبهم سعیا، رجل اخلق بدنه فی طلب ماله، لم تساعده المقادیر علی ارادته، فخرج من الدنیا بحسرتة، و قدم علی الاخره بتبعته

زیانکارترین مردم در معامله و نومیدترین آنها در سعی و تلاش، کسی است که برای کسب مال دنیا تن خود را فرسوده کرده و مقدرات هم او را بر خواسته اش یار نگشته که با حسرت از دنیا رفته و زر مالش را به آخرت برده است. (765)

772. نابود شدن ثروت اندوزان

یا کمیل!

هلک خزان الاموال و هم احیاء و العماء باقون ما بقی الدهر؛ اعیانهم مفقوده، و امثالهم فی القلوب موجوده

ای کمیل!



ثروت اندوزان نابود شدند در حالی که در صف زندگان اند؛ ولی دانشمندان زنده اند تا روزگار باقی است و بدن های شان از میان مردم بیرون رفته، ولی نمونه های عالی آنان در دل ها موجود است. (766)

773. نتیجه دریغ از کار نیک

إذا بخل الغنی بمعروفه باع الفقیر آخرته بدنیاه

هرگاه توانگر از کار نیک دریغ کرد و به مصرف شایسته صرف نکرد، فقیر هم آخرتش را به دنیا بفروشد. (767)

774. زندگی پیشوای عادل

ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس، کیلا یتبیخ بالفقیر فقره!
همانا خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده که زندگانی خویشان را با توده مردم هم اندازه کنند تا برای فقیران تنگدستی و نداری زشت نباشد. (768)

توانگری و پیروزی

775. شکست حقیقی

ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب

کسی که با گناه به پیروزی دست یابد پیروز نیست و کسی که با (توسل به) بدی چیره گردد (در حقیقت) شکست خورده است. (769)

776. رستگاران



ایها الناس!

شقوا امواج الفتن بسفن النجاه، و عرجوا عن طریق المنافره، و ضعوا تیجان المفاخره. افلح من نهض بجناح، او استسلم فاراح.

ای مردم!

شما امواج آشوب را از طریق کشتی های نجات بشکافید، از راه ایجاد و اختلاف منحرف گردید. تاج های افتخار را کنار بگذارید. کسی که به وسیله بال پرواز کند و یا سکوت کند و گوشه ای بنشیند پیروز می شود. (770)

777. شنیدن زنگ خطر

رحم الله امراء سمع حکما فوعی، و دعی الی رشاد فدنا، و اخذ بحجزه هاد فنجا
رحمت خدا بر آن کس که حکمی را شنید و آن را حفظ و رعایت کرد و به راه راست
فراخوانده شد و به آن نزدیک گشت و کمربند راهنما را گرفت و نجات یافت. (771)

778. بزرگ ترین توانگری

الغنی الاکبر الیاس عما فی ایدی الناس
بزرگ ترین توانگری، چشم نداشتن به دستم مردم است. (772)

779. مرگ بهتر از ذلت

المنیه و لا الدنیه!



و التقلل و لا التوسل

مرگ آری، ذلت و پستی هرگز، کم خواهی آری، دست سوی این و آن دراز کردن هرگز!
(773)

780. رمز پیروزی

الظفر بالحزم، و الحزم باجاله الراي، و الراي بتحصين الاسرار
پیروزی در سایه دوراندیشی و احتیاط است، احتیاط به تفکر، و تفکر به حفظ اسرار است.
(774)

2. عمر

781. عمر مقدر شده!

اعلم يقينا انك لن تبلغ املك، و لن تعدو اجلك و انك في سبيل من كان قبلك
یقین بدان که هرگز به آرزویت نمی رسی و هرگز بیش از اجلت عمر نمی کنی و تو همان
راهی را می پویی که پیشینیان پیمودند. (775)

782. غنیمت شمردن عمر

قرنت الهيبه بالخيبه، والحياء بالحرمان، والفرضه تمر مر السحاب، فانتهزوا فرص الخیر
هیبت، قرین نومییدی است و کم رویی قرین محرومیت و بی نصیبی، و فرصت به شتاب ابر
می گذرد، پس فرصت های شایسته را مغتنم شمارید. (776)



783. گذشت عمر

ما اسرع الساعات فی الیوم، و اسرع الایام فی الشهر، و اسرع الشهور فی السنه، و اسرع السنین فی العمر!

چه زود می گذرد ساعات روز و روزهای ماه و ماه های سال و سال های عمر! (777)

784. کوتاه شدن عمر

لا یعمر معمر منکم، یوما من عمره، الا بهدم آخر من اجله

عمر هیچ کس از شما اضافه نشود مگر با نابودی روزی از مدت زندگی اش. (778)

785. مغتنم شمردن فرصت عمر

اضاعد الفرصه غصه.

از دست دادن فرصت، غصه (و گلوگیری) است. (779)

786. مدت عمر

العمر الذی اعذر الله فیہ الی ابن آدم ستون سنه

مدت عمری که خداوند در آن عذر آدمی را می پذیرد، شصت سال است. (780)

787. هدر دادن عمر

این الذین عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، انظروا فلهوا، و سلموا ففسوا!



امهوا طویلا، و منحوا جمیلا!؟

کجایند کسانی که خداوند عمرشان داد و در ناز و نعمت زیستند و علم آموخته شدند و فهم و دانایی یافتند و مهلت داده شدند و به غفلت گذراندند و سلامتی داده شدند و فراموش کردن!

مهلت زیادی به آنها داده شد و احسان و نیکویی دیدند؟ (781)

788. عمر هر چیز

ان لكل شیء مده و اجلا

هر چیزی را مدتی است و پایانی. (782)

789. حجت عمر

فیالها حسره علی کل ذی غفله ان یكون عمره علیه حجه، و ان تودیه ایامه الی الشقوه!

دریغاً بر غافلی که عمرش بر او حجت باشد و دوران زندگانی اش او را به سوی بدبختی براند. (783)

3. عافیت

790. طلب خیر و خوبی از خدا

فی وصیته لا بنه علیه السلام:

و اکثر الاستخاره



در وصیت خود به فرزندش می فرماید:

از خدا بسیار طلب خیر کن. (784)

791. سازش با بیماری

امش بدائک ما مشی بک.

تا زمانی که بیماری با تو می سازد تو نیز با آن بساز. (785)

792. درشتی و نرمی به هم در به است

إذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا. ربما كان الدواء داء، و الداء دواء.

هرگاه به جای نرمی، خشونت لازم باشد، خشونت (عین) نرمی است، بسا دارو که (مایه) درد و بیماری باشد و بسا درد و بیماری، که خود دارو می باشد. (786)

793. سخن علی علیه السلام در پایان عهدنامه

فی ختام کتابه للاشتر لما و لاه مصر:

انا اسال الله بسعه رحمته، و عظیم قدرته علی اعطاء کل رغبه ... ان یختم لی و لک بالسعاده و الشهاده

امام علی علیه السلام، در پایان عهدنامه خود، به مالک اشتر می فرماید:

من از خداوند، به رحمت گسترده و قدرت عظیمش بر برآوردن هر خواهش و مطلوبی، مسألت دارم که ... عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم فرماید. (787)



794. امان از تیرهای روزگار

ان الدهر موتر قوسه، لا تخطی سهامه، و لا توسی جراحه. یرمی الحی بالموت، و الصحیح بالسقم، و الناجی بالعطب

روزگار زه کمان خود را بسته است، تیرهایش خطا نرود و زخم هایش درمان نشود، زنده را هدف تیر مرگ قرار می دهد و تندرست را آماج تیر بیماری و نجات یافته را هدف تیر هلاکت. (788)

795. طلب عافیت

نحمده علی ما کان، و نستعینه من امرنا علی ما یکون، و نساله المعافاه فی الادیان، کما نساله المعافاه فی الابدان

خدا را برای آن چه عطا فرموده ستایش می کنیم و در کارهای خود از او یاری می جوئیم و عافیت و سلامت در دین و عقیده را ز او می طلبیم، همچنان که سلامت بدن ها را از او خواستاریم. (789)

796. نعمت و بلای حقیقی

ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنه، و کل نعیم دون الجنه فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیه

خیری که در پی آن آتش بود خیر نتوان شمرد و شری که در پس آن بهشت باشد شر نیست. هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلایی جز آتش عافیت. (790)

797. دو نعمت زایل



لا ینبغی للعبد ان یتق بخصلتین:

العافیة، و الغنی، بینا تراہ معافی، اذ سقم، و بینا تراہ غنیاً، اذ افتقر

بنده را نسزد که به دو چیز اعتماد کند:

عافیت و توانگری، زیرا در حالی که او را سالم می بینی ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی ناگهان به فقر دچار می گردد. (791)

798. فرجام کار

ان اتاکم الله بعافیة فاقبلوا، و ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبة للمتقین.

اگر خداوند به شما عافیتی داد، بپذیرید و اگر مبتلا شدید، شکیبایی ورزید، زیرا فرجام از آن پرهیزگاران است. (792)

799. محاسن بیماری

لبعض اصحابه فی عله اعتلها:

جعل الله ماکان من شکواک حطاً لسیئاتک، فان المرض لا اجر فیه، و لکنه یحط السيئات، و یحتها حت الاوراق. و انما الاجر فی القول باللسان، و العمل بالایدی و الاقدام، و ان الله سبحانه یدخل بصدق النیه و السریره الصالحه من یشاء من عباده الجنة.

امیرالمومنین امام علی علیه السلام به یکی از اصحاب خود که به مرضی مبتلا شده بود، چنین فرمود:



خداوند آن چه را که از این بیماری عارض تو گردانیده موجبی برای فرور ریختن گناهانت قرار داده است که همانا بیماری برای انسان اجر و مزدی در بر ندارد، لیکن گناهان را پایین می آورد و آن ها را به مانند فرو ریختن برگ از درختان فرو می ریزد.

جز این نیست که مزد در برابر گفتار با زبان و عمل با دست ها و گام ها است.

همانا خدای سبحان هر یک از بندگانش را که اراده کند به واسطه درستی نیت و اندیشه صالح و پسندیده ای که دارا بوده به بهشت داخل می کند. (793)

4. خرد و تفکر

وصف خرد و عقل

800. سودمندترین دارایی

لا مال اعود من العقل.

هیچ دارایی سودمندتر از خرد نیست. (794)

801. بهترین دانش

لا علم کالتفکر.

هیچ دانشی همانند تفکر (و اندیشه برای کسب حقایق) نیست. (795)

802. چونان آینه ای صاف

الفکر مرآه صافیه.



اندیشه، آینه ای است صاف و شفاف. (796)

803. شمشیر برنده

العقل حسام قاطع.

خرد، شمشیری برنده است. (797)

804. سرشارترین توانگری

ان اغنی العقل، و اکبر الفقر الحمق

سرشارترین توانگری، خردمندی است و بزرگ ترین تهیدستی نابخردی است. (798)

805. نیک اندیشی

افق ایها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك، و انعم الفكر فيما
جاك على لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله ما لا بد منه و لا محیص عنه

پس بیدار شو ای شنونده!

و به خود آی از آن مستی که تو را از تو ربوده و از غفلتی که تو را در خود فرو برده است
و از شتاب و حرص و آز در امور دنیوی (بیش از نیازهای ضروری) کم کن و خوب بیاندیش
در آنچه که به زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده است، اموری که چاره و گریز
از آن ها امکان پذیر نیست. (799)

806. بالاترین دوراندیشی



لا عقل کالتدبیر.

هیچ عقل و دارتی مانند دوران‌دیشی نیست. (800)

807. میزان خرد

رسولک ترجمان عقلک، و کتابک ابغل ما ینطق عنک!

فرستاده تو بازگو کننده خرد توست و نامه ات رساترین سخنگوی توست. (801)

808. نگهداری خرد

فرض الله ... ترک شرب الخمر تحصینا للعقل

خداوند واجب فرمود ... ترک شرابخواری را به منظور نگهداری خرد. (802)

809. خفتن عقل

نعوذ بالله من سبات العقل، و قبح الزلل

پناه می بریم به خدا، از خفتن عقل و زشتی لغزش. (803)

810. حسود خرد

عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَادِ عَقْلِهِ

خود پسندی انسان یکی از حسودان خرد اوست. (804)

811. کشتارگاه های خرد



اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

بیش ترین کشتارگاه های خرد، در پرتو درخشندگی طمع هاست. (805)

812. علت غفلت از خرد

اعلموا ان الامل یسهی العقل، و ینسی الذکر

بدانید که آرزو، خرد را دچار غفلت می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپارد. (806)

813. نیمی از خردمندی

قله العیال احد الیسارین، التوادم نصف العقل، الهم نصف الهم

کمی عیال یکی از دو راحتی است، و اظهار مودت و دوستی با همگان نیمی از خردمندی است و اندوهباری نیمی از (شکست) پیری است. (807)

814. هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

لا خیر فی الصمت عن الحکم، کما انه لا خیر فی القول بالجهل

لب فرو بستن از گفتار حکیمانه خوب نیست، چنان که سخن گفتن از روی نادانی خوبی ندارد. (808)

اوصاف خردمندان

815. پند پذیری خردمند

ان العاقل یتعظ بالاداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب!



خردمند با آداب پند می پذیرد؛ اما چهار پایان پند نپذیرند جز با کتک! (809)

816. نشانه خردمند

إذا تم العقل نقص الكلام

چون خرد کامل شود، سخن کم گردد. (810)

817. انسان با بصیرت

انما البصیر من سمع فتفکر، و نظرش فابصر، و انتقع بالعبر، ثم سلک جددا واضحا یتجنب فیه الصرعه فی المهاوی

جز این نیست که انسان بینا کسی است که بشنوند و در آن بیندیشد و نظر کند و بینا شود و از تجارب دنیا بهره گیرد، سپس در راه راست و روشن حرکت کند و از سقوط در سیه چال ها، و از گمراهی در گز راهه ها بپرهیزد. (811)

818. سیراب شدن از دریای دانش

من فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحکم.

کسی که فهم دارد، از عمق حقایق علمی آگاه می شود و کسی که از عمق حقایق آگاه شود، از دریایی احکام سیراب می گردد. (812)

819. خردمندان عبرت پذیرند!

رحم الله امرا تفکر فاعتبر، و اعتبر فابصر، فکان ما هو کائن من الدنيا عن قليل لم یکن، و کانما هو کائن من الاخره عما قليل لم یزل



خدا رحمت کند مردی را که اندیشید و عبرت اندوخت و از عبرت اندوخته بینایی یافت، آنچه که از دنیا وجود دارد پس از اندک زمانی گویی وجود نداشته است و گویی آنچه را که از آخرت وجود دارد، پس از اندک زمانی، پس از مرگ) ابدی است. (813)

820. توصیف خردمند و جاهل

قد سئل عن العاقل فقال عليه السلام:

هو الذي يضع الشيء مواضعه. فقيل:

فصف لنا الجاهل، فقال:

قد فعلت.

علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که خردمند کیست؟

فرمود:

خردمند کسی است که هر چیزی را در جای خود به کار برد.

عرض شد:

نادان را برای ما توصیف فرما!

فرمود:

توصیف کردم. (814)



821. سفر خردمندان

لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلاث:

مرمه لمعاش، او خطوه فی معاد، او لذه فی غیر محرم

خردمند را شایسته نیست که سفر کند مگر برای یکی از سه مقصد:

اصلاح امور زندگی، تحصیل توشه آخرت و لذت بردن بر وجه حلال. (815)

822. خبرنگاران زیاد، خردمندان اندک

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه، فان رواه العلم كثير، و رعاته قليل

هر گاه خبری شنیدید با عقل بسنجید و به روایت آن بسنده نکنید، زیرا راویان دانش بسیارند؛

اما نظر کنندگان در آن اندک. (816)

823. صندوق راز خردمند

صدر العاقل صندوق سره.

سینه خردمند، صندوق راز اوست. (817)

824. برابر پیوند با دانیان

قطیعه الجاهل تعدل صله العاقل.

بریدن از نادان، برابر پیوند با داناست. (818)



توصیف نادان

825. صرف نیکی در موردش

لیس لواضع المعروف فی غیر حقه، و عند غیر اهله، من الحظ فیما اتی الا محمده اللثام، و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما علیهم.

برای آن که نیکی ها را در غیر موردش و در اختیار غیر اهلش قرار دهد، بهره ای جز ستایش انسان های پست و درود گفتن ناکسان و گفتار نادانان نیست، و این ها نیز تا وقتی که به آن ها بخشش می کند، می باشد. (819)

826. دل احمق در زبانش است!

قلب الاحمق فی فیه، و لسان العاقل فی قلبه

دل احمق در دهان اوست و زبان خردمند در دل اوست. (820)

827. مردم بی خرد

الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله:

سائلهم متعنت، و مجیبهم متکلف، یکاد افضلهم رایا یرده عن فضل رایه الرضا و السخط.

مردم کوتاه اندیش و کم خردند مگر آن کس که خداوند مصونش بدارد، پرسش کننده شان آزار دهنده است و پاسخ دهنده شان از علم بی بهره اگر در میانشان صاحب رای و اندیشه ای هم باش، خشم و خشنودی (و حب و بغضش) او را از اظهار رای درست باز می دارد. (821)



828. مزاح و کاستی عقل

ما مزح امر و مزحه الامج من عقله مجه

هیچ کس مزاحی نکرد، مگر این که اندکی از عقل او کاسته شد. (822)

829. سستی خورد

فی ذم اهل الصره بعد وقعه الجمل:

ارضکم قریبه من الماء، بعیده من السماء. خفت عقولکم، و سفهت حلومکم، فانتم غرض
لنابل، و اکلہ لاکل، و فریسته لصائل

در نکوهش بصریان بعد از جنگ جمل فرمود:

سرزمین شما به آب دریا نزدیک و، آسمان دور است، مردمانی سبک سر و سست خریدید؛
از این رو، آماج هر تیرانداز و لقمه هر خورنده و طعمه هر درنده ای قرار بگیرید. (823)

830. اسیر هوسرانی

کم من عقل اسیر تحت هوی امیر

چه بسیار خردی که اسیر هوسرانی امیری است. (824)

831. کم خردترین مردم

ایتها النفوس المختلفه!

و القلوب المتشتته!



الشاهده ابدانهم، و الغائبه عنهم عقولهم، انتم تنفرون عنه نفور المعزى من و عوعه الاسد!

ای جان های گونه گون و دل های پراکنده!

همانان که پیکرهایشان حاضر و پیداست و خردهایشان از آنان غایب است!

شما را با مهر و محبت به سوی حق می برم؛ اما شما از آن می رمید؛ همچون رمیده بره از نعره شیر. (825)

832. بدبخت حقیقی

... فان الشقی من حرم نفع ما اوتی:

العقل و التجربه

همانا بدبخت کسی است، که از منافع خرد و تجربه محروم باشد. (826)

833. نشانه کم عقلی

من الخرق المعاجله قبل الامکان، و لاناہ بعد الفرصه

از کم خردی شخص است، شتاب کردن در چیزی پیش از امکان آن، و از دست دادن چیزی پس از رسیدن فرصت آن. (827)

834. آفات بی توجهی به عقل

من عشق شیئا عشی بصره و امراض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذن غیر سمیعہ، قد خرقت الشهوات عقله، و اماتت الدنيا قلبه، و ولهت علیها نفسه، فهو عبد لها



هر کس که به چیزی عشق ورزد، چشمش نابینا و دلش بیمار گردد؛ یعنی با دیده نادرست به آن می نگرد و با گوش ناشنوا (ی حقایق) آن را می شنود. شهوت ها عقلش را از میان می برند و دنیا دلش را می میراند و او را شیفته خود می سازد و او بنده دنیا می گردد. (828)

نتایج تفکر و خردورزی

835. زیان و سود

الناظر بالقلب، العامل بالبصر یكون مبتدا عمله ان یعلم:

اء عمله علیه ام له؟!!

فان كان له مضی فیه، وان كان علیه وقف عنه

کسی که چشم دل را گشوده و از روی بصیرت کاری را انجام می دهد، باید پیش از انجام آن بداند که آن کار به زیان اوست یا به سودش که اگر به سود اوست ان را به جا بیاورد و اگر به زیانش باشد ترک نماید. (829)

836. بینایی در پناه تفکر

من تفکر ابصر.

کسی که فکر کند بیناتر خواهد بود. (830)

837. نتیجه اندیشیدن

ثمره التفريط الندامه و ثمره الحزم السلامه



نتیجه نیاندیشیدن و کوتاهی کردن در کار، پشیمانی و ثمره دور اندیش و احتیاط سلامتی است. (831)

838. نجات با عقل

ما استودع الله امراء عقلا الا استنقذه به یوما ما!

خداوند هیچ کس را عق و خرد نداد جز این که روزی با آن، وی را از هلاکت نجات داد. (832)

839. خرد و اندیشه

لیست الرویه کالمعاینه مع الابصار، فقد تکذب العیون اهلها، و لا یغش العقل من استنصحه کشف امور، دیدن با چشم نیست، چه بسا چشم ها به صاحب خود دروغ نشان می دهد؛ ولی خرد به کسی که از وی نصیحت بخواهد غش و خیانت نمی کند. (833)

840. فهمیدن در گروی تفکر

اخضروا اذان قلوبکم تفهموا

گوش های دل هایتان را آماده کنید تا بفهمید. (834)

841. حصول پیروزی

الظفر بالحزم، و الحزم باجاله الراى، و الراى بتحصين الاسرار

پیروزی با دور اندیش به دست می آید و دور اندیش با رایزنی و رای با راز داری. (835)



842. دوست صمیمی انسان

لا یغش العقل من استنصحه.

خرد، به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی کند. (836)

843. اندیشیدن در احوال ملت های پیشین

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

یا بنی!

انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم، و فکرت فی اخبارهم،
و سرت فی آثارهم؛ حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهى الی من امورهم قد عمرت مع
اولهم الی اخرهم

امام علی علیه السلام در وصیت اش به امام حسن علیه السلام فرمود:

فرزندم!

من هر چند به مقدار گذشتگان عمر نکرده ام، اما در اعمال آنان دقت کرده ام و در اخبار
آنان کنجکاوی نموده ام، در آثار آنان آن قدر گردش کرده ام که در ردیف آنان شمرده
شده ام، بلکه تو گویی که کارهای آن ان به من منتهی شده است، من با همه آنان زندگی
کردم. (837)

844. نمایان شدن حق و باطل



كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك

از خردت تو را همین بس، که راه و بیراه را بر تو روشن سازد. (838)

5. روزی

845. انواع روزی

الرزق رزقان:

رزق تطبه، و رزق یطلبک، فان انت تاته اتاک

روزی بر دو گونه است:

یک روزی که تو در پی آنی و روزی دیگری که آن در پی تو است و اگر تو سراغش
نروی او خود نزد تو آید. (839)

846. تضمین روزی

... عیاله الخلائق، ضمن ارزاقهم، و قدر اقواتهم

مردم نانخورهای خدایند خداوند روزی آن‌ها را ضمانت و خوراکشان را مقدر کرده است.
(840)

847. حکمت کاهش و افزایش روزی

قدر الارزاق فكثرها و قللها، و قسمها علی الضیق و السعه فعدل فیها لیبتلی من اراد بمیسورها
و معسورها، و لیختبر بذلک الشکر و الصبر من غنیها و فقیرها



روزی ها را مقدر فرموده و آن گاه آن ها را زیاد و کم و به تنگی و فراخی عادلانه تقسیم کرد، تا هر که بخواهد به وسعت روزی و یا تنگی آن بیازد و از این طریق سپاسگزاری و شکیبایی توانگر و تهیدست را به آزمایش گذارد. (841)

848. ورودی مرگ و روزی

قیل له علیه السلام:

لو سد علی رجل باب بینه و ترک فیه، من این کان یایته رزقه؟

فقال علیه السلام:

من حیث یاتیه اجله

به امام علی علیه السلام عرض شد:

اگر در خانه کسی را به رویش ببندند و تنها رهایش کنند، روزی اش از کجا به او می رسد؟

فرمود:

از همان جا که مرگش می رسد. (842)

849. میانه روی در طلب روزی

خذ من الدنیا ما اتاک، و تول عما تولی عنک، فان انت لم تفعل فاجمل فی الطب

از دنیا آن چه به تو رسد بگیر و آن چه را به تو پشت کرده است رها کن، و اگر چنین نمی

کنی دست کم در طلب دنیا راه اعتدال پیوی. (843)



850. روزی و خدانشناسی

ایها المخلوق اسوی!

و المنشاء المرعی فی ظلمات الارحام، و مضاعفات لاستار. بدئت من سلالد من طین تو
وضعت فی قرار مکین، الی قدر معلوم، و اجل مقسوم. تمور فی بطن امک جنینا لا تحیر دعاء
و لا تسمع نداء؟!!

ثم اخرجت من مفرک الی دار لم تشهدا، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداک لا جترار
الغذاء من ثدی امک؟

و عرفک عند الحاجه مواضع طلبک و ارادتک؟!!

ای انسانی که در کمال اعتدال و تناسب آفریده شده ای و در تاریکی های زهدان ها و پرده
های تو در تو شکل گرفته و پرورده شده ای!

آفرینشت از عصاره گل آغاز شد و در جایگاهی آرام و امن (زهدان مادر) تا زمانی مشخص
و مهلتی تعیین شده نهاده و نه آوازی را می شنوی. آن گاه از قرارگاه خود به سرای بیرون
آورده شدی که آن را ندیده ای و راه های کسب سود و منافع آن را نمی دانی. چه کسی
تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت راهنمایی کرد؟

و چه کسی جایگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (844)

851. راضی به روزی خدا

من رضیی برزق الله لم یحزن علی مافاتہ



کسی که به آن چه خدا روزی اش قرار داده راضی شود، بر آن چه از دست داده غمناک نشود. (845)

852. روزی مقدر است

من لم يعط قاعدا لم يعط قائما

آن روزی که بی کوشش به کسی عطا نشود، با کوشش هم به او داده (846) نمی شود.

853. بی نیازی از مردم

من و صیته لا بنه الحسن:

ان استطعت الا يكون بينك و بنى الله ذو نعمه فافعل فانك مدرک قسمك و آخذ سهمك،
و ان اليسير من الله سبحانه اعظم و اكرم من الكثير من خلقه و ان كان كل منه

امام علی علیه السلام در وصیت خود به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام فرمود:

اگر توانی کاری کنی که از کسی جز خداوند نعمتی به تو نرسد، چنین کن؛ زیرا تو به قسمت خویش خواهی رسید و سهم و نصیب خود را خواهی گرفت؛ و البته روزی اندکی که از سوی پروردگار پاک رسد برتر و ارزشمندتر است از نعمت بسیاری که از آفریدگان او به تو رسد؛ گرچه همه چیز از او است. (847)

854. ضمانت روزی هر کس و هر چیز

فهذا غراب و هذا عقاب، و هذا حمام و هذا نعام. دعا کل طائر باسمه، و کفل له برزقه



این کلاغ است و آن عقاب است، این کبوتر است و آن شتر مرغ، هر مرغی را به نامش خوانده و روزی او را ضمانت کرده است. (848)

855. زیاد و کم شدن روزی

قسم ارزاقهم، و احصی آثارهم و اعمالهم، و عدد انفسهم

خداوند روزی های آنان را تقسیم کرد و آثار و اعمال و تعدادشان را شمار کرد. (849)

856. ضمانت روزی مورچه

انظروا الى النملة في صغر جثتها و لطافة هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر... مكفول برزقها، مرزوقه بوقفها، لا يغفلها المنان، و لا يحرمها الديان، ولو في الصفا اليابست و الحجر الجامس!

به این مورچه بنگرید که با آن همه کوچکی و ظرافت اندام که تقریباً به چشم نمی آید... روزی اش تضمین شده و به فراخور حالش روزی او می رسد؛ خداوند منان و بخشنده از او غافل نیست و پروردگار جزا دهنده او را نیز محروم نساخته است. اگر چه در دل تخته سنگی سیاه و خشک و یا در میان صخره ای سخت باشد. (850)

857. غم روزی مخور!

يابن آدم!

لا تحمل هم يومك الذي لم ياتك على يومك الذي قد اتاك؛ فانه ان يك من عمرک يات الله فيه برزقك

ای پسر آدم!



غصه رزق آن روزی که نیامده بر آن روزی که آمده، اضافه نکن؛ چرا که اگر عمرت باشد روزی ات را خداوند در آن روز خواهد داد و (و اگر نباشد چرا اندوه خوری؟). (851)

858. روزی همانند قطرات باران است!

ان الامر ينزل من السماء الى الارض كقطرات المطر الى كل نفس بما قسم لها من زيادة او نقصان، فان راى احدكم لاختيه غفيره في اهلا او مال او نفس تكونن له فتنه

همانا بهره هر کسی، همچون قطره های باران که از آسمان به زمین فرود می آید، به هر کس کم و بیش آن چه سهم او است می رسد. پس، اگر یکی از شما در خانواده یا مال با وجود برادرش اندک فزونی دید، نباید مایه فتنه او شود. (852)

859. دو گانگی روزی

الرزق رزقان:

طالب و مطلوب. فمن طلب الدنيا طلبه الموت، حتى يخرجه عنها؛ و من طلب الاخره طلبته الدنيا، حتى يستوفى رزقه منها.

روزی بر دو گونه است آن که بجوید و آن که بجویندش. پس، کسی که دنیا را بجوید مرگ در جستجوی او برآید تا او را از این جهان بیرون کند و کسی که آخرت را بجوید دنیا در طلب او برآید تا او روزی کامل خود را از او باز ستد. (853)

860. کاستن روزی در اثر مصرف آن

... لا تجددله زياده في اكله، الا بنفاد ما قبلها من رزقه



هر کس هر بار غذایی می خورد از آن روزی که برایش مقدر شده به همان مقدار کاسته می شود. (854)

861. استغناى طبع

طوبى لمن لزم بيته، و اكل قوته، و اشتغل بطاعه ربه

خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود باشد و قوت خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد. (855)

862. روزی به تمام بندگان

سئل علیه السلام:

کیف يحاسب الله الخلق على كثرتهم؟

فقال عليه السلام:

كما يرزقهم على كثرتهم، فقيل:

کیف يحاسبهم و لا يرونه؟

فقال عليه السلام:

كمال يرزقهم و لا يرونه

از امام علیه السلام سوال شد:



چگونه خداوند از بندگانش با کثرتشان محاسبه می کند؟

فرمود:

همان گونه که آنان را با کثرتشان روزی می دهد.

سپس پرسیده شد:

چگونه آن ها را محاسبه می کند، در حالی که آن ها او را نمی بینند؟

فرمود:

همان طور که آن ها را روزی می دهد در حالی که او را نمی بینند. (856)

863. شرط شریک

شارکوا الذی قد اقبل علیه الرزق؛ فانه اخلق للغنی و اجدر باقبال الحظ علیه

با کسی شریک شوید که روزی به او روی آورده؛ زیرا او به توانگری سزاوارتر و روی آوردن بهره به او شایسته تر است. (857)

864. روزی مقدر

یا بن آدم!

الرزق رزقان:

رزق تطبه. و رزق یطلبک، فان لم تاته اتاک. فلا تحمل هم سنت علی هو یومک!



كفاك كل يوم على ما فيه؛ فان تكن السنه من عمرک فان الله تعالى سيوتيك في كل غد
جديد ما قسم لك؛ و ان لم تكم السنه من عمرک فما تصنع بالهم فيما ليس لك؛ و لن
يسبقك الى رزقك طالب، و لن يغلبك عليه غالب، و لن يبطل عنك ما قد قدر لك

ای فرزند آدم!

روزی دو نوع است:

یکی روزی که تو در جستجوی آن هستی و دیگر آن که او در جستجوی توست که اگر به
دنبال آن نروی او به سراغت خواهد آمد.

بنابراین غصه سال را بر اندوه امروز اضافه مکن؛ زیرا برای تو اندوه همان روزی که در آن
هستی، کافی است. پس اگر سال آینده جزء عمرت باشد، خداوند هر روز تازه، روزی تازه
می دهد و اگر جزء عمرت نباشد، پس چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو
نیست. (آگاه باش) که کسی پیش از تو به روزی تو نخواهد رسید و آن را از دست تو بیرون
نتواند آورد، و آن چه برایت مقدر شده هرگز تاخیر نخواهد افتاد. (858)

865. روزی مقرر است.

انك لست بسابق اجلک، و لا مرزوق ما ليس لك

به راستی مرگ تو از مدت معلوم و مقرر جلو نخواهد افتاد و آن چه از روزی که برای تو
مقرر نشده به تو نخواهد رسید. (859)

866. راه زیاد شدن روزی



استنزلوا الرزق بالصدقه.

روزی را با دادن صدقه فرود آورید. (860)

867. رزاق زندگان

من عاش فلعیه رزقه.

هر کس که زنده باشد، خدای بزرگ روزی او را عهده دار شده است. (861)

868. روزی معنوی

... قلوب رائده لارزاقها، فی مجللات نعمه، و موجبات مننه، و حواجز عافیه

دلهایی که روزی معنوی خویش را طالب اند، و از نعمت های بی پایان حق و موجبات منت
ها و اسباب سلامت او بهره مندند. (862)

869. حکمت کاهش و افزایش روزی

عنه علیه السلام فی قوله تعالی:

(و اعلموا انما اموالکم و اولاد کم فتنه) و معنی ذلك انه یختبر هم لالاموال و الاولاد لیتبین
الساخط لرزقه، و الراضی بقسمه

خداوند سبحان می گوید:



و بدانید این که اموال و اولاد شما فتنه هستند. معنی این آیه این است که خداوند با مال و فرزند مردم را می آزماید تا آن کسی که از روزی خود ناراضی و خشمگین است از کسی که نصیب خود راضی و خشنود می باشد معلوم و آشکار گردد. (863)

6. شکر نعمت و کفر نعمت

870. ستایش به پاس نعمت ها

احمده شکرا لانعامه، و استعینه علی وظائف حقوقه

خدای بزرگ را به پاس بخشیدن نعمت هایش می ستایم و در انجام فرمانش از او یاری می جویم. (864)

871. پرهیز از مستی نعمت

اتقوا سكرات النعمه، و احذروا بوائق النقمه

از مستی نعمت پرهیزید و از سختی نقت بر حذر باشید. (865)

872. اكمال نعمت ها

استتموا نعم الله، علیکم بالصبر علی طاعته، و المجانبه لمعصيته.

نعمت هایی که خداوند بر شما ارزانی داشته با صبر بر طاعت او و اجتناب از نافرمانی او به تمام و کمال رسانید. (866)

873. نعمات همراه نعمات



مع کل جرعه شرق، و فی کل اكله غصص!

لا تنالون منها نعمه الا بقراق اخرى

با هر جرعه آبی، در گلویتان آب جستی است و در هر لقمه ای گلوگیر شدنی. به هیچ نعمتی از آن نمی رسید مگر با از دست دادن نعمتی دیگر. (867)

874. نعمت و گردنکشی

نسال الله سبحانه ان يجعلنا و اياكم ممن لا تبطره نعمه

از خداوند می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمتی، او را به گردنکشی نکشاند. (868)

875. سبب فزونی روزی

قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمه الخلق، فقال سبحانه، (استغفروا ربکم انه کان غفارا) فرحم الله امرأ استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيته!

خداوند سبحان، آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسیدن رحمت به خلق قرار داده و فرموده است:

از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است ... پس، رحمت خدا بر کسی که به توبه روی آورد و گنااهش را جبران کند و پیش از مرگش کاری بکند. (869)

876. نعمت و گرفتاری



رب منعم علیه مستدرج بالنعمی.

چه بسا نعمت داده ای که نعمتش وسیله گرفتاری و هلاکش گردد. (870)

877. دوام نعمت های خداوندی

یا جابر!

من کثرت نعم الله علیه، کفرت حوائج الناس الیه، فمن قام الله فیها بما یجب فیها عرضها
للدوام و البقاء، و من لم یقم فیها بما یجب عرضها للزوال و الفناء

ای جابر!

هر کس نعمت خدا بر او فراوان شود، نیاز مردم به او زیاد خواهد شد. پس کسی که برای
خدا در برابر این نعمت به وظیفه خود قیام کند، آن نعمت را در معرض دوام و بقاء قرار داده
و هر کس چنین نکند آن را در معرض زوال و فنا در آورده است. (871)

878. نعمت مخصوص بندگان خداوند

ان لله عبادا یختصهم الله بالنعمة لمنافع العباد، فیکرها فی ایدیهم ما بذلواها؛ فاذا منعوها نزعها
منهم، ثم حولها الی غیرهم

همانا برای خدا بندگانی است که آن ها را به نعمت های خود مخصوص ساخته تا همه
بندگان از آن بهره برند تا وقتی آن نعمت ها را به مستحقانش ببخشند، در دستشان باقی می
ماند و چون دریغ کردند خدا از آنها بگیرد و به دیگری تحویل دهد. (872)

879. کمترین حق خدا



اقل ما یلزمکم لله ان لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه

کم ترین حقی که لازم است برای خدا رعایت کنید آن است که از نعمت هایش در نافرمانی
اش کمک نجوید. (873)

880. نعمت پیایی خدا

یا بن آدم!

اذا رایت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره

ای فرزند آدم!

چون دیدی پروردگارت نعمت های پیایی تو را دهد ولی تو پیایی گناه او می کنی از او بر
حذر باش. (874)

881. شکر نعمت

ان لله فی کل نعمه حقا، فمن اداه حفظها، و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته

برای خدا در هر نعمتی حقی است، پس هر کس ان را ادا کند نعمتش را افزون کند و هر
کس کوتاهی نماید خود را در معرض خطر از دست دادن نعمت قرار داده است. (875)

882. بزرگ ترین نعمت

من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفره.

به هر کس (نعمت) آمرزش خواهد داده شود از آمرزیده شدن محروم نشود. (876)



883. خصلت هایی که شایسته خدا نیست

ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة، و لا ليفتح على عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابه، و لا ليفتح لعبد باب التوبه و يغلق عنه باب المغفره

نشايد که خداوند در سپاسگزاری را به روی بنده ای بگشاید و در افزون شدن نعمت را به رویش ببندد و در دعا را به روی بنده ای باز کند و در اجابت را به رویش ببندد و در توبه را به روی بنده ای بگشاید و در آمرزیدن را به رویش ببندد. (877)

884. نعمت شکر

من اعطى الشكر لم يحرم الزيادة.

به کسی که توفیق شکرگزاری داده شود، از فزونی یافتن (نعمت) محروم نگردد. (878)

885. دعای علی (ع) به درگاه حق

نسال الله سبحانه ان يجعلنا و اياكم ممن لا تبطره نعمه، و لا تقصر به عن طاعه ربه غايه، و لا تحل به بعد الموت ندامه و لا كابه

از خداوند سبحان مسألت می داریم که ما و شما را از آن گروه قرار بده که نعمتهای این دنیا او را در کام وری های طغیانگرانه فرو نمی برد و هیچ هدفی او را در اطاعت پروردگارش مقصر نمی سازد و پس از مرگ نیز هیچ ندامت و اندوهی وجودش را فرا نگیرد. (879)

886. مردمان زیانکار

کم من مستدرج بالاحسان اليه، و مغرور بالستر عليه، و مفتون بحسن القول فيه!



و ما ابتلی الله احدا بمثل الاملاء له

بسا مردمی هستند که به وسیله احسان به حال خود رها شده اند (و رو به سقوط می روند) بسا انسانی که به وسیله پوشیده شدن خطاهایش فریب خورده است و بسا مردمی که با شنیدن سخنان نیک (تعریف و تمجید) درباره خود، درونشان مختل و گرفتار آشوب و اضطراب گردد و خداوند هیچ کس را مانند اشباع او با نعمت ها و امتیازات، مبتلا نفرموده است. (880)

887. رمز زیادتی نعمت

لا تکن ممن ... یعجز عن شکر ما اوتی، و یتغی الزیاده فیما بقی
چونان کسی مباش که ... از سپاسگزاری نعمتی که به او داده شده، ناتوان است و با این حال خواهان افزایش نعمت باقی مانده است. (881)

888. اثرات اندیشیدن

لو فکروا فی عظیم القدره و جسیم النعمه لرجعوا الی الطریق، و خافوا عذاب الحریق، و لکن القلوب علیله و البصائر مدخوله

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعاً به راه راست که از ان منحرف شده اند بر می گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل (882)

889. شکرانه نعمت الهی

لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب ان لا یعصی شکر النعمه.



اگر خداوند برای معصیت خود بیم عذاب هم نمی داد، باز لازم بود که به شکرانه نعمت هایش نافرمانی نشود. (883)

890. دو خصلت نیک

کفی بالقناعه ملکاً، و بحسن الخلق نعیماً

قناعت برای به دست آوردن ملک، کافی است و نیز برای وصول به نعمت ها اخلاق نیکو کفایت می کند. (884)

891. شکر گزاری امام علی علیه السلام

احمده استتماماً لنعمته، و استسلاماً لعزته، و استعصاماً من معصيته

سپاس او را گویم که تتمیم نعمتش جویم و راه تسلیم به عزتش پویم و برای مصونیت از تباهی ها دست و دل از معصیتش شویم. (885)

892. شکر نعمت افزون کند

اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشكر

هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما رسید با کمی سپاسگزاری دنباله آن ها

را از دست ندهید. (886)

893. کامل کننده نعمت

بالتواضع تتم النعمه.



با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. (887)

894. نعمت حقیر، بلای عافیت

کل نعیم دون الجنه فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیه

هر نعمتی جز بهشت محقر است و هر بلایی جز آتش عافیت است. (888)

895. مصرف درست نعمت

من کتبه الی الحارث الهمدانی:

و استصلح کل نعمه انعمها الله علیک و لا تضیعن نعمه من نعم الله عندک، و لیر علیک اثر ما انعم الله به علیک

هر نعمتی را که خداوند به تو عنایت فرموده است آن را بشناس و در صلاح زندگی به کار ببر و هیچ نعمتی از نعمت های خداوندی را که به تو لطف فرموده است تباه مساز و همواره اثر نعمت خداوندی که به تو بخشیده است در تو مشاهده شود. (889)

896. بسا سختی که ...

رب کلمه سلبت نعمه و جلبت نقمه

چه بسا سختی که نعمتی را سلب کند و نعمتی را جلب نماید. (890)

897. باز گو کردن نعمت خدا

من کتابه الی معاویه:



الاتری - غیر مخبر لک، و لکن بنعمه الله احدث:

ان قوما استشهدوا فی سبیل الله تعالی من المهاجرین و الانصار، و لكل فضل، حتی اذا استشهد
شهیدنا قیل:

سید الشهداء؟!!

من در صدد آن نیستم که خبری به تو بدهم، بلکه می خواهم نعمت خداوندی را باز گو کنم،
گروهی از مهاجرین و انصار در راه خداوند متعال به شهادت رسیدند و برای هر یک از آن
شهداء امتیازی است. تا آن گاه که شهیدی (بزرگوار) از ما شهید شد و ملقب به (سید
الشهداء) گشت. (891)

898. مؤثرترین عامل تغییر نعمت خدا

لیس شیء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نقمته من اقامه علی ظلم؛ فان الله سمیع دعوه
المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد

(آگاه باشد که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی
و سرعت انتقام او نیست؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیگان است و در کمین ستمکاران.
(892)

899. مواظبت بر نعمت ها

احذروا نفار النعم فما کل شارد بمر دود

از گریختن نعمت ها بر حذر باشید، زیرا هر فرار کننده ای بر نمی گردد. (893)



900. عامل زائل شدن نعمت

ما كان قوم قط في غض نعمه من عيش فزال عنهم الا بذنوب اجتر حوها، لان الله ليس بظلام للعبيد

هیچ قومی دارای فراوانی نعمت و طراوت عیش نبوده که خداوند آن را از دست آن قوم بگیرد مگر به واسطه گناهایی که مرتکب گشتند؛ زیرا خداوند سبحان هیچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد. (894)

901. سرگشتگان حیرتکده دنیا

سلکت بهم الدنيا طريق العمى، و اخذت بابصار هم عن منار الهدى، فتاهوا في حيرتها، و غرقوا في نعمتها، و اتخذوها ربا

دنیا آنان را در راه تاریک و کور کننده به حرکت درآورده و چشمانشان را از کانون نور هدایت برگرفت، پس در حیرتکده گم گشتند و در نعمت آن غرق شدند و دنیا را برای خود اتخاذ کردند. (895)

902. اثرات بزرگ جلوه کردن خدا

ان من حق من عظم جلال الله سبحانه في نفسه، و جل موضعه من قلبه، ان يصغر عنده - لعظم ذلك - كل ماسواه و ان احق من كان كذلك لمن عظمت نعمه الله عليه، و لطف احسانه اليه فانه لم تعظم نعمه الله على احد الا از داد حق الله عليه عظما

قطعی است برای کسی که جلال خداوند سبحان در جان او و موقعیت آن مقام ربوبی در دلش بزرگ باشد سزاوار است که هر چه جز خداوند بزرگ است نزد وی در مقابل عظمت



ربوبی کوچک باشد و سزاوارترین مردم برای چنین موصفی به طور حتم کسی است که نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسان او برای آن کسی لطیف است. زیرا نعمت خداوندی بر هیچ کس با عظمت نشده است مگر این که بر بزرگی حق او بر آن شخص افزوده است. (896)

903. فزونی نعمت

لم تعظم نعمه الله علی احد الا از داد حق لله علیه عظما

نعمت خداوند بر کسی افزایش نیافت مگر آن که حق خدا (بر او) زیادتر گردد. (897)

904. هراس در حال نعمت

ایها الناس!

لیرکم الله من النعمه و جلین، کما یراکم من النقمه فرقین انه من وسع علیه فی ذات یده فم یر ذلک استدرجا فقد امن مخوفا، و من ضیق علیه فی ذات یده فم یر ذلک اختبار فقد ضیع مامولا

ای مردم!

خدا شما را هنگام نعمت در حال هراس ببیند (که مبادا کفران نعمت کنید) همان گونه که شما را در حال عذاب، از تلخی آن گریزان می بیند، حقیقت این است که کسی که در کارهای او و آن چه که در اختیارش قرار گرفته گشایشی پدید آید و آن را استدراج (رها کردن به حال خویشتن) نداند، خود را از چیز وحشتناکی در امان احساس نموده است و هر



کس در تنگنای زندگی قرار بگیرد و آن را آزمایش نداند، پاداشی را که امید آن می رفت ضایع نموده است. (898)

905. نعمت بی حد و حصر خداوندی

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون، و لا یحصی نعماه العادون.

سپاس خدا را که حق ستایشش بالاتر از حد ستایشگران است و نعمت هایش فوق اندیشه شمارشگران. (899)

906. سفارش امام علی علیه السلام به مالک اشتر

امض لكل يوم عله، فان لكل يوم مافیه. و اجعل لنفسك فیما بینك و بین الله افضل تلك المواقیت. و اجزل تلك الاقسام و ان كانت كلها لله اذا صلحت فیها النیه، و سلمت منها الرعیه فرمان امیرالمومنین به مالک اشتر:

عمل ه روز را در همان روز به جا بیارو، زیرا برای هر روز موقعیت و قانون خاصی حکمفرماست (که اگر آن روز بگذرد ان موقعیت به دست نخواهد آمد) ما بین خود و خدایت قسمتی از بهترین اوقات و شایسته ترین آن ها را اختصاص بده، اگر همه اوقات عمر تو با نیت صالح بگذرد و رعیت در آن اوقات در آسایش باشند عبادتی است برای خدا. (900)

907. ترس از نافرمانی خدا

یابن آدم!



اذا رايت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و انت تعصيته فاحذره

ای فرزند آدم!

هنگامی که می بینی پروردگار سبحان نعمت هایش را پیایی به تو فرو می ریزد، اما تو نافرمانی او می کنی، از او بترس. (901)

بخش دوم:

فتنه و آزمایش الهی

908. شکافتن امواج فتن

ایها الناس!

شقوا امواج الفتن بسفن النجاه

ای مردم!

امواج فتنه ها را با کشتی های نجات بشکافید. (902)

909. منفورترین خلق نزد خدا

ان ابغض الخلائق الی الله رجلا:

رجل و كله الله الی نفسه، فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بكلام بدعه، و دعاء ضلاله، و

فهو فتنه لمن افتتن به



منفورترین خلق نزد خدا دو نفرند:

یکی آن که خداوند او را به خودش وا گذاشته است. چنین کسی از راه راست منحرف می شود و شیفته گفتار بدعت آمیز و دعوت گمراهی کسی است که فریفته او می شود. (903)

910. سود آزمایشات الهی

من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیء من العظه

آن که خداوند او را با گرفتاری ها و آزمایشات سود نرساند، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد. (904)

911. پاداش در برابر عمل نیکو

من کتابه الی زیاد:

اترجو ان یعطیک الله اجر المتواضعین و انت عنده من المتکبرین و تطمع - و انت متمرغ فی النعیم تمنعه الضعیف و الارمله - ان یوجب لک ثواب المتصدقین!

و انما المرء مجزی بما اسلف، و قادم علی ما قدم

در نامه خود به زیاد:

آیا در حالی که نزد خداوند از متکبرانی، امید داری که پاداش فروتنان را به تو دهد؟

و در حالی که در نعمت ها غوطه وری و آن ها را از مستمندان و بیوه زنان دریغ می داری، چشم طمع به ثواب صدقه دهندگان دوخته ای!



همانا آدمی در برابر کارهایی که پیشاپیش فرستاده است پاداش می بیند و نزد آنچه فرستاده است می رود. (905)

912. پرهیز از مستی نعمت

اتقوا سكرات النعمه و احذروا بوائق النقمه

از مستی نعمت پرهیزید و از سختی نعمت ها و بلاها برحذر باشید. (906)

913. هر چیزی سببی دارد

ولكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد، و يتعبدهم بانواع المجاهد، و يبتليهم بضروب المكاره
اخراجا للتكبر من قلوبهم، و اسكانا للتذلل في نفوسهم، و ليجعل ذلك ابوابا فتحا الى فضله،
و اسبابا ذللا لعفوه

خداوند بندگان خود را با انواع سختی ها می آزماید و از طریق سختگیری های گوناگون
آنان را به عبادت و پرستش وامی دارد و به انواع ناملایمات و امور ناخوشایند گرفتارشان
می سازد تا غرور را از دل های آنان بیرون برود و افتادگی را در جان هایشان بنشانند و نیز تا
آن در آزمایش ها و سختی ها، را درهایی گشاده به سوی فضل و احسان خویش و اسباب
آسان برای (رسیدن به آنان به) گذشت و بخشایش خود قرار می دهد. (907)

914. آزمایش و ننگدستی

ايها الناس!

ليركم الله من النعمه و جلين، كما يراكم من النقمه فرقين!



انه من وسع علیه فی ذات یده فلم یر ذلک استدراجا فقد ان مخوفا، و من ضیق علیه فی ذات یده فلم یر ذلک اختبارا فقد ضیع مامولا

ای مردم!

باید خداوند شما را در وفور نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بروز نعمتش هراسانید؛ زیرا کسی که در مال و منالش گشایش پدید آید و آن را دامی برای گول خوردن نشناخت، از پیشامد ترسناکی خود را آسوده داشته است و هر کس که به تنگدستی دچار شد و آن را وسیله آزمایش خود ندانست، پاداش امید بخشی را نادیده گرفته است. (908)

915. وسیله آزمایش انسان

الا ترون ان الله، سبحانه، اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه، الی الاخرین من هذا العالم؛ باحجار لا تضر و لا تنفع ... و لو کان الاساس المحمول علیها، و الاحجار المرفوع بها بین زمرده خضراء، و یاقوته حمراء، و نور و ضیاء لخفف ذلک مصارعهُ الشک فی الصدور، و لو ضع مجاهده ابلیس عن القلوب، و لنفی معتلج الریب من الناس، و لکن الله یختبر عباده بانواع الشدائد

آیا نمی بینید که خدای سبحان همه انسان ها را، از آدم صلوات الله علیه تا آخرین نفر این عالم، با سنگ هایی بیازمود که نه زیانی می رسانند و نه سودی ... اگر پایه هایی که خانه (کعبه) بر آن بنا شده و سنگ هایی که با آن ها برافراشته گردیده است از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و درخشندگی بود، هر آینه از کشاکش شک در سینه ها می کاست و کوشش ابلیس را از دل ها برمی داشت و از انباشت تردید و به



تلاطم در آمدن آن در (اذهان) مردم جلوگیری می کرد، اما خداوند بندگان خود را به سختی های گوناگون می آزماید. (909)

916. نهی از پیروی بزرگان

الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم ... فانهم قواعد اساس العصبیه و دعائم ارکان الفتنه (910)

917. هنگام فتنه اینگونه باش!

کن فی الفتنه کابن اللبون، لا ظهر فیر کب، و لا ضرع فیحلب
به گاه فتنه همچون شتر نر دو ساله باش که نه پشت و نیرویی دارد که بر او سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر دوشند. (911)

918. مصیبت های کوچک و بزرگ

من عظم صغار المصائب، ابتلاه الله بکبارها
هر که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصیبت های بزرگ گرفتار سازد. (912)

919. روزگار فتنه و آزمایش

لما قتل:



الا و ان بلیتکم قد عادت کھیثها یوم بعث الله نبیکم صلی الله علیه و آله. و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبله و لتغربلن غربله ... حتی یعود اسفلکم اعلاکم، و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کانوا قصروا، و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا

بعد از کشته شدن عثمان فرمود:

هان!

آزمایش و تیره روزی ها، همچون روزی که خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را برانگیخت، برگشته است. سوگند به آن که او را به حق مبعوث کرد، هر آینه چنان در هم آمیخته و چنان غربال شوید ... که آن که پایین است رو آید و آن که زبر است به زیر در شود و پیشی جویندگانی که عقب مانده اند پیشی گیرند و پیشی گیرندگانی که جلوی افتاده اند عقب مانند ... (913)

920. فتنه همان آزمایش است

لما قام الیه رجل فقال:

اخبرنا عن الفتنه، و هل سالت رسول الله صلی الله علیه و آله عنها، فقال علیه السلام:

انه لما انزل الله، سبحانه، قوله:

(الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) علمت ان الفتنه لا تنزل بنا و رسول الله، ما هذه الفتنه التي اخبرک الله تعالی بها!

فقال:



یا علی، ان امتی سیفتون من بعدی، فقلت، یا رسول الله، او لیس قد قلت لی یوم احد حیث
استشهد من استشهد من المسلمین، و حیزت عنی الشهاده فشق ذلك علی، فقلت لی:

ابشر فان الشهادُ من ورائك؟

فقال لی:

ان ذلك لك كذلك، فكيف صبرك اذن؟

فقلت:

یا رسول الله، لیس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشرى و الشكر. و قال:

یا علی ان القوم سیفتون (بعدي) باموالهم، و یمنون بدینهم علی ربهم،

و یتمنون رحمته، و یامنون سطوته، و یتحلون حرامه بالشبهات الکاذبه، و الالهواء الساهیه،

فیستحلون الخمر بالنیذ، و السحت بالهدیه، و الربا بالبیع قلت:

یا رسول الله، فباى المنازل انزلهم عند ذلك!

ابمنزله رده، ام بمنزله فتنه؟

فقال:

بمنزله فتنه

مردی برخاست و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:



ای امیرمؤمنان!

ما را از فتنه آگاه کن و آیا درباره آن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده ای؟

حضرت فرمود:

چون خدای سبحان این آیه را فرو فرستاد:

الم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند.

دانستم که تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما هست این فتنه بر سر ما فرود نمی آید.
پس!

گفتم:

ای پیامبر خدا!

چه فتنه ای است که خدای بزرگ شما را از آن خبر داده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی!

زودا که امتم بعد از من آزموده شوند ... ای علی!



به زودی مسلمانان با اموال خود آزموده می شوند و به خاطر دینشان بر خدا منت می نهند و آرزوی رحمت او را می کنند و خود را از خشم او در امان می دانند و با شبهه هایی دروغین و خواهش های نفسانی غفلت زا حرام او را حلال می گردانند.

مثلا شراب را به نام آب انگور یا خرما و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع و معامله روا می شمارند!

عرض کردم:

ای پیامبر خدا!

در این هنگام آن ها را در چه مرتبه ای از مراتب قرار دهم!

آیا در مرتبه ارتداد جایشان دهم و یا در مرتبه فتنه و آزمایش؟

فرمود:

در مرتبه فتنه و آزمایش.

در نقل (کنز العمال) آمده است ...

سپس به من فرمود:

ای علی!

تو بعد از من زنده می مانی و به امتم مبتلا می شوی و روز قیامت در پیشگاه خدای تعالی برای مخاصمه می ایستی. پس جوابی آماده کن.



عرض کردم:

پدر و مادرم فدایت باد!

برایم توضیح دهید که این فتنه ای که مسلمانان به آن مبتلا می شوند، چیست!

و بعد از شما بر چه اساسی با آن ها

بجنگم؟

فرمود:

به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین می جنگی.

پیامبر صلی الله علیه و آله نام و نشان یکایک آن ها را به من می گفت.

سپس فرمود:

تو با هر کس از امت من که با قرآن مخالفت ورزد و در دین رای و نظر خود را به کار زند
جهاد می کنی؛ چرا که در دین رای و نظر (شخصی) نیست، بلکه دین تنها امر و نهی
پروردگار است. (914)

921. پناه بر خدا از فتنه

لا یقولن احد کم:

(اللهم انی اعوذ بک من الفتنه) لانه لیس احد الا و هو مشتمل علی فتنه، و لکن من استعاذ
فلیستعد من مضلان الفتن، فان الله سبحانه یقول:



(و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه)

هیچ یک از شما نگویید:

خدایا!

از فتنه به تو پناه می برم؛ زیرا هیچ کس نیست که از فتنه و آزمایش بر کنار باشد، بلکه کسی که از فتنه به خدا پناه می برد، باید از فتنه های گمراه کننده به خدا پناه برد؛ زیرا خدای سبحان فرموده است که:

(اموال و فرزندان شما فتنه اند.) (915)

922. نبرد با کفار قریش

مالی و لقریش!

و الله قلد قاتلتهم کافرین، و لاقاتلنهم مفتونین

مرا چه با قریش!

به خدا سوگند که در زمان کفرشان با آن ها جنگیدم، اکنون نیز که به فتنه و گمراهی در افتاده اند با آن ها می جنگم. (916)

923. مغرور مشو!

کم من مستدرج بالاحسان الیه، و مغرور بالستر علیه، و مفتون بحسن القول فیه!



بسا کسانی که با احسان خداوند اندک به عذاب حق نزدیک شده اند و به خاطر پوشاندن گناهانشان مغرور و فریفته شده اند و به سبب تعریف و تمجید (مردمان) از آنان به فتنه و تباهی افتاده اند! (917)

بخش سوم:

پند و عبرت

924. عبرت از گذشتگان

اتعظوا بمن كان قبلکم، قبل ان يتعظ بکم من بعد کم

از آنان که پیش از شما در گذشته اند، پند بگیرید، پیش از آن که پس از شما خواهند آمد از شما پند گیرند. (918)

925. عبرت از پیشینیان

اعتبروا بحال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل علیه السلام فما اشد اعتدال الاحوال، و اقرب اشتباه الامثال

تجربه و عبرت بیندوزید از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل علیه السلام که احوال شما به احوال آنان سخت متناسب است و چه شبیه به یکدیگر است مثل ها (امثال صفات شما با آنان) (919)

926. از دیده عبر کن هان!

انما ينظر المومن من الی الدنيا بعین الاعتبار



مومن در این جهان (به همه چیز) با دیده عبرت نظر می کند. (920)

927. نصیحت کننده ای عالی

الاعتبار منذر ناصح

عبرت گرفتن (از حوادث) ترساننده بسیار ناصحی است. (921)

928. عبرت بگیرید!

اعتبروا بما اصاب الامم المستكبرين من قبلکم من باس الله و صولاته، و وقائعه و مثلاته
عبرت بگیرید و تجربه بیاندوزید از آنچه که پیش از شما متکبران امت ها را گرفتار ساخت،
از غضب خداوندی و حملات و عذاب ها و کیفرهای سخت او. (922)

929. چشم بینا و گوش شنوا داشته باشید!

لقد بصرتم ان ابصرتم، و اسمعتم ان سمعتم

اگر شما می خواستید دیده بگشایید و واقعیات را ببینید وسایل بینایی در اختیار شما گذاشته
شده است و اگر می خواستید گوش باز کنید و واقعیات را بشنوید، شنیدنی هایی که واقعیات
را با گوش شما آشنا بسازد طنین انداز گشته است. (923)

930. گردن در گرو سخن

ذمتی بما اقول رهینه و انا به زعیم. ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته
التقوی عن تقحم الشبهات



ذمه و پیمان من در گرو آن چیزی است که می گویم و من صدق گفتار و حق بودن آن را بر عهده می گیرم، همانا کسی که امور عبرت آور و پندآموز از قبیل عقوبت ها و کیفرهایی که به مردمانی که در برابر روی او قرار داشته اند فرود آمده و در نتیجه آن به خاک مذلت نشسته اند (این امور) برای او روشن ساخته باشد که ان عقوبت ها و کیفرها در نتیجه ستمگری و ارتکاب اعمال زشت بوده روح پرهیزگاری (که در اثر عبرت آموزی در وی پدید می آید) از هجوم آوردن امور شبهه ناک به طرف او جلوگیری می کند. (924)

931. موعظ امیر

فی ذم اصحابه:

اتلو علیکم الحکم فتفرون منها، و اعظکم بالموعظه البالغه فتفرقون عنها، و احثکم علی جهاد اهل البغی فما آتی علی اخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم دربارہ اصحاب خود فرمودند:

حکمت ها را برای شما می خوانم از آنها می گزینید!

و با پند رسا شما را موعظه می نمایم (بدون این که در شما تاثیر کند) هر یک راه خود را می گیرید و پراکنده می شوید و شما را برای جهاد با طغیانگران تحریک می کنم، شما را می بینم که سختم به پایان نرسیده، مانند فرزندان سباء پراکنده می شوید و به مجالس خود بر می گردید. (925)

932. سودمندترین داستان



تدبروا احوال الماضین من المومنین قبلکم، کیف کانوا فی حال التمحیص و البلاء ... فانظروا
کیف کانوا حیث كانت الاملاء مجتمعه، و الاهواء موثله ... فانظروا الی ما صاروا الیه فی
آخر اموارهم حین وقعت الفرقة، و تشتت الالفه، و اختلفت الكلمه و الافئده و تشعبوا
مختلفین، و تقرموا متحازبین، قد خلع الله عنهم لباس کرامته، و سلبهم غضاره نعمته و بقی
قصص اخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین

بیندیشید در حالات مردمان با ایمان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی
را در حال تصیفه و ابتلاء سپری کردند، پس بنگرید و به وضع آنان تا آنگاه که مردمشان
اجتماع داشتند و تمایلاتشان با هم بود. حال بنگرید به سرنوشت آنان در آخر کارشان. در
آن هنگام که جدایی میان آنان افتاد و انس و الفت به پراکندگی تبدیل گشت و اختلاف
کلمه و اختلاف دل ها وارد جمع آنان گشت و در نتیجه به تیره های مختلف تقسیم شدند و
در حال ستیزه گری با یکدیگر پراکنده شدند،

خداوند لباس کرامتش را از پیکرشان بیرون آورد و طراوت و فراوانی نعمتش را از آنان
سلب نمود. حال داستان های اخبار آنان در میان شما برای عبرت گیری انسان های پندآموز
مانده است. (926)

933. رحمت خدا بر عبرت گیران

رحم الله امرا تفکر فاعتبر، و اعتبر فابصر

رحمت خدا بر آن کس که اندیشید و عبرت آموخت و پند گرفت و بینش یافت. (927)

934. عبرت گرفتن از گذشتگان



ان لكم فى القرون السالفه لغيره!

این عمالقمه و ابناه العمالقه!

این الفراعنه و ابناء الفراعنه!

این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین، و اطفالوا سنن المرسلین، و احیوا سنن الجبارین!

ای مردم!

عبرت گیری و تجربه از قرون گذشته بر شما است کجا رفتند عمالقه و فرزندان عمالقه!

کجا هستند گردانندگان شهرهای رس که پیامبران را کشتند و سنت های پیامبران را خاموش و بدعت های جباران را زنده ساختند. (928)

935. عالم بی عمل

لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل ... یصف العبره و لا یعتبر، و یبالغ فی الموعظه و لا یتعظ

از کسانی مباش که بدون کار، به آخرت چشم امید دوخته است. عبرت ها را بیان می کند، اما خود از آن ها درس نمی گیرد، در اندرز دادن به دیگران می کوشد، لیکن خود پند نمی آموزد. (929)

936. عبرت ها بسیار، عبرت گرفتن اندک

ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!



چه فراوان است وسایل عبرت گرفتن و چه اندک است بهره برداری از این وسایل برای عبرت گیری. (930)

937. عبرت از گذشته

من کتابه الی الحارث الهمدانی:

صدق بما سلف من الحق، و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى منها؛ فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها!

و کلها حائل مفارق

در نامه ای امام علیه السلام به حارث همدانی فرمودند:

آنچه را قرآن از حوادث گذشته بیان داشته بپذیر و از گذشته ها برای آینده پند بگیر، زیرا دنیا (از نظر حوادث) گذشته و آینده، این گوشه و آن گوشه آن مثل هم است و پایان آن در ردیف گذشته ها در جریان است و همه دنیا در حال انتقال و جدایی است. (931)

938. رابطه حکمت و عبرت

من تبینت له الحکمه عرف العبره، و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین

هر کس حکمت بر او ظاهر شود، عبرت را شناسد، و هر کس عبرت را شناسد، گویی از اولین روزگاران تاکنون بوده است. (932)

939. عبرت گرفتن از گذشته



لو اعتبرت بما مضى حفظت ما بقى

امام علیه السلام در نامه ای خطاب به معاویه فرمود:

اگر از حوادث گذشته پند گرفته بودی، نسبت به آن چه باقی مانده است خود را حفظ می کردی. (933)

940. درس گرفتن از عبرت ها

اتعظوا عباد الله بالعبر النوافع، و اعتبروا بالای السواطع، و ازدجروا بالنذر البوالغ

ای بندگان خدا!

از عبرت های نافع پند بگیرید و از آیات روشن الهی عبرت بیندوزید و تهدیدهای رسا و بالغ ممنوعیت (از پلیدی ها) را بپذیرید. (934)

941. امام مایه عبرت

قبل شهادته علیه السلام سبیل الوصیته:

انا بالامس صاحبکم، و انا الیوم عبره لکم، و غدا مفارقکم!

امام علیه السلام پیش از شهادتش در بستر چنین فرمود:

من دیروز در میان شما بودم و امروز مایه پند شما و فردا از میان شما خواهم رفت. (935)

942. آسایش در همسایگی خداوند



ایها الناس!

انه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دليلا هدى (للتى هي اقوم) فان جار الله آمن، و عدوه خائف

ای مردم!

کسی که از خدا پند و خیر خویش را مسألت نماید، موفق گردد و هر کسی که کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند، به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است هدایت شود؛ زیرا کسی که به همسایگی خدا نایل گردد در امن و آسایش غوطه ور شود و کسی که با او از در خصومت درآید ترسان و هراسناک گردد. (936)

943. پند از جدایی

اعتبروا بنزولکم منازل من کان قبلکم، و انقطاعکم عن اوصل اخوانکم.

عبرت بگیرید از این که در منزلگاه های اقوام و ملل پیش از خود فرود آمده اید و منزل کرده اید و عبرت بگیرید از این که از نزدیک ترین برادران خود منقطع خواهید گشت. (937)

944. پند از حوادث

ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات

کسی که از حوادث و پیامدهای بد آن خوب پند و نصیحت گیرد، تقوا و پرهیزگاری او از فرو رفتن در کارهای گنگ و مبهم باز می دارد. (938)



945. عبرت از آرامش ابدی

قبل شهادته علیه السلام:

لیعظکم هدوی، و خفوت اطراقی، و سکون اطرافی، فانه او عظ للمعتبرین من المنطق البلیغ و القول المسموع.

قبل از شهادتشان فرمودند:

باشد که آرامش (ابدی) و از حرکت افتادن چشمان و سکون اعضای بدنم پندی برای شما باشد، زیرا موعظه این آرامش و بی اراده افتادن برای کسانی که بخواهند عبرت بگیرند از سخن و منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثرتر است. (939)

946. پذیرفتن پند

اتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغیر، و انتفعوا بالنذر

پند پنددهندگان را بپذیرید و از دگرگونی های روزگار اندرز گیرید و از ترسانندگان قیامت بهره یاب باشید. (940)

947. فروغ واعظ

ایها الناس!

استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ، و امتاحوا من صفو عین قد روقت من الکدر

ای مردم!



از شعله چراغ واعظی که خود و عطرش را پذیرفته است فروغ بگیرید و از آب زلال چشمه ای بکشید که از تیرگی تصفیه شده باشد. (941)

948. پند خداوندی

ان الله سبحانه لم يعظ احدا بمثل هذا القرآن

قطعی است که خداوند سبحان هیچ کسی را پندی مانند مواعظی که در قرآن آورده نداده است. (942)

949. هر مثلی دلیلی است

اعقل ذلك فان المثل دليل على شبهه

تعقل کن این پند را؛ زیرا هر مثلی دلیلی است برای مثل و شبیه خود. (943)

950. پند از عاقبت زندگی دیگران

اتعظوا فيها (ای فی الدنيا) بالذین قالوا:

(من اشد منا قوه). حملوا الی قبور هم فلا يدعون ركبانا، و انزلوا الاجداث فلا يدعون ضيفانا

پند بگیرید از (عاقبت زندگی) آنان که گفتند:

(کیست از ما نیرومندتر) آنان به گورهای خود برده شدند، بدون این که در حالت سواری

دعوت شوند و به قبرها فرود آمدند، بدون این که مهمان خوانده شوند. (944)

951. سنجیدن نفس ها



اعلموا!

انه من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر؛ لم یکن له من غیرها لا زاجر و لا واعظ

بدانید هر کسی که به خود اهمیتی ندهد (یا به خود یاری نکند) که از نفس خود واعظ و مانعی (از آلودگی ها) داشته باشد، برای او از غیر نفسش نه مانعی خواهد بود و نه پند دهنده ای. (945)

952. نافرمانی و حسرت

ان معصیه الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسره، و تعقب الندامه

نافرمانی از دستور، پند دهنده مهربان و دانشمند باتجربه، باعث حسرت می شود و پیشیمانی به دنبال دارد. (946)

953. نفع از تجارت

من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیء من العظه، و اتاه التقصیر من امامه حتی یعرف ما انکر، و ینکر ما عرف

کسی که خداوند به وسیله آزمایش و تجارب، نفعی به او نرساند، از هیچ اندرزی سود نمی برد و نتیجه تقصیر او از پیش رویش برآید تا بشناسد آنچه را که انکار کرده بود و انکار کند آنچه را که شناخته بود. (947)

954. نگرش مؤمن به دنیا



انما ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها بطن الاضطرار، و يسمع فيها باذن
المقت و الابغاض

مؤمن به دنیا تنها به دیده عبرت می نگرد و از روی ناچاری از آن قوت خود را بر می گیرد
و با گوش خشم و نفرت به آن گوش می دهد. (948)

955. تعلیم خردمند

فی وصيته لابنه الحسن عليه السلام:

لا تكونن ممن لا تنفعه العظه الا اذا بالغت في ايلامه، فان العاقل يتعظ بالاداب، و البهائم لا
تتعظ الا بالضرب.

در وصیت به پسرش حسن بن علی علیه السلام می فرمایند:

هرگز از آن مردم مباش که پند به او سودی نمی دهد، مگر این که او را شدیداً به درد بیاورد؛
زیرا خردمند با تعلیم و تربیت های سازنده پند می گیرد، در صورتی که حیوانات با زدن پند
می پذیرند. (949)

956. پند گوی پندناپذیر

لا تكن ممن ... يبالح في الموعظه و لا يتعظ؛ فهو بالقول مدل، و من العمل مقل، ينافس فيما
يفنى، و يسامح فيما يبقى، يري الغنم مغرما و الغرم مغنما

از مردمی مباش که در پند دادن به مردم زیاده روی می کند، ولی خود پندی را نمی پذیرد
او در گفتار بسیار گو و در عمل اندک کردار است. درباره آنچه که فانی است به رقابت می



پردازد و درباره آنچه پایدار است سهل انگار است، غنیمت را ضرر و ضرر را غنیمت حساب می کند. (950)

957. پرده غرور

بینکم و بن الموعظه حجاب من الغره

میان شما و موعظه پرده ای است از غرور و غفلت. (951)

958. ناشنای حقیقی

دعیتم الی الامر الواضح. فلا یصم عن ذلک الا اصم، و لا یعمی عن ذلک الا اعمی

شما به یک امر روشن دعوت شده اید، پس ناشنای حقیقی کسی است که ان نصایح را نشنود و نابینای واقعی کسی است که خود را از بینایی به آن حقایق تجربه شده و نصایح محروم بسازد. (952)

959. زنده کننده قلب

فی وصیته علیه السلام لابنه و هو یعظه:

احی قلبک بالموعظه

در وصیت به فرزندش (حسن بن علی علیه السلام) او را موعظه می کند، قلبت را با موعظه زنده بدار! (953)

960. پند با مردم



انتفعوا ببيان الله، و اتعظوا بمواعظ الله، و اقبلوا نصيحه الله از بيان خداوندی بهره بردارید و مواعظ الهی را قبول کنید و خیر خواهی مقام ربوبی را بپذیرید. (954)

961. ناصح دلسوز

الاعتبار منذر ناصح

پند گرفتن، بیم دهنده ای دلسوز است. (955)

962. دیده عبرت

ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلثات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات

کسی که از زبان حوادث و مصیبت ها خوب پند بگیرد، پرهیزگاری او را از فرو رفتن در کارهای مبهم باز می دارد. (956)

963. موفقیت و تجربه

من التوفيق حفظ التحربه.

نگهداری تجربه بخشی از موفقیت است. (957)

964. پند از تجربه ها

من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشيء من العظه

آن که از گرفتاری ها و تجربه هایش سود نبرد از هیچ پندی سود نخواهد برد. (958)

965. بهره مندی از تجربه



فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل و التجربه

بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم ماند. (959)

966. زبان بسته بهتر که گویا به شر

الكلام فی و ثاقك ما لم تتكم به؛ فاذا تكلمت به صرت وثاقه، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك:

فرب كلمه سلبت نعمه و جلبت نقمه.

سخن در گرو (در بند) توست، مادامی که آن را نگفته باشی، وقتی که آن سخن را ابراز کردی، تو در گرو آن خواهی بود. پس زبانت را محفوظ بدار، همان گونه که طلا و نقره ات را؛ زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را سلب کند و نعمتی را جلب نماید. (960)

967. خیر خواه واقعی

ربما نصح غیر الناصح، و غش المستنصح

بسا نصیحت گری که ناصح نیست و خیانت کند کسی که خیر خواه تلقی شده است. (961)

968. جایگاه تذکر و پندگیری

ان الدنيا ... دار موعظه لمن اتعظ بها ... ذكرتهم الدنيا فتذكروا، و حدثتهم فصدقوا، و وعظتهم فاتعظوا



همانا دنیا جایگاه پندگیری است، برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت، دنیا تذکر داد، آنان نیز پذیرفتند و سخن گفت، تصدیقش کردند و پند داد، آنان قبول کردند. (962)

969. نگاه مؤمن به دنیا

ینظر المومن الی الدنیا بعین الاعتبار، و یقتات منها ببطن الاضطرار. انسان با ایمان به این دنیا به چشم عبرت و تجربه می نگرد و از توشه به اندازه سیر شدن شکم یک مضطر بهره مند می گردد. (963)

970. بهترین تجربه ها

العقل حفظ التجارب، و خیر ما جربت ما وعظک

عقل، نگهداری تجربه ها است. بهترین تجربه ها آن است که به تو پند دهد. (964)

971. آینه عبرت

من ابصر بها بصرته، و من ابصر الیها اعمته

هر که به وسیله دنیا نگاه کند (و ان را آینه عبرت سازد) دنیا بینا بینش گرداند و هر که به دنیا بنگرد (و جز آن نبیند) دنیا کورش سازد (و ورای آن را نبیند). (965)

972. صدق گفتار دنیا

حقا اقول:



ما الدنيا غرتك، و لكن بها اغتررت، و لقد كاشفتك العظمت، و آذنتك على سواء، و لهی
بما تعدك من نزول البلاء بجسمك و انقص فی قوتك، اصدق و اوفی من ان تكذبك، او
تغرك

به حق می گویم، دنیا تو را فریب نداد، بلکه تو فریفته آن شدی، دنیا (مایه های) پند و عبرت
را بر تو آشکار ساخت و عادلانه و منصفانه تو را آگاه و در وعده هایی که به تو می دهد،
از قبیل بلای جسمانی و کم شدن نیرو و توانایی تو راستگوتر است و با وفادارتر از آن که به
تو دروغ بگوید یا فریب دهد (966)

973. سفارش امام علیه السلام به فرزندش

(قال فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام) و امحض اخاك النصیحه، حسنه كانت او قبیحه

(در وصیت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود):

نصیحت نیکت را برای برادرت مهیا ساز، خواه پند تو (تشویق به کار) نیک باشد یا (پرهیز
از کار) بد. (967)

974. عوامل عبرت آموز

ان الامور اذا اشتبهت، اعتبر آخرها باولها

به راستی، کارها، چون مشتبّه گردد و انسان در سود و زیان و آثار و نتایج آن، دچار ابهام و
سرگردانی شود انجام آن با آغازش، سنجیده می گردد. (968)

بخش چهارم: وصف فقر



975. مرگی بزرگ تر از مرگ حقیقی

الفقر الموت الاکبر

فقر و بی چیزی مرگی است بزرگ تر از مرگ حقیقی! (969)

976. خوشا به حال فقیران!

و قال علیه السلام فی صفة الانبیاء:

و ان شئت ثنیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه و آله حیث یقول:

(رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر) و الله ما ساله الا خبزا یا کله!

امام در صفت پیامبران علیه السلام این گونه فرمودن:

اگر بخواهی دومین مثل موسی کلیم الله علیه السلام را بیاورم، آنگاه که عرض کرد:

خداوند!

به آن خیری که برای من فرستادی محتاجم، سوگند به خدا، او از خدا، جز نانی که بخورد

چیزی سوال نکرده بود! (970)

977. غربت در وطن

الفقر فی الوطن غربه.

فقر و بی چیزی در وطن به منزله غربت است. (971)



978. معنای فقر

لا فقر كالجهل.

هیچ نیازمندی و احتیاجی مانند جهل نیست. (972)

979. بزرگ ترین فقر

اکبر القر الحفق.

بزرگ ترین بینوایی ها و نیازمندی ها، حفق و نادانی است. (973)

980. نتیجه سلامت تن

الا و ان من البلاء الفاقه، و اشد من الفاقه مرض البدن، و اشد من مرض البدن مرض القلب.
الا و ان من النعم سعه المال. و افضل من سعه المال سحه البدن، و افضل من صحه البدن تقوی
القلب

آگاه باشید نداری از جمله بلاهاست و سخت تر از ان بیماری تن است و از ان سخت تر،
بیماری دل است. بدانید که تقوای دل، از سلامتی بدن است. (974)

981. زیور فقر

العفاف زینه الفقر.

پاکدامنی و عزت نفس، موجب زیبایی فقر است. (975)

982. باعث بی دینی



عنه عليه السلام لابنه محمد بن الحنفیه:

یا بنی!

انی اخاف علیک الفقر فاستعد بالله منه، فان الفقر منقصه للدين!

مدهشه للعقل، داعیه للمقت.

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

فرزند عزیزم!

برای تو از فقر می ترسم، زیرا فقر عامل کاهش دین است و عقل را به دهشت می اندازد و

باعث دشمنی می گردد. (976)

983. فقر زیرکان

الفقر یخرس الفطن عن حجته، و المقل غریب فی بلدته

فقر، زیرک را از بیان دلیل خود باز می دارد و بیچاره در شهر خود غریب است. (977)

984. او فقیر نیست!

لا یقع اسم الاستضعاف علی من الحججه فسمعتها اذنه و عاها قلبه. عنوان استضعاف (قصور

حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته

است صدق نمی کند. (978)

985. نیازمندی بلاست!



الا و ان من البلاء الفاقه، و اشد من الفاقه مرض البدن، و اشد من مرض آلبدن مرض القلب

آگاه باشید!

نیازمندی بلاست و سخت تر از ان بیماری تن است و از آن بدتر بیماری قلب است. (979)

986. توانگری و فقر حقیقی

الغنى و الفقر بعد العرض على الله.

توانگری و بینوایی بعد از عرضه (اعمال) بر خدا معلوم می شود. (980)

بخش پنجم: وصف دنیا و دنیا طلبان

987. شگفت از آباد کننده دنیا

عجبت لمن انكر النشاء الاخرى، و هو يرى انشاء الاولى، و عجبت لعامر دار الفناء و تارك
دار البقاء

در شگفتم از کسی که ورود به جهان دیگر را انکار می کند، در حالی که ورود به جهان
نخست را می نگرد و در شگفتم از آباد کننده این جهان ناپایدار و رها کننده آن سرای
جاویدان. (981)

988. علت هلاکت گذشتگان

انما هلك من كان قبلکم بطول آمالهم و تغيب آجالهم

پیشینیان شما، در حقیقت به سبب درازی آرزوها و از یاد بردن اجل هایشان



به هلاکت افتادند. (982)

989. از علاقه دنیا بکاهید!

و من کلام له علیه السلام کان کثیرا ما ینادی به اصحابه:

تجهزوا، رحمکم الله، فقد نودی فیکم بالرحیل، و اقلوا العرجه علی الدنیا، و انقلبوا بصالح ما بحضر تکم من الزاد، فان امامکم عقبه کوودا، و منازل مخوفه مهولدا لا بد من الورد علیها، و الوقوف عندها، و اعلموا ان ملاحظ المنیته نحو کم دانیه، و کانکم بمخالبها و قد نشبت فیکم، و قد دهمتکم فیها مفضعات الامور، و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنیا و استظهروا بزاد التقوی

کلامی است از امیرالمومنین علی علیه السلام که در بسیاری از اوقات به صدای بلند، با آن سخن، به اصحاب خود خطاب می فرمود:

خدا شما را رحمت کند، آماده شوید؟

پس به تحقیق، ندای کوچ کردن (از این دنیا) به شما داده شده است. اعتماد و علاقه خویش را نسبت به ماندن در دنیا کم کنید و با توشه ای مناسب و پسندیده که در اختیار دارید، از دنیا به آخرت منتقل شوید!

پس بی گمان در برابر شما گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در راهتان منزل هایی است ترس آور و هولناک که انسان از وارد شدن و توقف در آن ها ناگزیر است.



پس بدانید که دیدگان مرگ (یا نگاه کردن آن از گوشه چشم به شما) به طرف شما نزدیک است، گویی شما در چنگال های آن هستید که به راستی آن چنگال ها به تنتان فرو رفته است و به تحقیق در مرگ، سختی های طاقت فرسا و دشواری هایی

که از آن بیمناک و در حذر هستید، شما را فرا گرفته است. پس علاقه و وابستگی های خود را از دنیا قطع کنید و توشه تقوی را پشتیان خود قرار دهید و از آن یاری جوید. (983)

990. برای آخرت آفریده شده ای نه دنیا

فی وصیته للحسن علیه السلام:

و اعلم یا بنی!

انک انما خلقت للاخره لا للدنیا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحیاه، و انک فی قلعه و دار بلغه و طریق الی الاخره و انک طرید الموت الذی لا ینجو منه هاربه، و لا یفوته طالبه، و لا بد انه مدر که

از سفارش امام علی علیه السلام به فرزندش حضرت حسن علیه السلام بدان پسر!

تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا، برای مردن نه برای زیستن، تو در منزل کوچ هستی که رهگذری است به سوی آخرت. به راستی که مرگ در پی توست و فرار کننده از مرگ را رهایی نیست و از دست جوینده خود ره در نمی رود و سرانجام او را می گیرد. (984)

991. اندازه هر چیز



جعل لك شیء قدرا، و لكل قدر اجلا، و لك اجل كتابا

(خداوند متعال) برای هر چیزی اندازه ای و برای اندازه ای پایانی و برای هر پایانی، حساب و کتابی قرار داده است. (985)

992. دنیا انسان را غافل می کند.

كانكم من الموت فی غمره، و من الذهول فی سكره

گویی در حال احتضار هستید و گویی در اثر غفلت، از خود بی خود می باشید. (986)

993. شخص آگاه تو را آگاه می کند

الحذر الحذر ايها المستمع!

و الجد الجد ايها الغافل! (و لا يبتك مثل خبير)

هشدار هشدار!

ای شنونده! بکوش! بکوش!

ای بی خبر! (هیچ کس مانند شخص آگاه، تو و خبردار نمی کند.) (987)

994. یکی بودن خداوند مرگ و زندگی

من وصاياہ لا بنه الحسن عليه السلام:

و اعلم ان مالک الموت هو مالک الحياه، و ان الخالق هو الممیت، و ان المفی هو المعید



امیرمؤمنان علیه السلام در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن علیه السلام می فرماید:

بدان که خداوند مرگ، همان خداوند زندگی است و آن که می آفریند، هموست که می میراند و آن که نابود می کند همو که باز می گرداند. (988)

995. کارهای بیهوده

من الغناء ان المرء یجمع ما لا یاکل، و ینبی ما لا یسکن، ثم یشخرج الی الله تعالی لا مالا حمل،
و لا بناء نقل

یکی از رنج ها این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی خورد و بنایی بسازد که در آن سکونت نمی کند و سپس به جانب خدای تعالی می رود در حالی که نه مالی با خود می برد و نه ساختمانی منتقل می کند! (989)

996. خسر دنیا و الاخره

فانظر یا شریح!

لا تكون ابتعت هذه الدار من غیر مالک، او نقدت الثمن من غیر حلالک!

فاذا انت قد خسرت دار الدنيا و دار الاخره!

امام علی علیه السلام خطاب به قاضی خود، شریح بن حارث فرمود:

توجه کن ای شریح!



مبادا این خانه را جز از مال خودت خریده باشی یا بهای آن را جز از مال حلال داده باشی،
در غیر این صورت هم در دنیا و هم در سرای آخرت زیان کرده ای (990)

997. دنیا فانی است

ان الدنيا منقطعه عنك، و الاخره قریبه منك

همانا دنیا از تو جدا شدنی و آخرت به تو نزدیک است. (991)

998. فریب دنیا را مخورید!

اولی الابصار و الاسماع، و العافیه، و المتاع، هل من مناص او خلاص، ان معاذ او ملاذ، او
فرار او محار، ام لا؟! (فانی تو فکون) ام این تصرفون!؟

ام بماذا تغترون!؟

هان!

ای صاحبان دیدگان بینا گوش های شنوا و ای برخورداران از تندرستی و مال و متاع!

آیا جای گریزی یا راه نجاتی یا پناهگاهی یا تکیه گاهی یا راه فراری و یا طریق بازگشتی
هست یا نیست؟

پس، به کجا باز می گردید؟

یا کجا می روید؟

یا فریب چه چیز را می خورید؟ (992)



999. سرای گذر

ایها الناس!

انما الدنيا دار مجاز و الاخره دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم

ای مردم!

دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن، پس از گذرگاه خود برای جای باش خود
(توشه) برگیرید. (993)

1000. ایام عمر خود را دریاب!

فاستدرکوا بقیه ایامکم، و اصبروا لها انفسکم؛ فانها قليل فی کثیر الایام التی تکون منکم فیها
الغفله و التشاغل عن الموعظه

باقی مانده ایام عمر خود را دریابید و جان های خود را برای آن ها شکیبا سازید؛ زیرا این
چند روزه در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و روی گردانی از پند و اندرز گذرانیده
اید است. (994)

1001. عزت ناپایدار دنیا

اوصیکم بالرفض لهذه الدنيا التارکه لکم، و ان لم تحبوا ترکها... فلا تنافسوا فی عز الدنيا و
فخرها... فان عزها و فخرها الی انقطاع



شما ره به رها کردن این دنیا توصیه می کنم، دنیایی که شما را رها می کند هر چند رها کردن آن را دوست نداشته باشید ... پس، در عزت دنیا و افتخارات آن رقابت نکنید، زیرا عزت و افتخارات دنیا از بین رفتنی است. (995)

1002. مضمولین رحمت حق

رحم الله امرا سمع حکما فوعی ... اغتم المهمل، و بادر الاجل، و تزود من العمل
رحمت خدا بر آن کس (بنده ای) که سخن حکیمانه ای را شنید و پذیرا شد، ... مهلت
عمر را غنیمت شمرد و بر مرگ پیشی گرفت و از عمل توشه بر گرفت. (996)

1003. دنیا را برنگزین!

الستم فی مساکن من کان قبلکم اطول اعمارا، و ابقی آثارا ... ثم ظعنوا عنها بغیر زاد مبلغ و
لا ظهر قاطع. فهل بلغکم ان الدنیا سخت لهم نفسا بفدیة ... و هل زودتهم الا السغب ...
افهذه توثرون

آیا شما در جاهای همان کسانی نیستید که پیش از شما بودند و عمرشان درازتر و آثارشان
پاینده تر ... بود و سپس بی هیچ توشه ای که آن ها را به مقصد رساند و بی هیچ مرکبی
که راه را در نوردد کوچ کردند؟

آیا شنیده اید که دنیا خود را فدای آنان کند؟ ... و آیا جز گرسنگی توشه ای به آنان داد؟
... آیا چنین دنیایی را بر می گزینید؟ (997)

1004. مذمت دنیا



قال عليه السلام في ذم الدنيا اقرب دار من سخط الله، و ابعدها من رضوان الله!

(در مذمت دنیا فرمود):

دنیا نزدیک ترین منزل به سخط خداوند و دورترین آن از رضای اوست. (998)

1005. تعجب از این گوش!

كيف يراعى النباه من اصمته الصيحه

آن گوشی که فریاد را نشنیده است، چگونه صدای آهسته را می شنود. (999)

1006. آسایش آخرت

انما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیت، فاموا منزلا خصيبا و جنابا مريعا، فاحتملوا و عثاء الطريق، و فراق الصديق، و خشونه اسفر، و جشوبه المطعم، لياثا سعه دراهم، و منزل قرار هم

داستان آن کس که دنیا را آزموده همچون حکایت گروه مسافرانی است که فرود آمدن در منزلی خشک و بی آب و علف را خوش ندارند و برآند تا به جایی پر نعمت و سرسبز خرم فرود آیند. بنابراین دشواری راه و فراق یار و سختی سفر و ناگواری خوراک را تحمل می کنند تا به سرای دلباز و منزل آسوده خود درآیند. (1000)

1007. مذمت دنیا

قال عليه السلام و قد سمع رجلا يذم الدنيا:



ایها الذام للدنیا، المغتر بغرورها، المخدوع با باطیلها!

اتغر بالدنیا ثم تدمها؟

امام علیه السلام به کسی که از دنیا نکوهش می کرد فرمود:

ای که از دنیا مذمت می کنی در حالی که گرفتار غرور آن شده و فریفته باطل های آن گردیده ای!

آیا تو خود مغرور دنیایی و بعد مذمت آن را می کنی! (1001)

1008. روزگار آرزو

الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله، و لم یضره اجله و من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله، فقد خسر عمله، و ضره اجله آگاه باشید!

که در روزگار هستید که مرگ در پی آن است، پس هر که در روزگار آرزو و پیش از سرآمدن مهلت، به کار نیک پردازد، کارهایش به او سود می بخشد و از فرا رسیدن مرگ زیان نخواهد دید و هر کس در روزگار آرزو قبل از سر آمدن مهلت در آن جام کار نیک کوتاهی کند، کارهایش زیان بخش و از فرا رسیدن مرگ زیان خواهد دید. (1002)

1009. آرزو در دنیا

من جری فی عنان امله عشر باجله



هر که با آرزو هم عنان شود به مرگ و نابودی رسد. (1003)

1010. توصیف دنیا خواهان

فی صفة اهل الدنيا:

نعم معقله، و اخرى مهمله، قد اضلت عقولها، و رکبت مجهولها

امام علی علیه السلام در توصیف دنیا خواهان می فرماید:

چونان حیواناتی هستند برخی بسته و برخی رها، که خردهایشان را از دست داده اند و بیراهه می روند. (1004)

1011. زاد و توشه اخروی

انما الدنيا منتهی بصر الاعمی، لا یبصر مما وراها شیئا، و البصیر ینفذها بصره، و یعلم ان الدار وراها. فالبصیر منها شاخص، و الا عمی الیها شاخص، و البصیر منها متزود، و الاعمی لها متزود

دنیا نهایت دید کوردلان است، آنچه در پشت آن است نمی بیند (و توجه به آخرت ندارد) اما فرد بینا، دیدش در آن نفوذ می کند و می داند که آخرت در ورای آن است. پس کسی که چشم دلش باز است، در دنیا آماده کوچ است، اما کور دل، چشمش را به ان دوخته است. با این بیان افراد بینا از دنیا برای خود زاد و توشه بر می گیرند و کوردلان برای دنیا زاد و توشه می اندوزند. (1005)

1012. لذت سیری ناپذیر

علموا!



انه ليس من شيء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياه فانه لا يجد في الموت راحه. و
انما ذلك بمنزله الحكمة التي هي حياه للقلب الميت، و بصر للعين العمياء. و سمع للاذن
الصماء، و رى للظلمان، و فيها الغنى كله و السلامه

بدانید که هیچ چیز نیست مگر این که دارندۀ اش از آن سیر و دلزده می شود، به جز زندگی،
زیرا او (شخص دنیا پرست) در مرگ آسایشی برای خود نمی یابد و آن به منزله حکمت
است، حکمتی که موجب حیات دل مرده و بینایی چشم کور و شنوایی گوش کر و سیرابی
شخص تشنه می باشد و بی نیازی کامل و سلامت در آن است. (1006)

1013. فریبندگی دنیا

مثل من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فبنا بهم الى منزل جديب، فليس شيء اكره
اليهم و لا افطع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه الى ما يهجمون عليه، و يصيرون اليه

حکایت کسی که فریفته این جهان شده، حکایت گروهی است که در منزلی پر نعمت و
سرسبز باشند و نخواهند به منزلی خشک و قحطی زده روند. برای اینان چیزی ناخوش تر و
سخت تر از این نیست که از جای خرم و پر نعمت خود جدا شوند و ناگهان به جایی آن
چنان بی نعمت و خشک فرو آیند. (1007)

1014. زندگی مذموم دنیا

دار بالبلاء محفوفه، و بالغدر معروفه ... احوال مختلفه، و تارات متصرفه، العیش فیها مذموم،
و الامان منها معدوم



دنیا سرایی است پیچیده در بلاها و به بی وفایی و خیانت معروف ... احوالش مختلف و حالاتش گذرا، زندگی در آن مضموم و امنیت در آن وجود ندارد. (1008)

1015. تجارت بی سود

لبس المتجر ان تری الدنيا لنفسك ثمنا، و مما لك عند الله عوضا!.

تجارت بدی است که انسان دنیا را بهای خویشتن ببیند و به جای نعمت ها و رضایت پروردگار در آخرت، زندگی این جهان را برگزیند. (1009)

1016. ناپایداری دنیا

(یا بنی!)

اعلم) ان الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء، و الابتلاء و الجزاء في المعدد او ما شاء مما لا تعلم، فان اشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك، فنك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت

(ای فرزندم!

بدان) دنیا پایدار نباشد جز بر پایه نعمت هایی که خداوند در آن مقرر داشته و یا بر بنیاد گرفتاری و پاداش در آخرت، و یا آن چه او بخواهد و تو نمی دانی، بنابراین اگر چیزی بر تو مشکل آید آن را بر نادانی خود حمل کن؛ زیرا تو در آن آغاز آفریدنت نادان بودی، سپس دانا شدی. (1010)

1017. شادمانی همراه اندوه



(الدنيا) سرورها مشوب بالحزن.

دنیا شادمانی اش، آمیخته با اندوه است. (1011)

1018. دگرگونی احوال دنیا

فی صفة الدنيا - حالها انتقال، و وطاتها زلزال، و عزها ذل، وجدها هزل، و علوها سفل

در وصف دنیا می فرماید:

دنیا کارش دگرگون شدن و جابجایی است و جایگاهش لرزان و عزتش خواری و کارهای
حدی اش شوخی و بلندی اش پستی. (1012)

1019. سیری ناپذیری آزمند

ان الدنيا مشغلة عن غيرها، و لم یصب صاحبها منها شیئا الا فتحت له حرصا علیها، و لهجا بها
و لن یستغنی صاحبها بما نال فیها عما لم یبلغه منها.

همانا دنیا آدمی را به کلی سرگرم خود می سازد و دنیاپرست به چیزی از آن نرسد، مگر آن
که باب حرص و شیفتگی به آن بر رویش گشوده و به آن چه از این دنیا دست یافته بسنده
نمی کند تا در پی چیزی که به دست نیامده است نرود. (1013)

1020. سرای رنج و فنا

ما اصف من دار اولها عناء و اخرها فناء!

فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب



چه بگویم در وصف سرایی که آغازش رنج است و فرجامش نیستی!

حلال آن حساب و کتاب دارد و حرامش کیفر. (1014)

1021. بر حذر باشید از تمایل به دنیا!

یا اسری الرغبه اقصروا فان المعرج علی الدنيا لا یروعه منها الا صریف انیاب الحدثان

ای اسیران تمایل!

باز ایستید، هر که بر دنیا چرخید جز طنین صوت نیش گزنده حوادث او را به خود نیاورد و به هراس نیفکند. (1015)

1022. سربلندی دنیوی

لا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها ... فان عزها و فخرها الی انقطاع

برای سربلندی و افتخار دنیا، به رقابت برنخیزید؛ زیرا عزت و افتخارات آن در حال انقطاع و از بین رفتن است. (1016)

1023. احوال متغیر دنیا

الدهر یومان:

یوم لك علیك؛ فاذا كان لك فلا تبطر و اذا كان علیك فاصبر!

روزگار برای تو دو روز است:



روزی که به سود توست و روزی که به زیان تو، پس آن روز که به سود توست، خوشگذرانی را از حد مگذران، و زمانی که به زیان توست و تهدست گشتی، صابر و شکیباً باش. (1017)

1024. دولت مستضعفان

لتعطفن الدنيا علينا بعد شما عطف الضروس علی ولدها، و تلا عقیب ذلك:
و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین
دنیا پس از تمرد و چموشی به سوی ما برمی گردد، همان گونه که ماده شتری به سوی فرزندش، و پس از جمله مزبور این آیه را تلاوت فرمود:
و ما می خواهیم به آنان که در روی زمینی مستضعف شده اند، احسان نماییم ...

1025. کلید رنج و بلا (1018)

الرغبه مفتاح النصب و مطیه التعب
رغبت به دنیا، کلید رنج و بلا، و وسیله خستگی و ناراحتی است. (1019)

1026. خستگی و رنج روزگار

الدهر یخلق الابدان، و یجدد الامال، و یقرب المنیه، و یباعد الامنیه؛ من ظفر به نصب، و من فاته تعب



روزگار، بدن ها را کهنه و آرزوها را نو و مرگ را نزدیک و خواسته ها را درو می سازد، کسی که به آن دست یابد، خسته گردد و آن که به آن نرسد، رنج برد. (1020)

1027. عمل نادانان

الركون الى الدنيا مع ما تعاین منها جهل

تکیه بر دنیا زدن با آن چه که با چشم خود می نگری نادانی است. (1021)

1028. از پستی دنیا

من هوان الدنيا على الله، انه لا يعصى الا فيها، و لا ينال ما عنده الا بتركها

از پستی دنیاست که خداوند جز در آن نافرمانی نشود و بدانچه در مائده لطف اوست نتوان رسید مگر بر ترک آن. (1022)

1029. آفت دل بستگی به دنیا

من لهج قلبه بحب الدنيا التا ط قلبه منها بثلاث:

هم لا یغبه، و حرص لا یترکه، و امل لا یدرکه

هر که دل به دنیا بندد به سه چیز دل بسته گردد:

اندوهی دائم، حرصی که او را وا ننهد و آرزویی که به آن نخواهد رسید. (1023)

1030. رو آوردن دنیا به انسان

اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره، و اذا ادبرت عنه سلبتة محاسن نفسه



هرگاه دنیا به کسی رو کند، نیکی های دیگران را برایش عاریه آورد و هنگامی که پشت کند، نیکی های خودش را هم از او سلب می نماید. (1024)

1031. جرعه های سختی

مع کل جرعه شرق، و فی کل اكله غصص!

همراه هر جرعه آبی (از زندگی) گلوگیر شدنی است و با هر لقمه ای استخوانی. (1025)

1032. غفلت اهل دنیا

اهل الدنيا کر کب یساربهم و هم نیام

اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آن ها را می برند و آنان در خواب اند. (1026)

1033. دنیای زهر آلود

مثل الدنيا كمثل الحیه لین مسها، و السم الناقع فی جوفها، یهوی الیها الغر الجاهل، و یحذرھا
دواللب العاقل!

دنیا همانند مار است:

لمس کردن آن، نرم و ملایم است، اما درونش از زهر آکنده است، لذا فریب خورده نادان
به آن میل می کند و هوشیار عاقل از آن حذر می کند. (1027)

1034. دنیا در نظر دوستان و دشمنان خدا

لم یصفها الله تعالی لاولیائه، ولم یضن بها علی اعدائه



خداوند متعال این دنیا را برای اولیاء خود صاف (و بدون مشکلات) مقرر فرموده و برای دشمنانش امساک از آن ننموده است. (1028)

1035. پاداش برای اولیاء عذاب برای دشمنان

لم یرضها ثوابا الا ولیائهم، و لا عقابا لاعدائهم

خداوند به این دنیا به عنوان پاداش برای اولیاء خود و عذابی برای دشمنان خود راضی نشده است. (1029)

1036. دنیای نیرنگباز

فاحذروا الدنیا فانها غداره عراره خدوع

از رزق و برق دنیا برحذر باشید که غدار و گول زننده و نیرنگباز است. (1030)

1037. سرای خشم خدا

اقرب دار من سخط الله، و ابعدها من رضوان الله. فغضوا عنکم - عباد الله - غمومها و اشغالها
لما قد ایقتتم به من فراقها و تصرف حالاتها

دنیا نزدیک ترین سرای است به خشم خدا و دورترین سرای از خشنودی خدا. پس ای بندگان خدا!

از گرفتاری ها و اندوه های آن چشم فرو پوشید، پون از جدایی و دگرگونی های آن نیک آگاهید. (1031)

1038. تصاحب دنیا و آخرت با هم



الناس فی الدنيا عاملان:

عامل عمل فی الدنيا للدنيا؛ قد شغلته دنياه عن آخرته، یخشی علی من یخلفه الفقر و یامنه علی نفسه فیفنی عمره فی منفعه غیره، و عامل عمل فی الدنيا لما بعدها، فجاه الذی به من الدینا بغير عمل، فاحرز الحظین معا، و ملک الدارین جمیعا، فاصبح وجیها عند الله، لا یسال الله حاجه فیمنعه

مردم در دنیا دو گروه اند:

گروهی تا آن جا برای دنیا عمل می کنند که دنیا آن ها را از آخرتشان باز می دارد که می ترسند بازماندگانشان فقیر گردند و خود را (از فقر معنوی اخروی) در امان می دانند، لذا عمر خود را برای سود دیگران تباه می کنند و گروهی دیگر در دنیا برای آخرت عمل می کنند، اما سهم آن ها از دنیا، بدون کار به آن ها می رسد، پس آن ها بهره دنیا و آخرت را با هم می برند و هر دو سرا را با هم تصاحب می کنند در درگاه خداوند آبرومند خواهند بود، در نتیجه هر حاجتی را از خدا بخواهند خداوند از آنها دریغ نیم دارد. (1032)

1039. کلید رنج و بلا

من اقتصر علی بلغه الکفاف فقد انتظم الراحة، و تبوا خفض الدعوه و الرغبُ مفتاح النصب، و مطیه التعب

هر کسی که به اندازه معاش اکتفا کند، به آسایش و راحتی دست یافته و وسعت و آرامش را به دست آورده است، دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب سختی است. (1033)

1040. توانگری و نیازمندی دنیا



من استغنی فیها فتن، و من افتقر فیها حزن

هر که در دنیا توانگر شد، به فتنه افتاد و هر کس نیازمند شد، به اندوه گرفتار آمد. (1034)

1041. اعراض از دنیا

اوصیکم بالرفض لهذه الدنيا التار که لکم، و ان لم تحبوا ترکها

شما را به اعراض از این دنیا توصیه می کنم که شما را رها خواهد ساخت، اگر چه شما جدایی از آن را دوست ندارید. (1035)

1042. نفع دنیوی

لا یترک الناس شیئا من امر دینهم لاستصلاح دنیاهم الا فتح الله علیهم ما هو اضر منه

مردم چیزی از امور دینشان را برای نفع دنیایشان ترک نمی کنند، مگر آن که خداوند زیانبارتر از آن را به رویشان خواهد گشود. (1036)

1043. جایگاه نزول وحی

مهبط وحی الله، و متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و ربحوا فیها الجنة

دنیا جایگاه نزول وحی خداوند و تجارتگاه اولیاء الله است. انسان های خردمند و عارف رحمت خداوندی را در این دنیا اندوختند و بهشت را از آنان سود بردند. (1037)

1044. پرهیز از دل بستگی به دنیا

کان لی فیما مضی اخ فی الله و کان یعظمه فی عینی صغر الدنيا فی عینه



در گذشته برادری دینی داشتم که ناچیزی دنیا در نگاهش، او را در نظرم بزرگ کرده بود.
(1038)

1045. مهرورزی با دنیا

اقبلوا علی جیفه قد افتضحوا باكلها، و اصطلحوا علی حبها
به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و بر سر دوستی و عشق به آن با
یکدیگر سازش کردند. (1039)

1046. وصف دنیا از دیدگاه امام (ع)

قال له علیه السلام رجل:

صف لنا الدنيا!

فقال علیه السلام:

ما اصف من دار اولها عناء، و آخرها فناء!

فی حلالها حساب، و ف حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن، و من افتقر فیها حزن.

شخصی به امام علیه السلام گفت:

دنیا را برایم وصف کن!

فرمود:



چگونه برای تو صیاف کنم منزلی را که آغازش سختی و پایانش فنا و نیستی است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است، سالمش در امان و بیمارش پشیمان است، ثروتمندش فریب خورده و فقیر و تهیدستش غمگین گردد. (1040)

1047. لغزشگاه های دنیا

من وطی دحضک زلق، و من ركب لججک غرق، و من ازور عن جبائلک وفق هیئات!

هر کس که به لغزشگاه تو (دنیا) قدم گذاشت لغزید و هر کس که به دریاهاى تو فرو رفت غرق گشت و هر کس که از تو رها شد، توفیق یافت. (1041)

1048. مهمانی موقت

انکم - و ما تاملون من هذه الدنيا - اثویاء موجلون

همانا شما و آرزوهای شما در این دنیا، میهمانانی موقت هستید. (1042)

1049. مقایسه بهره دنیوی و اخروی

ما المغرور الذی ظفر من الدنيا باعلی همته کالآخر الذی ظفر من الاخره بادنی سهمته

شخص فریب خورده ای که با عالی ترین همتش بر دنیا پیروز شده است، مانند کسی دیگری نیست که از آخرت به مقدار نصیب خود دست یافته است. (1043)

1050. دنیای بی وفا



الستم فی مساکن من کان قبلکم اطول اعمارا، و ابقی اثارا ... تعبدوا للدنیا ای تعبد، و آثروها ای ایثار. ثم ظعنوا عنها بغیر زاد مبلغ و لا ظهر قاطع.

آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی برید؟

که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان بادوام تر بود؟

دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود گزیدند؟

سپس از آن رخت بر بستند و رفتند، بی توشه ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند و بی مرکبی که آن ها را به منزلشان (1044) برساند.

1051. دنیا اینگونه نیکوست!

لنعم دار من لم یرض بها دارا، و محل من لم یوطنها محلا!

دنیا چه سرای نیکویی است برای کسی که آن را خانه (همیشگی) خویش نداند و چه جایگاه خوبی است برای کسی که آن را وطن خود قرار ندهد. (1045)

1052. شادی و اندوهگینی

ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدر کونه، و لا یحزنکم الکثیر من الاخره تحرمونه؟!!

چه شده به شما که از اندکی از دنیا که می یابید شادمان می شوید، ولی بسیاری از آخرت که از آن محروم می گردید شما را اندوهگین نمی سازد؟! (1046)

1053. خیر در دنیا برای دو کس



لا خیر فی الدنیا الا لرجلین:

رجل اذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبه و رجل یسارع فی الخیرات

در دنیا خیری نیست مگر برای دو نفر:

کسی که گناه کرده و با توبه جبران می کند و کسی که با سرعت به سوی کارهای خیر می
شتابد (1047)

1054. تلاش دنیا برای آخرت

علیکم بالجد و الاجتهاد و التاهب و الاستعداد، و التزود فی منزل الزاد. و لا تعرنکم الحیاه
الدنیا کما غرت من کان قبلکم من الامم الماضیه، و القرون الخالیه

بر شما باد به تلاش و سخت کوشی و مهیا شدن و آماده گشتن و توشه برداشتن از سرای
توشه (دنیا مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، چنان که ملت های گذشته و اقوام پیشین را
فریفت. (1048)

1055. سرای جنگ و هلاکت

دار حرب و سلب و نهب و عطب اهلها علی ساق و سیاق، ولحاق و فراق. قد تحیرت مذاهبها
دنیا سرای جنگ و تاراج و خرابی و هلاکت است. مردمش آماده رفتن و یا رفتنی اند و در
حال پیوستن (به گذشتگان) و جدا شدن (از ماندگان) راه هایش گیج کننده و حیرت زا
است. (1049)

1056. فریبکاری دنیا



تغر و تضر و تمر، ان الله تعالى لم يرضها ثوبا لا وليائه، و لا عقابا لا عدائه

دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خدای تعالی راضی نشده است که دنیا را پاداش
دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد. (1050)

1057. برق گول زننده دنیا

لا ترفعوا من رفعته الدنيا. و لا تشيموا بارقها و لا تسمعوا ناطقها ... فان برقها خالب، و نطقها
كاذب

کسی را که دنیا او را بالا برده بالا نبرید و برق درخشنده دنیا شما را خیره نکند و سخن
ستاینده دنیا را نشنوید؛ زیرا برق دنیای حرام بی فروغ است و سخنش دورغ (1051)

1058. نعمت های دنیا می فریبد!

لا یغرنکم. اصبح فيه اهل الغرور فانما هو ظل ممدود، الی اجل معدود.

مبادا آن چه فریفتگان را می فریبد، شما را بفریبد؛ زیرا نعمت های فریبند (دنیا) چون سایه
ای است که تا زمان معینی پهن است. (1052)

1059. نباید فریب دنیا را خورد!

احذر کم الدنيا، فانها دار شخوص و محله تنغیص، ساکنها ظاعن، و قاطنها بائن

شما را از دنیا بر حذر می دارم؛ زیرا دینا سرای کوچیدن و جایگاه کدورت و سختی است.
ساکن در آن بار سفر بر می بندد و مقیمش از آن جدا می شود. (1053)

1060. چون مهر فرزند به مادر



الناس ابناء الدنيا، و لا يلام الرجل على حب امه

مردم فرزندان دنیایند و هیچ کس برای دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود. (1054)

1061. هدف خلقت دنیا

الدنيا خلقت لغيرها، و لم تخلق لنفسها

دنیا نه برای خودش که برای جز خود آفریده شده است. (1055)

1062. دنیا مزرعه آخرت

الا ان الدنيا دار لا يسلم منها الا فيها و لا ينجى بشيء كان لها:

ابتلى الناس بها فتنه. فما اخذوه منها لها اخرجوا منه و حوسبوا عليه. و ما اخذوه منها لغيرها،
قدموا عليه و اقاموا فيه

بدانید که دنیا سرایی است که هیچ کس از آن و هیچ کس به واسطه کاری که برای دنیا کند
نجات نمی یابد. مردم برای آزمایش گرفتار دنیا شده اند. آن چه را از دنیا به خاطر دنیا
برگرفتند، از کفشان برود و باید حساب پس دهند و آن چه را از دنیا برای غیر آن (آخرت)
به دست آوردند به آن برسند و همیشه با آن ها است. (1056)

1063. حکایت مردم دنیا

انما مثلکم و مثلها کسفر سلکوا سبیلا فکانهم قد قطعوه، و اموا علما فکانهم قد بلغوه



همانا حکایت شما و دنیا همچون حکایت مسافرانی است که در راهی می روند و گویی راه را به آخر رسانده اند و آهنگ رسیدن به علامت و نشانه ای می کنند و گویی به آن رسیده اند. (1057)

1064. دنیا در پی تو می آید اگر ...

من ساعاها فاتته، و من قعد عنها واتته

هر که در طلب دنیا بکوشد به آن نرسد و هر که دست بکشد دنیا خود نزد او آید. (1058)

1065. نظر بصیرت به دنیا

انما الدنيا منتهى بصر الاعمى، لا يبصر مما وراها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم ان الدار وراها. فالبصير منها شاخص، و الاعمى اليها شاخص. و البصير منها متزود، و الاعمى لها متزود

همانا دنیا آخرین دیدرس کور است و فراتر از آن را نمی بیند؛ اما شخص بینا و با بصیرت نگاهش را از دنیا فراتر می برد و می داند که سرای حقیقی در ورای این دنیا است. پس بینا از آن دل برمی کند و کور به آن روی می کند. شخص با بصیرت آن توشه بر می دارد، کور برای آن توشه فراهم می آورد. (1059)

1066. حقارت دنیا

فلتكن الدنيا في اعينكم اصغر من حثاله القرظ، و قراضه الجلم

دنیا باید در دیده شما حقیرتر از پر گاه خشکیده و خرده های دم قیچی (1060) باشد.



1067. بهای جان آدمی

الا حر يدع هذه اللماظه لاهلها؟

انه ليس لا نفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبيعوها الا بها

آیا آزاده ای نیست که این خرده ریزه های لای دندان ها (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟

بدانید که جان های شما را بهایی جز بهشت نیست، پس آن ها را جز به این بها مفروشید.

(1061)

1068. بی اهمیتی دنیا

دارها هانت علی ربها، فخط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها.

لم یصفها الله تعالی لاولیائه، و لم یضن بها علی اعدائه

سرای دنیا نزد پروردگارش خوار و بی ارزش است و از این رو حلال آن را با حرامش

آمیخت و خوبی اش را با بدی و زندگی اش را با مرگ و شیرینی آن با تلخی. خداوند

بزرگ دنیا را برای دوستان خود صاف و گوارا نفرمود و در دادن آن به دشمنانش بخل

نورزید. (1062)

1069. پستی دنیا

احذروا الدنيا فانها غداره غراره خدوع، معطيه منوع، ملبسه نزوع.

از دنیا حذر کنید که دنیا بیوفا و پر مکر و فریب است، عطا کننده ای است خسیس و پوشاننده

ای است که برهنه می سازد (چیزی را که بدهد پس می گیرد). (1063)



1070. خانه مشکلات

اعلم!

ان الدنیادار بلیه یفرغ صاحبها فیها قط ساعه الا کانت فرغته علیه حسره یوم القیامه
توجه داشته باش که دنیا خانه مشکلات است و اگر انسان یک ساعت در مشکلات نباشد،
روز قیامت افسوس می خورد که چرا لحظه ای در آسایش بودم. (1064)

1071. پرهیز از دنیا

احذر کم الدنیا فانها منزل قلعه. ولیست بدار نجعه

شما را از دنیا پرهیز می دهم؛ زیرا دنیا منزلی است که باید از آن کوچ کرد و سرای ماندن
نیست. (1065)

1072. دنیا جاودانه نیست!

اوصیکم بالرفص لهذه الدنیا التارکه لکم، و ان لم تحبوا ترکها ... فلا تنافسوا فی عز الدنیا و
فخرها، و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها، و لا تجزعوا من ضرائها و بوسها، فان عزها و فخرها الی
انقطاع، و ان زینتها و نعیمها الی زوال، و ضررها و بوسها الی نفاذ

شما را به دور افکندن این دنیا سفارش می کنم، دنیایی که اگر هم نخواهید ترکش کنید او
شما را ترک می کند ... پس، در کسب عزت و افتخارات دنیوی با یکدیگر رقابت نکنید
و زرق و برق و نعمت های آن شما را پسند نیفتد و از سختی و رنج آن بی تابی مکنید، زیرا



که عزت ها و افتخارات آن به پایان می رسد و زرق و برق و نعمت های آن به سر می آید و سختی و رنج آن تمام می شود. (1066)

1073. آن چه جای شگفتی دارد!؟

عجبت لعامردار الفناء، و تارک دار البقاء

تعجب می کنم از آباد کنندگان سرای فانی و فروگذارندگان سرای باقی. (1067)

1074. موارد عبرت آموز

ان الدنیادار فناء و عناء و غیر و غیر ... و من غیرها انک تری المرحوم مغبوطا، والمغبوط مرحوما؛ لیس ذلك الا نعیمًا زل، و بوسا نزل. و من عبرها ان المرء یشرف علی امله فیقتطعه حضور اجله

دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونی ها و عبرت هاست ... نمونه دگرگونی هایش این است که شخصی را می بینی که (تا دیروز) قابل ترحم بود و (امروز) بر او رشک برده می شود و دیگری را می بینی که (تا دیروز) بر او رشک برده می شد و امروز قابل ترحم است و این نیست مگر بدان سبب که نعمتی از چنگش بیرون رفته و بینوایی و مسکنتی بدو رسیده است. نمونه عبرت های آن این است که آدمی به آرزوی خود نزدیک می شود، اما فرا رسیدن مرگ مانع رسیدن او به آرزویش می گردد. (1068)

1075. زایل کننده عقول

قد خرقت الشهوات عقله، و امانت الدنیا قلبه



شهوت ها عقل (دنیا پرست) را از میان می برند و دنیا دل او را می میراند. (1069)

1076. حذر از دنیا

احذر کم الدنيا، فانها حلوه خصره، حفت بالشهوات

شما را از دنیا برحذر می دارم؛ زیرا آن شیرین و با طروات است و پوشیده در خواهش های
نفسانی است. (1070)

1077. دنیا فانی است!

غراهه غرور ما فيها، فانية، فان من عليها لا خير في شيء من ازوادها الا التقوى

دنیا بس فریبنده است و هر آنچه در آن است فریب باشد، نابود شدنی است و هر که در آن
می زید فانی می شود، در هیچ یک از توشه های آن خیر و خوبی نیست مگر در توشه تقوا
(1071)

1078. سخن علی علیه السلام در وصف دنیا

حكم عل مكثر منها بالفاقة، و اعين من غنى عنها بالراحة

فزونخواه دنیا، محکوم به نیازمندی و درویشی است و کسی که از آن بی نیازی جوید،
آسایش یارش باشد. (1072)

1079. زیانکاری در دنیا و آخرت

معاشر الناس!



اتقوا الله فكم من مؤمل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يترکه، و لعله من باطل
جمعه، و من حق منعه:

اصابه حراما، و احتمال به آثاما، فباء بوزره، و قدم علی ربه آسفا لا هفا، قد خسر الدنيا و
الاخره، ذلك هو الخسران المبین

ای مردم!

از خدا بترسید؛ چه بسیار آرزومندی که به آرزوی خود نرسد و سازنده عمارتی که در آن
ساکن نشود و مال اندوزی که همه را واگذارد و شاید که ان مال را از راه ناروا گرد آورده
و یا با نپرداختن حقی، یا از راه رسیدن به حرامی که به خاطر آن زیر بار گناه رفته است؛ پس
گناه آن را به دوش کشد و با دریغ و اندوه نزد پروردگارش رود. چنین کسی (در دنیا و
آخرت زیانکار باشد و این همان زیان آشکار است.) (1073)

1080. پرهیز از دنیاپرستی

او صیکما بتقوی الله، و الا تبغیا الدنيا و ان بغتکما

شما را به پرهیزگاری و ترس از خداوند سفارش می کنم، در پی دنیاپرستی مباشید اگر چه
او شما را طلب کند. (1074)

1081. سرای گذر

الدنیادار ممر، لادار مقر، و الناس فیها رجلا:

رجل باع فیها نفسه فابوقها، و رجل ابتاع نفسه فاعتقها



دنیا سرای گذر است نه خانه قرار؛ و مردم در آن دو گونه اند:

قسمتی خود را به آن بفروشد و هلاک شوند؛ و قسمتی دیگر خود را بخرند و آزاد سازند.

(1075)

1082. سرای درد

دار بالبلاء محفوفه، و بالغدر معروفه لا تدوم احوالها، ولا یسلم نزالها.

این جهان سرایی است پر از درد و رنج، به مکر و خیانت و نادرستی معروف که همیشه بر

یک حال باقی نمی ماند و ساکنانش جان سالم به در نمی برند. (1076)

فصل چهارم: عبادت

بخش اول: اطاعت از خدا و غیر خدا

1. اطاعت از خدا

1083. فرمان خدا نیکوست

فی و صیته لابنه:

انه (یعنی الله سبحانه) لم یامرک الا بحسن، و لم ینهک الا عن قبیح

در سفارش به فرزند خود، می فرماید:

خدای سبحان تو را جز به آنچه نیکوست فرمان نداده و جز از آنچه زشت است، باز نداشته

است. (1077)



1084. یکی از انگیزه های شکر گزاری

من کتابه له الی الحارث الهمدانی:

اکثر ان تنظر الی من فضلت علیه؛ فان ذلک من ابواب الشکر

در نامه خود به حارث همدانی می فرماید:

به کسی که بر او برتری داده شده ای بسیار بنگر؛ زیرا این کار یکی از انگیزه های شکر
گزاری است. (1078)

1085. طاعت تنها از خدا

لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق

طاعت مخلوق در نافرمانی خالق نشاید. (1079)

1086. سفارش علی علیه السلام به فرزندش

(لا بنه الحسن علیه السلام):

لا تخلفن و راک شیئا من الدنیا، فانک تخلفه لاحد رجلین:

اما رجل عمل فیہ بطاعه الله فسعد بما شقیته به، و اما رجل عمل فیہ بمعصیه الله فشقی بما
جمعت له؛ فکنت عوناً له علی معصیته، و لیس احد هذین حقیقا ان توثره علی نفسک

به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:



از متاع دنیا چیزی برای خود باقی مگذار؛ چرا که آن را برای یکی از این دو شخص می گذاری:

یا کسی که آن را در اطاعت خدا صرف می کند و با آنچه تو به خاطرش بدبخت شدی، خوشبخت می شود. و یا کسی که آن را در معصیت خدا به کار گیرد و با آن بدبخت می گردد، پس تو یاور او شدی در گناهی که کرده، پس هیچ کدام از این؛ سزاوار نیستند که آن ها را بر خود مقدم داری و برای آن ها ارث گذاری. (1080)

1087. اطاعت بدون عذر

علیکم بطاعه من لا تعذرون بجهالته

بر شما باد به فرمانبرداری و اطاعت از کسی که در شناختنش عذری ندارد. (1081)

1088. فرمانبرداری از خدا

استتموا نعم الله علیکم بالصبر علی طاعته، و المجانبه لمعصيته.

با صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خداوند، نعمت هایش را بر خود تمام کنید و از معصیت و نافرمانی اش کناره گیرید. (1082)

1089. بزرگ ترین حسرت در قیامت

ان اعظم الحسرات یوم القیامه حسره رجل کسب مالا فی غیر طاعه الله، فورثه رجل فانفقه فی طاعه الله سبحانه، فدخل به الجنة، و دخل الاول به النار



بزرگ ترین حسرت در روز قیامت، حسرت کسی است که ثروتی را از راه نامشروع به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و در راه اطاعت خدا صرف کرده و به بهشت رفته و آن اولی به خاطر همان مال به دوزخ رفته. (1083)

1090. شناساندن پروردگار

بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله، بالحق لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته، و من طاعه الشیطان الی طاعته

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بت ها باز داشته و به عبادت او سوق دهد و آن ها را از اطاعت شیطان به فرمانبرداری از حق وادارد. (1084)

1091. موجبات خشنودی خدا

هیئات!

لا یخدع الله عن جنته، و لا تنال مرضاته الا بطاعته

هیئات!

بخشش خدا را با فریب نمی توان از او گرفت و خشنودی او جز با طاعتش به دست نیاید. (1085)

1092. نهایت خشنودی خدا

اوصاکم بالتقوی و جعلها منتهی رضاه و حاجته من خلقه



خداوند شما را به پرهیزگاری سفارش کرد و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته اش از بندگان خویش قرار داد. (1086)

1093. ستون حق

ان الله سبحانه قد جعل للخير اهلا، و للحق دعائم، و للطاعة عصما
همانان خدای سبحان برای خیر و خوبی اهلی و برای حق ستون هایی و برای اطاعت و بندگی
نگاهدارانی قرار داده است. (1087)

1094. پاس بزرگی خدا

لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ان لا يعصى شكرا لنعمة.
اگر خداوند برای نافرمانی از خود بیم (آتش) هم نمی داد، باز واجب بود که به پاس نعمت
هایش نافرمانی نشود. (1088)

1095. شایسته فرمانبری

فطوبى لذي قلب سليم، اطاع من يهديه، و تجنب من يرديه، و اصاب سبيل السلامه ببصر من
بصره، و طاعه هاد امره
خوشا به حال کسی که دلی سالم و پاک از آلودگی دارد، اطاعت می کند هدایت کننده
اش را، اجتناب می کند از هلاک کننده اش و راه سلامت را پیش می گیرد با بینایی کسی
که او را بینا می سازد و با اطاعت هدایت کننده ای که او را دستور دهد. (1089)

1096. پرهیز از کوتاهی در کار



ان الله سبحانه جعل الطاعة غنيمه الاكياس عند تفريط العجزه

خداوند سبحان اطاعت را غنیمت هوشیاران خردمند قرار داده در آن هنگام که مردم ناتوان
قصور نمایند. (1090)

1097. بهترین ذکر

افيضوا في ذكر الله فانه احسن الذكر و ارجبوا فيما وعد المتقين فان وعده اصدق الوعد
در ذکر خداوندی حرکت کنید که بهترین ذکر است و علاقه پیدا کنید به آنچه که خداوند
متقیان را وعده فرموده است؛ زیرا وعده خداوندی راست ترین و وعده ها است. (1091)

1098. جایگاه فرمانبرداران حق

اهل الطاعة فاثابهم بجواره، و خلدهم في داره، حيث لا يظعن النزال، و لا تتغير بهم الحال، و
لا تنوبهم الافزاع، و لا تنالهم الاسقام

خدا به فرمانبرداران با قرار دادنشان در کنار رحمت و پناه خود پاداش می دهد و آنان را در
سرای خود، (سرای که برای اهل طاعت آماده ساخت یعنی بهشت) جاودانه ساکن می
سازد، سرایی که فرود آیندگان در آن به جای دیگری کوچ نمی کنند و حالشان دگرگون
نمی گردد. هیچ گونه بیمی به آنان راه نمی یابد و هیچ نوع بیماری به ایشان نمی رسد.
(1092)

1099. خیر خواه ترین و خیانتکارترین مردم

ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه؛ و ان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه



خیرخواه ترین مردم نسبت به خویش، کس است که در برابر پروردگارش از همه فرمانبردارتر باشد و خیانتکارترین آن ها به خود، نافرمان ترین آن ها از پروردگار خویش است. (1093)

1100. ستایش حق

نحمده علی ما وفق له من الطاعه و ذاد عنه من المعصیه

ستایش می کنیم خدا را برای توفیق اطاعت که به ما عنایت فرمود و ما را از معصیت برکنار فرمود. (1094)

1101. اطاعت و معصیت خداوند

اعلموا!

انه ما من طاعه الله شی الا یاتی فی کرده و ما من معصیه الله شیء الا یاتی فی شهوه

بدانید خداوند را در هیچ چیز نمی توان اطاعت کرد مگر با زحمت، و در هیچ چیز نمی توان خدا را معصیت کرد مگر با میل و رغبت. (1095)

1102. جاده های مستقیم برای طاعت خدا

ان للطاعه اعلاما واضحه، و سبلا نیره، و محجه نهجه، و غایه مطبه، یردها الاکیاس، و یخالفها الانکاس

به راستی برای اطاعت از خداوند نشانه های آشکار و راه هایی روشنی بخش و جاده ای مستقیم و واضح و عاقبتی مطلوب است که هوشمندان به آن نشانه ها و راه ها وارد می شوند



(و از آن ها هدایت می جویند) و فرومایگان با آن ها به مخالفت بر می خیزند و به راه خلاف می روند. (1096)

1103. بهترین اطاعت

من کتابه الی الحارث الهمدانی؛ اطع الله فی جمیع امورک؛ فان طاعه الله فاضله علی ماسواها
در نامه خود به حارث همدانی می فرماید:

در تمام کارهای خود از خدا اطاعت کن؛ زیرا فرمانبرداری از خدا بهترین اطاعت هاست.
(1097)

1104. حفظ خداوند از مردم

انما الناس مع الملوک و الدنیا، الا من عصم الله

مردم از پادشاهان (و قدرتمندان) و دنیا تبعیت می کنند، مگر کسی که خدا او را حفظ
فرماید. (1098)

1105. عاقبت خروج

ان للطاعه اعلاماً واضحه ... من نکب عنها جار عن الحق، و خبط فی التیه، و غیر الله نعمته،
و احل به نعمته

برای اطاعت نشانه های روشنی است ... هر کس از آن راه های روشن منحرف شد تجاوز
از حق نمود و در بیابان گمراهی سر در گم گشت و خداوند نعمت او را دگرگون ساخت
و عذاب خود را بر او فرود آورد. (1099)



1106. فرمانبری از خدا

لم تخلق الخلق لوحشه، و لا استعملتهم لمنفعه، و لا يسبقك من طلبت، و لا يفلتك من اخذت، و لا ينقص سلطانك من عصاك، و لا يزيد في ملكك من اطاعك

مخلوقات را برای دفع وحشت نیافریدی و آن‌ها را برای سود بردن به کار نینداختی، قدرت فرار از تو را دارا نیست کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو نگاهد و کسی که اطاعتت کند بر ملک تو نیفزاید. (1100)

1107. آثار اطاعت از خدا

خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم، آمنة من معصيتهم، لانه لا تضره معصيه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه

هنگامی که مخلوقات را آفرید از اطاعت آنان بی نیاز بود و از معصیت آنان در امان؛ زیرا گناه هر کس که او را گناه کرد ضرری به او نرساند و اطاعت کسی که او را اطاعت می کند نفعی برای او ندارد. (1101)

1108. لطف دایم خدا

لم تخل من لطفه مطرف عين في نعمه يحدثها لك، او سيئه يسترها عليك، او بليه يصرفها عنك!

فما ظنك به لو اطعته!



هرگز از لطف و عنایت او خالی نیستی، حتی یک چشم برهم زدن، چه با بخشیدن نعمتی که بای تو به وجود می آورد، یا زشتی که بر تو می پوشاند یا بلایی که از تو بر می گرداند، با این حال چه گمان می کنی درباره این خداوند اگر اطاعتش کنی. (1102)

1109. آثار اطاعت از خدا

لو قد عاینتم ما قد عیان، ما مات منکم لجز عتم و وهلم و سمعتم و اطعتم
اگر آنچه را که مردگان درک کرده اند و دیده اند شما هم بودید، می ترسیدید وحشت می کردید گوش به دستور خدا می دادید و فرمان می بردید. (1103)

1110. نتیجه پناه بردن به خدا

لو ان الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتم و وله من قلوبهم، لرد علیهم کل شارد، و اصلح لهم کل فاسد
اگر مردم در آن هنگام که سختی ها بر آنان فرود می آید و نعمت ها از آنان زایل می گردد، به پروردگارشان با نیت راستین و اشتیاق شدیدی از دل هایشان بنالند و التماس کنند، خداوند متعال هر آن چه را که از آنان گریزان شده است، به آنان بر می گرداند و هر فاسدی را که به آنان روی آورده است اصلاح می نماید. (1104)

1111. عید واقعی

کل یوم لا یعصى الله فیه فهو عید
هر روزی که در آن خدای را نافرمانی نکنند عید است. (1105)



1112. فرمانبری از خدا

ان ولی محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته، و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته!

همان دوستدار محمد صلی الله علیه و آله و نزدیک به او کسی است که از خدا فرمان ببرد، اگر چه نسبش از آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از انجام فرمان خدا سرپیچی کند، اگر چه خویشاوندی او نسبت به حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک باشد. (1106)

1113. اطاعت از خدا

اطعوا الله و لا تعصوه، و اذا رایتم الخیر فخذوا به، و اذا رایتم الشر فاعرضوا عنه.

اطاعت خدا کنید و معصیت او را نکنید، اگر چیز خوبی دیدید آن را عمل کنید و اگر شری دیدید آن را رد کنید (1107)

1114. فرمان بردن از خدا

احذر ان یراک الله عند معصیته و یفقدک عند طاعته، فتکون من الخاسرین، و اذا قویت فاقو علی طاعه الله، و اذا ضعف فاضعف عن معصیه الله.

بترس از این که خداوند بزرگ تو را در حال گناه و نافرمانی ببیند و فرمانبرداری از تو نبیند، و گرنه از زیانکاران باشی. پس اگر توانایی، در فرمانبرداری حق توانا باش. اگر ناتوانی، از نافرمانی حق ناتوان شو. (1108)



1115. بیناترین دیدگان و شنواترین گوش ها

الا ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر طرفه!

الا ان اسمع الاسماع ما وعی التذکیر و قبله!.

بدانید که بیناترین دیدگان دیده ای است که نگاهش به خیر و صلاح باشد، بدانید که شنواترین گوش های گوشه است که پند و اندرز را بشنود و پذیرا شود. (1109)

1116. ترس ملاقات با خدا

اتق الله الذی الابد لك من لقاءه، و لا منتهی لك دونه.

از خدایی که بی گمان او را ملاقات خواهی کرد بترس که تو را غیر از او نهایتی نیست و سرانجام به سوی او باز خواهی گشت. (1110)

1117. هدایت امام

اخرجوا الی الله بما افترض علیکم من حقه، و بین لکم من وظائفه، انا شاهد لکم، و حجج یوم القیامه عنکم.

به سوی خدا روی آورید و حق آنچه را که به شما واجب نموده است و آن ها را نیز بیان کرده است به خوبی ادا کنید، من روز قیامت برای شما گواه و از طرف شما حجت و دلیل خواهم آورد. (1111)

2. اطاعت از غیر خدا

1118. همه مردم آزادند



لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا، و ما خیر خیر لا ینال الا بشر، و یسر لا ینال الا بعسر.

بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید. چه خوبی است آن خوبی که جز با بدی به دست نیاید و چه آسانی است آن آسانی که جز با سختی به چنگ نیاید؟. (1112)

1119. به غیر از خدا روی نیاورید

ایها الناس!

غیر المغفول عنهم، و التارکون الما خود منهم. مالی اراکم عن الله ذاهبین، و الی غیره راغبین!.
ای مردمی که از کار شما غافل نیستند و ای مردمی که (خدا و اوامر او را) رها کرده اید و (هر چه دارید از جان، مال و فرزند) از شما گرفته می شود، چه شده است که می بینم از خدا روی گردان شده اید و به غیر او روی (1113) آورده اید!؟

1120. خیر خواه ترین مردم

ان انصح الناس لفسه اطو عهم لربه، و ان اغشهم لفسه اعصاهم لربه.

خیر خواه ترین مردم نسبت به خویش، اطاعت کننده ترین آن ها از پروردگار است و فریبنده ترین مردم نسبت به خود نافرمان ترین آنها از پروردگار خویش می باشد. (1114)

1121. نافرمانی از خدا

من کلامه لاهل الکوفه:



ایها الشاهده ابدانهم، الغائبه عنهم عقولهم، المختلفه احوالهم، المبتلی بهم امراوهم، صاحبکم یطیع الله و انتم تعصونه، و صاحب اهل الشام یعصى الله و هم یطیعونه!

در سخنان به کوفیان می فرماید:

ای مردمی که پیکرهایشان پیداست و خردهایشان از وجود آنها رخت بر بسته است!

خواهش ها و اهدافشان گونه گونه است، و امرایشان به آنها گرفتار شده اند. زمامدار شما خدا را فرمان می برد و شما او را نافرمانی می کنید و زمامدار شامیان خدا را نافرمانی می کند و آنها از او فرمان می برند! (1115)

1122. خیر از دیدگاه امام علیه السلام

سئل عن الخیر ما هو!

فقال علیه السلام:

لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک، ولكن الخیر ان یکثر علمک، و ان یعظم حلمک، و ان تباهی الناس بعباده ربک.

از امام علیه السلام سؤال شده:

خیر چیست؟

فرمود:



خیر آن نیست که دارایی و فرزندت زیاد شود، بلکه خیر و خوبی آن است که دانشت افزون شود و حلم و بردباری ات بزرگ و ثابت گردد و بتوانی با پرستش پروردگارت در میان مردم فخر و مباهات کنی. (1116)

1123. عاقبت مطیعان تنبلی

من اطاع التوانی ضیع الحقوق، و من اطاع الواشی ضیع الصدیق.

هر کس مطیع سستی و سهل انگاری باشد (سهل انگاری بر او چیره گردد) حقوق و منافع خود را ضایع و تباه می سازد و کسی که از سخن چین اطاعت کند (و سخن او را بپذیرد) دوست خود را از دست می دهد. (1117).

1124. نیرومندی در اطاعت خداوند

احذر ان یرالك الله عند معصيته، و یفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرین، و اذا قویت فاقو علی طاعه الله؛ و اذا ضعف فاضعف عن معصیت الله.

بترس از آن که خداوند تو را در حال عصیان ببیند و در فرمانبرداری اش نبیند که در شمار زیانکاران خواهی بود و هرگاه نیرومند شدی در طاعت خدا باش و چون ضعیفی از معصیت و نافرمانی اش ناتوانی کن. (1118)

1125. ترک خیر خداوندی

عباد الله!

انه لیس لما وعد الله من الخیر مترک، و لا فیما نهی عنه من الشر مرغب.



ای بندگان خدا!

آن خیری که خدا وعده داد است ترک کردنش شایسته نیست و رغبت به آن شری که از آن نهی فرموده است جایز نیست. (1119)

1126. بندگی غیر خدا

تدبروا احوال الماضین من المومنین قبلکم، کیف کانوا فی حال التمحیص و البلاء ...
اتخذتهم الفراعنه عبیدا فساموهم سوء العذاب و جر عوهم المرار.

در حالات مردمان با ایمان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال ضعف و بلا سپری کردند، ... فراعنه و طاغوت ها آنان را بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند. (1120)

1127. پرهیز از نافرمانی خالق

اتقوا معاصی الله فی الخلوات؛ فان الشاهد هو الحاکم.

از نافرمانی خدا پرهیزید و در خلوت گناه نکنید که گواه (بر گناه شما) خود حاکم بر آن است. (1121)

بخش دوم: انجام فریضه و عبادت خداوندی

1128. واجبات خالصانه

ولیکن فی خاصه ما تخلص به لله دینک:

اقامه فرائضه التي له خاصه.



به مالک اشتر:

از جمله کارهایی که باید خالصانه انجام دهی به پا داشتن فرایض و واجبات است که مخصوص ذات پاک خداوند است. (1122)

1129. ادای امانت الهی

من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد ادی الامانه، و اخلص العباده.

آن که پنهان و آشکارش، عمل و حرفش با یکدیگر فرق نکند، امانت الهی را ادا کرده و در بندگی و عبادت به درجه خلوص رسیده است. (1123)

1130. تقسیم ساعات و اوقات

من کتاب کتبه للاشتر:

و اجعل لنفسک فیما بینک و بین الله افضل تلک المواقیت، و اجزل تلک الاقسام، و ان کانت کلها لله اذا صلحت فیها النیه، و سلمت منها الرعیه.

در نامه خود به مالک اشتر می فرماید:

بهترین اوقات هرروز و بیشترین بخش از آن را برای رابطه میان خود قرار ده، هر چند که اگر در همه اوقات نیت پاک و درست باشد و مردم در امنیت، اوقات همه از آن خدا است. (1124)

1131. عبادت بازرگان



ان قوما عبدوا الله رغبة فتلک عباده التجار.

گروهی خدا را زاروی میل و رغبت (به بهشت) عبادت کردند، این عبادت بازرگانان و
تجار است. (1125)

1132. احتجاج با اعضای بدن

لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل کل ما تعلم، فان الله فرض علی جوارحک کلها فرائض یحتج
بها علیک یوم القیامه.

آن چه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آن چه را هم که می دانی همه را مگو، زیرا خداوند
بر اعضای و جوارح تو فرایضی مقدر داشته که در روز قیامت به آن ها با تو احتجاج خواهد
کرد. (1126)

1133. تجارت و سود

لا تجاره، کالعمل الصالح، و لا ربح کالثواب.

هیچ تجارتی مانند عمل نیک و هیچ سودی مانند ثواب و پاداش الهی نیست. (1127)

1134. خوشا به حال این نفس!

طوبی لنفس ادت الی ربها فرضها، و عرکت بجنبها بوسها.

خوشا به حال آن نفسی که وظیفه واجبش را نسبت به پروردگارش ادا کرده، سختی و
مشکلات را تحمل نموده است. (1128)

1135. عبادت آزادگان



ان قوما عبدوا الله رغبة فتلک عباده الاحرار.

همانا گروهی خدا را به خاطر سپاس از نعمت هایش عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است. (1129)

1136. عبادت آزادگان

حمل کل امری منکم مجهوده، و خفف عن الجهله. رب رحیم، و دین قویم، و امم علیم.
هر کس به اندازه توانش تکلیف شده و به نادانان تخفیف داده شده است. پروردگارتان
مهربان است و دینتان استوار و پیشوایتان دانا. (1130)

1137. خوشا به حال حزب خدا

طوبی لنفس ادت الی ربها فرضها ... فی معشر اسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن
مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاهم، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم،
(اولئک حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون).

خوشا نفسی که وظیفه خود را به پروردگارش ادا کرد ... آنان که خوف روز رستخیز شب
هنگام چشمانشان را بیدار نگه داشته و پهلوهایشان را از بستر نرم دور ساخته و لب هایشان را
به ذکر خداوند می جنبند، از بسیاری استغفار گناهانشان زدوده شده است. آنان حزب و
گروه خداوندند و بدانید که حزب خدا پیروزند! (1131)

1138. روزی تضمین شده



قد تكفل لكم بالرزق، و امرتم بالعمل فلا يكونن المضمون لكم طلبه اولی بكم من المفروض عليكم عمله، مع انه و الله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتى كان الذي ضمن لكم قد فرض عليكم، و كان الذي قد فرض عليكم قد وضع عنكم.

خداوند روزی شما را تضمین کرد و به کار (انجام واجبات) فرمان داده شده اید.

پس، طلب روی تضمین شده نباید برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد، لیکن به خدا سوگند که شک بر شما عارض شده و اوهام نادرست با یقین در آمیخته است؛ چندان که آن چه برای شما تضمین شده گویی به صورت امری واجب در آمده و گویی آن چه واجب شده، از دوش شما برداشته شده است. (1132)

1139. تقسیم ساعات و اوقات

للمؤمن ثلاث ساعات:

فساعه یناجی فیها ربه، و ساعه یرم معاشه، و ساعد یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل.

مومن اوقات خود را به سه قسمت بخش می کند:

زمانی که در آن با پروردگار خود به راز و نیاز می پردازد و زمانی که به تحصیل معاش دست می یازد و زمانی که به لذت های حلال و خوشایند می گذراند. (1133)

1140. تشویق به در نظر داشتن خدا



رحم الله امرا سمع حکما فوعی، و دعی الی رشاد فدنا، و اخذ بحجزه هاد فنجا، راقب ربه، و خاف ذنبه.

خدا رحمت کند مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای بشنود و پذیرایش شود و به راه راست فراخوانده شود، پس به آن نزدیک گردد و کمر بند راهنمایی را بگیرد و نجات یابد. پروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خویش بترسد. (1134)

1141. امید ثواب و عقاب

من کتاب له الی الاسود بن قطبه صاحب جند حلوان:

و ابتدل نفسک فیما افترض الله علیک راجیاً ثوابه و متخوفاً عقابه.

امام علی در نامه ای به اسود بن قطبه فرمانده لشکر حلوان چنین می نویسد:

و خود را در راه انجام کارهای واجب به امید ثواب خدا و ترس از کیفرش فدا کن! (1135)

1142. نقش یقین در عبادت

قد سمع رجلا من الحروریه یتهجذ و یقرا فقال:

نوم علی یقین، خیر من صلاه فی شک!

چون شنید که مردی از خوارج حروراء شب را به عبادت و قرائت قرآن به سر می برد، فرمود:



خوابی که همراه با یقین (به حق باشد، بهتر از نمازی است که همراه با شک و تردید) در حق) بوده باشد. (1136)

1143. اینگونه نزد خدا برو!

اخرجوا الی الله بما افترض علیکم من حقه، و بین لکم من وظائفه.

به ادای حقوقی که خداوند برای شما مقرر داشته است و با عمل به وظایفی که برای شما تبیین فرموده است به درگاه خدا بروید. (1137)

1144. سکوت معنی دار

ان الله افترض علیکم الفرائض، فلا تضیعوها ... و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا، فلا تتکلفوها.

قطعی است که خداوند بر شما واجباتی مقرر فرموده است، پس آن‌ها را ضایع مسازید و در مورد اشیایی برای شما سکوت کرده و سخنی نفرموده است، این سکوت از فراموشی نبوده است، لذا خود را برای شناخت آن‌ها به مشقت نیاندازید. (1138)

1145. بر پایی حدود

فرض الله ... اقامه الحدود اعظاما للمحارم.

بر پا داشتن حدود برای اهمیت دادن به حرام‌های خداست. (1139)

1146. تعیین ساعت عبادت خدا

من کتبه للاشتر لما ولاه مصر:



ولیکن فی خاصه ما تخلص به لله دینک:

اقامه فرائضه التي هي له خاصه، فاعط الله من بدنك في ليلك و نهارك، ووف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ.

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید:

باید در کارهایی که برای خدا خالصانه انجام می دهی برپای داشتن واجباتی که مخصوص اوست در راس کارها باشد، بنابراین در شب و روزت بخشی از نیروی جسمی ات را برای عبادت خدا در نظر بگیر و آن چه را باعث نزدیک شدن به خدای عزیز می گردد بدون کم و کاست اجرا کن، هر چند تلاش تو موجب رنج بدنت گردد. (1140)

1147. ترغیب به انجام فرایض

الفرائض الفرائض!

ادوها الى الله تود كم الى الجنة.

واجبات را مراعات کنید واجبات را. آن ها را برای خدا ادا کنید، تا شما را رهسپار بهشت نماید. (1141)

1148. والاترین عبادت

لا عباده كاداء الفرائض.

هیچ عبادتی مانند، انجام فریضه ها و واجبات دینی نیست. (1142)



1149. یاری خواستن از خدا

اکثر الاستعانه بالله یکفک ما اهمک، و یعنک علی ما ینزل بک، ان شاء الله.
همیشه از خدای بزرگ بسیار یاری بخواه تا تو را بی نیاز گرداند و در مشکلاتی که به تو
رسیده است یاری ات کند، ان شاء الله. (1143)

1150. فلسفه ایمان

فرض الله الایمان تطهیرآ من الشرك.
خداوند ایمان را برای پاک کردن و زدودن شرک فریضه و واجب ساخت. (1144)

1151. فلسفه عبادت

فی بیان فلسفه العبادات:
لما فی ذلک من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق کرائم الجوارح بالارض
تصاغرا، و لحوق البطون بالمتون من الصیام تذلا.
در بیان فلسفه عبادت فرمودند:

به جهت مالیدن چهره های نازنین به خاک از روی تواضع و چسباندن اعضای شریف بر
زمین برای احساس حقارت در بارگاه الهی و چسبیدن شکم ها به پشت ها به جهت روزه
داری برای دریافت ذلت. (1145)

1152. عبادت به وقت



من كتابه الى الحارث الهمداني:

خادع نفسك في العباده، وارفق بها و لا تقهرها، و خذ عفوها و نشاطها، الا ما كان مكتوبا عليك من الفريضة، فانه لا بد من قضائها و تعاهدها عند محلها.

امام علی علیه السلام در نامه خود ره حارث همدانی می فرماید:

به خودت برای عبادت حيله بزن و با خودت مدارا کن. روح خود را تحت فشار قرار مده و به هنگام آزادی و نشاط او را (برای کارهای مستحب) دریاب. فقط در کارهای واجب نگاه به نشاط خود مکن، زیرا باید آن را به موقع انجام دهی (خواه نشاط داشته باشی یا نه).
(1146)

1153. زمان کنار گذاشتن مستحبات

اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها.

در آن هنگام که مستحبات به واجبات ضرر وارد کند آن مستحبات را رها کنید. (1147)

1154. مستحبات مضر

لا قربه بالنوافل اذا اضرت بالفرائض.

با آن عبادات مستحب که به واجبات ضرر می زند، نمی توان به خدا نزدیک شد. (1148)

1155. تنها قدردان خوبی



لا یزهدنک فی المعرف من لا یشکره لک، فقد یشکرک عیله من لا یستمع بشیء منه، و قد تدرک من شکر الشاکر اکثر مما اضاع الکافر، و اله یحب المحسنین.

تشکر نکردن دیگران از تو، نیاید تو را به خوبی کردن بی رغبت سازد؛ زیرا کسی که از ان نیکی کمترین بهره ای نمی برد (یعنی خداوند) از تو قدردانی می کند و از سپاسگزاری این سپاسگزار به بیش از آن چیزی می رسی که فرد ناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (1149)

بخش سوم: قرآن

1156. اخبار موجود در قرآن

الا ان فیه علم ما یاتی، و الحدیث عن الماضی، و دواء دائکم، و نظم ما بینکم.

آگاه باشید!

در این کتاب الهی است علم هر آنچه که خواهد آمد و حدیث هر آنچه که گذشته است و دواى درد شما و نظم آنچه که در میان شما باید باشد. (1150)

1157. شفاعت قرآن

من شفیع له القران یوم القیامه شفیع فیه، و من محل به القران یوم القیامه صدق علیه.

کسی را که قرآن در قیامت شفاعت کند، شفاعتش قبول شود و کسی که قرآن از او شکایت نماید، شکایتش پذیرفته می شود. (1151)

1158. نوری تابناک



انزل علیه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحہ و سراجا لا یخبو توقده، و بحرا لا یدرک قعره، و منهاجا لا یضل نهجه، و شعاعا لا یظلم ضوءه، و فرقانا لا یخمد برهانه، و تبیانا لا تهدم ارکانه، و شفاء لا تخشی اسقامه، و عزا لا تهزم انصاره، و حقا لا تخذل اعوانه.

خداوند قرآن را ر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، در حالی که نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود و چراغی است که افروختن آن فرو نمی نشیند و دریایی است که ژرفای آن پیدا نمی شود و راهی است که رفتن در آن گمراهی ندارد و شعاعی تابان است که روشنی آن پایان ندارد و جدا کننده حق و باطل است که دلیل و برهانش سست نمی گردد و بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود و شفابخشی است که با وجود آن بیماری ها موجب ترس و بیم نمی شود و ارجمندی است که یارانش شکست نمی خورند و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شود. (1152)

1159. هدایت به طریقه ای محکم

ایها الناس!

انه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دلیلا هدی (للتی هی اقوم).

ای مردم!

کسی که از خدا پند و خیر خویش را مسألت نماید، موفق گردد و هر کس که کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است هدایت شود. (1153)

1160. تکامل دین در قرآن



انزل عليك الكتاب تبيانا لك شيء و عمر فيكم نبیه ازمانا، حتی اکمل له و لکم - فیما انزل من کتابه - دینه الذی رضی لنفسه.

کتاب قرآن را که در آن هر چیزی توضیح داده شده است برای شما فرو فرستاده و پیامبرش را مدتی در میان شما زنده نگه داشت تا دین خویش را که در کتابش آورده است و مورد پسند و خشنودی اوست برای او و شما کامل کرد. (1154)

1161. بر طرف کننده تاریکی

لا تکشف الظلمات الا به.

تاریکی های نادانی و جهل جز به وسیله آن (قرآن) رفع نشود. (1155)

1162. شفیع مقبول

اعلموا!

انه (القرآن) شافع مشفع، و قائل مصدق.

آگاه باشید!

قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده ای است که سخنش تصدیق شد. (1156)

1163. وسیله راه یابی

ان لکم علما فاهتدوا بعلمکم.



حتمی است که برای شما نشانه ای است با آن نشانه هدایت شوید! (1157)

1164. بهار دل

ان الله سبحانه لم يعظ احدا بمثل هذا القران فانه جبل الله المتين، و سببه الامين، و فيه ربيع القلب، و ينابيع العلم، و ما للقلب جلاء غيره.

خدای سبحان هیچ کس را به چیزی چون قرآن اندرز نداده است، زیرا آن ریسمان استوار خداست و واسطه امین و درستکار اوست. در قرآن بهار دل است و چشمه های دانش و برای دل جز آن صیقلی وجود ندارد. (1158)

1165. ریسمان محکم الهی

عليكم بكتاب الله، فانه الجبل المتين، و النور المبين، و الشفاء النافع، و الری النافع، و العصمه للمتمسك، و النجاه للمتعلق.

تمسک کنید به کتاب خداوندی؛ زیرا این کتاب طنابی است محکم و نوری است آشکار و شفایی است سودمند و سیراب کننده ای است برطرف کننده تشنگی و نجات برای کسی است که به آن در آویزد. (1159)

1166. همنشینی با قرآن

ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزيادة او نقصان:

زیاده فی هدی، او نقصان من عمی.



هیچ کس با این قرآن همنشین نشد مگر این که زیادت یا نقصانی نصیب او ساخت؛ افزایش در هدایت کاهش از نابینایی (1160)

1167. چنگ به ریسمان خداوندی

کتب علیه السلام الی الحارث الهمدانی:

تمسک بحبل القرآن و استنصحه، و اجل حلاله، و حرم حرامه.

امام علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی نوشته است:

به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن پند بگیر، حلالش را حلال شمر و حرامش را حرام (1161)

1168. عمل به قرآن

الله الله فی القرآن، لا یسبقکم بالعمل به غیر کم.

قسم به خدا، درباره قرآن مبادا دیگران در عمل به آن بر شما پیش گیرند. (1162)

1169. حکم زندگانی

فی القرآن نباء ما قبلکم، و خبر ما بعد کم، و حکم ما بینکم.

در قرآن است آنچه سرگذشت پیشینیان بوده و اخبار و حوادث آیندگان خواهد بود و بیان حکم میان شما در زندگانی است. (1163)

1170. در خواست از خدا



فاسألوا الله به، و توجهوا الیه بحبه، و لا تسألوا به خلقه.

از خدا به وسیله قرآن مسألت نمایید و متوجه باشید با محبت قرآن به خدا، و به وسیله قرآن از مردم چیزی نخواهید. (1164)

1171. بهترین گفته ها

تعلموا القران فانه احسن الحديث، و تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب، و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و احسنوا تلاوته فانه انفع القصص، و ان العالم العامل بغير علمه كالجاهلی الحائر الذی لا یستفیک من جهله، بل الحجه علیه اعظم، و الحسره له الزم، و هو عند الله الوم.

قرآن را بیاموزید که بهترین گفته هاست و در آن تفقه کنید که آن بهار (و نشاط بخش) قلب هاست، از روشنایی آن شفا بجوید که شفابخش بیماری سینه هاست، آن را به خوبی تلاوت کنید که سود بخش ترین داستان هاست، و دانشمندی که به غیر علمش عمل کند، چون نادان سرگردانی است که از جهالت به هوش نمی آید؛ بلکه حجت و دلیل بر او عظیم تر و حسرت و افسوس بر او ثابت تر و سرزنش او در پیشگاه خداوند بیشتر است. (1165)

1172. وجوه قرآن

لعبد الله بن العباس لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج:

لا تخاصمهم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و یقولون، و لکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا.

امام علیه السلام در سفارش خود به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای صحبت با خوارج می فرستاد چنین می فرمود:



از روی قرآن با آنان صحبت مکن؛ زیرا قرآن دارای معنای مختلفی است، تو یک معنی را می گویی و آن ها معنایی دیگر را، تو با روایت با آن ها بحث کن که راه فراری نخواهند یافت. (1166)

1173. کتاب هدایت

القرآن امر زاجر، و صامت ناطق، حجه الله علی خلقه. اخذ علیه میثاقه، و ارتهن علیهم انفسهم. اتم نوره، و اکمل به دینه.

قرآن امر کننده به کار نیک و باز دارنده از زشتی ها است، خاموشی گویاست، حجت خدا بر خلق اوست، از آنان نسبت به قرآن پیمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو این قرآن نهاد، نور آن را تمام و دین خویش را به وسیله آن کامل فرمود. (1167)

1174. ای کاش غافلان بیدار می شدند!

قد دارستکم الکتاب، و فاتحتکم الحجاج، و عرفتکم ما انکرتم، و سوغتکم ما محجتکم، لو کان الاعمی یلحظ، او النائم یتیقظ!.

من قرآن را به شما آموختم و باب دلایل و براهین را به روی شما گشودم و آنچه را نمی شناختید، به شما شناساندم و آنچه را که از دهان به بیرون پرت می کردید، به مذاق شما گوارا ساختم. ای کاش که نابینا، بینا می گشت، یا خفته بیدار می شد. (1168)

1175. هادی بدون گمراهی

واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش، و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب.



بدانید که این قرآن خیر خواهی است که خیانت نمی کند، هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد، و محدثی است که دروغ نمی گوید. (1169)

1176. دوی دردها

استشفوه من ادوائکم، و استعینوا به علی لاوائکم فان فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق، و الغی و الضلال.

برای دردهایتان از قرآن شفا طلب کنید و برای مشکلاتتان از آن کمک بگیرید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست، درد کفر، نفاق و گمراهی. (1170)

1177. شافع پذیرفته شده

اعلموا!

انه شافع مشفع و قائل مصدق، و انه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه.

بدانید!

قرآن شفاعت کننده ای است پذیرفته شده، گوینده ای است تصدیق شده، کسی را که قرآن در قیامت شفاعت کند، پذیرفته است و هر کس را که قرآن از او بدگویی کند، گواهی اش بر ضد او قبول است. (1171)

1178. ثروت در پناه قرآن



اعلموا انه ليس بر احدی بعد از قرآن حاجت و نیازی، و نه احدی را پیش از قرآن از دولتی.
(1172)

1179. قرآن در قیامت

ینادی مناد قوم القیامه:

(الا ان کل حارث مبتلی فی حرثه و عاقبه عمله، غیر حرثه القرآن) فکونوا من حرثته و اتباعه
و استدلوہ علی ربکم و استنصحوہ علی انفسکم، و اتهموا علیه اراء کم، و استغشوا فیه اهواء
کم.

در روز قیامت فریادگری ندا دهد. آگاه باشید!

امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده،
مگر کسی که بذر قرآن و پیروان آن باشید. با قرآن خدا را بشناسد و خود را با آن نصیحت
کنید و هرگاه نظر شما با قرآن مخالف شد، رای خود را متهم کنید و خواسته های خویش
را در برابر قرآن نادرست بشمارید. (1173)

1180. قرآن را گرامی بدار!

یاتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن الا رسمه، و من الاسلام الا اسمہ.

روزگاری برسد بر سر مردم که از قرآن جز رسمی نماند و از اسلام جز اسمی (1174)

1181. همراهی علی (ع) با قرآن

ان الکتاب لمعی، ما فارقتہ مذ صحبتہ.



همیشه کتاب خدا با من است، از زمانی که همراه آن بوده ام، هیچگاه جدا نشده ام. (1175)

1182. عقاب استهزاء قرآن

من قراء القرآن فمات، فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزوا.

کسی که قرآن خوانده سپس از دنیا رفته، وارد جهنم شود، او از کسانی است که آیات خدا را به تمسخر و استهزاء گرفته است. (1176)

1183. ظاهری شگفت، باطنی عمیق

ان القرآن ظاهره انيق، و باطنه عميق، لا تفنی عجائبه، و لا تنقضی غرائبه، و لا تكشف الظلمات الا به.

قرآن دارای ظاهری شگفت انگیز و باطنی عمیق است. مطالب شگفت انگیز آن پایان ناپذیر و عجایب آن کهنه ناشدنی است و تاریکی های جهالت جز با آن بر طرف نخواهد شد. (1177)

1184. قرآن نور جاویدان

انزل علیه (ای علی النبی صلی الله علیه و آله) الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحہ ... فهو معدن الايمان و بحبوحته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و ائاقی الاسلام و بنيانه.

خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را نازل فرمود نوری است که چراغ های آن خاموش نمی شود ... که آن ایمان و کانون آن است، بستان های عدالت و آبگیرهای آن است، سنگ بنای اسلام و بنیان آن است. (1178)



انه سیاتی علیکم من بعدی زمان لیس فیہ شیء اخفی من الحق، و لا اظهر من الباطل ... و لیس عند اهل ذلك الزمان سلعه ابور من الكتاب اذا تلی حق تلاوته، و لا انفق منه اذا حرف عن مواضعه، و لا فی البلاد شیء انکر من المعروف، و لا اعرف من المنکر!

فقد نبذ الكتاب حملته، و تناساه حفظته، فالكتاب یومئذ و اهله طریدان منیان ... و من قبل ما مثلوا بالصالحین کل مثله.

و قطعی است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل نمی باشد ... و در نزد اهل آن زمان، کالایی کسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت، اگر حق خواندن آن ادا شود و متاعی با رونق تر از کتاب الهی نخواهد بود، اگر از معانی و حقایق خود منحرف شود و در آن روزگار هیچ چیزی ناشناخته تر از معروف (یا زشت تر از نیکو) و شناخته تر از ناشناخته (یا نیکوتر از زشتی)ها وجود نخواهد داشت. در آن زمان، آنان که به کتاب الهی معتقد بودند و آن را

با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت و حافظانش آن را فراموش خواهند کرد (یا خود را به فراموشکاری خواهند زد) در آن موقع، کتاب و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه می گردند. (1179)

تجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا راوه، بما اراهم من قدرته.



خداوند سبحان در کتاب خود برای آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند، به وسیله ارایه قدرتش و بیمناک ساختن از قدرت خود. (1180)

1187. قرآن در همه شئون زندگی

کتاب الله تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به، و ينطق بعضه ببعض، و يشهد بعضه على بعض، و لا يختلف في الله، و لا يخالف بصاحبه عن الله.

کتاب خداوندی است که با آن می بینید، و با آن سخن می گوید و با آن می شنوید و بعضی از آیات قرآنی بعضی دیگر را توضیح می دهد و بعضی از آن (به تفسیر و تاویل) بعضی دیگر شهادت می دهد. در بیان الهیات هیچ اختلافی در میان آیاتش نیست و کسی که با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نمی شود. (1181)

1188. حق تلاوت

این القوم الذين دعوا الى الاسلام فقبلوه، و قراوا القرآن فاحكموه.

کجا رفتند آن قومی که دعوت به اسلام شدند آن را پذیرفتند. قرآن را خواندند و با کمال قدرت و استقامت عمل کردند. (1182)

1189. نزول قرآن و فغان شیطان

اری نور الوحي و الرساله، و اشم ريح النبوه، و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه و آله.



من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم، من آن گاه که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، فغان شیطان را شنیدم. (1183)

1190. عدم اختلاف در قرآن

الله سبحانه یقول:

ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیہ تبیان لكل شیء و ذکر ان الكتاب یصدق بعضه بعضا و انه لا اختلاف فیہ فقال سبحانه:

و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا.

خدای سبحان می فرماید:

ما در این کتاب هیچ چیز را فرونگذاشتیم و در آن بیان همه چیز آمده است و یادآور شده که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند و اختلاف و ناهمخوانی در آن وجود ندارد. خدای سبحان فرموده است:

اگر از ناحیه غیر خدا بود، هر آینه در آن اختلاف زیادی می یافتند. (1184)

1191. حق مردم بر اهل بیت و پیامبر

لکم علینا العمل بکتاب الله تعالی و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و القیم بحقه و النعش لسنته.

حق شما بر ما این است که به کتاب خدا و روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنیم و به حق او قیام کرده و احکام او را چون درفشی بر پا نگهداریم. (1185)



1192. علی علیه السلام قرآن شناس

ذلك القرآن فاستنطقوه، و لن ينطق، و لكن اخبر کم عنه.

آن است قرآن، و او را به سخن گفتن وادار کنید و هرگز (با شما) سخن نخواهد گفت، ولی من برای شما از قرآن خبر می دهم. (1186)

1193. حق تلاوت

اوه علی اخوانی الذین تلوا القران فاحكموه، و تدبروا الفرض فاقاموه، احیوا السنه و اماتوا البدعه. دعوا للجهاد فاجابوا، و وثقوا بالقائد فاتبعوه.

آه!

افسوس بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و در عمل به آن استقامت ورزیدند و در تکالیف اندیشیدند و آن ها را انجام دادند، سنت را احیا کردند و بدعت را نابود ساختند. دعوت به جهاد شدند، آن را اجابت کردند و به فرماندهشان اطمینان پیدا کردند و از او پیروی نمودند. (1187)

1194. پرهیز از تفسیر به رای

من کتاب له الی معاویه:

فعدوت علی الدنيا بتاویل القرآن.

امام علیه السلام در نامه خود به معاویه چنین نوشت:



تو با تغییر و تفسیر قرآن (مطابق میل خود) در جستجوی دنیا هستی. (1188)

1195. نیاز به مفسر

هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین، لا ینطق بلسان، و لا بد له من ترجمان.

این قرآن خطی است نوشته شده میان دو جمله که به زبان سخن نمی گوید و ترجمان و مفسری می خواهد. (1189)

1196. ترتیل

اما الیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا. یحزنون به انفسهم و یرتثیرون به دواء دئهم.

متقین کسانی اند که شب هنگام راست بر پا می ایستند و اجزای قرآن را به بهترین وجه تلاوت می نمایند. نفوس خود را با آیات قرآنی اندوهگین می سازند و دوی درد خود را با آن کتاب الهی تحصیل می نمایند. (1190)

1197. قرآن سیر آبی تشنگان

جعلہ اللہ ریا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء، و محاج ل طرق الصلحاء، و دواء لیس بعده داء، و نور الیس معه ظلمه.

خداوند متعال قرآن را سیراب کننده تشنگی دانشمندان قرار داده است و بهاری بر دل های فقهاء و راه هایی واضح برای طرق صالحان، و دوی که با داشتن آن دردی نمی ماند و نوری که با وجود آن ظلمتی به حیات انسان ها راه ندارد. (1191)



1198. ثروتی که بی آن توانگری نباشد!

اعلموا!

انه ليس على احد بعد القرآن من فاقه. و لا لاحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من ادوائكم،
و استعينوا به على لاوائكم.

بدانید!

برای هیچ کس پس از فراگیری قرآن و عمل به آن نیازی نباشد و برای هیچ احدی بدون
قرآن، بی نیازی امکان ندارد، برای دردهای خود از قرآن شفا بطلبید و در مشقت ها از آن
یاری بخواهید. (1192)

1199. زینت دل

طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخره اولئک قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها
فراشا، و ماها طيبا، و القران شعارا، و الدعاء دثارا ثم قرضوا الدنيا على منهاج المسيح.

خوشا به حال زاهدین در دنیا و متوجهین و راغبین به آخرت، آن ها گروهی هستند که زمین
را بساط و خاک را فرش و آب را شربت گوارا و قرآن را جامه زیرین (روش خویش و
زینت دل) و دعا را جامه رو (مانع حوادث) قرار داده اند. پس به طریقه و روش حضرت
مسیح علیه السلام دنیا را از خود جدا کردند. (1193)

1200. دژ استوار الهی

کتاب الله بین اظهرکم، ناطق لا یعیا لسانه، و بیت لا تهدم ارکانه، و عز لا تهزم اعوانه.



کتاب خدا در میان شما سخنگویی است که هرگز زبانش (از گفتن حق) خسته نمی شود و خانه ای است که هیچ گاه پایه های آن درهم نمی ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی خورند (1194)

1201. تمسک جوید به کتاب الهی!

علیکم بکتاب الله (فانه الحبل المتین)، و النور المبین، و الشفاء النافع ... من قال به صدق، و من عمل به سبق.

تمسک جوید به کتاب خداوندی؛ زیرا این کتاب، طنابی است محکم و نوری است آشکار، و شفایی است سودمند. هر کس به این کتاب الهی قایل شد، راست گفت و راست گیرد و هر کس به آن عمل کرد بر دیگران سبقت جست. (1195)

1202. بی اهمیتی به قرآن

انه سیاتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شیء اخفی من الحق، و لا اظهر من الباطل فالکتاب و اهله فی ذلك الزمان فی الناس و لیسا فیهم، و عهم و لیسا معهم!

لان الضلاله لا توافق الهدی، و ان اجتماعا فاجتمع القوم علی الفرقة، و افترقوا علی الجماعه کانهم ائمه الکتاب و لیس الکتاب امامهم، فه یبق عندهم منه الا اسمه، و لا یعرفون الا خطه و زبره.

قطعی است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل وجود ندارد. در آن موقع کتاب خدا و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته، در آن روزگار کتاب خداوند و معتقدان و



عمل کنندگان به آن، در میان مردم خواهند بود، ولی از آن ان نخواهند بود و با آنان دیده خواهند شد؛ ولی با آنان نیستند، زیرا گمراهی با هدایت، توافق و هماهنگی ندارند!

اگر چه در کنار یکدیگر دیده شوند. در آن هنگام مردم به پراکندگی و جدایی از یکدیگر، متفق می شوند و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از یکدیگر جدا و پراکنده اند. گویی آنان هستند که پیشوایان قرآن

اند نه این که قرآن پیشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در میان آنان مگر نامی از قرآن و نمی شناسند از آن کتاب الهی، مگر خط و حروف نوشته شده آن را. (1196)

1203. حق تلاوت

اشکو من معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا، لیس فیهم سلعه ابور من اکتاب اذا تلی حق تلاوته، و لا سلعه انفق بیعا و لا اغلی ثمنا من الکتاب اذا حرف عن مواضعه!.

از ملتی که در میان نادانان قرار گرفته اند به ناله افتاده ام، اینان گمراه جان می دهند، قرآنی که خوب تلاوت شود در نظرشان بی ارزش ترین چیز است و چیزی در نظرشان با ارزش تر از قرآن، آن موقعی که تحریفش کنند، نیست. (1197)

1204. تازگی قرآن

و لا تخلقه کثره الرد، و ولوج السمع.

از حق و حقیقت نمی لغزند تا به سوی حق برگردانده شو. فراوانی ورود قرآن به گوش، آن را کهنه نمی گرداند. (1198)



1205. مجمل های قرآن

... مفسرا مجمله، و مینا غوامضه، بین ماخوذ میثاق علمه، و موسع علی العبد فی جهله.

مجمل های قرآن تفسیر شده و مشکلاتش آشکار است و مطالب آن مشتمل است بر چیزهایی که دانستن و یادگرفتن آن ها واجب است و نیز چیزهایی که بندگان موظف به دانستن آن ها نیستند. (1199)

1206. راه حق

فاین تذهبون!

و انی تو فکون!

و الا اعلام قائمه!

و الایات واضحه؛ و المنار منصوبه، فاین یتاه بکم!

و کیف تعمهون!

و بینکم عتره نبیکم!

و هم ازمه الحق، و اعلام الدین و السنه الصدق، فانزلوهم باحسن منازل القرآن، و ورود الهیم العطاش.

کجا می روید و چگونه از راه حق منحرف می شوید؟



در حالی که درفش ها برپا و نشانه ها آشکار و چراغ هدایت در پیش است، پس چگونه حیران مانده و راه را گم کرده اید، در حالی که عترت پیامبر، در میان شماست. پس بدانید که آنان راهنمای شما به سوی حق و پیشوایان دین و راستگویان هستند. پس آن ها را در بهترین جایی که قرآن را جای می دهید جای دهید و همچون شتران تشنه که به سوی آب می شتابند، به سوی آن ها بشتابید. (1200)

1207. شناخت راه حق

اعلموا!

انکم لن تعرفوا الرشید حتی تعرفوا الذی ترکه، و لن تاخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقضه، و لمن تمسکوا به، حتی تعرفوا الذی نبذه.

بدانید!

شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت، مگر این که کسی را که آن را رها کرده است بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفا نخواهید کرد، مگر آن گاه که کسی که این پیمان را شکسته است بشناسید و هرگز به قرآن چنگ نخواهید زد، مگر این که کسی را که آن را کنار زده است بشناسید. (1201)

1208. حدود الهی در قرآن

بین مثبت فی الكتاب فرضه، و معلوم فی السنه نسخه، و واجب فی السنه اخذه، و مرخصی فی الكتاب ترکه، و بین واجب بوقته، و زائل فی مستقبله، و مباین بین محارمه، من کبیر او عد علیه نیرانه، او صغیر ارصد له غفرانه، و بین مقبلو فی ادناه، موسع فی اقصاه.



قسمتی از احکام در این کتاب (برای مدتی معین) واجب شده و ناسخ آن در سنت پیامبر آمده و بعضی در سنت واجب شده، در حالی که قبلا در کتاب خدا (برای مدتی محدود) ترک آن مجاز بوده، و بعضی در اوقات معینی واجب است و بعضی واجب بودنش در آینده از بین رفته است.

در این کتاب بین محرمات نیز تفاوت است، بدین گونه که برای گناهان کبیره، وعده عذاب داده و برای گناهان صغیره، راه آمرزش را باز کرده است و در مورد کارهای نیک کم آنها را پذیرفته و بسیار آن ها را شایسته و پسندیده می داند که تحمیلی در مورد آن ها نیست. (1202)

1209. شروع فتنه

انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تبتدع، یخالف فیها کتاب الله، و یتولی علیها رجال رجالا، علی غیر دین الله.

همانا سر آغاز فتنه ها، پیروی از هوای نفس و حکم خلاف شرع است که کتاب خدا با آن ها مخالفت می ورزد و گروهی نیز از کسانی که راهی جز راه دین خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پیروی می کنند. (1203)

1210. جامعیت قرآن

... کتاب ربکم فیکم. مبینا حلاله و حرامه، و فرائضه و فضائله، و ناسخه و منسوخه، و رخصه و عزائم، و خاصه و عامه و عبره و امثاله، و مرسله و محدوده، و محکمه و متشابهه.



کتاب پروردگار شما در میان شماست، حلال و حرام آن آشکار، واجبات و مستحبات، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثلها، مطلق و محدودها و محکومات و متشابهات آن، همه معلوم است. (1204)

1211. تطبیق امور با قرآن

کونوا من حرثه و اتباعه، و استدلوله علی ربکم، و استنصحوه علی انفسکم، و اتهموا علیه آراء کم، و استغشوا فیه اهواء کم.

شما از کشت کنندگان و پیروان آن بوده و آن را راهنمای خویش به سوی پروردگارتان قرار دهید و از آن پند گیرید و افکاری که بر خلاف قرآن دارید متهم سازید و خواهش هایی را که مخالف آن است خائن بدانید. (1205)

1212. موجبات عصمت

علیکم بکتاب الله، (فانه الحبل المتین) ... و العصمه للمتمسک.

بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمان محکم است ... و مایه حفظ کسی که بدان چنگ زند. (1206)

1213. نور معنوی

جاء هم بتصدیق الذی بین یدیه، و النور المقتدی به. ذلك القرآن.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آن چه در دست داشت و با نوری معنوی که باید از آن پیروی کنند و آن قرآن است. (1207)



1214. احیای قرآن

انما حکم الحکمان لیحیا ما احیا القرآن، و یمیتا ما اemat القرآن، و احیاوه الاجتماع علیه، و امانته الا فتران عنه.

اگر به آن دو نفر (ابوموسی الشعری و عمروبن عاص) حکمیت داده شد، به خاطر این بود که آن چه را قرآن زنده دانسته، زنده سازند و آن چه را محکوم به مرگ نموده، از بین ببرند و احیای قرآن این است که با هم متحد شوند و به آن عمل کنند و از بین بردن قرآن این است که از آن جدا و پراکنده شوند. (1208)

1215. حال قرآن نزد یاوران مهدی علیه السلام

الا و ان من ادرکها منا یسری فیها بسراج منیر، و یحذو فیها علی مثال الصالحین، لیحل فیها ربقا، و یعتق فیها رقا، و یصدع شعبا، و یشعب صدعا، فی ستره عن الناس لا یبصر القائف اثره و لو تابع نظر. ثم لیشحذن فیها قوم شحذ القین النصل تجلی بالتنزیل ابصارهم، و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم، و یغبقون کاس الحکمه بعد الصبوح!.

بدانید آن کس از ما (حضرت مهدی علیه السلام) که فتنه ها را دریابد، در تاریکی ان ها با چراغ روشنی سیر می کند. و به روش نیاکان رفتار می نماید تا گره فتنه ها را بگشاید و اسیران را آزاد سازد و جمعیت گمراهان را پراکنده، نیکان را گرد آورد. او پنهان از مردم است و هیچ جوینده ای هر چند در پی او باشد و چشمش به دنبال او بگردد او را نمی یابد. پس گروهی در آن فتنه ها صیقل می خورند و برای از بین بردن آن ها آماده می شوند، همان گونه که آهنگران شمشیر را صیقل می دهند و چشمان آن ها از نور قرآن روشنی می گیرد و معانی آیات آن در گوش



هایشان فرو می ریزد و شامگاهان و صبحگاهان از جام حکمت و معارف الهی سیراب می گردند. (1209)

1216. نظر اولیاء الله به قرآن

ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا باجلها اذا شغل الناس بعاجلها، فاموتوا منها ما خشوا ان یمیتهم، و ترکوا منها ما علموا انه سیرت کهم، و راوا استکثار غیر هم منها استقلالا، و در کهم لها فوتا، اعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادی الناس!.

همانا دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند، هنگامی که مردم به ظاهر آن نگاه می کنند، و به پایان آن می پردازند (گرفتاری کیفر الهی) در حالی که مردم به امروز آن سرگرم اند (و دنیا را می جویند) پس آن چه را که انجام آن آنان را می میراند (و گرفتار کیفر الهی) از میان می برند، آن چه را دیگران بسیار می بینند اینان اندک می شمارند، و رسیدن به آن را از دست داده به شمار می آورند و با آن چه دنیا پرستان آشتی کرده اند، اینان دشمن اند و آن چه را که به دنیا شیفتگان دشمن دارند دوست می دارند. (1210)

1217. همه چیز در این کتاب

ام انزل الله سبحانه دینا تاما فقصر الرسول صلی الله علیه و آله عن تبلیغه و ادائه، و الله سبحانه یقول:

ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان لک شیء.



خدای سبحان دینی کامل فرستاده است و پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ و ادای آن کوتاهی نکرده است، در حالی که خدای سبحان می فرماید:

ما از بیان هیچ چیز در این کتاب کوتاهی نکرده ایم و همه چیز در این کتاب بیان شده است.
(1211)

1218. خدا را خدا را در قرآن

الله الله!

ایها الناس!

فیها استحفظکم من کتابه، و استود عکم من حقوقه، فان الله سبحانه لم یخلقکم عبثا.

خدا را، خدا را، ای مردم!

به خدا توجه کنید!

در ان چه رعایت آن را در کتاب خودش از شما خواسته است و در حقوقی که شما را امانتدار آن کرده است؛ زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده است. (1212)

1219. عمل به قرآن

ان الله تعالی انزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر. فخذوا نهج الخیر تهتدوا، و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا.



همانا خداوند سبحان کتابی را فرو فرستاد که هدایت کننده است و نیکی و بدی را در آن بیان فرموده است. پس راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید و از راه شر و بدی دوری کنید تا به سر منزل حق برسید. (1213)

بخش چهارم: توبه

1220. گریه بر گناهان

طوبی لمن لزم بینه، و اکل قوته و اشتغل بطاعه ربه، و بکی علی خطیئته، فکان من نفسه فی شغل، و الناس منه فی راحه!.

خوشا به حال کسی که پایبند خانه خود شود و غذای خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول و بر گناهان خویش گریه کند، پس اوست که به کار خود مشغول، و مردم از او در آسایش اند. (1214)

1221. قبولی توبه در هر زمان

فتح لك باب المتاب، و باب الاستعتاب، فاذا ناديته سمع نداك.

خدای متعال در توبه و بازگشت و خشنودی خویش را برای تو گشوده است، پس هر وقت او را بخوانی ندایت را می شنود. (1215)

1222. آسان تر از توبه

ترك الذنب اهوان من طلب التوبه.

گناه نکردن، آسان تر است از طلب قبول توبه. (1216)



1223. باز بودن در توبه

من وصایاه لابنه الحسن علیه السلام:

لم یشدد علیک فی قبول الانابه، و لم یناقشک بالجريمه، و لم یؤیسک من الرحمه. بل جعل نزوعک عن الذنب حسنه، و حسب سئیتک و احده، و حسب حسنتک عشرا، و فتح لک باب المتاب.

از وصیت های حضرت علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام:

در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و به علت گناه تو را در تنگنا نیانداخته و از رحمت خویش نومیدت نکرده است، بلکه خودداری تو از گناه را حسنه به شما آورده و گناهت را یک و حسنه ات را ده به شمار آورده و در توبه و بازگشت را برای تو گشوده است. (1217)

1224. سکوت بهتر از سخن نابه جا

تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراک مافات من منطقتک، و حفظ ما فی الوعاء بشد الوکاء.

تدارک خطایی که از سکوت تو به وجود آمده است، آسان تر است از جبران آنچه که از سخنت فوت شده است و حفظ آنچه که در ظرف است با بستن بندهایش. (1218)

1225. شفیع نافع

لا شفیع انجح من التوبه.

هیچ شفیعی رهاننده تر از توبه نیست. (1219)



1226. حسن توبه

لا خیر فی الدنيا لرجلین:

رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبه، و رجل يسارع فی الخیرات.

در دنیا جز دو کس را خبری نبود:

یکی آن که گناهی کند و با توبه جبران نماید و دیگر کسی که در کارهای خوب شتاب ورزد. (1220)

1227. تاخیر در توبه

کل معاجل یسال الانظار، و کل مؤجل یتعلل بالتسویف.

هر کس که مهلتش به سرآید (برای جبران گذشته) مهلتی می طلبد و به هر کس که مهلتی داده شود و در انجام کار امروز و فردا می کند. (1221)

1228. امید توبه

ما اهمنی ذنب امهلت بعده حتی اصلی رکعتین و اسأل الله العافیه.

گناهی که بعد از آن مهلت دو رکعت نماز و درخواست عافیت از خدا داشته باشم برایم مهم نیست. (1222)

1229. بدون عمل امید مدار به سعادت!

قال علیه السلام لرجل ساله ان یعظه:



لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل، و يرجى التوبه، بطول الامل ... ان عرضت له شهوه اسلف المعصيه، و سوف التوبه.

امام عليه السلام در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرد فرمود:

از کسانی مباش که بدون عمل امید به سعادت آخرت دارند، و به واسطه آرزوهای بلند امید قبول توبه را دارند ... اگر شهوت به او روی آورد نافرمانی پیش گرفته و توبه و بازگشت را پشت سر اندازد. (1223)

1230. استغفار چیست؟!

قال عليه السلام لقائل قال بحضرته:

استغفر الله:

ثكلتك امك!

اتدري ما الاستغفار؟

الاستغفار درجه العليين، و هو اسم واقع على سته معان:

اولها الندم على ما مضى، والثاني العزم على ترك العود اليه ابدًا، و الثالث ان تؤدى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعه، و الرابع ان تعمد الى كل فريضه عليك ضيعتها فتؤدى حقها، والخامس ان تعمد الى اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان، حتى تلصق الجلد بالعظم و ينشاء بينهما لحم جديد، و السادس ان تذيب الجسم الم الطاعه كما اذقته حلاوه المعصيه، فعند ذلك تقول:



استغفرالله.

امام علیه السلام به کسی که در حضورش از خداوند طلب آمرزش می کرد، فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند!

آیا می دانی استغفار چیست؟

استغفار جایگاه والا مقامان است و آن نامی است که بر شش معنی نهاده شده است:

اول پشیمانی از (بدی های) گذشته.

دوم:

تصمیم بر ترک بازگشت به

آن (بدی ها) برای همیشه.

سوم:

ادای حقوق آفریدگان خدا.

چهارم:

توجه به هر واجبی که تباه کردی و آن را ادا کنی.

پنجم:



آب کردن گوشت هایی که از خشم پروردگار رویده تا آن جا که پوست بر استخوان
پیوندد و میان آن دو، گوشت تازه بروید.

ششم:

به تنت رج بندگانی را بچشانی آن گونه که شیرینی گناه را چشانده ای، پس در این هنگام
بگویی استغفر الله. (1224)

1231. خیر واقعی در دنیا

لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک، و لکن الخیر ان یكثر علمک و ان یعظم حلمک، و ان
تباهی الناس بعباده ربک، فان احسنت حمدت الله، و ان اسات استغفرت الله، و لا خیر فی
الدنیا الا لرجلین:

رجل اذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبه، و رجل یسارع فی الخیرات.

خوبی آن نیست که مالت فراوان و اولادت بسیار گردد، بلکه خیر آن است که عملت افزون
و حلمت زیاد شود، و این که به عبادت پروردگارت در میان مردم مباحثات کنی و اگر گناه
کردی استغفار نمایی و خبری در دنیا نیست مگر برای دو کس:

گناهکاری که گنااهش را با توبه جبران کند و کسی که در انجام کارهای خیر شتاب کند.
(1225)

1232. توبه به همراه آمرزش



ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة ... و لا ليفتح لعبد باب التوبه و يغلق عنه باب المغفره.

این طور نیست که خداوند در سپاسگزاری و شکر را بر بنده ای بگشاید؛ ولی در فزونی را بر او ببندد ... و ممکن نیست که در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش مسدود نماید. (1226)

1233. آیا توبه کاری نیست!؟

افلا تائب من خطيئته قبل منيته!

آیا کسی نیست که قبل از فرا رسیدن مرگ از گناهش توبه نماید؟ (1227)

1234. رابطه گناه و باران

قال عليه السلام و قد خرج للاستسقاء:

ان الله يبتلي عباده عند الاعمال السيئه بنقص الثمرات، و حبس البركات، و اغلاق خزائن الخيرات، ليتوب تائب، و يقلع مقلع، و يتذكر متذكر، و يزدجر مزدجر.

امام علی علیه السلام در هنگام بیرون رفتن برای طلب باران:

هرگاه بندگان خدا گناه و بد کرداری کنند، خداوند آنان را به کاهش محصولات و بازداشت برکات و بستن در گنجینه های خیر مبتلا می سازد تا توبه گر توبه کند و گنهکار دل از گناه برکند و پند گیرنده پند پذیرد و نهی شده (از گناه) باز ایستد. (1228)

1235. گناهان نابخودنی



ان من عزائم الله في الذكر الحكيم ... انه لا ينفع عبدا و ان اجهد نفسه و اخلص فعله ان يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصله من هذه الخصال لم يتب منها:

ان يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، او يشفي غيظه بهلاك نفس، او يعر بامر فعله غيره، او يستنجح حاجه الى الناس باظهار بدعه في دينه، او يلقي الناس بوجهين، او يمشي فيهم بلسانين.

از جمله حکم های قطعی خدا در قرآن حکیم ... این است که بنده چنانچه با یکی از این اعمال خدایش را ملاقات کند و از آنها توبه نکرده باشد هر چند (در انجام اعمال نیک) خود را به زحمت انداخته و عملش را خالص کرده باشد سودی نمی برد، در عبارت و پرستش خدا که بر او واجب کرده است شرک ورزیده باشد، یا آتش خشم خویش را با کشتن کسی فرو نشانده باشد، یا کاری را که خود کرده است به دیگری نسبت دهد (و او را بدان متهم سازد) یا برای رسیدن به نیاز و

خواسته خود از مردم بدعتی در دین پدید آورد، یا با مردم دورو باشد و یا دو زبان باشد.
(1229)

1236. شتاب در توبه

بادرو المعاد و سابقوا الاجال، فان الناس يوشك ان ينقطع بهم الامل، و برهقهم الاجل، و يسد عنهم باب التوبه.



به سوی قیامت (با اعمالتان) بشتابید و قبل از فرا رسیدن مرگ کار کنید؛ زیرا زود است که آرزوی مردم قطع گردد و مرگ آن ها را در کام خود فرو برد و در توبه به رویشان بسته شود. (1230)

1237. بخشش خداوند

یصف خلقه آدم علیه السلام:

ثم بسط الله سبحانه له في توبته، و لقاء كلمه رحمته.

توصیف آفرینش آدم علیه السلام:

آن گاه خدای سبحان در توبه خود را به روی او گشود و کلمه رحمت خود را به او آموخت. (1231)

1238. رحمت خدا بر توبه کار

رحم الله امراء استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيته!

رحمت خدا بر آن کس که به توبه رو کند و از خطاهای خود پوزش طلبد و پیش از مرگ کاری کند. (1232)

1239. امان آمرزش

كان في الارض امانان من عذاب الله، و قد رفع احدهما، فدونكم الاخر فتمسكوا به:

اما الامان الذي رفع فهو رسول الله صلى الله عليه و آله، و اما الامان الباقي فالاستغفار:



قال الله تعالى:

(و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون)

در زمین دو امان از کیفر الهی بود که یکی برداشته شد و دیگری با شماست پس چنگ زید. اما امانی که برداشته شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و آن که مانده آمرزش است که خداوند فرمود:

و خداوند ایشان را کیفر نکرد در حالی که تو در میانشان بودی و ایشان را کیفر نفرماید در حالی که آمرزش می خواهند. (1233)

1240. باز بودن در توبه

من اعطى التوبه لم يحرم القبول، و من اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة.

هر آن کس که توبه کند از پذیرفته شدن آن ناامید نشود و آن کس که از خدای آمرزش طلبد از بخشایش حق نومید نگردد.

1241. از رحمت خدا نومید مباش! (1234)

عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار

در شگفتم از آن که از (رحمت خدا) نومید است، در حالی که استغفار به همراه دارد.
(1235)

بخش پنجم: ذکر

1242. کلید یاد خدا



الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره، و سببا للمزيد من فضله، و ذليلا على آلائه و عظمه.

ستایش از آن خداست. ستایش از آن خدایی است که ستایش را کلید یاد خود و مایه فزونی فضل و نعمتش و رهنمای نعمت ها و عظمت خویش قرار داد. (1236)

1243. ذاکران حق

ان للذکر لاهلا اخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجاره و لا بيع عنه، يقطعون به ايام الحياه به یاد خدا بودن اهلی دارد که آن را به جای این دنیا گرفته اند و لذا بازرگانی و خرید و فروش آنان را از آن (ذکر خدا) باز نمی دارد. (1237)

1244. ترنم حزب الله به ذکر الهی

طوبی لنفس ادت الی ربها فرضها، و عرکت بجنبها بؤ سها، و هجرت فی الیل غمضاها، حتی اذا غلب الکرى علیها افترشت ارضها، و توسدت کفها، فی معشر اسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاهم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم، (اولئک حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون).

خوشا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد و بر سختی ها و ناملایمات صبر کرد و خواب را از دیدگانش دور ساخت و اگر خواب بر او چیره آمد، زمین را بستر خود کرد و دستش را بالش، آنان که خوف روز رستاخیز چشمانشان را بیدار نگه داشت و پهلویشان را از بسترهای راحتشان دور کردند و لب هایشان به ذکر پروردگارشان زمزمه کرد و از بسیاری آمرزش خواهی، گناهانشان زدوده شد.

اینان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا پیروز است. (1238)



1245. مونس تنهایی ها

اللهم انك انس الانسين لاولياك ... ان اوحتهم الغربه انسهم ذكرک، و ان صبت عليهم المصائب لجا و الی الاستجاره بک.

خدایا!

تو با دوستان خود انیس ترینی ... اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو همدم آنان باشد و اگر مصیبت ها بر آنان فرو ریزد، به زنهار خواهی از تو، پناه می برند. (1239)

1246. آرامش دل ها

کل لله مطیعا، و بذکره انسا، و تمثل فی حال تولیک عنه اقباله علیک.

فرمانبردار خدا باش و همدم ذکر او باش و در آن وقت که از او روی می گردانی، روی آوردن او را به خود در تصور آر. (1240)

1247. جلابخش قلوب

ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقره، و تبصر به بعد العشوه، و تنقاد به بعد المعانده.

خدای سبحان یاد خویش را صیقل دهنده دل ها قرار داده است، گوش های سنگین شده دل ها با یاد خدا شنوا می شوند و چشم های ضعیف شده دل ها به وسیله آن تیز و بینا می گردند و دل های معاند و ستیزه گر با آن رام می شود. (1241)

بخش ششم: دعا



1248. گشایش در دعا

ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة، و لا ليفتح على عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابه.

چنین نیست که خداوند، باب شکر را بر بنده ای بگشاید و در فراوانی را بر او ببندد و چنین هم نیست که باب دعا را بر کسی بگشاید، اما در اجابت را به رویش ببندد. (1242)

1249. نیازمندتر به دعا

ماالمبتلى الذى قد اشدت به البلاء، باحوج الى الدع من العافى الذى لا يامن البلاء!

کسی که از بلا رسته است چون از بلا ایمن نیست از بلا رسیده ای که گرفتار درد و رنج است به دعا نیازمندتر است.

1250. دفع بلا با دعا (1243)

ادفعوا امواج البلاء بالدعاء

امواج بلا را با دعا باز پس رانید. (1244)

1251. اخلاص در سؤال

(قال لابنه الحسن عليه السلام):

و اخلص فى المساله لربك:

فان بيده العطاء و الحرمان.



(به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود):

در سؤال (حاجت) از پروردگارت اخلاص داشته باش؛ زیرا بخشش و محروم ساختن در دست اوست. (1245)

1252. نومیدنشدن از کندی اجابت

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

اعلم ان الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اذن لك فی الدعاء، و تکفل لك بالاجابه ... فلا یقنطنک ابطاء اجابته فان العطیه علی قدر النیه.

امام علیه السلام در وصیت خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند:

بدان آن خداوندی که گنجینه های آسمان ها و زمین به دست او است به تو اجازه دعا داد و اجابت آن را به عهده گرفته است.

پس تاخیر اجابت دعایی که به بارگاه خداوند نموده ای، ناامیدت نسازد؛ زیرا عطای الهی به قدر نیت است.

1253. محروم نبودن از اجابت (1246)

من اعطی اربعا لم یحرم اربعا، من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه

هر که را چهار چیز دهند، از چهار چیز محروم نماند، آن را که دعا دهند از اجابت محروم نکنند. (1247)



1254. همانند تیرانداز بدون کمان

الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر

دعاکننده بدون عمل، مانند تیرانداز بدون وتر (زه کمان) است. (1248)

1255. طریقه دعا کردن

إذا كانت لك إلى الله سبحانه حاجة فابدأ بمسألة الصلاة على رسول الله عليه وآله ثم سل حاجتك:

فان الله اكرم من ان يسأل حاجتين فيقضى احدهما و يمنع الاخرى.

هرگاه به درگاه خدای سبحان حاجتی داری، قبل از این که از خدا بخواهی، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صلوات فرست، سپس نیازت را بخواه؛ زیرا خداوند کریم تر از آن است که در دو حاجت، یکی را قبول و دیگری را رد کند.

بخش هفتم: دعاهای امام علی (ع) (1249)

1256. پناه بر خدا از انحراف

اللهم انا نعوذ بك ان نذهب عن قولك، او ان نفتن عن دينك

بارخدا یا!

به تو پناه می بریم که از گفتارت روی گردانیم، یا از دینت منحرف شویم. (1250)

1257. نیایش حضرت علی (ع)



اللهم انى اعوذ بك ان افتقر فى غناك، او اضل فى هداك، او اضام فى سلطانك، او اضطهد
والامر لك!

بارخدايا!

به تو پناه می برم از این که با وجود توانگری تو، من تهیدست باشم، یا با وجود هدایتگری،
در گمراهی به سر برم، یا با آن که قدرت و پادشاهی از آن توست، به من ستم شود، یا با آن
که زمام اختیار امور در دست توست، من مقهور و خوار گردم. (1251)

1258. پناه به خدا

اللهم انى اعوذ بك من ان تحسن فى لامعه العيون علانيتى، و تقبح فيما ابطن لك سريرتى،
محافظا على رياء الناس من نفسى بجميع ما انت مطلع عليه منى، فابدى للناس حسن ظاهرى،
و افضى اليك بسوء عملى، تقربا الى عبادك و تباعدا من مرضاتك.

خداوندا!

به تو پناه می برم از این که ظاهرم را در چشم های مردم نیکو جلوه دهی و باطنم را در
پیشگاهت زشت سازی، و به وسیله اعمالی که تو از آنها خوب آگاهی داری، خوش بینی و
احترامات مردم را برای خود محافظت کنم و ظاهر خوبم را برای مردم آشکار نموده و اعمال
بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگان نزدیک و از رضای تو دور گردم. (1252)

1259. نهی از ناسزاگویی

لما سمع قوما من اصحابه يسبون اهل الشام:



انی اکره لکم ان تکنونوا سباین، و لکنکم لو وصفتم اعمالهم، و ذکرتم حالهم، کان اصوب
فی القول، و ابلغ فی العذر، و قلت مکان سبکم ایاهم:

اللهم احقن دمانا و دماهم.

شنید که گروهی از یارانش به شامیان ناسزا می گویند، فرمود:

من خوش ندارم که شما ناسزاگو باشید، بلکه اعمال او رفتار و موقعیت (باطل) آن ها را
خاطر نشان کنید، مؤثر و در بیان و جهت رساتر و قانع کننده تر باشد. به جای ناسزاگفتن به
آن ها بگویید:

خدایا!

خون های ما و آنان را حفظ کن! (1253)

1260. رضا و توفیق خداوندی

فی ختام کتابه الی قثم بن العباس:

وقفنا الله و ایاکم لمحابه

در پایان نامه خود به قثم بن عباس:

خداوند ما و شما را به آنچه مورد رضای اوست توفیق دهد. (1254)

1261. درد دل امیرالمؤمنین (ع) با خدا

اللهم انا نشکو الیک غیبه نبینا، و کثره عدونا، و تشتت اهوائنا



خداوندا!

به تو از غیبت پیامبرمان و فراوانی دشمنان و پراکندگی خواسته هایمان شکایت می کنیم.
(1255)

1262. طلب بخشش

اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک بلسانی، ثم خالفه قلبی

بارالها!

بر من ببخشا آن چه را که به وسیله زبانم بر تو تقرب جستم، سپس قلبم یا کاری که بر زبانم کرده بود مخالفت نمود. (1256)

1263. راهنمایی خواستن علی (ع) از خداوند

اللهم ان فهت عن مسالتي، او عمیت عن طلبتی، فدلنی علی مصالحی، و خذ بقلبی الی
مراشدی، فلیس ذلک بنکر من هدایاتک، و لا ببدع من کفایاتک.

خداوندا!

اگر از سؤال کردن خود ناتوان باشم یا راه پرسیدن را ندانم، مرا به مصالح خویشتم راهنمایی
و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان، این الطاف از هدایت های تو ناشناخته نیست و از
کفایت هایی که برای مخلوقات می نمایی شگفت انگیز نمی باشد. (1257)

1264. نیایش علی (ع)



اصبحت عبدا مملوكا ظالما لنفسي، لك الحجة على و لا حجة لي. و لا استطيع ان آخذ الا ما اعطيني، و لا اتقى الا ما وقيتني.

آن حضرت به طور فراوان نیایش با خدای می نمود:

شب را به بامداد رساندم در حالی که بنده ای ستمکار به خویشتم. پروردگارا!

من حاجتی بر تو ندارم و من نمی توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده ای بگیرم و نمی توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی. (1258)

1265. مانوس ترین انس گیرندگان

اللهم انك انس الانسين لاوليائك، و احضرهم بالكفايه للمتوكلين عليك. تشاهدهم في سرائرهم، و تطلع عليهم في ضمائرهم، و تعلم مبلغ بصائرهم. فاسرارهم لك المكشوفة، و قلوبهم اليك ملهوفة. ان اوحشتهم الغربه آنسهم ذكرك، و ان صبت عليهم المصائب لجاوا الي الاستجاره بك، علما بان ازمه الامور بيدك، و مصادرها عن قضائك.

بارالها!

تویی مانوس ترین انس گیرندگان بر دوستانت و حاضرترین آنان برای کفایت به کسانی که توکل بر تو می نمایند، آنان را در درونشان شاهدهی و بر آنان در وجدان های باطنیشان مطلعی و تویی که به مقدار بینایی های آنان دانایی.

پس رازهای نهانی آنان برای تو آشکار و دل هایشان رابه سوی تو شیفته و بی قرار است. اگر غربت آنان را به وحشت بیاندازد، ذکر تو انیسهشان گردد و اگر مصیبت های روزگار بر



سرشان تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (1259)

1266. حمد و سپاس خدا را سزااست!

الحمد لله المعروف من غير رؤيه، و الخالق من غير منصبه. خلق الخلائق بقدرته، و استعبد الارباب بعزته، و ساد العظماء بجوده.

حمد و سپاس خدا را که بی آن که دیده شود، شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفریننده است، موجودات را به قدرت خویش بیافرید و خداوند گاران را با عزت و اقتدار خویش به بندگی گرفت و با جود و بخشندگی خود بر بزرگان سروری یافت. (1260)

بخش هشتم: شرافت کار کردن

1267. آهسته و پیوسته

قليل تدوم عليه، ارجى من كثير مملول منه

کار کمی که پیوسته باشد، بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد. (1261)

1268. دو گونگی کار مردم دنیا

الناس في الدنيا عاملان:

عامل عمل في الدنيا، قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشى على من يخلفه الفقر، و يامنه على نفسه، فيفنى عمره في منفعه غيره. و عامل عمل في الدنيا لما بعدها، فجاه الذي له من الدنيا



بغير عمل فاحرز الحظین معا، و ملک الدارین جمیعا، فاصبح و جیها عند الله، لا یسال الله حاجه فیمنعه.

مردم در کارهای این دنیا بر دو نوع اند:

یکی آن که عمل در دنیا برای دنیا انجام می دهد. دنیا او را از آخرت مشغول می سازد و او از فقر کسانی که پس از وی به جا می مانند (مثل اولاد) می ترسد. در عین حال بیمی از فقر برای خود ندارد. او عمر خود را در راه منفعت دیگری سپری می کند.

دیگری آن که در این دنیا عمل برای پس از این دنیا (ابدیت) انجام می دهد، پس آنچه نصیب او از دنیا بود نیاز به کوشش به سراغ او می آید، در نتیجه هم نصیب دنیا را می برد و هم نصیب آخرت را و هر دو سرای (فانی و باقی) را با هم به دست می آورد و در نتیجه در نزد خدا شریف و صاحب امتیاز می گردد و حاجتی را از خدا مسألت نمی کند که خداوند آن را به وی عطا نفرماید. (1262)

1269. کار با سرعت

الافاعملوا فی الرعبه کما تعلمون فی الرهبه

هان!

در حال رغبت، همان گونه کار کنید که در حال ترس کار می کنید. (1263)

1270. ارزش کار

العمل العمل، ثم النهایه النهایه، و الاستقامه الاستقامه، ثم الصبر الصبر، والورع والورع!



ان لکم نهایه فانتهوا الی نهایتکم.

کار کنید و کار کنید و آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید، آن گاه شکیبایی ورزید و پارسا باشید. همانا شما را پایانی است، پس خود را به آن پایان (بهشت) رسانید.
(1264)

1271. رابطه بین کار و نسب

من ابطاء به عمله، لم یسرع به نسبه

هر کس کارش او را کند برد، نسبش (حسبش) او را شتابان نبرد. (1265)

1272. راهی به سرای آرامش

اعلموا!

رحمکم الله، علی اعلام بینه. فالطریق نهج یدعو الی دار السلام، و انتم فی دار مستعتب علی مهل و فراغ؛ والصحف منشوره، و الاقلام جاریه، و الابدان صحیحه و الالسن مطلقه، و التوبه مسموعه، و الاعمال مقبوله

کار کنید!

رحمت خدا بر شما باد، با توجه به نشانه های آشکار حق کار کنید؛ زیرا که این راه روشن شما را به سرای آرامش (بهشت) می کشاند و شما در سرایی هستید که از روی فرصت و فراغت می توانید خشنودی پروردگار را به دست آورید، در جایی هستید که نامه های اعمال



باز است و قلم ها در کار و بدن ها سالم و زبان ها رها و توبه شنیده می شود و کارها پذیرفته می گردد. (1266)

1273. سستی در امور

من اطاع التوانی ضیع الحقوق، و من اطاع الواشی ضیع الصدیق
هر که در کارش سستی کند، حقوق دیگران را ضایع خواهد کرد و کسی که از گفته سخن چین پیروی نماید، دوست خود را از دست می دهد. (1267)

1274. تفاوت بسیار میان دو کار

شتان ما بین عملین:

عمل تذهب لذته و تبقى تبعته، و عمل تذهب مؤ ونته و يبقى اجره

چه بسیار تفاوت است میان دو کار:

کاری که لذتش از بین می رود و رنجش باقی می ماند و کاری که رنج و زحمتش می رود و پاداش آن می ماند. (1268)

1275. انجام خیر و بزرگ بودن آن

افعلوا الخیر و لا تحقروا منه شیئا؛ فان صغیره کبیر، و قلیله کثیر، و لا یقولن احد کم:

ان احدا اولی بفعل الخیر منی؛ فیکون و الله کذلک. ان للخیر و الشر اهلا، فمهما ترکتموه
منهما کفا کموه اهله



کار خیر انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کوچک نشمارید؛ زیرا کوچک آن بزرگ و کمش زیاد است و هیچ کدام از شما نگوید فلان کس در انجام خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند، چنین خواهد شد (و او انجام خواهد داد) و خوب و بد را اهلی است که هرگاه آن را ترک کردید دیگری آن را به جای شما انجام خواهد داد. (1269)

1276. بشارت به کار سودمند

من حذرک کمن بشرک

آن که تو را (از کار زیان آور) بیم دهد، مانند کسی است که تو را (به کار سود آور) بشارت دهد. (1270)

1277. ارزش انسان

قیمه کل امری ما یحسنه

ارزش هر کس به اندازه کار نیک او است. (1271)

1278. کوتاهی کردن در کار نیک

التقصیر فی حسن العمل اذا وثقت بالثواب علیه غبن

کوتاهی کردن در کار نیک هرگاه به پاداش آن اطمینان داشته باشی، یک غبن است. (1272)

1279. نیرومند در نیکوکاری باش!

لا تکونن علی الاساه اقوی منك علی الاحسان.



هیچ گاه نباید بر زشتکاری نیرومندتر از نیکوکاری باشی. (1273)

1280. گیاه کردار

اعلم ان لكل عمل نباتا، و كل نبات لا غنى بن عن الماء، و المياہ مختلفه؛ فما طاب سقيه، طاب غرسه و حلت ثمرته. و ما خبث سقيه، خبث غرسه و امرت ثمرته

بدان که هر کرداری را گیاهی است و هیچ گیاهی از آب بی نیاز نیست و آب ها گوناگون اند. پس، هر گیاهی که با آب پاک و نیکو آبیاری شود، درختش نیکو و میوه اش شیرین می شود. (1274)

بخش نهم: صدقه

1281. فضیلت صدقه آشکار

ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى، الايمان به و برسوله ... و صدقه العلانيه فانها تدفع ميتة السوء

بهترین وسیله ای که توسل کنندگان به خداوند سبحانه و تعالی انتخاب نموده اند، ایمان به او و به فرستاده او و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است و صدقه آشکار به مرگ زشت و سخت را دفع می نماید. (1275)

1282. داروی آخرت

الصدقه دواء منجح، و اعمال العباد فی عاجلهم، نصب اعينهم فی اجلهم

صدقه دارویی است مؤثر و اعمال بندگان، برابر چشمشان در آخرت خواهد بود. (1276)



1283. آفات صدقه

من کتابه للاشتر ایاک و المن علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان فعلک، او ان تعدهم فتتبع موعداک بخلفک، فان المن یبطل الاحسان، و التزید یدهب بنور الحق.

در فرمان خود به مالک اشتر:

ای مالک!

مواظب باش که نیکی به زیر دستانت را به رخ آنان نکشی و یا بیش از آن چه برای آن ها کار کرده ای سخن بگویی و یا این که به ایشان وعده دهی، اما به وعده ات عمل نکنی. جای تردید نیست که منت گذاشتن نیکی را باطل می سازد و پر گویی نسبت به کارهای انجام شده نور حق را باطل می گرداند. (1277)

1284. رفع تنگدستی

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقه

هر گاه بسیار تنگدست شدید، با دادن صدقه با خدا معامله کنید. (تا از فقر برهید). (1278)

1285. هر روز با صدقه

استنزلوا الرزق بالصدقه

روزی را با دادن صدقه، فرود آورید. (1279)

1286. حفظ ایمان



سوسوا ایمانکم بالصدقه

ایمانتان را با دادن صدقه حفظ کنید. (1280)

فصل پنجم: فضایل اخلاقی

بخش اول: صله رحم

1287. حق همسایه

قال علیه السلام عند وفاته:

الله الله فی جیرانکم، فانهم وصیه نبیکم. ما زال یوصی بهم، حتی ظننا انه سیورثهم.

در هنگام وفات خویش فرمود:

خدا را خدا را!

درباره همسایگان آنان سفارش شده پیامبر شمایند. پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته درباره همسایگان سفارش می کرد چندان که گمان بردیم آن ها را ارث بر قرار خواهد داد.

1288. نیاز خویشاوندی به دوستی (1281)

القرباه الی الموده، احوج من الموده الی القرباه

خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی. (1282)

1289. محبت به خویشاوندان



ایها الناس!

انه لا يستغنى الرجل و ان كان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بايديهم و السنتهم، و هم اعطى الناس حيطه من ورائه، و المهم لشعته، و اعطفهم عليه عند نازله اذا نزلت به. و لسان الصدق يجعله الله للمرء فى الناس، خير له من المال يرثه غيره

و منها:

الا لا يعدلن احدكم عن القرابه يرى بها الخصاصه ان يسدها بالذى لا يزيد ان امسكه، و لا ينقصه ان اهلكه. و من يقبض يده عن عشيرته فانما تقبض منه عنهم يد واحده و تقبض منهم عنه ايد كثيره؛ و من تلن حاشيته، يستدم من قومه الموده

ای مردم!

هیچ کس هر اندازه هم ثروتمند باشد، از خویشان (ایل و عشیره) خود و حمایت عملی و زبانی آن ها از خویش بی نیاز نیست. آنان بزرگ ترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می کنند و پراکندگی و پریشانی او را از بین می برند و در مصیبت ها و حوادثی که برایش پیش می آید بیش از همه به او مهربان و دلسوزند. نام نیکی که خداوند برای انسان در میان مردم پدید می آورد بهتر است از مال و ثروتی که وی برای دیگران باقی می گذارد.

هان!

مبادا از خویشاوند نیازمند خود روی برتابید و از دادن اندک مال به او، که اگر ندهید چیزی بر ثروت شما نمی افزاید و اگر بدهید چیزی کم نمی شود، دریغ نکنید. هر که از خویشان



خود دست کشد، یک دست از آنان باز گرفته، اما دست های فراوانی از خود کنار زده است
و آن کس که با

قوم و خویشان خود نرم خو و مهربان باشد، دوستی و محبت همیشگی آنان را به دست آورد.
(1283)

1290. وجوب صله رحم

(فرض الله) صله الرحم منماه للعدد

خداوند صله رحم را برای کثرت نفرات واجب گردانید. (1284)

1291. فلسفه خانه بزرگ

لعلاء بن زیاد، لما رای سعه داره:

ما كنت تصنع بسعه هذه الدار في الدنيا، و انت اليها في الاخره كنت احوج؟

و بلی ان شئت بلغت بها الاخره. تقرى فيها الضيف، و تصل فيها الرحم، و تطلع منها الحقوق
مطالعها، فاذا انت قد بلغت بها الاخره

امام علی علیه السلام وقتی خانه وسیع علاء بن زیاد را دید به او فرمود:

چه کاری به بزرگی و فراخی این خانه در دنیا داری، در حالی که تو در آخرت به آن
نیازمندتر خواهی بود.

آری!



اگر بخواهی با این خانه بزرگ توشه برای آخرت ذخیره کنی در این خانه مهمان را بنوازی و پیوند با خویشان را محکم تر کنی. و حقوق آن را به مصارف خود ادا کنی، با این شرایط است که برای آخرت خود زاد و توشه تحصیل نموده ای. (1285)

1292. ره آورد جوانمردی

الکرم اعطف من الرحم

بزرگواری و جوانمردی بیشتر از علقه خویشاوندی موجب مهربانی و توجه مردم نسبت به انسان می گردد. (1286)

1293. زکات مال

من آتاه الله مالا، فليصل به القرابه، و ليحسن منه الضيافه

هر کسی که خدا به او مالی داد به نزدیکان خود پردازد و مهمان نوازی کند. (1287)

1294. غریب حقیقی

رب بعيد اقرب من قريب، و قريب ابعد من بعيد. و الغریب من لم یکن له حیب.

بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیک تر است و بسا نزدیکی که از هر دوری از آدمی دورتر است، غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. (1288)

بخش دوم: عیب پوشی

1295. نظر در عیب خود



من نظر فی عیب نفسه، اشتغل عن عیب غیره.

هر که در عیب خود بنگرد، عیب دیگران را از یاد ببرد. (1289)

1296. رابطه عیب و بخت

عیبک مستور ما اسعدک جدک.

عیب پنهان است تا بخت (و اقبال دنیا) به سوی تو است. (1290)

1297. بزرگ ترین عیب

اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.

بزرگ ترین عیب آن است که آن چه را که خود داری، بر دیگر عیب شماری. (1291)

1298. راز جامه حیا

من کساه الحیاه ثوبه، لم یر الناس عیبه.

هر که را جامه حیا بپوشاند، عیب او از مردم نهان ماند. (1292)

1299. پوشاندن عیوب دیگران

من اشرف اعمال الکریم، غفلته عما یعلم.

از کارهای شرافتمندانه مرد کریم آن است که از آن چه که می داند خود را به غفلت می

زند (و عیب دیگران را نادیده می پندارد). (1293)



1300. عیب آدمی

لا يعاب المرء بتأخير حقه، انما يعاب من اخذ ما ليس له.

آدمی را عیب نیست که حقش به تأخیر افتد، همانا عیب آن است که دست به ناحق برآرد.
(1294)

بخش سوم: صبر و بردباری

1301. صبر وسیله نجات

رحم الله امرأ سمع حكما فوعى، ودعى الى رشاد فدنا ... و كذب مناه. جعل الصبر مطية نجاته.

خداوند بپامرزد کسی را که سخن حکیمانانه بشنود و آن را فرا گیرد و به جانب حق هدایت شود و آن را بپذیرد ... و آرزوهای نا به جا را تکذیب کند و صبر را وسیله نجات خویش قرار دهد. (1295)

1302. دعا در مورد صبر

اخذ الله بقلوبنا و قلوبكم الى الحق، و الهمنا و اياكم الصبر

خداوند دل های ما و دل های شما را به سوی حق متوجه سازد و به ما و شما صبر الهام فرماید. (1296)

1303. دور کردن اندوه

اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين



اندوه ها را با صبری استوار و یقینی نیکو از خود دور کن. (1297)

1304. کمک از خدا در اندوهناکی

استعن بالله علی ما اهمک.

بر آن چه تو را اندوهگین می کند از خدا کمک بخواه. (1298)

1305. نیکوترین خصلت

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

عود نفسک التصبر علی المکروه، و نعم الخلق التصبر فی الحق!

در سفارش به فرزند بزرگوار خود امام حسن علیه السلام می فرماید:

خویشتن را به صبوری در برابر ناخوشاینها عادت ده، و نیکو خصلتی است صبوری کردن

در راه حق. (1299)

1306. شکیا در ناراحتی

ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین

اگر (به رنج و ناراحتی) مبتلا شدید، شکیا باشید که عاقبت (پیروزی) با پرهیزگاران است.

(1300)

1307. پیشه شکیبایی

استعشروا الصبر فانه ادعی الی النصر.



شکیبایی را شعار خود سازید که به نصرت و پیروزی فراخواننده تر است. (1301)

1308. مایه شادی و شکر

... فقلت علیه السلام یا رسول الله!

اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من المسلمین، و حیزت عنی الشهاده فشق ذلك علی، فقلت لی:

ابشر فان الشهاده من ورائك؟

فقال لی:

ان ذلك لك كذلك، فكيف صبرك اذن؟

فقلت:

یا رسول الله!

لیس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشری و الشکر.

عرض کردم:

یا رسول خدا!

مگر در روز احد که تعدادی از مسلمانان شهید شدند من از شهادت محروم ماندم و این امر بر من گران آمد به من نفرمودی:



مژده باد تو را که در آینده به شهادت خواهی رسید؟

رسول خدا به من فرمود:

همین طور است.

در آن صورت صبر تو چگونه خواهد بود؟

عرض کردم:

ای رسول خدا!

این جا جای صبر نیست، بلکه جای شادی و شکر است! (1302)

1309. دستاوردهای بردباری

بالحلم عن السفیه تکثر الانصار علیه.

بردباری کردن در برابر نادان یاران انسان را بر ضد او زیاد می کند. (1303)

1310. امتحان الهی

من آتاه الله مالا فليصل به القرابه ... و لیصبر نفسه علی الحقوق و النوائب.

هر که خداوند به او ثروتی دهد، باید به خویشاوندان خود رسیدگی کند ... و در راه ادای

حقوق (مالی خود) و مصایب و گرفتاری ها، خود را به صبر وادارد. (1304)

1311. صبر علی (ع)



عند مسير اصحاب الجمل الى البصره:

ان هؤلاء قد تما لاوا على سخطه امارتي، و ساصبر ما لم اخف على جماعتكم.

در زمانی که اصحاب جمل به سوی بصره حرکت کردند فرمود:

اینان به خاطر ناخشنودی از خلافت من گرد هم آمده اند. اما من تا زمانی که برای اجتماع شما خطری حس نکنم، از خود صبر نشان می دهم. (1305)

1312. ارزش ایمان

عليكم بالصبر؛ فان من الايمان كالراس من الجسد، و لا خير في جسد لا راس معه، و لا في ايمان لا صبر معه.

بر شما باد که صبر و بردباری پیشه کنید؛ زیرا همان گونه که سر، نشانه حیات بدن است، صبر نیز دلیل ایمان است، و بدنی که سر در آن نباشد خیر و حیات در آن نیست و ایمانی که توأم با صبر نباشد ارزشی ندارد. (1306)

1313. صبر در هنگام مصیبت

و قال عليه السلام للاشعث بن قيس لما عزاه بآبن له:

يا اشعث!

ان تحزن على ابنك فقد استحقت منك ذلك الرحم، و ان تصبر ففى الله من كل مصيبه خلف. يا اشعث!



ان صبرت جرى عليك القدر و انت ماجور، و ان جزعت جرى عليك القدر و انت مازور؛
یا اشعث!

اینک سرک و هو بلاء و فتنه، و حزنک و هو ثواب و رحمه.

امام علی علیه السلام در دلداری به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش فرمود:

ای اشعث!

اگر برای از دست دادن فرزندت اندوهگین باشی، البته حق پدری را به جا آورده ای و اگر
صبر کنی خدا هر مصیبتی را عوض می دهد، ای اشعث!

اگر صبر کنی قضا و قدر الهی بر تو جاری شده و تو گناهکاری. ای اشعث!

آمدن فرزندت که مایه آزمایش و گرفتاری است تو را شاد کرد و رفتنش که مایه ثواب و
رحمت (برای توست) اندوهگینت ساخت. (1307)

1314. بی صبری در تدفین پیامبر (ص)

و قال علیه السلام هو یدفن النبی صلی الله علیه و آله:

ان الصبر لجمیل الا عنک، و ان الجزع لقیح الا علیک. و ان المصاب بک لجلیل، و انه قبلک
و بعدک لجلل.

امام علی در هنگام خاکسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:



شکیبایی زیباست، جز در برابر فقدان تو و بی تابی کردن زشت است، مگر بر غم از دست دادن تو، مصیبت رحلت تو بس بزرگ است و هر مصیبت دیگری، پیش از تو و پس از تو، خرد و ناچیز باشد. (1308)

1315. صاحب صبری عظیم

من خطبه الشقشقیه:

طفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء ... فرایت ان الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا ... فصبرت علی طول المده، و شده المحنه.

در خطبه شقشقیه، می فرماید:

با خود اندیشیدم که آیا با دست تنها حمله کنم یا آن که بر شر این تیرگی شکیبا باشم ... دیدم که صبر در این جا خردمندانه تر است. پس صبر کردم در حالی که گویا در چشمانم خاشاک و در گلویم استخوانی است ... در این مدت دراز و در این شدت غم و محنت صبر کردم. (1309)

1316. آن چه بردباری می آورد

الحلم و الاناه توامان ینتجهما علو الهمه.

بردباری و وقار دو همزادند که مولود بلند همتی هستند. (1310)

1317. تمرین بردباری



ان لم تكن حلیمًا فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا اوشك ان يكون منهم.

اگر بردبار نیستی خویشتن را بردبار جلو ده؛ زیرا کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنان نشود. (1311)

1318. تباه شدن اجر صبر

ینزل الصبر علی قدر المصیبه. و من ضرب یده علی فخذہ عند مصیبتہ، حبط عمله.

صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل شود و کسی که دستش را به هنگام مصیبت (از روی ناشکری) بر زانو زند، اجرش تباه گردد. (1312)

1319. صبر آزادگان

من صبر صبر الاحرار، و الا سلا سلو الاغمار.

هر که (در حوادث) شکیبایی می کند چون آزادگان صبر کند (اجر برد) و گرنه چون جاهلان مصیبت را فراموش کند و (اجری ندارد). (1313)

1320. خطر بی تابی

من لم ینجه الصبر اهلکه الجزع.

هر کس که شکیبایی نجاتش ندهد، بی تابی اش نابودش کند. (1314)

1321. دوگونه صبر

الصبر صبران:



صبر علی ما تکره، و صبر عما تحب.

صبر بر دو گونه است:

صبر بر پیشامدی که کراهت داری و صبر بر ترک چیزی که دوست داری. (1315)

1322. حلم و عقل

الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحلمک، و قاتل هواک بعقلک.

حلم پرده ای پوشنده و عقل شمشیری برنده است، پس عیب های اخلاقی ات را با حلم
پوشان و هوس های سرکشت را با عقل از بین ببر. (1316)

1323. مبارزه با حوادث

الصبر یناضل الحدثان، و الجزع من اعوان الزمان.

صبر مبارزه با حوادث است، و بی تابی خود به (کجروی) زمان کمک می کند. (1317)

1324. صبر و ظفر

لا یعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.

فرد صبوری پیروزی را از دست ندهد گرچه به دستش رسد. (1318)

1325. نتیجه حلم

اول عوض الحلیم من حلمه، ان الناس انصاره علی الجاهل.



اولین نتیجه ای که آدم حلیم از بردباری خود به دست می آورد، این است که مردم یاوران
اویند در برابر نادان.

1326. از پایه های ایمان (1319)

الصبر منها علی اربع شعب:

علی الشوق و الشفق، و الزهد، و الترقب:

فمن اشتاق الی الجنه سلا عن الشهوات؛ و من اشفق من النار اجتنب المحرمات؛ و من زهد
فی الدنيا استهان بالمصیبات؛ و من ارتقب الموت سارع الی الخیرات

صبر از پایه های ایمان است و بر چهار شعبه است:

اشتیاق، ترس، زهد و انتظار، هر کس مشتاق بهشت است، از شهوات و خواهش های نفسانی
به دور است و هر کس از آتش دوزخ بهراسد از محرمات دوری کند، هر کس در دنیا زهد
ورزد مصیبت ها را سبک شمرد، هر کس که منتظر مرگ باشد به سوی نیکی ها بشتابد.
(1320)

1327. ایمان و صبر

علیکم بالصبر!

فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد، و لا خیر فی جسد لا راس معه، و لا فی ایمان لا
صبر معه.



بر شما باد به صبر و شکیبایی؛ زیرا صبر برای ایمان چون سر است برای تن، تنی که سر ندارد
هیچ خیری ندارد، ایمان بی صبر هم هیچ فایده ای ندارد. (1321)

1328. دهان بند بی خرد

الحلم فدام السفیه.

بردباری، دهان بند بی خرد است. (1322)

1329. صبر و دلیری

الصبر شجاعه.

صبر، شجاعت و دلیری است. (1323)

1330. فضیلت حلم

الحلم عشیره.

حلم و بردباری، قوم و عشیره است. (1324)

1331. حلم و عزت

لا عز كالحلم.

هیچ عزتی، همچون حلم نیست. (1325)

1332. ابزار ریاست



آله الریاسه سعه الصدر.

گشادگی سینه (سعه صدر) ابزار ریاست است. (1326)

1333. گور عیب ها

الاحتمال قبر العیوب.

تحمل، گور عیب ها است. (1327)

1334. خرسندی

اذا لم یکن ما ترید فلا تبلم ما کنت

هرگاه به آن چه خواستی دست نیافتی، پس آن چه در آن هستی (یعنی دست نیافتن به آن چه می خواستی) باک نداشته باش و اندوه به خود راه مده. (1328)

1335. حلم و زندگی با مردم

من حلم لم یفرط فی امره، و عاش فی الناس حمیدا

کسی که بردبار باشد در کار خود کوتاهی نکند، و در میان مردم خوش نام زندگی خواهد کند. (1329)

1336. مصیبت و شکایت به خلق

من اصبح یشکو مصیبه نزلت به، فقد اصبح یشکو ربه.



هر کس از مصیبتی که به او وارد شده به خلق شکایت برد، محققا از پروردگار خود شاکی است. (1330)

1337. صبر بزرگان

ان صبرت صبر الاکارم، و الا سلوت سلو البهائم.

اگر همچون بزرگواران صبر کنی (چه بهتر) و گرنه همچون ستوران (رنج را) فراموش خواهی کرد. (1331)

1338. توصیه به صبر

ان ابتلیتم فاصبروا؛ فان العاقبه للمتقین.

اگر گرفتار شدید صبر کنید که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است. (1332)

1339. بردبار حقیقی

حلما قد ذهب اصغانهم.

(مردگان) بردباران اند و کینه های آنان از میان رفته است. (1333)

1340. صبر و رضا

اغض علی القذی و الالم ترض ابداء.

ناملایمات و رنج ها را تحمل کن تا همواره خرسند باشی. (1334)

1341. زکات ظفر



العفو زكاه الظفر، و السلو عوضك ممن غدر.

گذشت زکات پیروزی، و بردباری کیفر خیانتکار است. (1335)

1342. صبر بر طاعت

استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته، و المجانبه لمعصيته

با صبر بر طاعت، نعمت های خدا را بر خود تمام کرده و از نافرمانی او دوری کنید. (1336)

1343. شکبیا باش!

عود نفسك التصبر على المكروه، و نعم الخلق التصبر في الحق!

خویشتن را بر آن چه زشت و ناپسند است عادت ده و شکبیا بودن در راه حق چه خوبی نیکویی است! (1337)

1344. قضا و قدر

... الذي عظم حلمه فعفا، و عدل في كل ما قضى.

خداوندی که حلم او بزرگ است و با این حلم است که بندگانش را عفو می نماید و در هر چه که حکم کند عدالت فرماید. (1338)

بخش چهارم: امانت داری و رازپوشی

1345. ادای امانت الهی

من لم يختلف سره و علانيته، و فعله و مقالته، فقد ادى الامانه، و اخلص العباده.



آن که پنهان و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را ادا کرده و بندگی خدا را خالصانه انجام داده است. (1339)

1346. اولین امانت

اللهم اجعل نفسي اول كريمه تنتزعها من كرائمي، و اول وديعه ترتجعها من ودائع نعمك عندي

پروردگارا!

جان من نخستین حقیقت شریفی باشد که از من خواهی گرفت و اولین امانت تو باشد که در نزد من است و تو آن را برمی گردانی. (1340)

1347. توصیه امام علی (ع) به مالک اشتر

من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:

فلا تغدرن بدمتك و لا تخيسن بعهدك و لا تختلن عدوك ... فان صبرك على ضيق امر
ترجو انفراجة و فضل عاقبته، خير من غدر تخاف تبعته.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید:

به امان و زنهار خویش خیانت مکن و پیمانت را مشکن و دشمنت را مفریب ...؛ زیرا
شکیبایی تو در برابر دشواری کاری که به گشایش و نیک فرجامی اش امید داری، بهتر از
آن است که دست به پیمان شکنی و خیانتی بزنی که از پیامد ناگوار آن می ترسی. (1341)

1348. وفای به عهد



فی عهده للاشتر:

و ان عقدت بینک و بین عدوک عقده او البسته منک ذمه، فحط عهدک بالوفاء، و ارفع ذمتک بالامانه، و اجعل نفسک جنه دون ما اعطیت؛ فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود.

در عهدنامه اش به اشتر می فرماید:

اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پیمان خویش وفا کن و با امانت پیمانت را رعایت نما و خود را سپر زنهاری که داده ای گردان؛ زیرا مردم، با همه خواسته های گوناگون و آرای پراکنده ای که دارند، نسبت به هیچ فریضه ای از فرایض الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پیمان ها چنان سخت همداستان نیستند. (1342)

1349. حفظ امانت زمامداران

و تحفظ من الاعوان؛ فان احد منهم بسط یده الی خیانه اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه، و اخذته بما اصاب من علمه. ثم نصبته بمقام المذله، و سمتة بالخیانه، و قلدته عار التهمه.

و معاونان خود را با دقت کامل زیر نظر بگیر، در آن هنگام که کسی از آنان دست به خیانت گشود و این خیانت را اخبار بازرسان مخفی تایید کرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اکتفا نموده و کیفر بدنی را برای او اجرا کن، و آن چه را که به دست آورده است از او بگیر و او را به موقعیت ذلت و خواری بکشان و با نشان خیانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز. (1343)



1350. لغزش ها و علت ها

لكل ضله عله، و لكل ناكث شبهه

برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشکنی بهانه ای است. (1344)

1351. وفا به پیمان الهی

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر باهل الغدر وفاء عند الله.

وفا با پیمان شکنان، پیمان شکنی است در نزد خدا و پیمان شکنی با پیمان شکنان، وفاداری است در نزد خدا.

1352. امین مشمار! (1345)

لا تامنن ملولا.

شخص به ستوه آمده و رنجیده را امین مشمار. (1346)

1353. معاویه خیانتکار

والله ما معاویه بادهی منی، ولکنه یغدر و یفجر. و لولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس، و لکن کل غدره فجره، و کل فجره کفره. و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه. والله ما استغفل بالمیکده، و لا استغمر بالشدیده.

به خدا سوگند، که معاویه از من زیرک تر نیست، اما او دست به پیمان شکنی و معصیت می آید و اگر نبود که خیانت و عهدشکنی زشت و نارواست، بی گمان من زیرک ترین مردمان بودم. اما هر خیانتی گناه است و هر گناهی نوعی کفر و در روز رستاخیز هر پیمان



شکنی را پرچی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من غافلگیر نیرنگ (معاویه و امثال او) نمی شوم و در برابر ناتوان نمی گردم. (1347)

1354. رازپوشی

من کتم سره، کانت الخیره بیده.

آن کسی که راز خود را پنهان دارد، اختیار به دست خود او خواهد بود (که پنهان دارد یا فاش سازد). (1348)

1355. بندگی مخلصانه برای خدا

من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد ادی الامانه، و اخلص العباده.

هر کس که نهان و آشکار و گفتارش و کردارش یکی باشد، امانت خدای بزرگ را ادا کرده و بندگی او را مخلصانه به جای آورده است. (1349)

1356. رسوای دنیا و آخرت

من استهان بالامانه، و رتع فی الخیانه و لم ینزه نفسه و دینه عنها، فقد احل بنفسه الذل و الخزی فی الدنیا، و هو فی الاخره اذل و اخزی.

کسی که امانت را خوار شمرد و در خیانت گام بردارد و خود و دین اش را از آن منزّه نسازد، درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (1350)

1357. سرزنش علی (ع) به اصحابش



و هو یلوم اصحابه:

قد ترون عهدالله منقوضه فلا تغضبون، و انتم لنقض ذمم آبائکم تانفون.

در سرزنش اصحاب خود می فرماید:

پیمان های خدا را شکسته می بینید و به خشم نمی آید، در حالی که شکسته شدن پیمان های پدرانتان را عار می دانید و ناراحت می شوید. (1351)

1358. استحکام میخ به عهد

اعتصموا بالذمم فی اوتادها.

میخ های عهد و پیمان را محکم کنید. (1352)

1359. حد آزادی مسئول

المسؤول حر حتی یعد.

مسئول تا وقتی وعده نداده است آزاد است. (و پس از وعده در گرو آن است.) (1353)

1360. رازپوشی

الظفر بالحزم، و الحزم باجاله الراي، و الراي بتحصين الاشرار.

پیروزی به وسیله دوراندیشی و دوراندیشی با به کار انداختن فکر و به کار انداختن فکر با محکم نگه داشتن راز، به دست می آید. (1354)

بخش پنجم: قناعت



1361. ثروت بی پایان

القناعة مال لا ینفذ.

قناعت ثروتی است بی پایان. (1355)

1362. رحمت خدا بر قناعت پیشگان

فی ذکر خباب بن الارت:

یرحم الله خباب بن الارت فلقد اسلم راغبا و هاجرا طائعا؛ و قنع بالكفاف، و رضی عن الله، و عاش مجاهدا.

امام علیه السلام در یادی که از خباب کرد، فرمود:

خدا خباب بن ارت را رحمت کند که هر آینه و به تحقیق، با میل و رغبت اسلام آورد و با فرمانبری و علاقه هجرت کرد، به آنچه کفایت زندگی او را می کرد قانع بود، از خدا (و آن چه برای او خواسته بود) خشنودی داشت و همواره مجاهد زیست. (1356)

1363. خرسندی به آن چه مقدر شده

لا کنز اغنی من القناعة، و لا مال اذهب للفاقة من الرضا بالقوت. و من اقتصر علی بلغه الکفاف، فقد انتظم الراحة، و تبوا خفض الدعه.

گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست و هیچ مالی از رضامندی به قوت مقدر، حاجت برآورتر نیست و کسی که به مقدار نیاز اکتفا کند، به راحتی دست یابد و در آسایش جایگزین است. (1357)



1364. عاقبت قانع بودن

کل مقتصر علیه کاف.

هر که قناعت کند (و به هر چه دارد بسازد) برای او بس است. (1358)

1365. گنج قناعت

لا کنز اغنی من القناعه.

هیچ گنجی غنی تر از قناعت نیست. (1359)

1366. طلب به اندازه معیشت

لا تسالوا فیها (فی الدنیا) فوق الکفاف، و لا تطلبوا منها اکثر من البلاغ.

بیش از اندازه معیشت (در دنیا) نخواهید و زیادتیر از آن چه به مقدار قوت می رسد، درخواست نکنید. (1360)

1367. گنج قناعت

و لکن الله سبحانه جعل رسله اولی قوه فی عزائمهم، و ضعفه فیما تری الاعین من حالاتهم، مع قناعه، تملا القلوب و العیون غنی، و خصاصه تملا الابصار و الاسماع اذی.

خداوند سبحان رسولان خود را در تصمیم هایی که برای ابلاغ دین خداوندی می گرفتند نیرومند ساخته و در پدیده های ظاهری که با چشمان حسی دیده می شوند ناتوان نموده بود با قناعتی که دل ها را پر می کرد و چشم ها را بی نیاز می ساخت و با فقر و نیازمندی که آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت. (1361)



1368. دولتمند حقیقی

كفى بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيما.

آدمی را قناعت برای دولتمند و خوش خلقی برای فراوانی نعمت ها کافی است. (1362)

1369. خوشا به حال این فرد

طوبى لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب، و قنع بالكفاف، و رضى عن الله.

خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب کار کند و به آن چه برای گذراندن زندگی او کافی است قناعت نماید و از خدا آن چه برای او خواسته راضی باشد. (1363)

1370. همراه نیک

نعم القرین الرضا.

خشنودی به آن چه خدا خواسته، همنشین و همراه خوبی است. (1364)

1371. از دست دادن عزت قناعت

اشترى هذا المغتر بالامل، من هذا المزعج بالاجل، هذه الدار بالخروج من عز القناعة، و الدخول فى ذل الطلب و الضراعة.

این مغرور به آرزو و از کسی که در آستانه مرگ است این خانه را خریداری کرده است، در برابر دریافت خانه، عزت قناعت را از دست داده است و ذلت و خواری درخواست را پذیرفته است. (1365)



1372. این گونه باش!

لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل ... يقول في الدنيا بقول الزاهدین، و يعمل فيها بعمل الراغبین، ان اعطى منها لم يشبع، و ان منع منها لم يقنع.

مباش از کسانی که بدون عمل چشم امید به آخرت دوخته اند، درباره دنیا سخن پارسایان را به زبان می آورند، در حالی که کردار او عمل مشتاقان به دنیا را نشان می دهد، اگر از دنیا به او داده شود سیر نمی گردد و اگر از دنیا بی نصیب باشد قناعت نمی کند. (1366)

1373. معنای زندگی پاک

لما سئل عن قوله تعالى:

(فلنجينه حياہ طيبه)؟

فقال:

هي القناعه.

از کلام خدای تعالی سؤال شد که:

(فلنجينه ...) در پاسخ فرمود:

آن (زندگانی پاکیزه) قناعت است. (1367)

1374. قناعت مولای متقیان



و ایم الله یمینا استثنی فیها بمشیئہ الله لاروضن نفسی ریاضہ تہش معها الی القرص اذا قدرت
علیہ مطعوما، و تقنع بالملح مادوما.

به خدا سو گند، صرف نظر از خواست خدا آن چنان خودم را به ریاضت کشیدن عادت می
دهم که با یک قرص نان وقتی به چنگ آوردم خود را حفظ کنم و به نمک برای خورش
قناعت نمایم. (1368)

1375. قناعت به روزی

من اقتصر علی بلغہ الکفاف، فقد انتظم الراحة، و تبوء خفض الدعه.

آن کس که به اندازه کفاف بسنده کرد، به آسایش دست یافت و از زندگی آسان و خوشی
برخوردار شد. (1369)

بخش ششم: زهد و زاهد

1376. عوامل ریاضت

و ان ظنت الرعیہ بک حیفا فاصحر لهم بعذرک، و اعدل عنک ظنونهم باصحرارکت فان فی
ذلک ریاضہ منک لنفسک و رفقا برعیتک.

در نامه خود به مالک اشتر می فرماید:

اگر مردم گمان بردند که در مورد ستمی مرتکب شده ای، دلیل کاری را که کرده ای
برایشان توضیح بده و با توضیحات خود گمان آنان را از خود دور کن؛ زیرا که این کار هم
مایه ریاضت و پرورش نفس خودت می باشد و هم نرمی با مردم است. (1370)



1377. کلید رنج

الرغبه مفتاح النصب.

دنیاخواهی کلید رنج است. (1371)

1378. راه شناسایی نیکوکاران

انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عبادته، فليكن احب الذخائر اليك
ذخيره العمل الصالح.

مردمان نیکوکار را از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگان
خویش جاری می سازد، بنابراین، باید دوست داشتنی ترین اندوخته برای تو اندوخته کار
نیک باشد. (1372)

1379. اوصاف اولیای خداوند

... متمسكون بحبل القرآن، يحيون سنن الله و سنن رسوله. لا يستكبرون و لا يعلون، و لا
يغلون و لا يفسدون. قلوبهم في الجنان، و اجسادهم في العمل!

(اوصاف اولیای خدا این است که:)

به ریسمان قرآن تمسک جسته اند و سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند، نه تکبر می
کنند و نه علو و بزرگی دارند، نه غلو و نه خیانت می کنند و نه فساد می نمایند، قلب هایشان
در بهشت و بدن هایشان در انجام وظیفه و عمل است. (1373)

1380. زهد در دنیا



من زهد فی الدنيا، استهان بالمصیبات.

هر که در دنیا زهد پیشه کند، مصیبت ها را سبک شمارد. (1374)

1381. مومنان واقعی

ان المؤمنین مستکینون. ان المؤمنین مشفقون. ان المؤمنین خائفون.

به راستی مؤمنان، افرادی فروتن و مهربان و پند دهنده اند، و نسبت به مسئولیتشان ترسناک اند. (1375)

1382. امید به خدا

ان استطعتم ان یشتد خوفکم من الله، و ان یحسن ظنکم به، فاجمعوا بینهما، فان العبد انما یکون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه، و ان احسن الناس ظنا بالله اشد هم خوفا لله.

اگر می توانید میان ترس از خدا و حسن ظن و امیدتان به او جمع کنید؛ زیرا خوش گمانی و امیدواری بنده به خدا به اندازه بیم و هراس او از پروردگارش می باشد. آن کس که حسن ظن و امیدواری او به خدا بیشتر باشد، ترسش از خدا بیشتر است. (1376)

1383. مؤمن از دیدگاه حضرت علی (ع)

اعلموا عبادالله ان المؤمن لا یصبح و لا یمسی الا و نفسه ظنون عنده، فلا یزال زاریا علیها، و مستزیدا لها.

بدانید ای بندگان خدا!



که مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی رساند مگر آن که به نفس خود بدگمان است.
از این رو، پیوسته بر آن خرده می گیرد و عمل بیشتر از او می طلبد. (1377)

1384. پاداش در ازای کار خوب

اسهروا عیونکم، و اضمروا بطونکم، و استعملوا اقدامکم، و انفقوا اموالکم، و خذوا من
اجسادکم فجدوا بها علی انفسکم، و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه:

(ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم) و قال تعالی:

(من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کریم) فلم یستنصرکم من ذل، و لم
یستقرضکم من قل.

چشمان خود را در شب بیدار نگاه دارید و شکم های خود را لاغر سازید و گام هایتان را به
کار گیرید و دارایی های خویش را انفاق کنید و از تن هایتان بگیریید و آن ها را نثار جان
هایتان کنید و در این بخل نورزید؛ زیرا خداوند سبحان فرموده است:

اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام های شما را استوار می دارد. و فرموده
است:

کیست که به خدا وام نیکو دهد که خدا آن را برایش چندین برابر گرداند و برای او پاداشی
ارجمند است. پس، او از سر خواری و ناتوانی از شما یاری نخواسته و به علت نداری از شما
وام نطلبیده است. (1378)

1385. مومن و افزایش کار نیک



اعلموا عباد الله ان المؤمن لا یصبح و لا یمسی الا و نفسه ظنون عنده.

ای بندگان خدا!

بدانید که مومن صبح و شام نسبت به خویشتن خود بدگمان است.

همواره از خود عیب می گیرد و دنبال تکمیل کردن و افزایش کار نیک برای خویش است.
(1379)

1386. گروگان فضل خداوند

و ان للذکر لاهلا اخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجاره و لا بیع عنه، یقطعون به ایام الحیاة ... قد حفت بهم الملائکة، و تنزلت علیهم السکینه، و فتحت لهم ابواب السماء ... یتسمون بدعائه روح التجاوز، رهائن فاقه الی فضله، و اساری ذله لعظمته.

همانا یاد خدا را اهلی است که آن را به جای دنیا گرفته اند و از این رو هیچ بازرگانی و هیچ داد و ستدی آنان را از یاد خدا باز نمی دارد، روزهای زندگی را با یاد خدا می گذرانند ... فرشتگان گرد آنان را گرفته اند و آرامش بر آنان فرود آمده و درهای آسمان به رویشان گشوده است ... با دعای خود وزیدن نسیم عفو و گذشت را از خداوند می طلبند، گروگان نیاز به فضل و رحمت خدایند و اسیر خواری و فروتنی در برابر عظمت او هستند. (1380)

1387. وصف راهیان راه خدا

فی وصف السالک الطریق الی الله سبحانه:



قد احیا عقله، و امات نفسه، حتی دق جلیله، و لطف غلیظه، و برق له لامع کثیر البرق، فابان له الطریق، و سلک به السبیل.

در وصف رهرو راه خدای سبحان می فرماید:

خرد و اندیشه خویش را زنده کرده و نفسش را میرانده است، به گونه ای که پیکرش نحیف و دلش نرم گشته است. در دلش برقی پرنور درخشیده و راه را برایش روشن ساخته و در پرتو آن راه (حق) را پیموده است. (1381)

1388. یاری در زهد

الی عثمان بن حنیف الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ، و من طعمہ بقرصیہ، الا و انکم لا تقدرون علی ذلک، و لکن اعیونی بورع و اجتهاد، و عفه و سداد.

به عثمان به حنیف:

همانا پیشوایتان از تمام دنیا به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است، آگاه باشید!

شما نمی توانید چنین باشید! (مانند من) ولیکن مرا در پارسایی و تلاش و پاکدامنی و پیمودن راه صحیح یاری کنید. (1382)

1389. سخن و اندیشه مؤمن

المؤمن اذا اراد ان یتکلم بکلام تدبره فی نفسه، فان کان خیرا ابداه، و ان کان شرا واره.



مومن هر گاه بخواهد سخن بگوید نخست در خود اندیشه می کند، پس اگر نیک بود اظهار می دارد و اگر بد باشد پنهانش می کند. (1383)

1390. حال زاهدان در دنیا

ان الزاهدین فی الدنیا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتد حزنهم و ان فرحوا.
زاهدان در دنیا، قلبشان می گرید گرچه بخندند، اندوهشان شدید است، گرچه مسرورند.
(1384)

1391. ثمرات زهد

ازهد فی الدنیا یبصرک الله عوراتها، و لا تغفل فلسنت بمغفول عنک!
دل از دنیا بر کن، تا خداوند تو را به عیب ها و زشتی های آن بینا کند و غافل مباش؛ زیرا
که خداوند از تو غافل نیست.

1392. برترین زهد (1385)

افضل الزهد اخفاء الزهد.
برترین زهد، مخفی نگاه داشتن آن است. (1386)

1393. زهد و شناخت

فی وصف الماخوذین علی العزه فی حال الاحتضار:



هو یعض یده ندامه علی ما اصحر له عند الموت من امره، و یزهد فیما کان یرغب فیہ ایام عمره، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحشده علیها قد حازها دونه!

در وصف کسانی که به ناگاه در چنگال مرگ گرفتار می شوند، می فرماید:

او، بر اثر آن چه در هنگام مرگ برایش آشکار شده است، دست خود را از پشیمانی می گزد و بر آن چه در ایام زندگانی اش بدان مایل بوده بی رغبت می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کسی که حسرت او را می خورد و بر وی حسادت می ورزید، این اموال را گرد آورده بود نه او!

1394. موجبات آسایش (1387)

فی وصف السالک الی الله:

تدافعتہ الابواب الی باب السلامه، و دار الاقامه، و ثبتت رجلاه بطمانینه بدنه فی قرار الامن و الراحة، بما استعمل قلبه، و ارضی ربه.

در توصیف رهرو راه خدا، می فرماید:

دروازه های (و منازل) را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا آن که به دروازه (و منزل) سلامت و سرای ماندگاری همیشگی رسید و در جایگاه امنیت و آسایش گام هایش آرام گرفت؛ زیرا که دلش را به کار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت. (1388)

1395. حالات اهل ذکر

فی صفه اهل الذکر:



لو مثلتهم لعقلک فی مقاومهم المحموده، و مجالسهم المشهوده، و قد نشروا دواوین اعمالهم،
و فرغوا لمحاسبه انفسهم علی کل صغیره و کبیره امروا بها فقصرُوا عنها، او نهوا عنها ففرطوا
فیها!

در توصیف اهل ذکر فرمود:

اگر آنان را در مقامات پسندیده و مجالسی که دور هم جمع اند در عالم تعقل مجسم کنی،
در حالی که دفترهای اعمال خود را باز کرده و برای محاسبه خویشتن نشسته اند (خواهی
دید) آنان به محاسبه خویشتن پرداخته، برای هر عمل کوچک و بزرگی که دستور به آن
داده شده و در انجام آن تقصیر نموده اند یا هر عملی که از آن نهی شده اند، ولی درباره آن
تفریط نموده و مسامحه کرده اید. (1389)

1396. زاهد در دنیا و راغب به آخرت

طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخره، اولئک قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها
فراشا، و ماها طیباً، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنیا علی منهاج المسیح.

خوشا به حال زاهدان در دنیا و علاقه مندان به آخرت، آن ها کسانی اند که زمین را فرش
خود و خاکش را بستر و آبش را شربت گوارا، و قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را مانند
جامه رویین برای خود قرار داده اند و بعد طبق روش حضرت مسیح علیه السلام دنیا را به
عاریه گرفتند (و نسبت به آن)!

یی اعتنا هستند. (1390)

1397. بهترین بازدارنده



لا معقل احسن من الورع

هیچ بازدارنده ای بهتر از پارسایی نیست. (1391)

1398. ساعات مومن

للمؤمن ثلاث ساعات:

فساعه یناجی فیها ربه، و ساعه یرم معاشه، و ساعه یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل.

ساعات مؤمن به سه بخش تقسیم می شود:

بخشی را به مناجات پروردگارش می گذرانند، و بخشی را در پی سامان بخشیدن به زندگی اش می گذرانند، و در بخشی دیگر، از لذت های حلال و دل پسند بهره می برد. (1392)

1399. مومن واقعی از دیدگاه علی (ع)

(فی صفة المؤمن):

المؤمن بشره فی وجهه، و حزنه فی قلبه، اوسع شیء صدرا، و اذل شیء نفسا. یکره الرفعه، و ینشاء السمعه، طویل غمه، بعید همه، کثیر صمته، مشغول وقته. شکور صبور، مغمور بفکرته،

ضنین بخلته، سهل الخلیقه، لین العریکه!

نفسه اصلب من الصد، و هو اذل من العبد.

در وصف مؤمن می فرماید:



مؤمن کسی است که شادی اش در چهره و اندوهش در دل، سینه اش از هر چیز گشادتر و نفسش از هر چیز خوارتر است، بلند پروازی را ناخوش و خودنمایی (ریاکاری) را دشمن می شمرد، اندوهش طولانی و همتش بلند، سکوتش بسیار و وقتش به تمام مشغول (کار خدایی) است. او بسیار شاکر و شکویا و همواره در اندیشه و تفکر است و به درخواست خدا از دیگری بخل می ورزد و اظهار حاجت نمی نماید. (با هر کسی زود طرح دوستی نمی ریزد) اخلاقش ملایم، برخوردش توأم با نرمش است، دلش از سنگ خارا محکم تر و در پیشگاه خدا از غلامی خوارتر است. (1393)

1400. فقر زدایی

الا و ان البلاء الفاقه، و اشد من الفاقه مرض البدن، و اشد من مرض البدن مرض القلب.
آگاه باشید احتیاج و بینوایی بلا است و شدیدتر از بینوایی، بیماری است و شدیدتر از بیماری بدن، بیماری قلب است. (1394)

1401. بالاترین زهد

لا زهد كالزهد فی الحرام.

هیچ زهدی بهتر از دوری از حرام نیست. (1395)

1402. ریاضت

و ایم الله یمینا استثنی فیها بمشیئه الله لاروضن نفسی ریاضه تهتث معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما، و تقنع بالملح مادوما، و لادعن مقلتی کعین ماء نضب معینها، مستفرعه دموتها. اتمتلیء السائمه من رعیها فتبرک؟



و تشبع الریضه من عشبها فتریض؟

و یا کل علی من زاده فیهجع!

قرت اذا عینه اذا اقتدی بعد السنین المتطاوله بالبهیمه الهامله، و السائمه المرعیه!

به خدا قسم یاد می کنم که جز در مواردی که خواست و اراده خدا تعلق گیرد هر آینه و البته خود را با رنج و ناراحتی پرورش می دهم، به گونه ای که برای خوراک خود به گرده ای نان که اگر به دست آید خشنود گردم و برای نان خورش خود به نمک قانع باشم و هر آینه به تحقیق چشم را به حال خود می گذارم تا مانند چشمه آبی که جریان آن قطع گشته چندان بگرید تا از اشک تهی گردد، آیا حیوانی می چرد و شکم خود را از علوفه پر می سازد آن گاه به پهلو می افتد؟

و یا گله ای از گوسفندان از گیاهان مخصوص به خود سیر می شوند و در محل استراحت خود می خوابند؟

و آیا علی هم (مانند آن ها) توشه و غذای خویش را خورد، سپس به استراحت پردازد؟

در این صورت چشم او روشن باد!

که پس از سال های طولانی از چارپای بی چوپان رها از تکلیف و گوسفندان چرنده پیروی کرده است. (1396)

1403. حالات زاهدین در دنیا

ان الزاهدین فی الدنیا، تبکی قلوبهم و ضحکوا. و یشتد حزنهم و ان فرحوا.



همانا دل های پارسایان در این دنیا می گرید، اگر چه بخندند، و اندوه آنان سخت می شود
اگر چه شادمان باشند.

1404. امنیت در ترس (1397)

من خاف امن.

آن که ترسید در امان است. (1398)

1405. حقیقت زهد

الزهد كله بين كلمتين من القرآن:

قال الله سبحانه (لكيلا تاسوا على ما فاتكم، ولا تفرحوا بما آتاكم) و من لم يأس على الماضي،
و لم يفرح بالآتي، فقد اخذ الزهد بطرفيه.

تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند می فرماید:

نسبت به آن چه از دست می دهید تأسف نخورید و بر آن چه به دست می آورید شادمان
نباشید و کسی که غم گذشته نخورد و از آینده خوشحال نشود، هر دو جانب زهد را در
اختیار گرفته است. (کنایه از این که حقیقت زهد ترک تمام وابستگی های گذشته و آینده
است.) (1399)

1406. مسابقه در خوبی ها

ان الدنيا ادبرت، و آدنت بوداع، و ان الاخره قد اقبلت و اشرفت باطلاع. الا و ان اليوم المضمار
و غدا السباق، و السبقه الجنة، و الغايه النار.



همانا دنیا به تحقیق پشت کرده و اعلام خداحافظی نموده است و به راستی آخرت را به تحقیق با نشان دادن خود (به وسیله علامت هایی که از آن دیده می شود) به سوی ما نظر افکنده است. آگاه باشید که امروز به راستی زمان آمادگی برای مسابقه و فردا روز مسابقه است و نقطه پایانی که برنده آن مسابقه باید به آن برسد (یعنی جایزه او) بهشت و انتهای کار کسی که عقب بماند آتش است. (1400)

1407. دل های مشتاق

و قلوبهم قرحه.

دل های (مشتاقان خدا) زخم دار است. (1401)

1408. نظر اولیاء به باطن دنیا

ان اولیاءالله هم الذین نظرو الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها.

همانا دوستان خدا آنانی هستند که باطن دنیا را می بینند، هنگامی که مردم فقط به ظاهر آن می نگرند و به آینده می پردازند، آن گاه که مردم به امور زودگذر دنیا مشغول اند. (1402)

1409. گروگان های گورها

مخاطبا للدنیا:

الیک عنی یا دنیا! ... این الامم الذین فتنتم بزخارفک!

فهاهم رهائن القبور، و مضامین اللحد!



والله لو كنت شخصا مرثيا، و قالبا حسیا، لاقمت عليك حدود الله فی عباد غررتهم بالامانی.

ای دنیا!

از من فاصله بگیر. کجا هستند امت هایی که با آرایش ها و زینت های ظاهر فریب خود، آن ها را به فتنه انداختی؟

آگاه باش که ایشان گروگان گورها هستند (تا آن روز که که آن ها برای حساب اعمالشان تحویل قیامت داده شوند) و لحدها آنان را در بر گرفته است. به خدا قسم، ای دنیا!

اگر جسم بودی که دیده می شدی یا قالبی بودی که حس می گردیدی، هر آینه حدود خداوند را بر تو جاری می کردم به این جرم که تو بندگانی را با وعده رساندن آن ها را به آرزوهایشان فریب دادی. (1403)

1410. اوصاف حزب الله

(قال فی اوصاف حزب الله:

) فی معشر اسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم:

(اولئك حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون).

(امام علی علیه السلام در اوصاف حزب الله فرمود):

آن ها از خوف معاد چشم هایشان خواب ندارد، پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار ندارد، و همیشه اوقات لب هایشان به یاد پروردگارشان در حرکت است و گناهانشان



در اثر تداوم در استغفار ریخته است. آن ها حزب الله اند، آگاه باشید که حزب الله پیروزند.
(1404)

1411. حالات بندگی مشتاق خدا

فی صفة الراغبین فی الله:

و بقى رجال غض ابصارهم ذکر المرجع، و اراق دموعهم خوف المحشر، فهم بین شرید ناد،
و خائف مقموع، و ساکت مکعوم، و داع مخلص، و ثکلان موجع.

در صفت راغبین به خدا می فرماید:

گروهی دیگر می ماند که یاد سرنوشت نهایی، دیدگان آنان را از محرمات فرو بسته و بیم
روز رستاخیز اشک های آنان را سرازیر می نماید. برخی از آنان (از میان جاهلان) رمیده و
مطرو شدند. برخی دیگر در حال ترس و کنده شدن (از میان مردم هواپرست) و دسته ای از
آنان خاموش و ساکت هستند، گروهی دیگر از آنان با خدای خود دعا مخلصانه دارند و
بعضی دیگر ماتم زده زجر کشیده اند. (1405)

1412. محبوب ترین بندگان

ان من احب عبادالله الیه، عبدا اعانه الله علی نفسه ... قد ابصر طریقہ و سلک سبیلہ، و عرف
منارہ، و قطع غمارہ، و استمسک من العری باوثقها، و من الحبال بامتنها.

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند سبحان او را در
شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. بینایی به راهش پیدا کرد و در مسیر خود به
حرکت پرداخت و نشان رستگاری خود را بر براهین روشن ساخت. و از فرو رفتن در



شهوآت برگسیخت و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نگهدارنده به محکم ترین آن ها چنگ زد. (1406)

1413. خودپسندی

لا وحده او حش من العجب.

هیچ گوشه گیری و زهدی، همچون گوشه گیری و بی رغبتی نسبت به ارتکاب کار حرام نیست. (1407)

1414. نتیجه اتکای به خدا

... من توکل علیه کفاه، و من ساله اعطاء، و من اقرضه قضا، و من شکره جزاه.

هر کس که توکل به او کند کفایتش نماید و هر کس که از او مسألت کند عطایش فرماید و هر کس که به او قرض داد، ادایش فرماید و هر کس که سپاسش را به جای آورد، پاداشش می دهد. (1408)

1415. چراغ های هدایت

فی التزهید فی الدنيا:

و ذلک زمان لا ینجو فیه الا کل مومن نومه، ان شهد لم یعرف، و ان غاب لم یفتقد اولئک مصابیح الهدی.

و آن (آخرالزمان) زمانی است که نجات پیدا نمی کند در آن مگر هر مؤمنی که گمنام زندگی می کند و اگر در میان جمع حاضر باشد، شناخته نشود و اگر غایب شود جستجویش



نکند. آنان هستند چراغ های هدایت و علامت راهنما برای حرکت در شب (به سوی هدف های الهی). (1409)

1416. ترس پیامبر برای امت

و لقد قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله:

انی لا اخاف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا؛ اما المؤمن فیمنعه الله بایمانه، و اما المشرک فیقمعه الله بشرکه، و لکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان، یقول ما تعرفون، و یفعل ما تنکرون.

پیامبر خدا به من (علی علیه السلام) فرمود:

من برای امت خود از مومن و نه از مشرک هراسی ندارم؛ زیرا خداوند مومن را به وسیله ایمان از خطاها و انحرافات بازمی دارد و مشرک را به جهت شرکش ریشه کن می سازد. ولی من درباره شما از کسی می ترسم که در دل منافق و در زبان عالم باشد، آن چه را که شما می دانید و به آن عمل می کنید به زبان می آورد و آن چه را که شما منکرید (و نمی پذیرید) انجام می دهد. (1410)

1417. بی اعتنایی علی (ع) به دنیا

(الی عثمان بن حنیف):

الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ، و من طعمه بقرصیہ، الا و انکم لا تقدرون علی ذلک، و لکن اعیونی بورع و اجتهاد، و عفه و سداد.



(به عثمان بن حنیف):

آگاه باش که امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از خوردنی هایش به دو قرص نان اکتفا کرده، بدانید که شما چنین نتوانید کرد، اما با پارسایی و کوشش و پاکدامنی و درستی مرا یاری کنید. (1411)

1418. احوال انسان بی اعتنا به دنیا

ان الزاهد فی الدنیا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتد حزنهم و ان فرحوا، و یكثر مقتهم انفسهم و ان اعتبطوا بما رزقوا.

همانا بی اعتنایان به دنیا، دل هایشان گریان است، هر چند در ظاهر بخندند و اندوهشان سخت است، هر چند اظهار شادی کنند و از نفس های خویش بسیار در خشم اند، هر چند از آن چه روزیشان شده شادند. (1412)

1419. ناچیزی دنیا

و لالفیتم دنیا کم هذه ازهد عندی من عطفه عنز!

این دنیای شما نزد من از آب بینی یک بز هم ناچیزتر است. (1413)

بخش هفتم: تقوا

1420. تقوا در هر زمان

اتق الله فی کل صباح و مساء.

در هر صبح و شام رعایت تقوا کن! (1414)



1421. وصیت به تقوی

فی وصیته للحسن و الحسین علیهماالسلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله:

اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله، و نظم امرکم.

وصیتی است به حسن و حسین علیهماالسلام پس از آن که ابن ملجم لعنت الله علیه، او را ضربت زد:

شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم امور خویش. (1415)

1422. تقوی داروست

ان تقوی الله دواء قلوبکم، و بصر عمی افئدتکم، و شفاء مرض اجسادکم، و صلاح فساد صدورکم، و طهور دنس انفسکم، و جلاء عشا ابصارکم.

همانا تقوای خداوند برای شما دواي درد دل ها است و چشم برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها و اصلاح فساد سینه ها و پاکی آلودگی نفوس و روشنائی پرده های چشمان. (1416)

1423. پیش گرفتن تقوا

اوصیکم بتقوی الله ... داووا بها الاسقام، و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن اضاعها، و لا يعتبرن بکم من اطاعها.



شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم و اینکه بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید، و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید و از وخامت عاقبت کسانی که تقوا را ضایع کردند عبرت بگیرید و مبادا که پیروان مطیع تقوا از شما پند و عبرت بگیرند. (1417)

1424. تقوا بالاترین عمل

لا یقل عمل مع التقوی، و کیف یقل ما یتقبل؟

عملی که همراه با تقوا باشد کم نیست، چگونه کم خواهد بود عملی که مورد قبول درگاه خدا باشد؟ (1418)

1425. آنچه دل را می میراند

من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

هر کس ورعش کم شود قلبش می میرد و آنکه قلبش بمیرد داخل آتش می گردد. (1419)

1426. تقوا پیشه کن

اتق الله بعضی التقی و ان قل، و اجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.

تقوا پیشه کن گرچه کم باشد، میان خود و خدا پرده ای قرار ده گرچه نازک باشد. (1420)

1427. بهترین بزرگواری

لا کرم کالتقوی.

هیچ بزرگواری، مثل تقوا نیست. (1421)



1428. تقوی بورزید!

اتق الله الذی نفعکم بموعظته، و وعظکم، برسالته، و امتن علیکم بنعمته. فعبدوا انفسکم لعبادته، و اخرجوا الیه من حق طاعته.

تقوا بورزید برای خدا، که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را نصیحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود، نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطیع بسازید و حرکت کنید به سوی خداوند با اطاعتی که شایسته او است. (1422)

1429. تقوای الهی در تمام موارد

اتقوا الله فی عبادہ و بلادہ، فانکم مسؤ ولون حتی عن البقاع و البهائم.

تقوای الهی را درباره بندگان خدا و شهرها رعایت کنید؛ زیرا حتی درباره ساختمان ها و حیوانات از شما سؤال خواهد شد. (1423)

1430. سفارش به تقوای الهی

اوصیکم، ایها الناس!

بتقوی الله و کثره حمدہ علی آلائه الیکم، و نعمائه علیکم، و بلائه لذیکم. فکم خصکم بنعمه، و تدارکم برحمه!

ای مردم!



من شما را نسبت به احسان ها و نعمت هایی که خدا به شما ارزانی داشته و آزمایشی که متوجه تان نموده، به تقوا و حمد بسیار خداوند سفارش می کنم. چه بسیار نعمت هایی که مخصوص شما نبوده و به رحمت خود شما را مورد عنایت قرار داده است. (1424)

1431. نتیجه ترس از خدا

اتقوا الله عبادالله!

تقیه ذی لب شغل التفکر قلبه، و انصب الخوف بدنه، و اسهر التهجد غرار نومه.

ای بندگان خدا!

از خدا بترسید، همچون ترسیدن خردمندی که اندیشه (مبداء و معاد) دل او را به خود مشغول ساخته و ترس (از خدا و رستاخیز) پیکرش را رنجور کرده و عبادت شبانه همان اندک خوابش را هم از او گرفته است. (1425)

1432. بهترین سفارش

اوصیکم عبادالله بتقوی الله فانها خیر ما توامی العباد به، و خیر عواقب الامور عندالله.

ای بندگان خدا!

شما را به تقوای خدا سفارش می کنم؛ زیرا این بهترین سفارشی است که بندگان به یکدیگر می کنند و در پیشگاه خداوند بهترین پایان امور است. (1426)

1433. تقوا کلید هر در بسته



ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخیره معاد، و عتق من کل ملکه، و نجاه من کل هلكه.

همانا تقوای الهی، کلید هر در بسته و ذخیره آخرت و سبب آزادی از هر بردگی و نجات از هر هلاکتی است. (1427)

1434. تعالی بخشیدن به روح

اسهروا عیونکم، و اضمر و بطونکم، و استعملوا اقدامکم، و انفقوا اموالکم، و خذوا من اجسادکم فجدودوا بها علی انفسکم، و لا تبخلوا بها عنها.

چشماتان را شب ها بیدار دارید و شکم هایتان را گرسنه و لاغر و پاهایتان را به کار گیرید و امواتان را انفاق کنید و از جسم هایتان بگیرید و به جان هایتان ببخشید و از این کار بخل و دریغ نوزید. (1428)

1435. تقوای اولیاءالله

ان تقوای حمت اولیاءالله محارمه و الزمت قلوبهم مخافته، حتی اسهت لیالیهم، و اظمات هو اجرهم.

همانا تقوای الهی اولیای خدا را از حرام های او بازداشته و ترس از او در دلهایشان جای داده، چندان که آنان در شب ها بیدار (برای عبادت) و در روزهای داغ تشنه (به روزه) نگه داشته است. (1429)

1436. تنها مونس



ان تقوی الله دواء داء قلوبکم، و بصر عمی افندتکم، و شفاء مرض اجسادکم، و صلاح فساد صدورکم، و طهور دنس انفسکم، و جلاء عشا ابصارکم.

همانا تقوای خدا داروی بیماری قلب های شماست و بینایی کوری دل های شما و شفای بیماری جسم هایتان و باعث اصلاح تباهی سینه های شما و پاک کننده ی آلودگی جان های شما و جلادهنده تاریکی چشم های شما می باشد.

1437. عدم غفلت از دنیا (1430)

ازهد فی الدنيا یبصرک الله عوراتها، و لا تغفل؛ فلست بمغفول عنک!

در دنیا پرهیزگار باش تا خدای بزرگ تو را بر عیب های آن بینا گرداند و بی خبر مباش؛ زیرا که از تو غافل نیستند.

1438. سرانجام تقوایشکان (1431)

اعلموا عبادالله!

ان المتقین ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخره.

ای بندگان خدا!

بدانید که پرهیزگاران هم از دنیا بهره مندند و هم از آخرت. (1432)

1439. امر به تقوای الهی

من کتابه للاشتر حین و لاه مصر:



امره بتقوی الله، و ایثار طاعته، و اتباع ما امر به فی کتابه:

من فرائضه و سننه، التي لا یسعد احد الا باتباعها، و لا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید:

امر می کند او (مالک) را به تقوای الهی و برگزیدگان فرمان خدا و پیروی از واجبات و مستحبات او که در کتابش (قرآن کریم) به آن ها فرمان داده است و هیچ کس جز با انکار و فرو گذاشتن آن ها بدبخت نمی شود. (1433)

1440. وصف پرهیزگاران

... ان کان فی الغافلین کتب فی الذاکرین، و ان کان فی الذاکرین لم یکتب من الغافلین.

در وصف پرهیزگاران می فرماید:

اگر در میان غافلان باشد از شما یاد کنندگان خدا قلمداد می شود و اگر در میان یاد کنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمی شود.

(که به زبان ذکر گویند و به دل از خدا غافل باشند). (1434)

1441. پرهیزگاران چگونه اند؟

المتقون فیها (فی الدنيا) هم اهل الفضائل. منطقتهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشیهم التواضع.



پرهیزگاران در دنیا اهل فضایل اند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است.

1442. تقوای الهی را پیشه کن (1435)

اوصیکم بتقوی الله ... ایقضوا بها نومکم، و اقطعوا بها یومکم.

شما را به تقوای الهی سفارش می کنم ... باتقوا خواب خود را به بیداری بدل کنید و روز خود را با آن به پایان رسانید.

1443. ترس از خدا (1436)

کل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول ... ان هو خاف عبدا من عبیده؛ اعطاه من خوفه ما لا یعطى ربه، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا و وعدا.

هر ترسی حقیقی است جز ترس از خدا که بیمار و آفت زده است ... اگر کسی از بنده ای از بندگان خدا بترسد، آثار ترس در رفتار او آشکار می شود، اما در برابر پروردگار خود چنین نیست، پس او ترس از بندگان را نقد می شمارد و ترس از آفریدگار را نسیه و وعده.

(1437)

1444. رفتار صحیح در دنیا

اعلموا عبادالله ان المتقین ذهبوا بعاجل الدنیا و آجل الاخره، فشارکوا اهل الدنیا فی دنیاهم، و لم یشارکوا اهل الدنیا فی آخرتهم؛ سکنوا الدنیا بافضل ما سکنت، و اکلوها بافضل ما اکلت، فحظوا من الدنیا بما حظی به المترفون، و اخذوا منها ما اخذه الجبابره المتکبرون. ثم



انقلبوا عنها بالزاد المبلغ؛ والمتجر الرابع. اصابوا لذه زهد الدنيا في دنياهم، و تيقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم. لا ترد لهم دعوه، و لا ينقص لهم نصيب من لذه.

ای بندگان خدا!

بدانید که پرهیزگاران، دنیای زودگذر و آخرت دیرپا را به دست آوردند. با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و اهل دنیا را در آخرت خود شریک نکردند. در دنیا به بهترین گونه سکونت کردند و از بهترین خوردنی های آن خوردند و از دنیا همان بهره ای را بردند که توانگران خوشگذران می برند و همان کامی را برگرفتند که گردنکشان متکبر بر می گیرند، آن گاه با توشه ای که به مقصد می رساندشان و با تجارتی پرسود از دنیا رفتند. در دنیای خود به لذت زهد و بی اعتنایی به

دنیا دست یافتند و یقین داشتند که فردای قیامت در جوار خداوند هستند، دعایشان هرگز بی اجابت نمی ماند و بهره آنان از خوشی و آسایش هیچ کم نمی گردد. (1438)

1445. رفتار پرهیزگار

(المتقی) دنوه ممن دنا منه لین و رحمه.

(پرهیزگار) رفتارش با کسی که با او معاشرت دارد، توام با نرمش و رحمت است. (1439)

1446. نوری در تاریکی ها

اعلموا!

انه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، و نورا من الظلم.



بدانید که هر کس تقوای الهی در پیش گیرد، خداوند برای او راه خروجی از فتنه ها قرار دهد و نوری در تاریکی ها.

1447. پرهیزگار از دیدگاه امیر (ع) (1440)

... یعفو عن ظلمه، و يعطى من حرمه، و یصل من قطعه، بعیدا فحشه، لینا قوله، غائبا منکره، حاضرًا معروفه.

(پرهیزگار) از کسی که به او ستم کرده، می گذرد و به آن که محرومش ساخته عطا می کند و با کسی که پیوندش را قطع کرده می پیوندند، او از دشنام به دور است، سخنش نرم و بدی هایش پنهان و نیکی هایش آشکار است. (1441)

1448. توصیف پرهیزگاران

یمسى و همه الشکر، و یصبح و همه الذکر. بیت حذرا و یصبح فرحا؛ حذرا لما من الغفله، و فرحا بما اصاب من الفضل و الرحمه.

در توصیف پرهیزگاران می فرماید:

شب را آغاز می کند در حالی که هم او شکرگزاری حق است و روز را آغاز می کند در حالی که هم و غمش یاد خداست. شب را با ترس می گذراند و روز را با شادمانی، ترس از غفلت خویش که از آن برحذر داشته شده است و شادمانی به سبب فضل و رحمت خدا که شامل حال او شده است. (1442)

1449. صفت پرهیزگاران



فی صفة المتقین:

صبروا ایاما قصیره اعقبتهم راحه طویله.

در وصف پرهیزگاران می فرماید:

چند صباحی صبر کردند و در پی آن به آسایشی طولانی دست یافتند. (1443)

1450. همت های والا

لا تعدو علی عزیمه جدهم بلادہ الغفلات، و لا تتصل فی همهم خدائع الشهوات.

(در وصف پرهیزگاران):

نادانی غفلت ها بر تصمیم آن ها چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها، در اراده ها

و همت های آنان کارگر نمی افتد.

(1444)

1451. بالاترین عزت

لا عز اعز من التقوی.

هیچ عزتی، عزیزتر و گرامی تر از پرهیزگاری نیست. (1445)

1452. ویژگی پرهیزگاران

فی صفة المتقین:



فهم لانفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون.

در وصف پرهیزگاران می فرماید:

خود را متهم می سازند و از کرده های خویش هراسان اند. (1446)

1453. خنده و سکوت پرهیزگار

... ان صمت لم یغمه صمته، و ان ضحک لم یعل صوته.

(انسان پرهیزگار) اگر سکوت کند سکوتش وی را اندوهگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود. (1447)

1454. خلوص پرهیزگاران

قد اخلص لله فاستخلصه.

(از صفات پرهیزگاران):

عمل را برای رضای خدا به جا آورند، پس خداوند هم خلوصشان را بپذیرد. (1448)

1455. نیاز پرهیزگاران

فی صفة المتقین:

حاجاتهم خفیفه، و انفسهم عفیفه.

در توصیف پرهیزگاران می فرماید:



نیازهایشان سبک است و جان‌هایشان عقیف و با مناعت. (1449)

1456. عظمت تقوای الهی

اعتصموا بتقوی الله، فان لها حبلا وثیقا عروته، و معقلا منیعا ذروته.

به تقوای الهی چنگ زنید؛ زیرا که تقوا را ریسمانی است دستگیره اش استوار و پناهگاهی است بلندایش تسخیر ناپذیر.

1457. نشانه‌های پرهیزگاران (1450)

فمن علامه احدهم انک تری له قوه فی دین ... و حرصاً فی علم، و علماً فی حلم.

از نشانه‌های (پرهیزگاران) این که می بینی آن‌ها را در دین نیرومند ... و در کسب دانش حریص و دارای علم توام با حلم اند. (1451)

1458. معنای معصوم

اوصیکم، عبادالله، بتقوی الله، فانها الزمام و القوام، فتمسکوا بوثائقها، و اعتصموا بحقائقها، تو ل بکم الی اکنان الداعه و اوطان السعه.

ای بندگان خدا!

شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم؛ زیرا که تقوا زمام و قوام است، پس به رشته‌های آن بیاویزید و به حقایقش چنگ زنید تا شما را به سرمنزل آسایش و جایگاه‌های رفاه برساند. (1452)

1459. پناهگاه محکم بشر



اعلموا عبادالله!

ان التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل ... الا و بالتقوى تقطع حمه الخطايا.

ای بندگان خدا!

بدانید که تقوا پناهگاهی محکم و استوار است و بدکاری و گناه حصاری ذلت آور است ... آگاه باشید که با پرهیزگاری می توان زهر گناهان را از بین برد. (1453)

1460. پرهیزگاری و سلامتی بدن

الا افضل من صحه البدن تقوى القلب.

آگاه باشید که پرهیزگاری دل، از صحت بدن بالاتر است. (1454)

1461. زایل کننده پرهیزگاری

من کثر کلامه کثر خطؤه، و من کثر خطؤه قل حياؤه، و من قل حياؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

آن که زیاد حرف بزند اشتباهش زیاد خواهد بود و آن که اشتباهش زیاد گردد حیا و شرمش کم شود و کسی که شرمش کم شود، پرهیزگاری اش کم شود و آن که پرهیزگاری اش کم گردد قلبش بمیرد و آن که قلبش بمیرد داخل جهنم شود.

1462. جلوگیری از سقوط در مهلکه (1455)

الزهد ثروه، و الورع جنه.



زهد ثروت، و پرهیزگاری سپر (از سقوط در مهلکه ها) است. (1456)

1463. انسان پارسا

قال علیه السلام لهما فی وصف المتقین:

ارادتهم الدنیا فلم یریدوها.

به همام در توصیف پرهیزگاران می فرماید:

دنیا آنان را خواست، اما آنان دنیا را نخواستند. (1457)

1464. سرور اخلاق

التقی رئیس الاخلاق.

پرهیزگاری، سرور و رئیس اخلاق است. (1458)

1465. بزرگی و پرهیزکاری

لا کرم کالتقوی.

هیچ بزرگی و ارجمندی به پای پرهیزگاری نرسد. (1459)

1466. نشانه ایمان

الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرك، علی الکذب حیث ینفعک، و الا یکون فی حدیثک

فضل عن عملک، و ان تتقی الله فی حدیث غیرک.



نشانه ایمان آن است که راستگویی را در آن جا که به زیان توست به دروغ گویی که به سود توست برگزینی، بیش از آن چه عمل می کنی نگویی و در نقل حدیث از دیگران تقوای الهی را منظور داری. (1460)

1467. عمل در درگاه خداوند

لا یقل عمل مع التقوی، و کیف یقل ما یتقبل؟

هیچ کاری که باتقوا همراه است کم محسوب نشود، چگونه می توان کم شمرد آن عملی که قبول درگاه حق شده است؟

1468. حالات پرهیزکاران (1461)

فی صفة المتقین:

غضوا ابصارهم عما حرم الله علیهم، و وقفوا اسماعهم علی العالم النافع لهم.

در صفت مردم باتقوا فرمود:

چشمان خود را از آن چه که به آنان تحریم فرموده است پوشیدند و گوش های خود را به آن علم که برای آنان سودمند است فرا دادند. (1462)

1469. تقوا، دواى درد جان ها

ان تقوی الله دواء داء قلوبکم، و بصر عمی افندتکم، و شفاء مرض اجسادکم.



همانا تقوای خداوندی برای شما دواى درد دل ها است و چشمی برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها. (1463)

1470. توصیه به تقوای الهی

اوصیکم عبادالله بتقوی الله التی هی الزاد و بها المعاذ:

زاد مبلغ، و معاذ منجح.

ای بندگان خدا!

من شما را به تقوا و پرهیز از خشم خدا سفارش می کنم. تقوایی که توشه آخرت است و به وسیله آن پناه یافتن از عذاب الهی حاصل می گردد، توشه ای رساننده انسان به سعادت و پناهگاهی رستگاری آور. (1464)

1471. اثرات پرهیزگاری

من اخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوها ... و هطلت علیه الکرامه بعد قحوظها، و تحدبت علیه الرحمه بعد نفورها، و تفرجت علیه النعم بعد نضوبها، و بلت علیه البرکه بعد ارذاذها.

هر کس تقوا را پیشه ساخت، سختی ها از وی دور و ناپدید شد. کرامت بر او باریدن گرفت، پس از آن که از وی بریده بود و رحمت خداوندی با لطف و محبت به او روی آورد پس از فرار و نفرت از وی و چشمه سارهای نعمت ها برای او شکافت و روان گشت، بعد از فروکش کردن و نایاب شدن آن ها و باران برکت پس از کم شدن آن بر او باریدن گرفت.



1472. نکوهش دنیا (1465)

لا خیر فی شیء من ازوادها الا التقوی.

خیر و خوبی در هیچ یک از توشه های دنیا نیست مگر در تقوا و پرهیزگاری. (1466)

1473. نگرستن به نشانه های تقوا

این العقول المستصبحة بمصابیح الهدی، و الابصار اللامحه الی النار التقوی!

کجا هستند (و یا چه شدند) آن عقولی که از انوار هدایت روشنی ها کسب کرده اند؟

و کجا هستند آن دیده های دیده ور که به نشانه های تقوا می نگرند؟ (1467)

1474. رابطه تقوا و خصومت

لا یتطیع ان یتقی الله من خاصم.

هر کس که در خصومت مبالغه کند نمی تواند تقوا برای خدا داشته باشد. (1468)

1475. پند تقوا

و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا قد امن العذاب، و انقطع العتاب. و زحروا عن النار. و اطمانت بهم الدار، و رضوا المثوی و القرار. الذین كانت اعمالهم فی الدنيا زاکیه. و اعینهم باکیه. و کان لیلهم فی دنیاهم نهارا، تخشعا و استغفارا؛ و کان نهار هم لیلا، توحشا و انقطاعا. فجعل الله لهم الجنة مآبا، و الجزاء ثوابا، و کانوا احق بها و اهلها فی ملک دائم، و نعیم قائم.



و آنان که تقوا ورزیدند، گروه گروه رهسپار بهشت شدند در امنیت از عذاب و انقطاع از ملامت. آنان از آتش برکنار گشتند و در جایگاه امن و آرامش قرار یافتند و به آن منزلگاه ابدی و قرارگاه جاودانی خوشنود گشتند.

اینان کسانی بودند که اعمالشان پاکیزه و چشمانشان (از ترس خطاها) گریان بود.

شب تاریک به جهت بیداری های با خشوع و استغفار در زندگی دنیوی برای آنان روز بود و روزشان به جهت وحشت از ارتکاب زشتی ها و انقطاع از پیشگاه خداوندی شب ظلمانی. خداوند بهشت را برای آنان منزلگاه نهایی و ثواب را پاداش قرار داد که سزاوارش بودند و شایسته همنشینی با بهشتیان، در ملکی ابدی و نعمت هایی پایدار. (1469)

1476. نکوهش طمع

فی صفة المتقین:

فمن علامه احدهم انک تری له قوه فی دین ... و صبرا فی شده، و طلبا فی حلال. و نشاطا فی هدی. و تحرجا عن طمع.

در توصیف پرهیزگاران می فرماید:

از علامت های هر یک از این مردم تزکیه شده این است که در او قوت در دین می بینی و صبر در سختی و طلب روزی حلال و نشاط در هدایت و دوری از

طمع. (1470)

1477. تقوای خاشعانه



اتقوا الله تقيه من سمع فخشع، واقترب فاعترف، ووجل فعمل، وحاذر فبادر، وایقن فاحسن،
و عبر فاعتبر.

به خدا تقوا بورزید، تقوای کسی که شنید و خشوع کرد، گناه اندوخت و اعتراف کرد،
ترسید و عمل نمود، حذر کرد و به انجام اعمال نیکو مبادرت ورزید، به مقام یقین رسید و
به نیکوکاری پرداخت، وسیله عبرت بر او عرضه شد و عبرت گرفت. (1471)

1478. راه روشنی به سوی بهشت

ان التقوی فی الیوم الحرز و الجنه، و فی غد الطریق الجنه مسلکها واضح، و سالکها رابح.
تقوا امروز نگه دارنده و سپری در برابر آلودگی ها است و فردا راهی است به سوی بهشت.
مسیر تقوا روشن است و رونده آن راه، برنده سود. (1472)

1479. تواضع متقین

فی صفة المتقین:

اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له، فیقول:

انا اعلم بنفسی من غیری، و ربی اعلم بی منی بنفسی!

اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، واجعلنی افضل مما یظنون، و اغفر لی ما لا یعلمون!

در اوصاف متقین فرمود:



در آن هنگام که از یکی از این دلباختگان کمال تعریف و تمجید شود، از آن چه که درباره اش گفته می شود، می ترسد؛ لذا در برابر تعظیم کننده می گوید:

من به نفس خود از دیگران داناترم و پروردگار من به نفس من داناتر از من است. بارخدایا! مرا درباره آن چه که به من می گویند مؤاخذه مفرما و مرا از آن که می گویند برتر فرما و آن چه را که درباره من نمی دانند برای من ببخش و عفو فرما. (1473)

1480. رابطه تقوا و حفظ زبان

والله ما اری عبدا یتقی تقوی تنفعه حتی یخزن لسانه.

سوگند به خدا، من بنده ای را نمی بینم که تقوا ورزیدن سودی به حال او داشته باشد، مگر این که زبان خود را حفظ کند. (1474)

1481. دو توصیه مهم

اوصیکم، ایها الناس!

بتقوی الله و کثره حمده علی آلائه الیکم.

ای مردم!

شما را توصیه می کنم به تقوای الهی و کثرت ستایش خداوند برای عطایایی که به شما نازل نموده. (1475)

1482. بندگان شکرگزار خداوند



اوصیکم بتقوی الله فانها حق الله علیکم ... لم تبرح عارضه نفسها علی الامم الماضین منکم،
و الغابین لحاجتهم الیها غدا، اذا اعاد الله ما ابدی، و اخذ ما اعطی، و سال عما اسدی. فما
اقل من قبلها و حملها حق حملها!

اولئك الاقلون عددا.

شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم؛ زیرا تقوا حق خداوندی بر ذمه شما است. همواره
تقوای خود را بر اقوام و ملل گذشته و پوسیده در زیر خاک ها عرضه نموده است؛ زیرا فردا
همه آنان به نتایج آن صفت سازنده نیازمند خواهند بود و در آن هنگام که خداوند آن چه
را که ایجاد کرده بود برگرداند و آن چه را که داده بود باز گیرد و از احسانی که فرموده
بود سؤال کند، پس چه اندکند کسانی که تقوا را قبول کنند و آن چنان که شایسته تقوا است
به آن عمل کنند. آنان در شمارش در اقلیت اند و آنان هستند که خداوند سبحان در کتاب
عزیزش توصیف نموده است. آن جا که می فرماید:

و اندک اند بندگان شکر گزار من. (1476)

1483. شستشوی گناهان با تقوا

اوصیکم بتقوی الله ... و اشعروها قلوبکم، و ارحضوا بها ذنوبکم ... الا فصولها و تصونوا
بها.

شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم؛ و آن را به دل هایتان قابل پذیرش و اشعار بدارید
و گناهانتان را به وسیله تقوا بشوید. تقوا را از آلودگی ها حفظ کنید تا به وسیله آن محفوظ
و مصون از انحرافات شوید. (1477)



1484. وصیت به تقوا

اوصیکم بتقوی الله اعذر بما اندر، و احتج بما نهج.

من شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم که (با ابلاغ نتایج ناگوار اعمال زشت به وسیله پیامبران و براهین وجدانی) جای عذری نگذاشته است و با طرق روشنی که پیش پای شما گسترده احتجاج نموده است. (1478)

1485. حق تقوا

اتقوا الله تقيه من شمر تجریدا و جدا تشمیرا، و کمش فی مهل، و بادر عن وجل، و نظر فی کره الموثل و عاقبه المصدر و مغبه المرجع.

تقوی بورزید به خداوند، مانند تقوی کسی که برای قطع علاقه از تمایلاتی نفسانی دامن همت به کمر زده و در آمادگی نهایت کوشش را به کار بسته و با حفظ متانت روح مرکب حرکت را سخت رانده و با احساس بیم و هراس پیش دستی نموده و به مقصد نهایی و پایان کار و عاقبتی که به آن خواهد رسید نگریسته است. (1479)

1486. وصیت به پرهیزکاری

اوصیکم عبادالله بتقوی الله الذی البسکم الریاش و اسبغ علیکم المعاش.

ای بندگان خدا!

شما را به تقوی خدایی که لباس بر شما پوشاند و معیشت را برای شما فراهم فرمود توصیه می کنم.



1487. در سایه پیشگاه خداوندی (1480)

اعلموا!

انه من يتق الله يجعل مخرجا من الفتن، و نورا من الظلم، و يخلده فيما اشتتهت نفسه، و ينزله منزل الكرامه عنده. في دار اصطنعها لنفسه. ظلها عرشه. و نورها بهجته. و زوارها ملائكته. و رفاؤها رسله.

بدانید که هر کس برای خداوند تقوا بورزید، خداوند برای او راه نجات از فتنه ها را قرار می دهد و نوری رها سازنده از تاریکی ها را. و خداوند انسان با تقوا را در آن موقعیت که نفسش آن را می خواهد جاودان می دارد و او را در جایگاه کرامت در نزد خود در مقامی که برای پیشگاه خود ساخته است فرود می آورد، سایه آن پیشگاه عظمت عرش اوست و نور آن جلوه ای از جمالش. زائران آن فرشتگان خداوندی و دوستانش رسولان او. (1481)

1488. تقوای اولیاء خدا

ان تقوی الله حمت اولیاء الله محارمه، و الزمت قلوبهم مخافته، حتی اسهرت لیلایهم، و اظماء هواجرهم. فاخذوا الراحة بالنصب، و الری بالظما. و استقربوا الاجل فبادروا العمل.

قطعی است که تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محرماتش بازداشت و خوف الهی را به دل های آنان ملازم نمود تا آنان را به بیداری در شب وادار کرد و به تشنگی در روزهای گرم آنان آسایش در آخرت را با قبول مشقت در دنیا به دست آوردند و سیرابی (از چشمه سارهای ابدیت را) با قبول تشنگی (در این دنیای گذران) هم آنان مدت عمر را نزدیک تلقی نمودند و در نتیجه پیشدستی به عمل نمودند. (1482)



ذمتی بما اقول رهینه، و انا به زعیم. ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته التقوی عن تفحم الشبهات ... الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتفحمت بهم فی النار. الا و ان التقوی مطایا ذلل، حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة.

تعهد خود را در گرو سخنی که می گویم قرار می دهم و ضمانت آن را بر عهده می گیرم، کسی که اندرزها و وسایل تجربه کیفرهای پیش رویش را بر وی آشکار بسازد خویشتن داری و تقوا او را از تجاوز و ارتکاب اشتباهات باز می دارد.

به شما هشدار می دهم!

خطاهایی که مردم مرتکب می شوند، چونان اسب ها چموش اند که خطا کاران سوار بر آن ها گشته با افسارهایی از دست رفته در بیراهه ها و سنگلاخ ها می تازند. پایان این تاخت و تاز طغیانگرانه آتش است. آگاه باشید!

اوصاف تقوا چونان مرکب هایی رام اند، که انسان متقی بر آن ها سوار گشته

زمام به دست، راهی بهشت الهی اند.

1490. تقوا بورزید از این پروردگار (1483)

اوصیکم بتقوی الله الذی ابتداء خلقکم، و الیه یكون معادکم، و به نجاح طلبتکم، و الیه منتهی رغبتکم، و نحوه قصد سیلکم.



من توصیه می کنم شما را به تقوای خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و به سوی او است برگشت شما. و از او است توفیق برای وصول به مطلوبتان، و به سوی است نهایت رغبت شما و پیشگاه او است راه صحیح. (1484)

1491. کلید رستگاری

ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخیره معاد، و عتق من کل ملکه، و نجاه من کل هلكه. بها ینجح الطالب، و ینجو الهارب، و تنال الرغائب.

قطعی است که تقوای الهی کلید رستگاری است و ذخیره برای قیامت، و آزادی از هر عادت ثابت، و نجات از هر گونه هلاکت به وسیله تقوا است که هر جوینده به مقصود خود رسد و هر گریزان نجات پیدا کند و با این صفت شریف است که برای هر آرمان توفیق وصول حاصل آید. (1485)

1492. دو سفارش عظیم

اوصیکم عبادالله بتقوی الله، و احذرکم اهل النفاق

ای بندگان خدا!

شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و از اهل نفاق برحذر می دارم. (1486)

1493. بر حذر از دنیا و پیشه گرفتن تقوا

اوصیکم عبادالله، بتقوی الله، و احذرکم الدنیا.

ای بندگان خدا!



شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و از دنیا برحذر می دارم. (1487)

1494. نیرومندی بوسیله پرهیزگاری

قطعوا علائق الدنیا، و استظھروا بزاد التقوی

پیوندهای دنیا را از خویشتن ببرید و با توشه پرهیزگاری خود را نیرومند گردانید. (1488)

1495. شفای بیماری ها با تقوا

اوصیکم بتقوی الله ... ایقضوا بها نومکم، و اقطعوا بها یومکم، و اشعروها قلوبکم، و ارحضوا بها ذنوبکم، و داووا بها الاسقام، و بادروا بها الحمام.

شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم. به وسیله تقوا خودتان را از خواب بیدار سازید و روز خود را به پایان برسانید و آن را به دل هایتان قابل پذیرش و اشعار بدانید و گناهانتان را به وسیله تقوا بشوید و درون را از لوث معاصی پاک بسازید و بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید. (1489)

1496. زنده بودن مثل ها

اوصیکم عبادالله بتقوی الله الذی ضرب الامثال، و وقت لکم الاجال.

ای بندگان خدا!

شما را به تقوای الهی توصیف می کنم که مثل ها برای شما زده است و مدت زندگی شما را تعیین فرموده است. (1490)

1497. صفات پرهیزکار



فی صفة المتقی:

فی الزلازل وقور، و فی المکاره صبور، و فی الرخاء شکور.

(پرهیزگار) در مقابل حوادث اضطراب انگیز و لرزاننده باوقار و پابرجاست و در ناگواری
ها شکبیا و در موقع آسایش سپاسگزار. (1491)

1498. بهترین وصیت

اوصیکم عبادالله بتقوی الله؛ فانها خیر ما توامی العباد به، و خیر عواقب الامور عندالله.

ای بندگان خدا!

شما را به تقوای الهی توصیه می کنم؛ زیرا وصیت به تقوا بهترین وصیتی است که مردم
درباره یکدیگر انجام می دهند و شایسته ترین عواقب امور (پایان همه امور زندگی) است
در نزد خدا. (1492)

1499. نفس مطیع

اتقوا الله الذی نفعکم بموعظته، و وعظکم برسالته، و امتن علیکم بنعمته. فعبدوا انفسکم
لعبادته، و اخرجوا الیه من حق طاعته.

تقوا بورزید برای خدا که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را نصیحت
نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود. نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطیع
بسازید و حرکت کنید به سوی خداوندی با اطاعتی که شایسته او است. (1493)

1500. تقوا بورز هر چند اندک!



اتق الله بعض التقى و ان قل، و اجعل بينك و بين الله سترا و ان رق.

تقوا به خدا بورز، اگر چه اندک باشد و مابین خود و خدا پرده ای قرار بده اگر چه نازک باشد. (1494)

1501. علائم صفات متقین

من علامه احدهم انک تری له قوه فی دین، و حزما فی لین، و ایمانا فی یقین، و حرصا فی علم، و علما فی حلم.

از علائم صفات متقین این است که می بینی در آن ها قوت و قدرت نیروی دین را و جدیت در عین نرمی و ایمان توام با یقین و حریص بودن در کسب علم و حلیم بودن در عین عالم بودن. (1495)

1502. کیفیت تقوای الهی

اتقوا الله عباد الله؛ تقيه ذی لب شغل التفكير قلبه ... و ظلف الزهد شهواته.

ای بندگان خدا!

به خدا تقوا بورزید تقوای خردمند که تفکر قلبش را به خود مشغول داشته و زهد و پارسایی از شهوات او جلوگیری کرده است. (1496)

1503. تحریک برای عمل

العمل العمل، ثم النهايه النهايه، و الاستقامه الاستقامه، ثم الصبر الصبر، و الورع و الورع!



اهتمام بورزید به کار، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید و در تصمیمی که گرفتید استقامت بورزید، استقامت. شکبیا باشید شکبیا. پرهیزگاری پیشه کنید پرهیزگاری. (1497)

1504. پسندیده ترین وصایا

اوصیک بتقوی الله ای بنی و لزوم امره، و عماره قلبک بذکره، و الاعتصام بحبله، و ای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به!

اخی قلبک بالموعظه، و امته بالزهد، و قوه بالیقین، و نوره بالحکمه، و ذلله بذکر الموت، و قرره بالفناء، و بصره فجائع الدنيا ... و اعلم یا بنی ان احب ما انت اخذ به الی من وصیتی تقوی الله و الاقتصار علی ما فرضه الله علیک، و الاخذ بما مضی علیه الاولون من ابائک، و الصالحون من اهل بیتک.

فرزندم!

من تو را توصیه می کنم به تقوای الهی و الزام به امر و آباد ساختن قلب خود با ذکر او و چنگ زدن به طناب او و کدامین رشته، اطمینان بخش تر است از رشته میان تو و خدا اگر آن را بگیری. قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنیا مهار کن و با یقین تقویت نما و با حکومت منور ساز و با ذکر مرگ خوارش کن و به اقرار به زوال و فنا وادارش کن و آن را به ناگواری های دنیا بینا ساز، و بدان ای پسر!

پسندیده ترین چیزی که از وصیت من می توانی بگیری تقوای الهی و بسنده کردن به آن چه خدا برای تو مقرر فرموده و پذیرش آن عقاید و



اعمالی است که نیاکان گذشته و صلحای خاندان تو آن ها را پذیرفته بودند. (1498)

1505. بهتر از تندرستی

الا افضل من صحه البدن، تقوی القلب.

بدانید که پرهیزگاری دل، بهتر از تندرستی است. (1499)

1506. انسان پرهیزگار

لو ان السموات و الارضین کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا!

اگر آسمان ها و زمین ها بر روی بنده ای بسته باشد، آنگاه او در راه خدا پرهیزگار باشد،

سرانجام خداوند برای او گریزگاهی پدید آورد. (1500)

1507. ضرورت تقوا

ایها الناس!

اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فیلهو، و لا ترک سدی فیلغو!

ای مردم!

به خدا تقوی بورزید و هیچ کس بیهوده آفریده نشده است تا بازی کند و بی اصل و تکلیف

هم رها نشده است. (1501)

1508. بهترین توشه سفر آخرت

عند رجوعه من صفین و اشرافه علی القبور بظاهر الکوفه:



یا اهل الدیار الموحشه!

و المحال المقفره!

و القبور المظلمه!

یا اهل التربه!

یا اهل الغربه!

یا اهل الوحده!

یا اهل الوحشه!

انتم لنا فرط سابق، و نحن لكم تبع لاحق. اما الدور فقد سكنت، و اما الازواج فقد نکحت، و اما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم؟

ثم التفت الى اصحابه فقال:

اما لو اذن لهم فى الكلام لاخبروكم ان خير الزاد التقوى.

در حالی که از جنگ صفین برگشته و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود فرمود:

ای ساکنان سراهای وحشتناک!

و محل های بی آب و گیاه و خفتگان در گورهای تاریک!



ای در خاک رفتگان!

ای دور از وطنان!

ای تنها ماندگان!

ای وحشت زدگان!

شما برای ما پیش افتادگانید و ما به دنبال شما آیندگانیم و به شما ملحق شویم، اما (بدانید که) در سراهای شما، دیگران ساکن شدند، زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و اما امواتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟

(آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود):

اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوای الهی است. (1502)

1509. اصالت تقوا

لا يهلك على التقوى سنخ اصل، و لا يظماء عليها زرع قوم.

اصل ریشه ای که بر تقوا روئیده هلاک نمی شود و زراعت قومی که در زمین تقوا کاشته شده از تشنگی نخواهد خشکید.

1510. عاقبت بی تقوایی (1503)



من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

هر کسی که پارسایی اش کاستی گیرد، دلش بمیرد و آن کس که دلش بمیرد، داخل دوزخ شود. (1504)

1511. ره توشه تقوا

... و مصایح لبطون قبور کم، و سکنا لطول وحشتکم، و نفسا لکرب موطنکم.

(تقوای را) چراغی در دل قبر و آرامشی برای وحشت بی پایان و راه فراخی برای مواضع غم و اندوه خویش قرار دهید.

1512. دوستی و دشمنی پرهیزگار (1505)

فی صفة المتقین:

بعده عن تباعد عنه زهد و نراهه، دنوه ممن دنا منه لین و رحمه، لیس تباعده بکبر و عظمه، و لا دنوه بمکر و خدیعه.

(متقین) اگر از کسی که از وی کناره گیری کرده است دوری گزیند بر مبنای پارسایی و پاکی از آلودگی ها است و نزدیکی وی با کسی که به او نزدیک است از روی نرمش و رحمت است. نه دوری از کسی مبتنی بر کبر و خود بزرگ بینی او است و نه نزدیکی او به کسی از راه حيله پردازى و فریب کاری است. (1506)

1513. طالب دنیا بودن



اوصیکما بتقوی الله، و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما، و قولاً بالحق، و اعمالاً للاجر، و کونا للظالم خصماً، و للمظلوم عوناً. اوصیکما، و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله، و نظم امرکم.

شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و دنیا را نخواهید اگر چه دنیا شما را طلب کند و به هر آن چه از دست شما برود تاسف نخورید و سخن بر حق بگویید و عمل برای پاداش آخرت کنید و دشمن ظالم و یار و یاور مظلوم باشید. شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم در امور خویش.

1514. روح و بدن متقین (1507)

صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی.

(متقین) با بدن هایی در این جهان زندگی می کنند اما روح آن ها به جایگاهی بس اعلی وابسته است. (1508)

بخش هشتم: شک و یقین

1515. مظلوم شدن عیب نیست مادامی که ...

ما علی المسلم من غضاظه من ان یکون مظلماً ما لم یکن شاکاً فی دینه، و لامرتاباً بیقینه!
برای یک مسلمان، مظلوم واقع شدن عیب و نقص نیست، مادامی که در دین خود شک نیاورد و به یقین خود تردید نکند. (1509)

1516. بازدارنده شبهات



من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات، حجزته التقوى عن تقحم الشبهات.

هر کس از کیفرهایی که بر سر پیشینیانش آمده است عبرت گیرد، تقوا و پرهیزگاری او را از فروافتادن در ورطه شبهات باز دارد. (1510)

1517. شک در حق

بعد قتل طلحه و الزبیر:

الْيَوْمَ أَنْطَقُ لَكُمْ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ عَزَبَ فَهَمُّ أَمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي مَا شَكَّتُ فِي الْحَقِّ مُنْذُ رَأَيْتَهُ .

بعد از کشته شدن طلحه و زبیر فرمود:

امروز آشکار و رسا با شما سخن می گویم؛ دور باد اندیشه کسی که از من سرپیچید!

از زمانی که حق به من نمایانده شده در آن شک نکرده ام. (1511)

1518. حال اولیای خدا هنگام شک

انما سميت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق، فاما اولياالله فصيأؤ هم فيها اليقين، و دليلهم سمت الهدى، و اما اعدالله فدعاؤ هم فيها الضلال، و دليلهم العمى.

شبهه به این دلیل شبهه نامیده شده که شبیه حق است، اما اولیای خدا در هنگام شبهه روشنایی راهشان یقین است و راهنماییشان راه راست، ولی دشمنان خدا به گاه شبهه دعوتشان گمراهی است و راهنماییشان کوری. (1512)



1519. خطر بدعت های شبهه ناک

ان المبتدعات المشتبهات هن المهلكات الا ما حفظ الله منها.

همانا بدعت های شبهه ناک نابود کننده اند، مگر این که خداوند (انسان را) از آن ها حفظ کند. (1513)

1520. نتیجه شک

والله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتى كان الذي ضمن لكم قد فرض عليكم، و كان الذي قد فرض عليكم قد وضع عنكم.

به خدا سو گند، که شک عارض گشته و یقین تباه شده است، به طوری که آن چه برای شما تضمین گشته (یعنی روزی) گویا (تلاش در راه کسب آن) بر شما واجب است و آن چه بر شما واجب گشته، گویی از دوش شما برداشته شده است.

1521. آثار مخرب شبهه (1514)

احذر الشبهه و اشتمالها علی لبستها؛ فان الفتنة طالما اغدفت جلايها، و اغشت الابصار ظلمتها.
در نامه خود به معاویه می فرماید:

از شبهه و اشتباه افکنی های آن پرهیز؛ زیرا دیرزمانی است که فتنه پرده های سیاه خود را گسترده و تاریکی آن دیدگان را فرو پوشانده است. (1515)

1522. اقدام به گاه یقین

لا تجعلوا علمكم جهلا، و یقینکم شکا. اذا عملتم فاعملوا، و اذا تیقتم فاقدموا.



دانش خود را به نادانی و یقین خود را به دودلی تبدیل نکنید، هرگاه دانستید، به کار بندید و هرگاه به کاری یقین پیدا کردید، اقدام کنید. (1516)

1523. عاملین به شبهات

(اهل الضلال) يعملون فی الشبهات، و یسیرون فی الشهوات.

(گمراهان) به شبهه ها عمل می کنند و در گرداب شهوت ها غوطه ورنند. (1517)

1524. همراه با جماعتی و شبیه به آنان

ان لم تکن حلیمًا فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا اوشک ان یکون منهم.

اگر خویشتن دار نیستی، پس خود را به صورت آن درآور؛ زیرا کم است که کسی خود را شبیه جمعیتی بکند و از آنان به شمار نیاید. (1518)

1525. شک به خداوند.

عجبت لمن شک فی الله، و هو یری خلق الله.

در شگفتم از کسی که درباره خدا شک کند، در حالی که آفریده های خدا را می بیند. (1519)

1526. تقویت قلب

احی قلبک بالموعظه، و امته بالزهاده، و قوه بالیقین.



قلب را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنیا و با یقین تقویت نما.
(1520)

1527. یقین و مقصود

بالیقین تدرک الغایه القصوی.

با یقین به بالاترین درجه مقصود می توان رسید. (1521)

1528. بخش های شک

الشک علی اربع شعب:

علی التماری و الهول و التردد و الاستسلام:

فمن جعل المرء دیدنا لم یصبح ليله؛ و من هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه؛ و من تردد فی الریب و طئته سنابک الشیاطین، و من استسلم لهلکه الدنیا و الاخره هلک فیهما.

شک بر چهار چیز است:

جدال و ستیزگی، ترس، تردید و خود باختگی، کسی که جدال را شیوه خود ساخت، هرگز از تاریکی جهل به روشنایی یقین نرسد و هر کس از آینده بترسد به قهقرا برگردد و از پیشروی بازماند و کسی که در تردید باشد نتواند تصمیم بگیرد، زیر سم شیطان ها پایمال خواهد شد و کسی که در برابر وسائل هلاکت دنیا و آخرت خودباخته شود، در هر دو جهان هلاک خواهد شد. (1522)

1529. انتظار خصلت های پسندیده



إذا كان في رجل خلة رائقه، فانظروا اخواتها.

اگر در وجود کسی خصلتی پسندیده باشد، انتظار خصلت های پسندیده دیگری را نیز در او داشته باشید. (1523)

1530. شناخت حوادث و پندآموزی از آن

اليقين منها (من دعائم الايمان) على اربع شعب:

على بصره الفطنه، و تناول الحكمة، و موعظه العبره؛ و سنه الاولين:

فمن تبصر في القطنه تبينت له الحكمة؛ و من تبينت له الحكمة عرف العبره؛ و من عرف العبره فکانما كان في الاولين.

يقين (که از پایه های ایمان است) بر چهار شعبه است:

بر بینایی هوش، درک حقایق، پندآموزی از حوادث عبرت آور و توجه به روش پیشینیان. کسی که هوش بینا دارد، دقایق امور برایش روشن می شود که دقایق امور برایش روشن شد، حوادث پندآور را بشناسد و کسی که حوادث پندآور را شناخت، گویا تجربه آموخته است. (1524)

1531. حق یقین

هجم بهم العلم على حقيقه البصيره، و باشروا روح اليقين، و استلانوا ما استعوره المترفون، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلى. اولئك خلفالله في ارضه، و الدعاه الى دينه. آه آه شوقا الى رؤيتهم!



علم با حقیقت بینایی به آنان روی آورد و آنان با روح یقین با آن ارتباط برقرار نمودند و آن چه که خود کامگان مشکل دیده اند برای آنان آسان بوده و با آن چه نادانان از آن وحشت کرده اند انس و الفت گرفتند و با این دنیا با بدن هایشان ارتباط برقرار کردند، در حالی که ارواح آنان از محل اعلا آویزان است. آنان هستند جانشینان خداوندی در روی زمین و دعوت کنندگان به دینش. آه آه چه اشتیاقی به دیدار آنان دارم! (1525)

1532. راسخ در دین

انی لعلی یقین من ربی، و غیر شبهه من دینی.

من به پروردگارم یقین دارم و در دین و آیین خود گرفتار شبهه نیستم. (1526)

1533. بالاترین پارسایی

لا ورع کالوقوف عند الشبهه.

هیچ گونه پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست. (1527)

1534. گمان خوب

من ظن بک خیرا فصدق ظنه.

هر که به تو به خوش گمان است گمانش را درست در آور. (1528)

1535. محبوب ترین بندگان خدا

عباد الله!



ان من احب عبادالله اليه عبدا اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فرهر
مصباح الهدى فى قلبه ... قد ابصر طريقه، و سلك سبيله، و عرف مناره، و قطع غماره، و
استمسك من العرى باوثقها، و من الحبال بامتنها، فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس.

ای بندگان خدا!

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در
شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از
اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم خود پوشید بینایی را به براهین روشن شناخت و از فرورفتن
در شهوات برجست و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نگهدارنده به
محکم ترین آن ها چنگ زد. درجه یقین او همانند نور خورشید پرفروغ گشت. (1529)

بخش نهم: حلال و حرام خداوندی

1536. اهمیت حلال و حرام

اما بعد یا ابن حنیف!

فقد بلغنی ان رجلا من فتيه اهل البصره دعاك الى مادبه فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان،
و تنقل اليك الجفان. و ما ظنك انك تجيب الى طعام قوم، عائلهم مجفو. و غنيهم مدعو.
فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشبه عليك علمه فالفظه، و ما ايقنت بطيب وجوهه
فقل منه.

در نامه ای به عثمان بن حنیف، کارگزار خود را در بصره، می فرماید:

ای پسر حنیف!



به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به ولیمه ای دعوت کرده و تو به آن شتافته ای ... پس، بنگر که بر سر این سفره بر چه غذایی دندان می نهی، آن چه را که حلال و حرامش بر تو آشکار نیست، از دهان بیرون افکن و آن چه را به

پاکی راه های فراهم آوردنش یقین داری بخور. (1530)

1537. خوشا به آن که ...

طوبی لمن ذل نفسه، و طاب کسبه، و صلحت سربرته، و حسنت خلیقته، و انفق الفضل من ماله، و امسک الفضل من لسانه.

خوشا به حال کسی که در پیش خود فروتن باشد و کسب و کارش را پاک و درونش را صالح و خرج و اخلاقش را شایسته نمود، از مازاد بر مصرف زندگی انفاق کند و زبانش را از باده گویی حفظ کرد. (1531)

1538. اخلاق و فداکاری

یا کمیل!

مر اهلك ان یروحو فی کسب المکارم، و یدلجوا فی حاجه من هو نائم.

ای کمیل!

به خانواده خود فرمان ده که دو روز به دنبال کسب مکارم اخلاق روند و در شب نیاز کسی را که خفته است بر آورند. (1532)

1539. امیدهای بر باد رفته



معاشر الناس (المسلمین)!

اتقوا الله. فكم من مؤمل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يتركه.

ای مردم (مسلمان)!

از خدا بترسید؛ زیرا بسا کسی که امید و آرزویی دارد و به آن نمی رسد و بنایی می سازد و در آن سکونت نمی کند و مالی گرد می آورد و به زودی آن را رها می کند (و می رود).
(1533)

1540. ضامن ویرانی خانه

الحجر الغصیب فی الدار رهن علی خرابها.

وجود سنگ غصبی در خانه، ضامن ویرانی آن خانه است. (1534)

1541. دوری از محرمات

من اشفق من النار اجتنب المحرمات.

کسی که از آتش جهنم بیمناک باشد از محرمات دوری جوید. (1535)

1542. تعریف زهد

ایها الناس!

الزهاده قصر الامل، و الشکر عند النعم، و التورع عند المحارم.



ای مردم!

زهد، کوتاهی آرزو، شکر و سپاس در برابر نعمت ها و پارسایی در برابر محرمات الهی است.
(1536)

بخش دهم: حیثیت و آبرو

1543. تشبیه آبرو

ماء وجهك جامد یقطره السؤال، فانظر عند من تقطره.

آبروی تو یخ بسته است که سؤال و خواهش آنرا قطره قطره می چکاند. پس، بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می چکانی؟! (1537)

1544. نیازخواهی از نااهل

فوت الحاجه، اهون من طلبها الی غیر اهلها.

با نیازمندی به سر بردن آسان تر است تا دست نیاز به سوی نااهل دراز کردن. (1538)

1545. پرهیز از جدال

من ضن بعرضه فلیدع المرء.

کسی که به آبروی خود علاقه مند است باید مجادله را رها کند. (1539)

1546. خودداری از لطمه زدن به حیثیت



من استطاع منكم ان يلقى الله تعالى و هو نقى الراحه من دماء المسلمين و اموالهم، سليم اللسان
من اعراضهم، فليفعل.

هر کس از شما، بتواند خدای تعالی را با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی
سالم از لطمه زدن به آبروی آنان دیدار کند، چنین کند. (1540)

1547. حافظ آبروی انسان

الجود حارش الاعراض.

سخاوت حافظ و نگهدارنده آبروها است. (1541)

1548. قدر حیثیت انسان

قدر الرجل علی قدر همته.

حیثیت انسان به قدر همت او است. (1542)

1549. حفظ آبرو

من کتابه الی الحارث الهمدانی:

و لا تجعل عرضک عرضا لنبال القول.

در نامه خود به حارث همدانی می فرماید:

آبروی خود را آماج تیرهای سخن (مردم) قرار مده! (1543)

بخش یازدهم: عزت



1550. دنیا از نگاه مومن

انما ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها بطن الاضطرار، و يسمع فيها باذن المقت و الابغاض.

همانا مؤمن دنیا را به دیده عبرت می نگرد، شکم را به مقدار رفع نیاز سیر می کند و آهنگ دلربای آن را با گوش خشم و کینه می شنود. (1544)

1551. فضیلت برتر

اذا حیت بتحیه فحی باحسن منها، و اذا اسدیت الیک ید فکافئها بما یربی علیها، والفضل مع ذلک للبادی.

چون تو را ستودند، بهتر از آنان ستایش کن و چون به تو احسان کردند، بیشتر از آن ببخش. به هر حال پاداش بیشتر از آن آغاز کننده است. (1545)

1552. رشد عزت در آدمی

حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات، و مجاهده الصیام فی الایام المفروضات، تسکینا لاطرافهم، و تخشیعا لبصارهم، و تذلیلا لنفوسهم، و تخفیصا لقلوبهم، و اذهابا للخیلاء عنهم... انظروا الی ما فی هذه الافعال من قمح نواجم الفخر، و قدع طوالع الکبر!

خداوند متعال بندگان باایمان خود را از فریب کاری های شیطان به وسیله نماز و زکات دادن ها و مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارک) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها و تواضع دل ها و از بین بردن تکبر در وجود آنان مصون می دارد. بنگرید در این کارها (که به عنوان دستورات



خداوندی انجام می دهید) که چگونه شاخ ها و دیگر جوانه های فخر را که در درون آدمی
سرمی کشند ریشه می کند و از سر برآوردن نمودهای خودپسندی جلوگیری می نماید.
(1546)

1553. عزت راستین

لا عز کالحلم.

عزتی چون بردباری نیست. (1547)

1554. بالاترین عزت ها

لا عز اعز من التقوی.

هیچ عزتی بالاتر از تقوی نیست. (1548)

1555. حد گفتن و نگفتن

لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل کل ما تعلم؛ فان الله فرض علی جوارحک کلها فرائض یحتج
بها علیک یوم القیامه.

آن چه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آن چه را هم که می دانی مگو، زیرا خداوند سبحان
برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می
کند. (1549)

1556. عزت در اسلام

العرب الیوم، و ان کانوا قلیلا، فهم کثیرون بالاسلام، عزیزون بالاجتماع!



امروز عرب ها، گر چه اندک شمارند به سبب اسلام فراوان اند و به خاطر همبستگی عزیز و نیرومندند. (1550)

1557. بی نیازی از پوزش

الاستغناء عن العذر، اعز من الصدق به.

بی نیاز از پوزش، عزیزتر از پذیرش آن است. (1551)

1558. بالاترین نژاد

اکرم الحسب، حسن الخلق.

بالاترین حسب و نژاد، اخلاق پسندیده است. (1552)

بخش دوازدهم: عفت

1559. ارزش عفت

الحرفه مع العفه، خیر من الغنی مع الفجور.

تنگدستی همراه با عفت، بهتر از توانگری توأم با زشتکاری است. (1553)

1560. حد پاکدامنی

قدر الرجل علی قدر همته ... و عفته علی قدر غیرته.

ارزش و اندازه مرد به اندازه همت او است و پاکدامنی او به اندازه غیرت اش. (1554)



1561. زینت فقر

العفاف زینه الفقر.

عفاف زینت فقر است. (1555)

1562. مایه پاکدامنی

من العصمه تعذر المعاصی.

ناتوانی بر گناه مایه پاکدامنی است. (1556)

1563. فرشته ای از فرشتگان حق

ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف:

لكاد العفیف ان یكون ملكا من الملائكه.

پاداش مجاهد شهید در راه خدا بیشتر نیست از پاداش کسی که با تمام توش و توانش

پاکدامن باشد؛ گویی که شخص پاکدامن فرشته ای از فرشتگان خدا است. (1557)

1564. تشویق به عفت

الا و ان لكل ماموم اماما، یقتدی به و یتضیء بنور علمه؛ الا و ان امامكم قد اکتفی من دنیاہ

بطمریہ، و من طعمه بقرصیہ، الا و انکم لا تقدرون علی ذلك، و لکن اعیونی بورع و اجتهاد،

و عفه و سداد.

هان!



هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانش اش پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است. البته شما از عهده چنین کاری بر نمی آید، اما با پارسایی و سختکوشی در عبادت و عفت و درستکاری مرا یاری کنید. (1558)

بخش سیزدهم: زبان و گفتار

1565. زبان خیر خواه بهتر از مال

ان اللسان الصالح يجعله الله تعالى للمرء في الناس، خير له من المال يورثه من لا يحمده. آگاه باشید زبان خیر خواهی که خدای تعالی برای انسان در میان مردم قرار می دهد، بهتر است از مالی که او به عنان ارث برای کسی بگذارد که سپاسش نمی کند. (1559)

1566. آمادگی گفتار

الا و ان اللسان بضعه من الانسان، فلا يسعده القول اذا امتنع، و لا يمهلها النطق اذا اتسع.

هان!

بدانید که زبان پاره گوشتی از تن آدمی است، هرگاه آمادگی در انسان نباشد زبان هم یارای سخن گفتن ندارد و در هنگام آمادگی، گفتار مهلتش نمی دهد. (1560)

1567. اهمیت زبان مرد

المرء مخبوء تحت لسانه.

مرد در زیر زبان خود نهان است. (1561)



1568. درندگی زبان

اللسان سبع، ان خلی عنه عقر.

زبان، درنده ای است که اگر رها شود زخم زند. (1562)

1569. مهار زبان

لا تجعلن ذرب لسانك علی من انطقك، و بلاغه قولك علی من سددك.

تیزی زبانت را بر ضد کسی که تو را گویا کرده به کار مگیر و شیوایی گفتارت را بر ضد کسی که سخنورت نموده صرف مکن. (1563)

1570. حفظ زبان

الكلام فی وثاقك ما لم تتكلم به؛ فاذا تكلمت به صرت فی وثاقه، فاحزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك. فرب كلمة سلبت نعمه و جلبت نقمه.

تا نگفته ای سخن را در بند خود داری و چون گفתי خود را در بند سخن انداختی، بنابراین زبانت در خزینه حفظ کن، چون زر و سیمت. چه بسا یک کلمه نعمتی را برآید و نعمت و بلایی را بیاورد. (1564)

1571. گفتار و کردار

من علم ان كلامه من عمله، قل كلامه الا فيما يعينه.

هر که بداند که گفتارش از کردار او است (و بازخواست خواهد شد) کم گوید مگر در آن چه به کارش آید. (1565)



1572. نهی از زخم زبان

لا تجعلن درب لسانك على من انقطك، و بلاغه قولك على من سددك.

بر آن کس که تو سخن آموخت زخم زبان مزین، به آن کس که تو را بلاغت آموخت
رسایی گفتار خویش منما. (1566)

1573. وقت در کلام

لا تظنن بكلمه خرجت من احد سوء، و انت تجدلها فی الخیر محتملا.

هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود تا احتمال درستی و نیکی در آن است آن را
حمل بر فساد مکن. (1567)

1574. خاموشی از گفتار

لا خیر فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خیر فی القول بالجهل.

در خاموشی گزیدن از گفتار حکمت آمیز خیر و خوبی نیست، همانگونه که در گفتار
نابخردانه. (1568)

1575. ثواب گفتار

انما الاجر فی القول باللسان، و العمل بالایدی و الاقدام.

همانا اجر و ثواب در گفتار با زبان و کردار با دست ها و پاهاست. (1569)

1576. مؤثرتر از یورش



رب قول انفذ من صول.

بسا گفتاری که مؤثرتر از یورش است. (1570)

1577. پرهیز از سخن ناپسند

من اسرع الى الناس بما يكرهون، قالوا فيه بما لا يعلمون.

آن کس که در گفتن سخنان ناپسند به مردم که باعث رنجش آن ها است پروا نکند، در مورد او چیزهایی گویند که نمی دانند. (1571)

1578. حذر از نقل سخن بی محتوا

(یا بنی!) ایاک ان تذکر من الکلام ما یکون مضحکا، و ان حکیت ذلک عن غیرک.

(فرزندم!) از گفتن سخن (بی محتوایی که) خنده می آورد برحذر باش، گرچه آن را از دیگری نقل کنی. (1572)

1579. جایگاه زبان خردمند و نادان

لسان العاقل وراء قلبه، و قلب الاحمق وراء لسانه.

قلب احمق در دهان او، زبان عاقل در قلب او قرار دارد. (1573)

1580. اهانت به شخصیت

هانت علیه نفسه، من امر علیها لسانه.

کسی که زبانش را امیر خود کند، به شخصیت خود اهانت کرده است. (1574)



1581. رابطه عقل و گفتار

من اکثر اهجر، و من تکفر ابصر.

هر که پر گوید هذیان گوید و هر که اندیشه کند بینا گردد. (1575)

1582. تفاوت راستگو و دروغگو

الصادق علی شفا منجاه و کرامه، و الکاذب علی شرف مهواه و مهانه.

راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری. (1576)

1583. ثمرات خاموشی

بکثره الصمت تكون الهیبه.

با خاموشی بسیار، هیبت و شکوه در آدمی پدید می آید. (1577)

بخش چهاردهم: گذشت

1584. گذشت

من کتابه علیه السلام للاشتر لما ولاه مصر:

و لا تکون علیهم سبعا ضاریا تغتم اکلهم فانهم صنفان:

اما اخ فی الدین، او نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یؤتی علی

ایدیهم فی العمد و الخطا، فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان

یعطیک الله من عفوه و صفحه ... و لا تندمن علی عفوه، و لا تبجنن بعقوبه.



در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید:

نسبت به آنان حیوان درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا مردم دو گروه اند:

یا برادر دینی تواند، یا همنوع تو، که از ایشان لغزش سر می زند و در معرض درد و گرفتاری قرار دارند و دانسته و ندانسته مخالفت می کنند. بنابراین، همان گونه که خود دوست داری خداوند تو را ببخشد و از خطاهایت درگذرد، تو نیز آنان را ببخش و از خطاهایشان درگذر... از بخشش و گذشت هرگز پشیمان مباش و از کیفر دادن خوشحالی مکن. (1578)

1585. جایگاه گذشت

متی اشقی اذا غضبت؟

حین اعجز عن الانتقام فیقال لی:

لو صبرت؟

ام حین اقدر علیه فیقال لی:

لو عفوت.

آن گاه که در خشم می آیم، که آتش خشم خود را فرو نشانم؟

آیا آن گاه که قدرت برگرفتن انتقام ندارم و به من گفته می شود:

بهتر است صبر کنی، یا بدان هنگام که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود:



بہتر است گذشت کنی؟

1586. زکات پیروزی (1579)

العفو زکاه الظفر.

گذشت زکات پیروز است. (1580)

1587. گذشت

من کلامه قبل شهادته:

ان فانا ولی دمی، و ان فالفناء میعادی. و ان اعف فالعفو لی قربه، و هو لکم حسنه، فاعفو:

(الا تحبون ان یغفر الله لکم).

پیش از شهادتش فرمود:

اگر زنده ماندم که صاحب اختیار خون خودم هستم و اگر رفتم مرگ وعده گاه من است؛
اگر من زنده بمانم و قاتلم را ببخشم این گذشت برای من مایه تقرب است و اگر من رفتم و
شما او را ببخشید، این بخشش برای شما ثواب و نیکی است!

پس گذشت کنید. آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشد؟ (1581)

1588. دست خدا با جوانمردان است!

اقبلوا ذوی المروءات عثراتهم، فما یعثر منهم عاثر الا و یدالله بیده یرفعه.



از لغزش های مردمان بامروت و جوانمرد صرف نظر بکنید که هیچ یک از آن ها دچار لغزشی نمی گردد جز این که دست خدا همراه دست او دست که او را بلند می کند و لغزش وی را از میان می برد. (1582)

1589. شایسته ترین مردم به گذشت

اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبه.

شایسته ترین مردم به گذشت، تواناترین آن ها بر عقوبت است. (1583)

1590. شکرانه ظفر

اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.

هرگاه بر دشمنت قدرت یافتی، گذشت از وی را شکرانه قدرت یافتنت بر او قرار بده. (1584)

بخش پانزدهم: غیرت

1591. دوری از غیرتمندی بی جا

ایاک و التغایر فی غیر موضع غیره، فان ذلک یدعو الصحیحه الی السقم، و البریئه الی الریب.

بر تو باد به دوری از غیرتمندی کردن در جایی که محل اظهار غیرت نیست؛ زیرا این کار زنان درستکار را به انحراف و بی گناهان را به شک و اتهام می خواند. (1585)

1592. هدف تعصب



فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعه للبر و المعصیه للكبر ...

تعصب های شما برای تحقق صفات ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان، وفای به پیمان ها، اطاعت از نیکی ها، سرپیچی از تکبر و ... باشد. (1586)

1593. تفاوت غیرتمندی زن و مرد

غیره المره کفر، و غیره الرجل ایمان.

غیرت زن کفر آور و غیرت مرد نشانه ایمان اوست. (1587)

1594. اندازه غیرت مرد

قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی مروءته، و شجاعته علی قدر انفته، و عفته علی قدر غیرته.

ارزش هر مردی به اندازه همت اوست و راستگویی اش به اندازه مروت و مردانگی او و شجاعت و دلاوری اش به اندازه غیرت منشی و عفت و پاکدامنی اش به اندازه غیرتمندی او است. (1588)

1595. خصلت های خوب زنان

خيار خصال النساء شرار خصال الرجال:

الزهو، و الجبن، و البخل؛ فاذا كانت المره مزهوه لم تمكن من نفسها، و اذا كانت بخيله حفظت مالها و مال بعلمها، و اذا كانت جبانه فرقت من کل شیء يعرض لها.



خصلت های خوب زنان، خصلت های بد مردان است، مانند:

تکبر، ترس و بخل؛ زیرا هرگاه زنی متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می کند و اگر ترسو باشد از هر چیز که به آبرویش صدمه بزند فاصله می گیرد. (1589)

1596. تشبیه زن

المراه عقرب حلوه اللبسه.

زن کژدمی است که گزیدنی شیرین دارد. (1590)

1597. پرهیز از زنان بد

اتقوا شرار النساء.

از زنان بد پرهیزید. (1591)

1598. مخفی گاه مردان

تکلموا تعرفوا، فان المرء مخبوء تحت لسانه.

سخن بگوئید تا شناخته بشوید؛ زیرا مرد زیر زبان خود مخفی است. (1592)

1599. چگونگی رفتار با زن

و لا تملك المراه من امرها ما جاوز نفسها، فان المراه ريحانه و ليست بقهرمانه. و لا تعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعها في ان تشفع لغيرها.



زن را بیش از آن چه نفس (ذات) خود او مقتضی است تملیک مکن؛ زیرا زن ریحان است نه قهرمان و در بزرگداشت او به بیش از حد نفس او تجاوز مکن و او را به طمع مینداز که برای دیگری شفاعت و میانجی گری نماید. (1593)

1600. آزمون شخصیت

فی تقلب الاحوال، علم جواهر الرجال.

گوهر مردان در کشاکش دهر شناخته شود. در میان انقلاب ها و حوادث شخصیت افراد معلوم گردد. (1594)

1601. نابودی بشر

هلک امرؤ لم يعرف قدره.

انسانی که قدر و اندازه خود را نشناسد نابود شود. (1595)

بخش شانزدهم: اعتدال و میانه روی

1602. ثمره اعتدال در امور

ما عال من اقتصد

ناتوان نگردد، آن کس که میانه روی کند. (1596)

1603. میانه روی در بخشندگی

کن سمحا و لا تکن مبذرا، و کن مقدرًا و لا تکن مقترا.



بخشنده باش، اما زیاده روی مکن، در زندگی حسابگر باش، اما سختگیر مباش. (1597)

بخش هفدهم: اراده و پایداری

1604. ترس را کنار نه!

إذا هبت امرأ فقع فيه؛ فان شده توقیه، اعظم مما تخاف منه.

هرگاه از کاری ترسیدی، خود را به کام آن بیانداز، زیرا ترس شدید از آن کار دشوارتر و زیانبارتر از اقدام به آن کار است.

1605. عزم و اراده (1598)

لا تجتمع عزيمة و ولیمه. ما انقض النوم لعزائم الیوم، و امحی الظلم لتذاکیر الهمم!

عزم و اراده برای رسیدن به کمالات و مقالات عالیه با سور چرانی و راحت طلبی سازگار نیست. چه بسیار خواب های شبانگاهی که تصمیمات روز را بر هم زده و چه بسیار تاریکی هایی که یاد همت های بلند را از خاطره ها زدوده است.

1606. درجه مشمول رحمت خداوند (1599)

رحم الله امراء سمع حکما فوعی، و دعی الی رشاد فدنا، و اخذ بحجزه هاد فنجا.

خدا رحمت کند مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرفت و به راه خوانده شد و بدان نزدیک گشت و دامان راهنما را گرفت و نجات یافت. (1600)

1607. اندیشه های مصمم



یا لها امثالا صائبه، و مواعظ شافیه، لو صادقت قلوبا زاکیه، و اسماعا واعیه، و آراء عازمه، و
البابا حازمه!

چه مثل های درست و اندرزهای شفا بخشی!

البته اگر با دل های پاک و گوش های شنوا و اندیشه های مصمم و خردهای استوار و
دوراندیش برخورد کنند. (1601)

1608. ایستادگی

العمل العمل، ثم النهایه النهایه و الاستقامه ... الا و ان القدر السابق قد وقع، و القضاء قد
تورد. و انی متکلم بعده الله و حجته، قال الله تعالی:

(ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ...)، و قد قلت:

ربنا الله فاستقيموا على كتابه، و على منهاج امره، و على الطريقه الصالحه من عبادته، ثم لا
تمرقوا منها، و لا تبتدعوا فيها، و لا تخالفوا عنها.

اهتمام بوزید به کارها، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید و
در تصمیمی که گرفتید استقامت بورزید استقامت!

آگاه باشید!

قدر پیشین واقع شده و قضای گذشته در جریان تحقق است و تحقیقا من از وعده خداوندی
و حجت او سخن می گویم. خداوند متعال فرموده است:

کسانی که گفتند:



پروردگار ما الله است و سپس در تحقق بخشیدن به این اعتقاد (توحید ناب) استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان وارد می شود (و به آنان می گویند) که مترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده آن به شما داده شد. شما که گفتید بزرگترین اعتقاد الهی را پذیرفته اید، حال بر عمل به کتابش و به راه روشن و طریق شایسته عبادت او استقامت بورزید، سپس از این طریق منحرف نشوید و بدعت در آن مگذارید و با آن مخالفت نکنید. (1602)

1609. اراده و پایداری

الحمد لله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده، و اعز ارکانه علی من غالبه، فجعله امنا لمن علقه ... و آیه لمن توسم، و تبصره لمن عزم.

ستایش خدایی را که شریعت اسلام را پدید آورد و دسترسی به آبشخورهای آن را برای وارد شوندگان آسان گردانید

و پایه های آن را در برابر چیره جویان بر آن استوار ساخت و آن را برای کسی که بدان پیوندد، جایگاهی امن قرار داد ... و برای جویای نشان راه حق و رستگاری نشانه و برای افراد مصمم مایه بینش. (1603)

بخش هجدهم:

خوف و رجاء

1610. اعتماد به الطاف کارساز

لا تياسن لشر هذه الامة من روح الله؛



لقوله تعالى:

(انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون).

مایوس نشوید از رحمت خداوندی بر تبهکاران این امت؛ زیرا خدا فرموده است قطعی است که از رحمت خداوندی ناامید نمی شوند مگر مردم کافر.

1611. از هیچ چیز ناامید نباشید!

ان المدبر عسی ان تزل به احدی قائمیه، و تثبت الاخری، فترجعا حتی تثبتا جمیعا.

همانا ناامید از کسی که پشت گردانیده است نیز نباشید؛ زیرا چه بسا که یکی از دو پای شخصی که پشت گردانیده است بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند. (1604)

1612. هم نومید باش هم امیدوار!

لا تامن علی خیر هذه الامه عذاب الله؛ لقوله تعالى:

(فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون) و لا تياسن لشر هذه الامه من روح الله؛ لقوله تعالى:

(انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون).

بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید:

از مکر خدا زیانکاران ایمن نشوند. و برای بدترین فرد این امت از رحمت و مهربانی حق نومید مباش؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

تنها گروه کافران اند که رحمت حق ناامید می شوند. (1605)



1613. نویدی از رحمت خدا

الحمد لله غير مقنوط من رحمته، و لا مخلو من نعمته، و لا مايوس من مغفرته.

ستایش مخصوص خدایی است که نه از رحمتش کسی مایوس می شود و نه از رحمتش کسی محروم و نه از بخشش او کسی مایوس. (1606)

1614. پرهیز از بدگمانی

ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی بجمعها سوء الظن بالله.

همانا بخل و ترس و حرص، طبیعت های پراکنده ای هستند که بدگمانی به خدا آن ها را گرد در می آورد. (1607)

1615. امیدوار به لقای پروردگار

انی الى لقاء الله لمشتاق، و حسن ثوابه لمنتظر راج.

همانا من به ملاقات خدا و پاداش نیکو او، منتظر و به آن امیدوارم. (1608)

1616. نویدی از رحمت خدا

اللهم!

قد انصاحت جبالنا ... ندعوك حين قنط الانام، و منع الغمام، فانك تنزل الغيث من بعد ما قنطوا، و تنشر رحمتك و انت الولی الحمید.

خداوندا!



نباتات کوه های ما از خشکسالی افسردند، (آفرید گارا)!

تو را می خوانیم در موقعی که نومیدی مردم را در خود فرو برده و ابرها از باریدن ممنوع گشته؛ زیرا تویی که باران را پس از آن که مردم در نومیدی فرو رفته نازل نموده و رحمت را بر آنان می گسترانی و تویی ولی نعمت ها و ستوده در همه صفات و احوال. (1609)

1617. نومیدی از رحمت خدا

اعلم ان الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اذن لك فی الدعاء، و تكفل لك بالاجابه ... فلا يقنطنك ابطاء اجابته، فان العطيه على قدر النيه.

توجه داشته باش که آن کس که گنجینه های آسمان ها و زمین را در دست دارد به تو سفارش کرد حاجت های خود را از او بخواهی و خودش هم متعهد شده که حاجت را بر آورد. پس اگر خدا حاجت را به تاخیر انداخت مایوس نباش؛ زیرا اعطای خدا به مقدار نیت است. (1610)

1618. خوش گمانی نسبت به خدا

ان استطعتم ان یشتد خوفکم من الله، و ان یحسن ظنکم به، فاجمعوا بینهما، فان العبد انما یکون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه، و ان احسن الناس ظنا بالله اشد هم خوفا لله.

اگر نتوانستید که ترس خودتان را از خدا افزایش دهید و حسن ظن خود را نسبت به خدا حفظ کنید، باید ترس از خدا و حسن ظن نسبت به او را با هم نگهداری کنید؛ زیرا حسن ظن بندگان خدا باید به اندازه ترس آنان نسبت به خدا باشد، بهترین گمان نسبت به خدا، شدیدترین ترس از خدا را همراه دارد. (1611)



1619. فقیه واجد شرایط

الفقیه کل فقیه من لم یقنط الناس من رحمه الله، و لم یؤیسهم من روح الله، و لم یؤمنهم من مکر الله.

فقیه واجد شرایط کسی است که مردم را از رحمت حق نومید نگرداند و از لطف و مهر خدا و از آسایشی که برای آن ها قرار داده است مایوسشان نسازد و نیز آن ها را از عذاب ناگهانی خدا ایمن نکند. (1612)

1620. بزرگ ترین توانگری

الغنی الاکبر، الیاس عما فی ایدی الناس.

بزرگ ترین توانگری، ناامیدی از آن چه در دست مردم است می باشد. (1613)

1621. تلخی ناامیدی

حفظ ما فی یدیك، احب الی من طلب ما فی یدی غیرك. و مراره الیاس، خیر من الطلب الی الناس.

نگه داری آن چه در دست داری بهتر از طلب کردن چیزی است که در دست دیگری است و تلخی ناامیدی، بهتر از مسألت از مردم است. (1614)

1622. امیدواری امام علی (ع)

اللهم!



و لكل من علی من اثنی علیه مثوبه من جزاء، او عارفه من عطاء؛ و قد رجوتك دلیلا علی
ذخائر الرحمه و كنوز المغفره.

خدایا!

برای هر ستایشگری بر ستایش کننده اش ثوابی از جزایا عطایی نیکو است، من به تو امیدوارم
تا مرا به سوی ذخایر رحمت و گنجینه های آمرزش آشنا کنی. (1615)

1623. نومید مشوید تا آمرزش هست!

عجبت لمن یقنط و معه الاستغفار!

در شگفتم از کسی که نومید گشته و توان آمرزش خواهی با او است! (1616)

1624. عیب و کاستی

الجبن منقصه.

بزدلی عیب و کاستی است. (1617)

بخش نوزدهم: فضیلت مشورت

1625. مشورت در امور

لا مظاهره اوثق من المشاوره.

هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نیست. (1618)

1626. پند پیر از رای جوان به



رای الشیخ احب الی من جلد الغلام، و روی من مشهد الغلام.

رای پیران را از دلاوری جوانان (و به روایتی از اجتماع جوانان) بیشتر دوست دارم. (1619)

1627. رابطه رای و بخت

صواب الرای بالدول:

یقبل باقبالها، و یذهب بذهابها.

درستی به رای بسته به دولت بخت است:

اگر دولت رو کند درستی رای نیز رو می کند و اگر آن پشت کند این نیز می رود. (1620)

1628. دور باد رای کج اندیش!

عزب رای امری تخلف عنی، ما شککت فی الحق مذ اریته.

دور باد رای کسی که با من مخالفت کند، من از زمانی که حق به من نمایانده شد در آن تردید نکرده ام. (1621)

1629. شریک عقل بزرگان

من استبد برایه هلک، و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.

هر که استبداد ورزد نابود شود و هر که با بزرگان مشورت کند، در عقلشان شریک گردد. (1622)

1630. شنیدن آرای گوناگون



لعبدالله بن العباس و قد اشار عليه في شيء لم يوافق رايه:

لك ان تشير على و اري، فان عصيتك فاطعني.

به عبدالله بن عباس که آن حضرت را به چیزی راهنمایی کرد که با نظر ایشان سازگاری نداشت، فرمود:

تو حق داری نظرت را به من بگویی و من هم نظر خاص خود را دارم. بنابراین اگر بر خلاف تو عمل کردم از من پیروی کن! (1623)

1631. سودمند نبودن رای

لا تستعموا الراي فيما لا يدرك قعره البصر، و لا تتغلغل اليه الفكر.

در مسائل و موضوعاتی که بینش به ژرفایشان راه نمی برد و اندیشه به آن ها دسترسی ندارد، رای خود را به کار نگیرید.

1632. بخیل را در مشورت داخل مگردان! (1624)

من كتابه للاشتر لما ولاه مصر:

لا تدخلن في مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر، و لا جانا يضعفك عن الامور، و لا حريصا يزين لك الشره بالجور.

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می نویسد:



در مشورت خود بخیل را داخل مگردان؛ زیرا او تو را از نیکی و بخشش کردن باز می دارد و از تنگدستی می ترساند؛ و نه ترسو را، چه او تو را در اقدام به کارها سست می کند و نه آزمند را، چون آزمند ستمگری را در نظرت زیبا جلوه می دهد. (1625)

1633. راه صحیح اندیشی

من استقبل وجوه الاراء، عرف مواقع الخطا.

هر که آراء مختلف را بررسی کند، جاهای خطا را بشناسد. (1626)

1634. بزرگ ترین پشتیبان

لا ظهیر کالمشاوره.

هیچ پشتیبانی، چون مشاوره نیست. (1627)

1635. مشورت و مقصود

الاستشاره عین الهدایه، و قد خاطر من استغنی برایه.

مشورت عین به مقصود راه یافتن است و هر که خودسرانه کار کند دچار خطر شود. (1628)

بخش بیستم: آداب معاشرت

1636. آداب معاشرت با خانواده



لا تجعلن اكثر شغلک باهلک و ولدک؛ فان یکن اهلک و ولدک اولیاءالله، فان الله لا یصیح اولیاءه، و ان یكونوا اعداالله، فما همک و شغلک باعدالله؟!

بیشترین وقت خود را صرف زن و فرزندت مکن؛ زیرا اگر زن و فرزند تو دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را و انمی گذارد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید هم و غمت متوجه دشمنان خدا باشد. (1629)

1637. برتر از خویشاندی

الکرم اعطف من الرحم.

کرامت و جوانمردی (در جلب عاطفه ها) از خویشاوندی برتر است. (1630)

1638. بهترین همنشینان

من کتاب له للاشتر لما و لاه مصر:

ثم الصدق بذوی المروءات و الاحساب، و اهل البیوتات الصالحه، و السوابق الحسنه؛ ثم اهل النجده والشجاعه، و السخاء و السماحه، فانهم جماع من الکرم.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می نویسد:

دیگر آن که با ارباب مروت و آنان که از خانواده های شریف و شایسته هستند و پیشینه های نیکو دارند و سپس با کسانی که دلاور و شجاع و بخشنده و گشاده دست اند، همنشین باش که آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده اند. (1631)

1639. آداب معاشرت با مردم



زهدك في راغب فيك، نقصان حظ. و رغبتك في زاهد فيك، ذل نفس.

بی اعتنایی تو به کسی که به تو راغب است کم سعادت است و تمایل تو به کسی که به تو راغب است، خواری نفس است. (1632)

1640. جایگاه نرمی

من کتاب له الی بعض عمآله:

اخلط الشده بضغت من اللین، و ارفق ما كان الرفق ارفق.

سختی و شدت را با نرمی و ملایمت بیامیز، در جایی که نرمی مناسب تر و به مصلحت نزدیک تر است نرمی کن.

1641. اینگونه معاشرت نما (1633)

خالطوا الناس مخالصه ان متم معها بکوا علیکم، و ان عشتم حنوا الیکم.

با مردم چنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر شما بگریند و اگر زنده باشید (غایب شوید) مشتاق دیدن شما باشند.

1642. کفایت ادب (1634)

کفاک ادبا لنفسک اجتناب ما تکرهه من غیرک.

برای ادب خود همین بس که از آن چه که بر دیگری نمی پسندی، دوری کنی. (1635)

1643. زیورهای تازه



الاداب حلل مجددہ.

آداب، زیورهای همیشه تازه اند. (1636)

1644. موجب فضیلت و برتری

إذا حییت بتحیة فحی باحسن منها، و إذا اسدیت الیک ید فکافئها بما یربی علیها، والفضل مع ذلک للبادی.

هنگامی که درودی به تو گفته شد با درودی بهتر آن را پاداش بده و هنگامی که دستی به تو عطایی کند تو بیش از آن عطا مقابله بکن و با این حال برتری از آن کسی است که آغاز کرده است. (1637)

1645. میراث بزرگ

لا میراث کالادب.

هیچ میراثی همانند ادب نیست. (1638)

1646. پاداش نیکان

از جر المسیء بثواب المحسن.

بدکاری را پاداش نیکان ده تا او را از بدی باز داری. (1639)

1647. دوری از سخن چین

من اطاع التوانی ضیع الحقوق، و من اطاع الواشی ضیع الصدیق.



هر آن کس که از سستی اطاعت کند، حقوق افراد را تباه سازد و کسی که از گفته سخن چین پیروی کند دوست صمیمی خویش را از دست بدهد. (1640)

1648. نهی از بلند کردن صدا

لاصحابه عند الحرب:

امیتوا الاصوات، فانه اطرده للفشل.

به یاران خود در هنگام جنگ می فرمود:

آهسته سخن بگوئید، زیرا ترس و اختلاف را بهتر ریشه کن می سازد. (1641)

بخش بیست و یکم: خوشبختی و سعادت

1649. توشه آخرت خوشبخت

اتقوا الله عبادالله!

تقیه ذی لب شغل التفکر قلبه ... و قد عبر معبر العاجله حمیدا، و قدم زاد الاجله سعیدا.

از خدا بترسید ای بندگان خدا!

همچون خدا ترسی خردمندی که تفکر دل او را به خود مشغول کرده است ... از گذرگاه

دنیا با سرافرازی گذشته و توشه آخرت را با خوش بختی پیش فرستاده است. (1642)

1650. سعادت مند و بدبخت

السعيد من وعظ بغيره، و الشقی من انخدع لهواه و غروره.



سعادت مند کسی است که از دیگران پند بیاموزد و بدبخت کسی است که هوای نفسش او را بفریبد و مغرور آن شود.

1651. سرنوشت نهایی (1643)

ان قادما يقدم بالفوز او الشقوه، لمستحق لافضل العده.

همانا آن سرنوشت نهایی که یا رستگاری را با خود خواهد آورد و یا تباهی و شقاوت را، سزاوار آماده کردن بهترین وسایل برای سعادت است. (1644)

1652. گشایش بعد از سختی

عند تناهی الشده تكون الفرجه، و عند تضایق حلق البلاء یكون الرخاء.

هنگامی که سختی به نهایت برسد فرج و گشایش خواهد بود و چون حلقه های بلا و رنج تنگ شود آسودگی فرا می رسد. (1645)

1653. موجبات آسایش

افلح من نهض بجناح، او استسلم فاراح.

کسی رستگار شد که با پر و بال (یعنی یاران خود، اگر داشته باشد) به پا خاست و به مقصود رسید (و اگر پر و بالی نداشت) تسلیم شد و مردم را راحت کرد. (1646)

1654. سعادت از آن چه کسی است؟

طوبی لمن ... وسعته السنه، و لم ینسب الی البدعه.



خوشا به حال کسی که ... سنت بر او تنگ نیاید و به بدعت (و بدعت گزاری) نسبت داده شود. (1647)

1655. درخواست همنشینی با انسان های خوشبخت

نسال الله منازل الشهداء، و معایشه السعداء، و مرافقه الانبياء.

از خدا، مقام و منزلت شهیدان و زندگی کردن با نیک بختان و دوستی و همنشینی با پیامبران را درخواست می کنیم.

1656. خوشبختی از دیدگاه امام (ع) (1648)

لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک، و لکن الخیر ان یكثر علمک و ان یعظم حلمک.
خوشبختی آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شود، بلکه خوشبختی آن است که علمت زیاد و حلمت فزون گردد. (1649)

1657. خوشبختی ها و بدبختی ها

فی تفسیر علم الغیب:

یعلم الله سبحانه ما فی الارحام من ذکر او انثی، و قبیح او جمیل، و سخی او بخیل، و شقی او سعید، و من یكون فی النار حطبا، او فی الجنان للنبین مرافقا.

در تفسیر علم غیب می فرماید:



خدای سبحان می داند که جنین داخل زهدان ها نر است یا ماده، زشت است یا زیبا، بخشنده است یا خسیس، بدبخت است یا خوش بخت، کدام یک هیمة آتش دوزخ است و کدام یک همنشین پیامبران در بهشت. (1650)

1658. گستاخ بر خدا

لا یجتری علی الله الا جاهل شقی.

بر خدا گستاخی نکند، مگر نادان بدبخت. (1651)

1659. آفریننده خوشبختی ها

اللهم!

داحی المدحوات، و داعم المسموکات، و جابل القلوب علی فطرتها:

شقیها و سعیدها.

بارخدایا!

ای گستراننده زمین ها و برپای دارنده آسمان ها و آفریننده دل ها بر سرشت بدبختی و خوش بختی. (1652)

1660. آن چه خوشی می آورد

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:



اعلم انه ليس شيء بادعى الى حسن ظن راع برعيتيه من احسانه اليهم، و تخفيفه المؤ و منات عليهم، و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم. فليكن منك في ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك، فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا. و ان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤ ك عنده، و ان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤ ك عنده.

در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر می فرماید:

توجه داشته باش که بهترین وسیله ای که استاندار را نسبت به زیردستان خود علاقه مند می سازد این کارهاست:

نیکی به مردم، از زحمت های آنان کاستن و از کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند به آنان دستور ندادن. بنابراین وظیفه تو این است که در راه به دست آوردن حسن ظن به زیر دستانت بکوشی؛ زیرا حسن ظن کسی است که با او خوش رفتاری کرده ای و نتیجه آزمایش وی خوب بوده است و شایسته ترین فرد به سوءظن کسی است که با او بدرفتاری کرده ای و او را کمتر آزموده ای. (1653)

بخش بیست و دوم: بخشش و سخاوت

1661. شرط سخاوت

السخاء ما كان ابتداء فاما ما كان عن مساله فحياء و تدمم.

سخاوت آن است که ابتدا خود ببخشی، پس آن که در پی خواهش باشد یا از روی شرم یا از روی ترس بدگویی است. (1654)

1662. پایداری دین و دنیا



یا جابر!

قوام الدین و الدنیا باربعه:

عالم مستعمل علمه، و جاهل لا یتسکف ان یتعلم، و جواد لا یبخل بمعروفه، و فقیر لا یبیع
آخرته بدنیا؛ فاذا ضیع العالم علمه، استنکف الجاهل ان یتعلم. و اذا بخل الغنی بمعروفه، باع
الفقیر آخرته بدنیا.

ای جابر!

پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است:

دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از
دادن مال خود بخل نرزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند
علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکرد) و جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه
توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد (اقوام جهان به
هم خواهد خورد.) (1655)

1663. ببخش هر چند کم باشد!

لا تستح من اعطا القلیل فان الحرمان اقل منه.

از بخشش کم شرم مکن؛ زیرا که محروم ساختن (و هیچ چیز جز ندادن) از آن هم کمتر
است. (1656)

1664. نتیجه یقین



من ایقن بالخلف، جاد بالعطیه.

هر کس به نتیجه گیری و پاداش یقین داشته باشد، دست برای بخشش می گشاید (یعنی هیچ گاه بخل نمی کند).

1665. بالارفتن ارزش انسان (1657)

بالافضال تعظم الاقدار.

با بذل و بخشش، ارزش های انسانی بالا می رود. (1658)

1666. انفاق مال

انفق الفضل من ماله.

خوشا به حال آن کس که زیادی مال خود را در راه خدا انفاق کند. (1659)

1667. نیکی به دیگران

احسن کما تحب ان یحسن الیک.

نیکی کن آن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. (1660)

بخش بیست و سوم: تواضع

1668. تواضع بزرگان

لیتاس صغیر کم بکبیر کم، و لیراف کبیر کم بصغیر کم، و لا تکونوا کجفاه الجاهلیه:



لا فی الدین یتفقهون، و لا عن الله یعقلون.

باید خردسالان از بزرگسالان پیروی کنند و بزرگسالان به خردسالان محبت بورزد و مبادید مانند جفاکاران خشن جاهلیت که نه تفقهی در دین داشتند و نه درباره خدا تعالی. (1661)

1669. از دست دادن دو سوم دین

من اتی غنیا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه.

هر کس نزد توانگر وارد شود و به جهت توانگری او فروتنی کند، دو سوم دین خود را از دست داده است. (1662)

1670. حسن خوار کردن نفس

طوبی لمن ذل فی نفسه، و طاب کسبه، و صلحت سریره، و حسنت خلیقه، و انفق الفضل من ماله، و امسک الفضل من لسانه.

خوشا به حال کسی که نفس خویش را خوار داند و آن چه به دست می آورد پاکیزه و بدون آلودگی و نیت او پاک و خالص و خلق و خوی او نیکو بوده باشد، از دارایی خود آن چه را که افزون از احتیاجش می باشد در راه خدا انفاق کند، از پر گویی زبانش خودداری نماید. (1663)

1671. تکیه بر خداوند

ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عندالله!

و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.



چه نیکو است فروتنی توانگران به فقرا برای طلب پاداش الهی، و نیکوتر از آن متانت و بی اعتنایی فقرا برای توانگران است به جهت تکیه بر خدا! (1664)

1672. سنگر فروتنی

اتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده؛ فان له من کل امه جنودا و اعوانا. فروتنی را مابین خود و دشمنان شیطان و لشکریان او سنگری قرار بدهید؛ زیرا برای او از هر امتی سپاهیان و یاران و پیادگان و سوارانی است. (1665)

1673. نتیجه تواضع

من لان عوده، کثفت اغصانه

آن که چوب درختش نرم باشد شاخه هایش بسیار شود. (1666)

1674. بهترین شرافت

لا حسب کالتواضع.

هیچ شرافتی مانند تواضع و فروتنی نیست. (1667)

1675. فروتنی در برابر خلق

بِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُ.

به دوش کشیدن بار زحمت ها و هزینه ها (ی مردم) موجب سروری می شود. (1668)

1676. تکمیل نعمت



بالتواضع تتم النعمه.

با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. (1669)

بخش بیست و چهارم: تجلی دل

1677. قلب نورانی

احی قلبک بالموعظه و امته بالزهاده، و قوه بالیقین، و نوره بالحکمه. قلبت را با موعظه زنده کن، هوای نفست را با زهد بمیران، دلت را با یقین نیرومند و با حکمت و دانش نورانی نما. (1670)

1678. اقبال و ادبار قلوب

ان للقلوب اقبالا و ادبارا؛ فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل، و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض.

همانا دل ها را در کار خیر و عبادت، اقبال و ادباری است، هرگاه اقبال بدان دارند به کارهای مستحب وا دارید و هرگاه خسته و بدان پشت کرده اند به فرایض اکتفا کنید. (1671)

1679. برتری دل پرهیزگار

افضل من صحه البدن، تقوی القلب.

پرهیزگاری دل از سلامتی بدن برتر است. (1672)

1680. عاقبت دل مرده



من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

هر که پارسایی اش کم شد، دلش مرده شود و دل مرده به دوزخ رود. (1673)

1681. دل بی نور

ان للقلوب شهوه و اقبالا و ادبارا، فاتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اکره عمی.

به راستی که برای دل ها خواهش و پیش آمدن و پس رفتنی است، از همان جایی که درخواست و اقبال آن ها است با آن ها درآیید؛ زیرا اگر بر دل فشار آورده شود و با اکراه از او چیزی خواسته شود کور و بی نور شود و از کار می ماند.

1682. ره سپران با دل (1674)

جعلنا الله و ایاکم ممن یسعی بقلبه الی منازل الابرار برحمته.

خداوند ما و شما را به رحمت و اسعه خود از جمله کسانی قرار بدهد که از دل برای منازل نیکوکاران می کوشند.

1683. هر که دلی را شاد کند (1675)

والذی وسع سمعه الاصوات، ما من احد اودع قلبا سرور الا و خلق الله له من ذلک السرور لطفًا. فاذا نزلت به نائبه جری الیها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه کما تطرد غریبه الابل.

سوگند به آن که همه آواها را می شنود هیچ کس دلی را شادمان نسازد مگر آن که خداوند از آن شادمانی لطفی بیافریند و بدان گاه که گرفتاری و مصیبتی بدو رسد آن لطف، همچون



آبی که در نشیب روان گردد، به سوی آن مصیبت و گرفتاری سرازیر شود و آن را از او دور گرداند. همچنان که شتر غریبه (از میان رمه شتران) رانده می شود. (1676)

1684. لوح دیدگان

القلب مصحف البصر.

قلب، لوح چشم است. (هر چه را چشم بیند، دل آن را ثبت می کند). (1677)

1685. پرده دل

من کتاب له الی معاویه:

انک والله ما علمت الاغلف القلب المقارب العقل.

در نامه ای به معاویه می فرماید:

به خدا سوگند، من تو را این طور شناخته ام که قلبت از درک بازمانده و فکرت ضعیف است. (1678)

1686. روشنی بخش قلوب

... من انکره بالسيف لتكون كلمه الله هي العليا و كلمه الظالمين هي السفلى، فذلك الذي اصاب سبيل الهدى، و قام على الطريق و نور في قلبه اليقين.



هر کس با شمشیر، تجاوزی را انکار کند، تا مشیت و سخن خداوندی بالاتر از همه چیز قرار بگیرد و کلمه (مشیت و سخن) ستمکاران در پست ترین درجات، این شخصی است که راه هدایت را پیش گرفته و بر طریق حق قائم است و یقین قلبش را منور ساخته است. (1679)

1687. بیمار کننده قلوب

من کتابه للاشتر لما ولاه علی مصر:

لا تقولن انی مؤمر، آمر فاطاع:

فان ذلک ادغال فی القلب، و منکبه للدين.

امام علیه السلام در نامه به مالک اشتر هنگامی که وی را والی مصر ساخته بود فرمودند:

نباید بگویی من نیرومندم امر می کنم و دستوراتم اجرا می شود؛ زیرا این روش موجب فساد فکر، ضعف دین و به انحراف نزدیک شدن است.

1688. بهترین دل ها (1680)

ان هذه القلوب اوعیه، فخيرها اوعاها.

این دل ها ظرف هایی هستند و بهترین آن ها با گنجایش ترین آن هاست. (1681)

1689. سخت دلی

انما قلب الحدث كالارض الخاليه، ما القى فيها من شيء قلبته. فبادرتك بالادب قبل ان يقسو قلبك، و يشتغل لبك.



قلب جوان مثل زمین بکر است، هر بذری در آن انداختی قبولش می کند به همین جهت قبل از این که قلبت سیاه شود عقلت اشتغال گردد به اندرز گفتن برای تو عجله کردم تا با کوشش کامل آن را بپذیری. (1682)

1690. نرم کننده قلوب

رئی علیه ازار خلق مرقوع فقيل له في ذلك، فقال عليه السلام:

يخشع له القلب، و تذلل به النفس، و يقتدى به المؤمنون.

بر تن امیرالمؤمنین علیه السلام جامه ای کهنه و وصله دار دیده شد، در این باره از آن حضرت سؤال کردند، در پاسخ فرمودند:

این جامه ای است که دل در برابر آن خشوع و فروتنی می کند، نفس در برابر آن خوار می گردد، مومنان (در پوشیدن چنین جامه ای) از آن پیروی می نمایند و فروتن می گردند. (1683)

1691. صیقل دهنده دل ها

ان الله سبحانه و تعالى، جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة.

قطعی است که خداوند سبحان ذکر را عامل صیقل کردن دل ها قرار داده است که به وسیله آن پس از سنگینی گوش بشنود. (1684)

1692. دواي دل خسته

ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان؛ فابتغوا لها طرائف الحكم.



همانا این دل ها خسته و افسرده می شود، به همان گونه که بدن ها خسته و افسرده می گردند. پس برای آن ها، حکمت و دانش های تازه و دل نواز طلب کنید. (تا خستگی و افسردگی آن ها، برطرف شود). (1685)

1693. دلیل دل مردگی

من عشق شیئا اعشی بصره، و امرض قلبه، فهو ينظر بعین غیر صحیحه، و یسمع باذن غیر سمیعہ، قد خرقت الشهوات عقله و اماتت الدنيا قلبه.

هر کس که به چیزی عشق بورزد، بینایی اش را مختل و قلبش بیمار می شود. (این عاشق که بینایی و دل را از دست داده است) با چشمی مختل می نگرد و با گوشی ناشنوا می شود، شهوات، عقل این عاشق خودباخته را ضایع و دنیا قلبش را میرانده است. (1686)

1694. انحراف دل

یاتی بعد ذلك طالع الفتنه الرجوف، و القاصمه الزحوف، فتزيع قلوب بعد استقامه، و تضل رجال بعد سلامه!

طلایه فتنه اضطراب انگیز و شکننده و خزنده (از راه) می رسد، پس دل هایی که پیش از آن با استقامت بودند می لغزند و مردانی پس از سلامت نفس گمراه می گردند. (1687)

1695. طیب عالمیان

طیب دوار بطبه، قد احکم مراهمه، و احمی مواسمه؛ یضع ذلك حیث الحاجه الیه؛ من قلوب عمی، و آذان صم، و السنه بکم؛ متتبع بدوائه مواضع الغفله، و مواطن الحیره.



(پیامبر) طبیعی است با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد. مرهم های شفا بخش خود را محکم نموده و وسایل داغ کردن را گرم کرده. این طیب مداوای حاذقانه خود را در هر مورد که نیاز باشد، از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال، با دواى تعبیه شده ای (برای بیمار) دارد. در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است. (1688)

1696. نادانی دل

ما کل ذی قلب بلیب، و لا کل ذی سمع بسمیع؛ و لا کل ذی ناظر ببصیر.

(بدانید که) هر صاحب قلبی از خرد برخوردار نیست، (چنان چه) هر دارنده گوشى شنوا نبوده و هر ناظری بینا نیست.

1697. خوی وحشی در دل مردان (1689)

قلوب الرجال وحشیه، فمن تالفها اقبلت علیه.

دل های مردان همچون حیوانات وحشی است، هر کس از در مهر درآید با او الفت گیرند. (1690)

1698. آماده ساختن گوش دل

انما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمه، یتضیء به من ولجها. فاسمعوا ایها الناس!

وعوا و احضروا آذان قلوبکم تفهموا.



جز این نیست که مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است، آن کسی که به حیطة روشنایی آن داخل شود، از نور آن برخوردار گردد. بشنوید ای مردم!

و پذیرید و گوش های دل را نزدیک کنید و بفهمید! (1691)

1699. شگفتی دل آدمی

لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه و ذلك القلب.

همانا به رگی از رگ های تن آدمی پاره گوشتی آویخته است که عجیب ترین اعضاء اوست و آن دل اوست. (1692)

1700. نتیجه قلب آگاه

الناظر بالقلب، العامل بالبصر، یكون مبتداء عمله ان یعلم:

اعمله علیه ام له؟!!

فان كان له مضی فیه، و ان كان علیه وقف عنه.

کسی که با بینایی دلش می نگرد و با بصیرت عمل می کند، آغاز کارش این است که باید بداند آیا عمل او به ضرر اوست یا به نفع او. اگر به سود اوست حرکت خود را انجام بدهد و اگر به زیان اوست از حرکت در مسیری که به زیان او می انجامد باز ایستد. (1693)

1701. زنده دلی

اعلموا!



انه ليس من شيء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياه فانه لا يجد في الموت راحه. و
انما ذلك بمنزله الحكمه التي هي حياه للقلب الميت، و بصر للعين العمياء، و سمع للاذن
الصماء.

بدانید!

که هیچ چیزی در این دنیا وجود ندارد مگر این که صاحبش از آن سیر می شود (و با تکرار
و استمرارش) به ملالت خاطر دچار می گردد، مگر از زندگی؛ زیرا شخص زنده را راحتی
را در مرگ نمی بیند و جز این نیست که بیم از مرگ به منزله حکمت است که حیات قلب
مرده است و بینایی است برای چشم نابینا و شنوایی است برای گوش کر.

1702. بیماری دل (1694)

لو فكروا في عظيم القدره و جسيم النعمه، لرجعوا الى الطريق، و خافوا عذاب الحريق، ولكن
القلوب عليه، والبصائر مدخوله.

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعاً به راه راست (که از
آن منحرف شده اند) برمی گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل. (1695)

1703. نتیجه سنگ دلی

القلوب قاسیه عن حظها، لاهیه عن رشدها، سالکه فی غیر مضمارها!

کان المعنی سواها، و کان الرشد فی احراز دنیاها.



دل های شما را قساوت گرفته و آن ها را از برخورداری از حظ و نصیبی که (در این زندگانی باید به دست بیاورند) محروم ساخته و از رشدی که شایسته آن دل ها بوده است برگردانده و به لهو و لعب مشغولشان نموده اید، دل های شما راهی را پیش گرفته اند که میدان حرکت اصلی آن ها نیست، گویی رشد و کمال برای آن دل ها در این زندگانی هدف گیری شده است و گویی رشد این دل ها در به دست آوردن خواسته های دنیوی آن ها است. (1696)

1704. پرده دل

من لج و تمادی فهو الراكس الذی ران الله علی قلبه، و صارت دائره السوء علی راسه.
آن کس که در لجاجت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهی بر جان او کشید و بلای تیره روزی گرد سرش گردانید. (1697)

فصل ششم: رذایل اخلاقی

بخش اول: حسد

1705. عامل فرورفتن در گناه

الحرص و الكبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.

حرص و کبر و حسد، سبب های فرورفتن در گناهان است. (1698)

1706. ستایش کم و زیاد

الثناء باكثر من الاستحقاق ملق، و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد.

ستایش، بیش از استحقاق تملق است و کم تر از آن درماندگی یا حسادت است. (1699)



1707. عجب از حسود!

العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد!

شگفتا از حسودان، که از سلامتی جسمشان غافل اند! (1700)

1708. نقصان دوستی

حسد الصديق من سقم الموده.

حسد بردن بر دوست، از بیماری (و نادرستی) در مهر و دوستی است. (1701)

1709. حسود خرد

عجب المرء بنفسه احد حساد عقله.

راضی بودن مرد از خویشتن، یکی از حسودان خرد اوست. (1702)

1710. نتیجه حسادت کم

صحه الجسد، من قله الحسد.

سلامت جسم، از کمی حسادت است. (1703)

بخش دوم: طمع

1711. زبونی در طمع

فی وصف عیسی علیه السلام:



و لم تكن له زوجة تفتنه، و لا ولد يحزنه، و لا مال يلفته و لا طمع يذله.

در توصیف عیسی علیه السلام می فرماید:

برای او همسری نبود که وسیله تشویش خاطر او شود و فرزندی نبود که اندوهگینش سازد و مالی نبود که او را به خود مشغول بدارد، طمعی در چیزی نداشت که او را پست و خوار گرداند.

1712. مطیعان فرمان الهی (1704)

لا یقیم امر الله سبحانه الا من یصانع و لا یضارع، و لا یتبع المطامع.

فرمان خدا را برپا ندارد مگر کسی که سازشکار (در دین خدا) نباشد و به تقلید عمل نکند و به دنبال طمع ها نرود. (1705)

1713. نكوهش طمع

فی صفة المنافقین:

یتوصلون الی الطمع بالیاس لیقیموا اسواقهم، و ینفقوا به اعلاقهم.

منافقین برای وصول به آن چه که طمع در آن دارند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و کالاهای خود را به فروش برسانند. (1706)

1714. بنده ذلت

الطامع فی وثاق الذل.



طمع کار، در بند ذلت و خواری گرفتار است. (1707)

1715. طمع بی بازگشت

ان الطمع مورد غیر مصدر، و ضامن غیر وفی، و ربما شرق شارب الماء قبل ریه؛ و کلما عظم قدر الشیء المتناقص فیه، عظمت الرزیه لفقده، و الامانی تعمی اعین البصائر، و الحظ یاتی من لا یاتیه.

همانا طمع وارد کننده ای است که بازگشت ندارد و ضامنی است که (به پیمانش) وفا ندارد. چه بسا نوشنده ی آبی که پیش از سیراب شدن، گلوگیر و خفه شده و هر اندازه که برای به دست آوردن چیزی بیشتر مبارزه و رقابت شود، به همان اندازه مصیبت از دست دادنش زیادتر باشد (آرزوها چشم دل را کور می کند و نصیب و بهره پیش کسی آید که به دنبالش نرود). (1708)

1716. مقصد مرکب طمع

ایاک ان توجف بک مطایا الطمع، فتوردک مناهل الهلکه.
مبادا که مرکب های طمع تو را به شتاب برانند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند. (1709)

1717. پرتگاه خرد

اکثر مصارع العقول، تحت بروق المطامع.

بیشترین پرتگاه خردها، در پرتو زرق و برق طمع ها است. (1710)



1718. باخت ابدی

الطمع رق موبد.

طمع ورزیدن، خود باختن ابدی است. (1711)

1719. حقارت طمعکار

ازری بنفسه من استشعر الطمع، و رضی بالذل من کشف عن ضره.

کسی که در دل طمع آرد، نفس خود را به حقارت و پستی وادارد و هر که پرده از سختی خویش بردارد به ذلت خویشتن تن سپارد. (1712)

1720. طمع و هلاکت

قد یکون الیاس ادراکا، اذ کان الطمع هلاکا.

گاهی ناامیدی از چیزی، دریافت آن است، هنگامی که طمع مایه هلاکت است. (1713)

بخش سوم: نفس و خواهش نفسانی

1721. تربیت قبل از شکل گیری شخصیت

انما قلب الحدث کالارض الخالیه، ما القی فیها من شیء قبلته. فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک، و یشغل لبک.



همانا دل نوجوان مانند زمین خالی است که هرچه در آن افکنده شود، آن را می پذیرد. از این رو، من پیش از آن که دلت سخت گردد و خردت مشغول شود، به تادیب و تربیت تو شتافتم. (1714)

1722. بازنده و نکو حال

المغبون من غبن نفسه، و المغبوط من سلم له دینه.

بازنده کسی است که نفس خود را ببازد و نکو حال کسی است که دینش سالم باشد. (1715)

1723. شریک کوری دل

الهوی شریک العمی.

هوا و هوس، شریک کوری دل و بصر است. (1716)

1724. زیانکار حقیقی

من حاسب نفسه ربح، و من غفل عنها خسر.

کسی که از نفس خود حساب بکشد، سود برد و هر که از آن غافل ماند، زیان کند. (1717)

1725. تربیت نفس

ایها الناس!

تولوا من انفسکم تادیبها، واعدلوا بها عن ضراوه عاداتها.



ای مردم!

تربیت نفس های خود را به عهده گیرید و آن ها را از آزمندی و ولع عادت هایشان بازدارید.
(1718)

1726. ریاضت نفس

وایم الله یمینا استثنی فیها بمشیئه الله لاروضن نفسی ریاضه تهش معها الی القرص اذا قدرت
علیه مطعوما، و تقنع بالملح مادوما.

سوگند به خدا سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می کنم نفس خود را چنان ریاضت
دهم که اگر برای خوراک خود به قرص نانی دست یابد، شاد گردد و از نان خورش به
نمک قناعت کند. (1719)

1727. بر پروردگارت دلیر مشو!

ما جراک علی ذنبک؟

و ما غرک بر بک؟

و ما انسک بهلکه نفسک؟

اما من دائک بلول، ام لیس من نومتک یقظه.

هان ای انسان؟



چه چیز و را بر گناهت دلیر کرد و چه چیز تو را به پروردگارت دلیر ساخت و چه چیز تو را با نابودی خودت مانوس و دمخور کرد؟

مگر درد تو دوایی ندارد؟

یا خواب تو را بیداری نیست؟ (1720)

1728. همرهان نفس

کل نفس معها سائق و شهید:

سائق يسوقها الی محشرها؛ و شاهد یشهد علیها بعملها.

با هر نفسی، راننده ای است و گواهی؛ راننده او را به سوی محشرش می راند و گواه به کارهایی که کرده است، گواهی می دهد. (1721)

1729. گماشتگان بر انسان

اعلموا، عبادالله!

ان علیکم رصدان من انفسکم، و عیونان من جوارحکم، و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم، و عدد انفسکم!

بدانید ای بندگان خدا!

دیده بانانی از خود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهدارندگان راستگویی که کردارهای شما و شمار نفس هایتان را حفظ می کنند، بر شما گماشته شده اند. (1722)



1730. تبهکاران عمر به هوس

عبادالله!

این الذین عمرُوا فَنَعَمُوا، و علمُوا ففهمُوا، و انظروا فلهو.

ای بندگان خدا!

کجا هستند کسانی که به آنان عمر داده شد از نعمت‌ها برخوردار شدند. به آنان تعلیم داده شد و آنان فهمیدند و کسانی که مهلت داده شدند و آن فرصت را در غفلت و لهو و لعب سپری کردند. (1723)

1731. خدایا تو ببخش!

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَايْتُ مِنْ نَفْسِي و لَمْ تَجِدْ لَهُ و فَاءً عِنْدِي.

خداوندا!

بر ما ببخشا آن چه را که از نفس خود وعده کردم و تو درباره آن وعده از من وفا ندیدی. (1724)

1732. تشویق به محاسبه نفس

حاسب نفسك لنفسك، فان غيرها من الانفس لها حاسب غيرك.

تو به حساب نفس خودت رسیدگی کن؛ زیرا دیگران را حسابرسی جز تو نیست. (1725)

1733. سرزنی نفس



لا یحمد حامد الا ربه، و لا یلم لائم الا نفسه.

هیچ ستایشگری جز پروردگار خود را نستاید و هیچ سرزنش کننده ای جز نفس خود را توییح ننماید. (1726)

1734. طلب بخشش از هوای نفس

اللهم اغفرلی رمزات الالحاظ، و سقطات الالفاظ، و شهوات الجنان، و هفوات اللسان.

ای خدا من!

بر من ببخشا اشاراتی را که با چشمانم نموده ام و الفاظ بی معنی و باطل را که گفته ام و امیال و تمنیاتی را که در دلم سر زده اند و لغزش هایی را که با زبانم مرتکب شده ام. (1727)

1735. ضرر هوای نفس

فی وصیته لشریح بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام اعلم انک ان لم تردع نفسک عن کثیر مما تحب، مخافه مکروه؛ سمت بک الالهواء الی کثیر من الضرر. فکن لنفسک مانعا رادعا.

در وصیت به شریح بن هانی هنگامی که او را سالار اعزامی خود به سوی شام کرد، فرمود: بدان که اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چیزهایی که دوست می داری به جهت ترس از یک ناگواری باز نداری، هوا و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می کشاند. پس همواره مانع جلوگیر نفس خویشتن باش. (1728)



1736. اشتیاق بهشت

من اشتاق الی الجنه سلا عن الشهوات.

هر کس که اشتیاق به بهشت دارد شهوات را از دل بزدايد. (1729)

1737. کرامت نفس

من کرامت علیه نفسه هانت علیه شهواته.

هر کس که نفسش برایش دارای کرامت و حیثیت باشد، شهوات و تمایلات برای او پست می شود. (1730)

1738. رابطه قدرت و شهوت

اذا کثرت المقدره قلت الشهوه.

در آن هنگام که توانایی بیشتر شود، اشتها (شهوت) کم شود. (1731)

1739. غلبه بر هوای نفس

هیئات!

ان یغلبنی هوای، و یقودنی جشی الی تخیر الاطعمه.

هیئات!

اگر هوای نفس، بر من پیروز شود و حرص و آز من به گزینش خوراک ها وادارم سازد.

(1732)



1740. ناجی از هوای نفس

بعثه والناس ضلال فی حیره، و خابطون فی فتنه، قد استهوتهم الالهواء.

خداوند سبحان (پیامبر صلی الله علیه و آله) را در حالی که فرستاد که مردم در وادی حیرت گمراه در آشوب مشوش و منحرف بودند و هوای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته بود. (1733)

1741. بر حذر از نفس باشید!

احذروا عبادالله!

حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله.

ای بندگان خدا!

بر حذر باشید، مانند بر حذر بودن کسی که بر نفسش پیروز است و مانع شهوترانی و ناظر به وسیله عقلش. (1734)

1742. جنگیدن با هوای نفس

رحم الله امراء ... کابر هواه، و کذب مناه.

خدا رحمت کند انسانی را که ... با هوایش به مبارزه برخاست و آرزویش را تکذیب کرد. (1735)

1743. آغاز فتنه



انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احكام تبتدع.

جز این نیست که ابتدای بروز آشوب ها و فتنه ها، هواهایی است که مورد تبعیت قرار می گیرند و احکامی است که بدعت گذاشته می شوند. (1736)

1744. پرهیز از بدگمانی

لا تکن ... تغلبه نفسه علی ما یظن، و لا یغلبها علی ما یتیقن.

از کسانی مباش که نفس او درباره آنچه که گمان دارد و بر او غالب می شود، ولی او نمی تواند درباره آن چه یقین دارد بر نفس خویشتن پیروز گردد. (1737)

1745. مخالفت با هوای نفس

فی صفة اخ له فی الله:

... و کان اذا بدعه امران ینظر ایهما اقرب الی الهوی فیخالفه.

امام در صفت برادر در راه خدایش این گونه فرمود:

... وقتی که دو کار برای وی پیش می آمد، می دید که کدام یکی از آن دو به هوی و هوس نزدیک تر بود و با آن مخالفت می کرد. (1738)

1746. ریشه کنی هوای نفس

رحم الله امراء نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه، فان هذه النفس ابعده شیء منزعا. و انها لا تزال تنزع الی معصیه فی هوی.



خدا رحمت کند کسی که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای این نفس را کندن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هوا طلبی خود میل به معصیتی دارد. (1739)

1747. بهترین حمایتگر در برابر نفس

اقول ما تسمعون، والله المستعان علی نفسی و انفسکم، و هو حسبنا و نعم الوکیل!
می گویم آن چه را که می شنوید و خدا است که از او برای نفس خود و نفوس شما یاری می طلبم و او است کفایت کننده موجودیت من و بهترین تکیه گاه هستی ما. (1740)

1748. تربیت قبل از رشد هوای نفس

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:
و اجمعت علیه من ادبک ان یكون ذلک و انت مقبل العمر و مقبل الدهر، ذو نیه سلیمه و نفس صافیه.

امام علیه السلام در وصیت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند:
تصمیم به تادیب تو گرفتم که ادب را در حالی از من بپذیری که در بهار زندگی هستی و رو به سپری کردن عمر و آینده روزگار می روی و دارای نیتی سالم و نفسی صاف و پاک هستی. (1741)

1749. عاقبت رهایی نفس



لا ترخصوا لانفسکم؛ فتذهب بکم الرخص مذاهب الظلمه، و لا تداهنوا فیهجم بکم الادهان علی المعصیه.

نفس خود را (به آن چه می خواهید) رها نکنید؛ زیرا رهایی نفس (به آن چه که می خواهید) شما را به راه های ستمکاران رهنمون می گردد. تملق و چرب زبانی نکنید که شما را به ارتکاب معصیت می کشاند. (1742)

1750. رحم به نفس خود

اعلموا!

انه لیس بهذا الجلد الرقیق صبر علی النار، فارحموا نفوسکم، فانکم قد جربتموها فی مصائب الدنیا.

آگاه باشید!

این پوست نازک بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد، پس به نفس خویش رحم کنید، که این حقیقت را در مصایب و ناگواری های دنیا آزموده اید. (1743)

1751. فراخوانده شده به هوس و گمراهی

من کتابه الی معاویه:

اما بعد اتنی منک موعظه موصله ... و کتاب امری لیس له بصر یهدیه، ولا قائد یرشده، قد دعاه الهوی فاجابه و قاده الضلال فاتبعه.

در نامه ای به معاویه:



پس از حمد و ثنای خداوندی و درود بر پیامبر و دودمان او، پندی از تو به دستم رسیده که از جملاتی به هم چسبیده، این نامه از مردی است که برای او نه بینایی هدایت کننده ای وجود دارد و نه راهنمایی که او را به رشد و کمالش برساند (نویسنده نامه) مردی است که هوی او را خوانده و او اجابتش کرده است و گمراهی او را رهبری نموده است، او هم از آن پیروی نموده است. (1744)

1852. سفارشات علی (ع) به مالک اشتر

من کتاب للاشتر:

و شح بنفسک عما لا یحل لک؛ فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت ... انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصه اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک، فانک الا تفعل تظلم! ... و تفقد امور من لا یصل الیک منهم ممن تفتحمه العیون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشیه و التواضع، فلیرفع الیک امورهم، ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه، فان هو لاء من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم، و کل فاعذر الی الله فی تادیه حقه الیه.

نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدار؛ زیرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی

از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن، اگر انصاف برقرار نکنی ستم ورزیده ای و امور کسانی از این طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می شمارند، تحت نظر بگیر و



برای رسیدگی به امور آنان مردمی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نیازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند.

سپس درباره این طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سربلند باشی. (1745)

1753. هوای نفس خوارج

قد مر بقتلی الخوارج یوم النهروان فقال علیه السلام:

بؤ ساکم، لقد ضرکم من غرکم، فقیل له:

من غرهم یا امیرالمؤمنین؟

فقال:

الشیطان المضل، و الانفس بالسوء، غرتهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.

در حالی که بر کشتگان خوارج در روز نهروان می گذشت فرمود:

بدا به حال شما!

ضرر بر شما زد آن که شما را فریب داد.

به آن حضرت گفته شد:

چه کسی آنان را فریب داد؟



فرمود:

شیطان گمراه کننده و نفس هایی که فرمان به بدی ها می دهند. این دو عامل آنان را با ارائه آرزوها فریب داد و راه های گناهان را بر آنان هموار نمود و به یاری و پیروز ساختن آنان وعده داد. در نتیجه آنان را به آتش دوزخ انداخت.

1754. محبوب ترین بنده در نزد خدا (1746)

عبادالله!

ان من احب عباد الله اليه، عبدا اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فزهر مصباح الهدى فى قلبه.

ای بندگان خدا!

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود پوشید، نتیجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت. (1747)

1755. معاویه فریب خورده هوی

من کتابه الی معاویه:

ان نفسک قد اولجتک شرا، و اقحمتک غیا، و اوردتک المهالك، و اوعرت علیک المسالك.



نامه ای است از آن حضرت به معاویه:

همانا نفس تو، تو را به شر و فساد وارد کرد و به گمراهی کشاند و در مهلکه ها غوطه ور ساخت و همه راه ها را برای تو سنگلاخ نمود. (1748)

1756. نفس خوار شده مؤمن

(المؤمن) اوسع شیء صدرا، و اذل شیء نفسا.

(مؤمن) سینه اش از هر چیزی گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیزی نزد او خوارتر است. (1749)

1757. تحذیر مالک از هوای نفس

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:

امری بتقوی الله، و ایثار طاعته ... و امره ان یکسر نفسه من الشهوات و یزعها عند الجمحات، فان النفس اماره بالسوء، الا ما رحم الله ... فاملک هواک، و شح بنفسک عما لا یحل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت.

فرمان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نخعی، وقتی که او را از والی مصر و اطراف آن ساخت:

دستور می دهد او را به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوندی بر همه چیز و (دستور می دهد) که نفس خود را از شهوت بکشد و از طغیان ها باز بدارد؛ زیرا نفس آدمی سخت به بدی وادار می کند، مگر آن که خدا رحم کند. پس هوایت را مالک باش و نفست را از



اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدارد؛ زیرا انصاف و عدالت درباره نفس، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. (1750)

1758. ثمره دیدن با چشم دل

لو رمیت ببصر قلبک نحو ما یوصف لک منها، لعزت نفسک عن بدائع ما اخرج الی الدنیا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها.

اگر با دیده دل به آن چه که از بهشت توصیف می گردد بنگری، نفس تو از آن چه در این جهان از زیبایی ها و خوشی ها و زینت های ظاهری آن وجود دارد، دوری می کند. (1751)

1759. سفارش های به شریح بن هانی

من وصیته لشریح بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام:

اعلم انک ان لم تردع نفسک عن کثیر مما تحب، مخافه مکروه؛ سمت بک الالهواء الی کثیر من الضرر. فکن لنفسک مانعا رادعا، و لنزوتک عند الحفیظه واقما قامعا.

وصیتی است از آن حضرت به شریح بن هانی موقعی که او را در مقدمه لشکر خود به سوی شام قرار داده بود:

بدان که اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چیزهایی که دوست می داری به جهت ترس از یک ناگواری باز نداری، هوی و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می کشاند، پس همواره مانع و جلوگیری نفس خویشتن باش و در هنگام خشم، آن گاه که هیجان و جهش شدید وجودت را فرا گیرد آن را بکوب و ریشه کن کن! (1752)



1760. خیرخواهی برای نفس

لا تدخروا انفسکم نصیحه.

از خیرخواهی نفس خویش خودداری نکنید! (1753)

1761. ثمره ارجمندی نفس

من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهواته.

کسی که نفس خویش را ارجمند دارد شهواتش را خوار شمارد. (1754)

1762. هوای نفس و معصیت خداوند

ما من طاعه شیء الا یاتی فی کره. و ما من معصیه الله شیء الا یاتی فی شهوه. فرحم الله امراء نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه؛ فان هذه النفس ابعث شیء منزعا. و انها لا تنزع الی معصیه فی هوی.

در هیچ چیز نمی توان خدا را معصیت کرد مگر با میل و رغبت. پس خداوند رحمت کند کسی را که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای این نفس را کردن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هوا طلبی خود، میل به معصیتی دارد. (1755)

1763. فرار از هر چیز و رسیدن به آن

ایها الناس!

کل امری لاق ما یفر منه فی فراره. (و) الاجل مساق النفس؛ و الهرب منه موافاته.



ای مردم!

هر فردی از آنچه فرار می کند در حال فرار آن را ملاقات خواهد کرد و اجل سرآمد نفس و فرار از آن رسیدن به آن است. (1756)

1764. دعوت به اصلاح نفس

ایها الناس!

تولوا من انفسکم تادیبها، و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها.

ای مردم!

به تادیب نفس خویش و اصلاح خود پردازید و نفس را از دلیری و گستاخی بر خوی ها و عادات زشت باز دارید. (1757)

1765. واعظ نفس

من کان له من نفسه واعظ، کان علیه من الله حافظ.

هر که از درون خود واعظی داشته باشد، از جانب خداوند نگهدارنده ای دارد. (1758)

1766. یاری جستن علی (ع) از خدا

الحمد لله الواصل الحمد بالنعمة بالشکر. نحمده علی آلائه، کما نحمده علی بلائه علی بلائه. و نستعینه علی هذه النفوس البطاء عما امرت به، السراع الی ما نهیت عنه.



حمد خدای راست که حمد را به نعمت ها و نعمت ها را به سپاس پیوسته است. به نعمت های خداوند همان گونه حمد می نمایم که به بلایش و کمک از او می خواهیم برای (اصلاح) این نفس های کندرو در جایی که دستور به سرعت داده شده است و شتابنده به سوی آن چه که از آن نهی شده است. (1759)

1767. ریشه کنی هوای نفس

رحم الله رجلا نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه، فان هذه النفس ابعث شیء منزعا، و انها لا تزال تنزع الی معصیه فی هوی.

خداوند رحمت کند کسی را که از شهوت هایش خودداری کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای نفس خیلی دیر ریشه کن می شود و همواره میل به گناه و معصیت دارد. (1760)

1768. حسابرسی از نفس

حاسب نفسک لنفسک، فان غیرها من الانفس لها حسیب غیرک.

به خاطر خود از خویشتن حساب بکش؛ زیرا دیگران، حسابرسی غیر از تو دارند. (1761)

1769. بقای آثار زشت لذت ها

اذکروا انقطاع اللذات، و بقاء التبعات.

به یاد داشته باشید که لذت ها پایان می پذیرد؛ ولی آثار زشت آن بر جای می ماند. (1762)

1770. المغبون من غبن نفسه



المغبون من غبن نفسه.

مغبون کسی است که به نفس خود ضرر رساند. (1763)

1771. هوای نفس و آرزوی طولانی

ایها الناس!

ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان:

اتباع الهوی، و طول الامل؛ فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق، و اما طول الامل فیسی الاخره.

ای مردم!

ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است:

پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی؛ اما پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و آرزوی طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد. (1764)

1772. تادیب نفس

طوبی لمن ذل فی نفسه، و طاب کسبه، و صلحت سریره، و حسنت خلیقه، و انفق الفضل من ماله، و امسک الفضل من لسانه، و عزل عن الناس شره، و وسعته السنه، و لم ینسب الی البدعه.

خوشا به حال کسی که نفس خود را خوار کرد و کار و کسبش را پاکیزه نمود و باطنش را آراسته و خوی خود را نیکو ساخت، زیادی مالش را بخشید و زبان را از زیاده گویی فرو



بست، و شر خود را به مردم نرساند و سنت برایش کافی بود، و خود را به نوآوری و بدعت منسوب نساخت. (1765)

1773. نفس را بکش!

قاتل هواك بعقلك.

با خرد و عقلت هوای نفس را بکش. (1766)

1774. هوای نفس و رحمت الهی

امرہ علیہ السلام:

به او (یعنی مالک اشتر) دستور می دهد که:

هوای نفس را در هم بشکنند و به هنگام وسوسه های نفس، خویشان داری کند؛ زیرا که نفس، همواره انسان را به بدی وادار می کند مگر آن که رحمت الهی شامل او می شود.

1775. سرآغاز فتنه ها (1767)

انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تبندع، یخالف فیها کتاب الله، و یتولی علیها رجال رجالا، علی غیر دین الله.

همانا سرآغاز فتنه ها پیروی از هوای نفس و حکم های خلاف شرع است که کتاب خدا با آنها مخالفت می ورزد و گروهی نیز از کسانی که راهی جز راه دین خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پیروی می کنند. (1768)

1776. نفس را گرامی دار!



اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب، فانک لن تعترض بما تبدل من نفسک
عوضاً.

نفس خود را بزرگ بشمار و از هر پستی، هر چند تو را به مقصود می رساند دوری کن؛
زیرا هرگز نمی توانی در عوض آنچه از آبرو و شخصیت در این راه می دهی بهایی به دست
آوری. (1769)

1777. مخالفت با نفس

(الی محمد بن ابی بکر):

فانت محقوق ان تخالف علی نفسک، و ان تنافح عن دینک، و لو لم یکن لک الا ساعه من
الدهر.

(به محمد بن ابی بکر):

بر تو لازم است که با خواسته های نفست مخالفت کنی و از دینت دفاع نمایی، گرچه یک
ساعت از عمرت باقی باشد. (1770)

بخش چهارم: بخل

1778. زندگی فقیران، حساب توانگران!

عجبت للبخیل یتعجل الفقر، الذی منه هرب، و یفوته الغنی الذی اياه طلب، فیعیش فی الدنیا
عیش الفقراء؛ و یحاسب فی الاخره حساب الاغنیاء.



من در شگفتم از بخیل که به سوی فقر می شتابد، فقری که از آن گریخته است و بی نیازی و ثروتی که جویای آن است به دست نمی آورد. بنابراین در دنیا همچون فقیران زیست می کند و در آخرت همانند توانگران به حساب او رسیدگی می شود. (1771)

1779. عیب حقیقی

البخل عار.

بخل عیب و ننگ است. (1772)

1780. پرهیز از مشورت با بخیل

لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر.

در مشورت بخیل را بر خویش راه مده که تو را از احسان و بخشش بازدارد و فقر و تهیدستی را برایت وعده می دهد. (1773)

1781. دوری از بخل

البخل جامع لمساوی العیوب، و هو زمام یقاد به الی کل سوء.

بخل در بردارنده بدی های هر عیبی است و افساری است که (بخیل) به وسیله آن به سوی هر بدی کشانده می شود.

1782. بخیل و شایسته ولایت نیست! (1774)

قد علمتم انه لا ینبعی ان یكون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام، و امامه المسلمین، البخیل.



شما می دانید که مسئول و زمامدار ناموس و جان و غنایم (و اموال) و احکام و پیشوایی مسلمانان، نباید شخصی بخیل باشد. (1775)

1783. توصیه به احسان

یاتی علی الناس زمان عضو، بعض الموسر فيه علی ما فی یدیه و لم یؤمر بذلك، قال الله سبحانه:

(و لا تنسوا الفضل بینکم).

زمانی سخت بر مردم فرا می رسد که آن که توانمند است بر آن چه در دست دارد سخت امساک می کند، در حالی که او به این بخل دستور داده نشده است. خداوند سبحان فرموده است:

و فضل و احسان را در میان خود فراموش مکنید. (1776)

1784. نهی از رقابت با بخیلان

یا بنی! ... ایاک و مصادقه البخیل؛ فانه یقعد عنک احوج ما تکون الیه.

(ای مردم)!

از دوستی با افراد بخیل پرهیز؛ چرا که در هنگام شدت نیاز و حاجت به او رهایت می سازد. (1777)

بخش پنجم: ستم و ستمگری

1785. زشت ترین نوع ستم



ظلم الضعیف افحش الظلم.

ستم کردن به ناتوان، زشت ترین نوع ستم است. (1778)

1786. صلاح روزگار

إذا استولى الصلاح على الزمان و اهله، ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبه فقد ظلم!

و إذا استولى الفساد على الزمان و اهله، فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر!

هرگاه صلاح و شایستگی بر روزگار و اهله حاکم شد، اگر شخصی به دیگری گمان بد ستم کرده است و هنگامی که فساد و تباهی بر زمان و اهله مستولی شده باشد، اگر کسی به دیگری خوش گمان باشد خود را فریب داده است.

1787. میزان بین خود و دیگران (1779)

یا بنی!

اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فاحبب لغيرک ما تحب لنفسک، و اکره له ما تکره لها، و لا تظلم کما لا تحب ان تظلم، و احسن کما تحب ان يحسن اليک، و استقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک.

فرزندم!

خویشتن را معیار و میزان بین خود و دیگران قرار بده، پس آن چه برای خود دوست می داری برای دیگران هم دوست بدار و آن چه برای خود نمی پسندی برای دیگران هم نپسند و همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود ستم نکن و همان طور که دوست داری به



تو نیکی شود به دیگران نیکی کن و آن چه برای خود زشت می داری، برای دیگران هم زشت بشمار و بالاخره به همان چیزی برای مردم راضی باش که برای خود راضی هستی.
(1780)

1788. بدترین توشه در قیامت

بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.

بد توشه ای است برای روز جزا، ستم کردن بر بندگان خدا. (1781)

1789. حال آغازگر ستم در قیامت

للظالم البادی غدا بکفه عضه.

آن که آغازگر ستم است فردای قیامت دستش را (از پشیمانی) به دندان بگذرد. (1782)

1790. امر به معروف و نهی از منکر

رحم الله رجلا رای حقا فاعان علیه، او رای جورا فرده، و کان عوننا بالحق علی صاحبه.

رحمت خدا بر کسی که چون حقی را دید، یاری اش کرد و چون ستمی را دید از آن جلوگیری کرد و حق را در برابر ستمگر یاری رساند. (1783)

1791. نحوه قسم ستمکار

احفلوا الظالم اذا اردتم یمینه بانه بریء من حول الله و قوته؛ فانه اذا حلف بها کاذبا عوجل العقوبه، و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم یعاجل، لانه؛ لانه قد وحدالله تعالی.



ستمکار را اگر خواستید قسم دهید به این عبارت سوگند دهید:

از حول و قوه خداوند بیزار هستم اگر چنین کنم؛ زیرا اگر به این عبارت به دروغ سوگند بخورد، در مجازاتش شتاب شود، اما اگر سوگند بخورد به:

خدایی که الهی جز او نیست در عقوبتش شتاب نشود؛ زیرا خداوند تعالی را به یگانگی یاد کرده است. (1784)

1792. سرانجام شوم ستم

الله الله فی عاجل البغی، و آجل و خامه الظلم.

خدا را، خدا را، از شتاب (کیفر) سرکشی مراقب باشید، و از سرانجام وخیم ستم بهراسید. (1785)

1793. دو عامل تباهی دین و دنیا

ان البغی و الزور یذیعان المرء فی دینه و دنیا، و یبیدیان خلله عند من یرینه.

همانا ستمگری و دروغگویی دین و دنیای آدمی را تباه می کنند و معایب او را در نظر عیب جویانش آشکار می سازند.

1794. شکست حتمی ستمکار (1786)

لا تدعون الی مبارزه، و ان دعیت الیها فاجب، فان الداعی باغ، و الباغی مصروع.

امام علیه السلام به فرزندش حضرت حسن علیه السلام فرمود:



کسی را به مبارزه دعوت نکن، اما اگر تو را به مبارزه طلبیدند، اجابت کن؛ زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار است و ستمکار در هر حال شکست خورده است. (1787)

1795. انتقام گرفتن از ستمگر

ایها الناس!

اعیونی علی انفسکم، و ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لا قودن الظالم بخزامتہ حتی اورده منهل الحق و ان کان کارها.

ای مردم!

مرا برای اصلاح نفوس خودتان یاری کنید و سوگند به خدا داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ستمکاران را می گیرم و او را تا چشمه سار حق می کشانم اگرچه او نخواهد. (1788)

1796. در این روزگار خوش بین مباش!

إذا استولی الفساد علی الزمان و اهله، فاحسن رجل الظن برجل، فقد غرر!

هرگاه نادرستی بر روزگار و مردم آن چیره گردد و با چنین وضعی انسانی به انسان دیگر خوش بین باشد، بی گمان فریب خورده است. (1789)

1797. مغلوب حقیقی

ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب.



کسی که به ارتکاب گناه پیروز شود (در حقیقت) پیروز نباشد و کسی که با ستم غلبه کند (در واقع) مغلوب است.

1798. مقتول تیغ ستم (1790)

من سل سیف البغی قتل به.

آن کس که تیغ ستم بر کشد، خود با آن کشته شود. (1791)

1799. گناهکار بودن ستمگر

من بالغ فی الخصومه اثم، و من قصر فیها ظلم.

هر کس در دشمنی شدت به خرج بدهد، مرتکب گناه شده و کسی که کوتاهی کند ستم ورزیده است. (1792)

1800. انواع ستم

الا و ان الظلم ثلاثه:

فظلم لا یغفر، و ظلم لا یترک، و ظلم مغفور لا یطلب. فاما الظلم الذی لا یغفر فالشک بالله، قال الله تعالی:

(ان الله لا یغفر ان یشرک به). و اما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات، و اما الظلم الذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضا.

آگاه باشید!



ستم بر سه نوع است:

ستمی که هرگز بخشیده نمی شود، ستمی که بدون مجازات نمی ماند و ستمی که بخشیده می شود و بازخواست ندارد، اما ستمی که بخشیده نمی شود شرک به خداست که می فرماید:

همانا خداوند شرک به خود را نمی آمرزد اما ستمی که بخشیده می شود، ستمی است که انسان با لغزش ها (و ارتکاب گناهان صغیره) به خود روا می دارد و اما ستمی که بدون مجازات نمی ماند، ستمگری بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است. (1793)

1801. اتمام حجت بر امام علی (ع)

لولا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقیتم حبلها علی غاربها.

اگر نبود همایش آن جمعیت انبوه و این که با وجود یار و یاور حجت تمام است و اگر نبود که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده آرام ننشینند و بدان رضایت ندهند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم. (1794)

1802. پرهیز از ستمگری

لزیاد بن ابیه و قد استخلفه لعبد الله بن العباس علی فارس و اعمالها، فی کلام طویل کان بینهما، نهاه فیہ عن تقدم الخراج:



استعمل العدل، واحذر العسف و الحيف، فان العسقف يعود بالجلاء، والحيف يدعو الى السيف.

وقتی زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس کارگزار فارس کرد، در ضمن سخنرانی مفصل او را از گرفتن خراج اضافی منع کرد و فرمود:

عدل و داد را به کار بند و از سختگیری و بیداد پرهیز؛ زیرا سختگیری ناروا مردم را آواره می کند و ستمگری مایه شورش و خونریزی می شود. (1795)

1803. ستمگران دنیا طلب

لما نهضت بالامر نکث طائفه، و مرقت اخری، و قسط آخرون:

کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول:

(تلك الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فساد و العاقبه للمتقین) بلی!

والله لقد سمعوها و عوها، و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها.

چون خلافت را به دست گرفتم، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین خارج شدند و دسته ای دیگر ستم پیشه کردند؛ گویی این سخن خدای سبحان را نشنیدند که:

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزگاران است. آری!

سوگند به خدا که آن را شنیدند و فهمیدند؛ اما دنیا در چشم آن ها زیبا شد و زیب و زیورهای آن خوشایندشان گردید. (1796)



1804. پرهیز از ستمگری

الله الله فی عاجل البغی، و آجل وخامه الظلم، و سوء عاقبه الکبر.

بر حذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت کبر. (1797)

1805. زودی بازخواست ستمکار

سینتقم الله ممن ظلم، ما کلا بما کل، و مشربا بمشرب، من مطاعم العلقم و مشارب الصبر و المقر.

زود باشد که خداوند از کسی که ظلم کرده است انتقام بکشد، درباره خوراک و آشامیدنی که با ستم به خود اختصاص داده است، به وسیله خوراک های تلخ و شرنگبار و آشامیدنی های چون صبر تلخ زهر آگین. (1798)

1806. بیزاری از ستم

اعجب من ذلک طارق طرقنا بملفوفه فی وعائها، و معجونه شنتتها، کانما عجت بریق حیه اوقیئها، فقلت:

اصله، ام زکاه، ام صدقه؟

فذلک محرم علینا اهل البیت، فقال:

لا ذا و لا ذاک، و لکنها هدیه.



فقلت:

هبلتک الهبول!

اعن دین الله اتیننی لتخدعنی؟

امختبط انت ام ذو جنه، ام تهجر؟

والله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها، علی ان اعصى الله فی نمله اسلبها جلب شعیره
ما فعلته.

(آن جا که از ستم بیزاری می جوید، می فرماید:

(شگفت تر از این، قصه آن شخصی است که شبانگاهی در خانه ما را کوبید و در دستش
ظرف سرپوشیده (پر از حلوایی لذیذ) بود، چنانش ناخوش نفرت داشتم که گویی با آب
دهان یا استفراغ ماری در آمیخته است؟

به او گفتم:

آیا این صله است یا زکات یا صدقه؟

زیرا که این ها بر ما خاندان حرام است!

گفت:

نه این است و نه آن. بلکه هدیه ای است.

گفتم:



زن فرزند مرده (مادرت) بر تو بگریه!

آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرا بفریبی؟

ابله شده ای یا دیوانه، یا هذیان می گویی؟

سوگند به خدا، که اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر افلاک آن هاست به من دهند تا با بیرون کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای خدا را نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد.
(1799)

1807. مهلت دادن به ستمگر

لئن امهل الظالم فلن يفوت اخذه، و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه، و بموضع الشجی من مساع ريقه.

اگر هم خداوند به ستمکار مهلت بدهد، گرفتن و کیفر خداوندی از او فوت نمی گردد و خداوند در گذرگاه ستمکار در کمین است و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرورفتن آب دریغ دارد هشیار

باشید. (1800)

1808. انتقام گرفتن از ستمگر

فی وصيته للحسين عليهما السلام:

كونا للظالم خصما، و للمظلوم عوناً.



دشمن ستمگر و یاور مظلوم باشید. (1801)

1809. پرهیز از ستمگری

و اقدموا علی الله مظلومین، و لا تقدموا علیه ظالمین.

به بارگاه خدا، ستمدیده وارد شوید و ستمکار وارد نشوید. (1802)

1810. پشیمانی ستمگر

یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم!

روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم. (1803)

1811. پرهیز از ستمگری

و الله لان ایت علی حسک السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی
الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد، و غاصبا لشیء من الحطام، و کیف اظلم احدا
لنفس یسرع الی البلی ققولها، و یطول فی الثری حلولها!؟

سوگند به خدا، اگر شب را در حال بیداری روی خار سعدان به صبح برسانم، یا بسته در
زنجیرهای آهنین و سنگین بار کشیده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را
در روز قیامت ملاقات کنم، در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته ام و چیز بی
ارزشی از پس مانده های گاه و علف دنیا را غصب نموده باشم. چگونه ظلم روا بدارم به
کسی، به خاطر نفسی که برگشت آن به سرعت برای پوسیدن است و قرار گرفتنش در خاک
طولانی. (1804)



1812. ستم، خانمان برانداز است!

لیس شیء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نعمته من اقامه علی ظلم؛ فان الله سمیع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد.

(آگاه باش که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیدگان است، و در کمین ستمکاران. (1805)

1813. بدترین توشه قیامت

بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.

بدترین توشه ها برای روز قیامت، ظلم و ستم بر بندگان خداست. (1806)

1814. فرجام صبر بر ستم

فیما یشیر فیه الی ظلم بنی امیه:

حتی یکون اعظمکم فیها عناء احسنکم بالله ظنا، فان اتاکم الله بعافیة فاقبلوا، و ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین.

امام علی علیه السلام در خطبه ای که به آن اشاره به ظلم بنی امیه می کند می فرماید. در حکومت بنی امیه هر کس به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه رنج و مصیبت بیند. پس اگر خداوند عاقبت و سلامتی بخشید، قدرشناس باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا گشتید، شکیبا باشید که سرانجام پیروزی با پرهیزگاران است. (1807)



1815. نزدیکتر به انتقام خداوندی

من کتابه للاشتر حین و لاه مصر:

ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر:

پرهیز از خون ها و ریختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زیرا هیچ چیزی به انتقام خداوندی نزدیک تر و از نظر نتایج وخیم تر و برای نابود کردن نعمت خداوندی موثرتر و برای منقرض ساختن روزگار دولت، قاطع تر از خونریزی به ناحق وجود ندارد. (1808)

1816. زورگویی و ستم

الله الله فی عاجل البغی، و اجل وخامه الظلم، و سوء عاقبه الکبر، فانها مصیده ابلیس العظمی، و مکیده الکبری؛ التي تساور قلوب الرجال مساوره السموم القاتله. فما تکدی ابداء، و لا تشوی احدا، لا عالما لعلمه، و لا مقلا فی طمره.

برحذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت کبیر؛ زیرا کبر دام بزرگ و گسترده شیطان و ابزار بزرگ حيله های او است که همانند زهرهای کشنده که در بدن انسان ها نفوذ می کند در دل های مردان وارد می گردد. شیطان در کارهای خود علیه فرزندان آدم هرگز ناتوان نشود و کسی را از روی خطا رها نکند، نه عالمی را به جهت علمش و نه بینوایی را که لباس فقر پوشیده است. (1809)

1817. زمامداران ستمگر



من کتابه الی اهل مصر:

اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عبادہ خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین حزبا.

در نامه خود به مردم مصر می فرماید:

می ترسم حکومت این امت را نابخردان و خطاکاران به دست بگیرند، پس مال خداوندی را برای خود و در میان خود به جریان بیاورند و بندگان خدا را برده های خود بدانند و با شایستگان جامعه تخصم و پیکار به راه اندازند و مردمان منحرف را حزب خود تلقی نمایند.
(1810)

1818. شرکت در امور

ایها الناس!

انما یجمع الناس الرضا، و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد، فعمهم الله بالعذاب لعموه بالرضا.

ای مردم!

راضی بودن و ناراضی بودن به کاری، مردم را در آن کار شریک می گرداند، ناقه ثمود را تنها یک مرد پی کرد؛ اما خداوند همه قوم ثمود را عذاب داد؛ زیرا همه به کار آن مرد راضی بودند. (1811)

1819. رسیدگی به ستمدیدگان



من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف، و التنفيس عن المكروب.

رسیدن به فریاد ستمدیده و زدودن غم اندوهناک، از کفاره های گناهان بزرگ است.
(1812)

بخش ششم: خودبینی و تکبر

1820. گناه برتر از نیکی

سيئه تسوء كك، خير عندالله من حسنه تعجبك.

گاهی که تو را ناراحت (پشیمان) سازد، نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور سازد. (1813)

1821. دوری از کبر

الله الله في كبر الحميه و فخر الجاهليه، فانه ملاقح الشنان، و منافخ الشيطان، التي خدع بها الامم الماضيه، و القرون الخاليه.

خدا را!

خدا را!

از کبر تعصب آمیز و تفاخر جاهلی، که آن مرکز پرورش کینه و جایگاه وسوسه های شیطان است که ملت های پیشین و امت های قرون گذشته را فریفته است. (1814)

1822. ذلت جباران



ان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.

خداوند هر جباری را ذلیل و هر خودپسندی را خوار می سازد. (1815)

1823. آفت عقل

اعلم ان الاعجاب ضد الصواب، و افه الالباب.

بدان که خودبینی ضد حق و راستی است و آفت عقل و خرد است. (1816)

1824. از اعمال ناپسند بر حذر باش!

احذر كل عمل یرضاه صاحبه لنفسه، و یكره لعامه المسلمین.

از انجام هر عملی که صاحبش آن را پسند خود داند و در نزد مسلمانان ناپسند باشد، بر حذر باش. (1817)

1825. هر چه بر خود پسندی بر دیگران هم!

من نظر فی عیوب الناس، فانكرها، ثم رضیها لنفسه، فذلک الاحمق بعینه.

هر که عیب های مردم را دید و بر آن ها نپسندید، پس همان را بر خود پسندید بعینه احمق است. (1818)

1826. مانع افزودن

الاعجاب یمنع الازدیاد.

عجب و خودبینی مانع زیاد کردن و افزودن است. (1819)



1827. ترسناک ترین وحشت

ان ... اوحش الوحشه العجب.

یکی از ترسناک ترین وحشت ها، عجب و خودپسندی است. (1820)

1828. تعجب از کبر متکبر

عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه، و یکون غذا جیفه.

در شگفتم از متکبر، که دیروز نطفه (بی ارزشی) بود و فردا مردار گندیده ای است. (پس تکبر چرا؟) (1821)

1829. غرور طاووس

یمشی مشی المرح المختال، و يتصفح ذنبه و جناحیه، فیهقه ضاحکا لجمال سرباله.

طاووس همچو موجودی متکبر که به حسن خود می نازد گام برمی دارد و در زیبایی دم و دو بال خود، اندکی می نگرد، سپس با قهقهه می خندد و این قهقهه برای زیبایی جامه و رنگ آمیزی بال های وی است. (1822)

1830. حسودان خرد

عجب المرء بنفسه، احد حساد عقله.

عجب و خودپسندی مرد، یکی از حسودان خرد اوست. (1823)

1831. تنهایی هراس انگیز



لا وحده او حش من العجب.

هیچ تنهایی هراس آورتر از خودبینی نیست. (1824)

1832. فرورفتن در گناهان

الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم فى الذنوب.

حرص، کبر و حسد، انسان را به فرورفتن در گناهان فرا می خواند. (1825)

1833. قوم پاک علی (ع)

انى لمن قوم لا تاخذهم فى الله لومه لائم ... لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون.

همانا من از قومی هستم که سرزنش هیچ سرزنش کننده ای آنان را در راه خدا از کار باز نمی دارد، نه تکبر می ورزند و نه بلندگرایان اند و نه مردم را به زنجیر می کشند و نه فساد در روی زمین به راه می اندازند. (1826)

1834. آثار تکبر

استعیدوا بالله من لواقع الكبر، كما تستعیدونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله فى الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه انبيائه و اوليائه. و لكنه سبحانه كره اليهم التكبر، و رضى لهم التواضع.

از آثار بدی که تکبر در دل ها می گذارد به خدا پناه ببرید، همان گونه که از حوادث روزگار به او پناه می برید و اگر قرار بود خداوند به یکی از بندگانش اجازه دهد کبر ورزد،



به پیامبران و اولیای مخصوصش اجازه می داد، ولی تکبر را برای همه منفور شمرده و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندیده است. (1827)

1835. انسان گستاخ

ما جراک علی ذنبک، و ما غرک بربک، و ما انسک بهلکه نفسک؟

ای انسان!

چه چیز تو را به گناه کردن گستاخ کرده و چه چیز تو را در مقابل پروردگارت به غرور واداشته و چه چیز تو را به تباه کردن خویش خو داده است؟ (1828)

1836. خطای گناهکار

یا ایها الانسان، ما جراک علی ذنبک ... اما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرک؟

هان!

ای انسان!

چه چیز تو را در گناه ورزی گستاخ کرده است ...؟!

چرا همچنان که به دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی؟ (1829)

1837. نخستین آدم متکبر



لا تكونوا كالمتكبر على ابن امه من غير ما فضل جعله الله فيه سوى ما الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد، و قدحت الحميه في قلبه من نار الغضب، و نفخ الشيطان في انفه من ريح الكبر الذي اعقبه الله به الندامه.

مانند قایل مباشید که به فرزند مادرش (برادرش هابیل) تکبر ورزید، بدون فضیلتی که خدا به او داده باشد، جز این که او خود را بزرگ پنداشت؛ زیرا حسد او را به عداوت با برادرش واداشت و تعصب در دل او آتش غصب را شعله ور ساخت و شیطان در بینی او از باد کبر دمید که پشیمانی را به دنبال داشت. (1830)

1838. سرپوش عیوب

المساله خباء العیوب، و من رضی عن نفسه کثر الساخط علیه.

سوال کردن سرپوش عیب ها است و آن کس که از خود راضی باشد، دشمنانش زیاد خواهند شد. (1831)

1839. خودپسند مباش!

لا تکن ممن ... یعجب بنفسه اذا عوفی، و یقنط اذا ابتلی.

مباش از کسانی که خود را می پسندد و از خویشان خوشش می آید، وقتی که در عافیت به سر می برد و مایوس می گردد در موقعی که مبتلا شود. (1832)

1840. آفت خودپسندی

من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:



ایاک و الاعجاب بنفسک، و الثقة بما يعجبک منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين.

امام علی علیه السلام در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید:

از خودپسندی و اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به ستایش دیگران از تو پرهیز کن؛ زیرا این کارها بهترین فرصت ها را به شیطان می دهد تا کارهای خوب نیکوکاران از نظر تو نابود گردد. (1833)

1841. مبارزه با شیطان

اطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه؛ فانما تلک الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشيطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته. و اعتمدوا وضع التذلل علی رووسکم، و القاء التعزز تحت اقدامکم، و خلع التکبر من اعناقکم. و اتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس.

خاموش کنید آن آتش های عصبیت و کینه های جاهلیت را که در دل هایتان مخفی است؛ زیرا آن عصبیت در شخص مسلمان از وسوسه های شیطان و نخوت و افسارها و دمیدن ها و تلقینات او است. تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و نخوت را زیر پا محو و نابود بسازید. خودپرستی و خودستایی را از گردن هایتان در آورید. فروتنی را ما بین خود و دشمنان شیطان و لشکریانش قرار دهید. (1834)

1842. جزای متکبرین نزد خدا

اترجو ان يعطیک الله اجر المتواضعین و انت عنده من المتکبرین!؟



آیا تو امید داری که خداوند، پاداش مردمان فروتن را به تو عطا کند، در حالی که تو در نزد او از مردمان متکبر و گردنکش بوده باشی؟ (1835)

1843. پرده ای از غرور

بینکم و بین الموعظه، حجاب من الغره.

میان شما و نصیحت، پرده ای از غرور است. (1836)

1844. غرور و تکبر

اعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل وجهده الجهد ... عن کبر ساعه واحده. فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصيته؟!

عبرت بگیری از کاری که خداوند درباره شیطان انجام داد؛ زیرا عمل طولانی و کوشش جدی او را به جهت تکبر در یک ساعت (زمانی اندک) پوچ ساخت. کیست که بعد از شیطان مانند معصیت شیطان را مرتکب شود و در پیشگاه خداوند سالم بماند؟ (1837)

1845. خودبینی را کنار بگذار!

ضع فخرک، و احطط کبرک، و اذکر قبرک.

تفاخر را کنار بگذار و تکبر را فرو ریز و به یاد قبرت باش. (1838)

بخش هفتم: زنا

1846. حکمت تحریم زنا



فرض الله ... ترك الزنا تحصينا للنسب، و ترك اللواط تكثيرا للنسل.

خداوند واجب فرمود ترك زنا را برای حفظ اصل و نسب و ترك لواط را برای زیاد شدن نسل. (1839)

1847. نهی از زنا

ما زنی غیور قط.

غیرتمند، هرگز زنا نمی کند. (1840)

بخش هشتم: نفی فخر فروشی

1848. مردگان مایه عبرت نه فخر

بعد تلاوته الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر:

افبمصارع آبائهم یفخرون!

ام بعدید الهلکی یتکاثرون!

یرتجعون منهم اجسادا خوت، و حرکات سکنت. و لان یکونوا عبرا، احق من ان یکونوا مفتخرا!

بعد از تلاوت آیه تفاخر به بیشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جایی که به دیدن گورها رفتید. فرمود:

آیا به گورهای پدرانشان افتخار می کنند؟



یا به فزونی شمار هلاک شدگان (خود) به هم می نازند؟

از پیکرهایی که بی جان و متلاشی شده اند و از حرکت هایی که آرام گرفته اند، بازگشت به این جهان را چشم دارند، حال آن که آن مردگان مایه عبرت باشد سزاوارتر است تا باعث فخرفروشی. (1841)

1849. تکبر را دور بریز!

ضع فخرک، و احطط کبرک، و اذکر قبرک.

فخر فروشی را کنار بگذار و تکبر را فرو نه و به یاد قبرت باش. (1842)

1850. آدمیزاد را چه به فخرفروشی!؟

ما لابن آدم و الفخر:

اوله نطفه، و آخره جیفه، و لا یرزق نفسه، و لا یدفع حتفه.

آدمیزاد را چه به فخرفروشی! (آدمیزادی که) آغازش نطفه ای است و فرجامش مرداری. نه می تواند خود را روزی دهد و نه می تواند جلو مرگ خود را بگیرد. (1843)

1851. مرز ستودن و چاپلوسی

الثناء با کثر من الاستحقاق ملق.

ستودن کسی بیش از آن چه او شایسته است چاپلوسی است. (1844)

بخش نهم: تعصب



1853. غیرت نابجا

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

ایاک و التغایر فی غیر موضع غیره، فان ذلك يدعو الصحیحه الی السقم.

در سفارش به فرزند خود حسن علیه السلام می فرماید:

از غیرت نا به جا (نسبت به زنان) پرهیز که آن زن سالم را به بیماری می کشاند و پاکدامن را به بدگمانی (و اندیشه گناهکاری). (1845)

1853. پشیمانی به دنبال عصبانیت

الجده ضرب من الجنون، لان صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم.

تندخویی بی مورد نوعی دیوانگی است؛ زیرا که تندخو پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است. (1846)

1854. پیشوای متعصبان

فی ذم ابلیس:

فافتخر علی آدم بخلقه، و تعصب علیه لاصله. فعدو الله امام المتعصبین، و سلف المستکبرین، الذی وضع اساس العصبیه، و نازع الله رداء الجبریه. و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل.

امام علی علیه السلام در نکوهش ابلیس می فرماید:



به سبب آفرینش خود از آتش بر آدم فخر فروخت و به خاطر اصل و گوهرش علیه او عصبیت ورزید. پس، این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران و خود بزرگ بینان است و همو عصبیت را پایه گزاری کرد و بر سر ردای جبروتی و کبریا با خدا به کشمکش برخاست و جامه عزت و نخوت که خاص خداوند است پوشید و نقاب فروتنی را به دور افکند. (1847)

1855. آیا غیرت ندارید؟

ما تنتظرون بنصرکم ربکم؟

اما دین یجمعکم، و لا حمیه تحمشمکم؟!

امام علی علیه السلام در خطبه ای که طی آن مردم را به یاری خویش فراخواند، می فرماید:
برای یاری دادن پروردگارتان منتظر چه هستید؟

آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت و تعصبی نیست که شما را تکان دهد؟

1856. دافع اندیشه صحیح (1848)

اللجاجة تسل الرأى.

ستیزه جویی و پافشاری تعصب آمیز و بدون دلیل اندیشه صحیح را از میان می برد. (1849)

1857. تعصب پسندیده

و قال علیه السلام فى الخطبه القاصعه:



و لقد نظرت فما وجدت احدا من العالمین يتعصب لشيء من الاشياء الا عن عله تحتمل تمويه حجه تليط بعقول السفهاء غيركم. فانكم تتعصبون لامر ما يعرف له سبب و لا عله. اما ابليس فتعصب على آدم لاصله. و طعن عليه في خلقته، فقال:

انا نارى و انت طيىى. و اما الاغنياء من مترفه الامم فتعصبوا لاثار مواقع النعم. فقالوا:

نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين فان كان لابد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم الخصال، و محامد الافعال، و محاسن الامور التى تفاضلت فيها المجداء و النجاء من بيوتات العرب و يعاسب القبائل؛ بالاخلاق الرغيبه، و الاحلام العظيمة، و الاخطار الجليله، و الاثار المحموده. فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعه للبر، و المعصيه للكبر، و الاخذ بالفضل، و الكف عن البغى، و الاعظام للقتل، و الانصاف للخلق، و الكظم للغیظ، و اجتناب الفساد فى الارض.

امام على عليه السلام در خطبه قاصعه مى فرمايد:

من نگريستم، اما احدى از جهانيان را نيافتم كه درباره چيزى تعصب ورزد، مگر اين كه تعصب او علتى داشت كه نادانان را به اشتباه مى افكند، يا دليلى كه به اندیشه نابخردان مى چسبد؛ جز شما كه براى چيزى تعصب به خرج مى دهيد، كه هيچ سبب و علتى برايش شناخته نمى شود. اما ابليس به خاطر اصل و گوهر خویش در برابر آدم عصبيت نشان داد و بر او به دليل خلقتش از گل خرده گرفت و گفت:

من از آتشم و



تو از گلی، و اما توانگران و امت های مرفه و عیاش، به خاطر فراوانی نعمت (اموال و اولاد) تعصب ورزیدند و گفتند که:

ما دارایی ها و فرزندان بیشتری داریم و هرگز به عذاب گرفتار نخواهیم شد.

پس، اگر چاره ای از داشتن تعصب نیست، باید تعصبتان به خاطر خصلت های والای انسانی و کردارهای پسندیده و امور نیکویی باشد که خاندان های شرافتمند و بزرگوار و دلیر عرب و بزرگان و مهتران قبایل در آن ها بر یکدیگر برتری می جستند؛ یعنی خلق های پسندیده بردباری به هنگام خشم فراوان و کردار و رفتار زیبا و درست و خصلت های نیکو تعصب به خرج دهید، خصلت هایی چون:

نگاهداشت حق و حرمت همسایگی و پابندی به عهد و پیمان ها و فرمان بردن از نیکی ها و مخالفت با تکبر و گردن فرازی و اقدام به احسان و نیکو کاری و خویشنداری از زور گویی و تجاوز و بزرگ شمردن قتل نفس و انصاف داشتن با مردم و فرو خوردن خشم و دوری از ایجاد تباهی در جامعه. (1850)

1858. تعصب پسندیده

اما دین یجمعکم؟!

و لا حمیه تشحذکم!

او لیس عجبا ان معاویه بدعو الجفاه الطغام فیتبعونه علی غیر معونه و لا عطاء.

آیا دینی نیست که شما را گردهم آورد و غیرت و تعصبی وجود ندارد که شما را برانگیزد؟



آیا شگفت نیست که معاویه آن مردمان خشن فرومایه را فراخواند و بی آنکه به آن ها کمک و بخششی کند، از او پیروی می کنند. (1851)

بخش دهم: خشم

1859. خشم برای خدا

من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر لما ولی علیهم الاشر:

من عبدالله علی امیرالمومنین الی القوم الذین غضبو الله حین عصی فی ارضه، و ذهب بحقه ...

در نامه ای به مصریان آن گاه که مالک اشتر را بر آن ها گماشت، فرمود:

از بنده خدا امیر مومنان، به مردمی که چون خداوند در زمینش نافرمانی شد و حقش پایمال گشت، برای او خشم آمدند ... (1852)

1860. سبک مغزی شیطان

ایاک و الغصب فانه طیره من الشیطان.

از غضب به دور باش؛ زیرا خشم از سبک مغزی های شیطان است. (1853)

1861. بردباری هنگام خشم

من کتاب له الی الحارث الهمدانی:



و اکظم الغیظ، و تجاوز عند المقدره، و احلم عند الغضب، و اصفح مع الدوله، تکن لک العاقبه.

در نامه ای به حارث همدانی می فرماید:

خشم را فرو خور و به هنگام توانایی، گذشت کن و در هنگام عصبانیت، بردبار باش و در وقت چیرگی، ببخشای تا سرانجامت نیکو باشد. (1854)

1862. دنیا سرای جاودان نیست!

الا و ان هذه الدنيا التي اصبحتم تتمونها و ترغبون فيها، و اصبحت تغضبكم و ترضيكم، ليست بداركم.

بدانید این دنیایی که آرزومند آن شده اید و بدان رغبت می ورزید و او شما را گاه به خشم می آورد و گاه خشنود می سازد، سرای (همیشگی) شما نیست. (1855)

1863. مکان صحیح خشم

و قال عليه السلام لاصحابه:

قد ترون عهد الله منقوضه فلا تغضبون، و انتم لنقض ذمم آبائكم تانفون!

به یاران خود فرمود:

شما پیمان های خدا را شکسته می بینید، اما به خشم نمی آید، در حالی که از شکسته شدن پیمان های پدرانتان به غیرت می آید و ناراحت می شوید. (1856)



1864. تحذیر از خشم

احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.

از خشم بر حذر باش؛ زیرا از لشکریان بزرگ شیطان است. (1857)

1865. نزدیکی غضب الهی

فی الخطبه القاصعه:

و ان عند کم الامثال من باس الله و قوارعه، و ایامه و وقائعه، فلا تستبطنوا وعیده جهلا باخذه،
و تهاونا ببطشه، و یاسا من باسه.

شما در گذشتگان نمونه هایی را از غضب خداوند و کیفرهای کوبنده و حوادث نابود کننده
و روزگارها و وقایع شدید و مهلک می دانید. پس تهدید خداوندی را از روی نادانی به
گرفتاری خود در دست قدرت او و ناچیز انگاشتن کیفر او و احتمال ندادن غضب او دیر
تلقی نکنید. (1858)

1866. زمان فرو نشاندن خشم

متی اشقی غیظی اذ غضبت؟

احین اعجز عن الانتقام فیقال لی:

لو صبرت؟

ام حین اقدر علیه فیقال لی لو عفوت.



به هنگامی که خشمگین شوم کی خشمم را فرو بنشانم؟

آیا هنگامی که از انتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می شود:

بهتر است صبر کنی؟

یا هنگامی که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود:

بهتر است گذشت کنی؟ (1859)

1867. نشانه خشونت

من الخرق المعالجه قبل الامکان، و الاناه بعد الفرصه.

از نشانه های خشونت، شتاب پیش از فراهم آمدن وسایل و بی حالی بعد از آمدن فرصت است. (1860)

1868. از انواع جنون

الحده ضرب من الجنون، لان صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم.

غضب (تندخویی) نوعی از جنون است؛ چرا که گرفتار بدان از کرده خود پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود جنونش مسلم است. (1861)

1869. نابخشودنی بودن گناه خشم



ان من عزائم الله في الذكر الحكيم، التي عليها يثيب و يعاقب، و لها يرضى و يسخط، انه لا ينفع عبدا و ان اجهد نفسه و اخلص فعله ان يخرج من الدنيا، لا قيا ربه بخصله من هذه الخصال لم يتب منها:

ان يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، او يشفي غيظه بهلاك نفس.

همانا از جمله احكام مهم خداوند در قرآن كريم كه به واسطه آن ها پاداش و كيفر مي دهد و به سبب آن ها خشنود و ناخشنود مي شود، اين است كه چنان چه بنده با يكي از اين خصلت ها از دنيا به ديدار پروردگارش برود و از آن ها توبه نكرده باشد، هرچند در عبادت خود را به زحمت انداخته و عملش را (براي خدا) خالص گردانیده باشد، هيچ سودي نبرد در عبادتي كه خدا بر او واجب کرده است براي شريك قرار دهد، يا با كشتن كسي، خشم خود را فرو بنشانند.

1870. بر نابكاران خشم گير! (1862)

من شني الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و ارضاه يوم القيامه.

هر كه با نابكاران دشمني ورزد و براي خدا خشم گيرد، خداوند به خاطر او خشم گيرد و روز قيامت خشنودش گرداند.

بخش يازدهم: بدعت (1863)

1871. دنبال بدعت نباشيد!

فلا تكونوا انصاب الفتن، و اعلام البدع؛ و الزموا ما عقد عليه جبل الجماعه، و بنيت عليه ارکان الطاعه.



از نشانه (یاور) فتنه ها و پرچم ها بدعت ها نباشید و آن چه را که پیوند اجتماع به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن بنا شده، بر خود لازم شمارید. (1864)

1872. خلاف برهان سنت

انما الناس رجالان:

متبع شرعه شریعه و مبتدع بدعه، لیس معه من الله سبحانه برهان و سنه، و لا ضیاء حجه.

مردم دو دسته اند:

پیرو شریعت و پدید آورنده بدعت که او را نه برهانی از سنت است و نه چراغی روشن از دلیل و حجت. (1865)

1873. بدترین کارها

ما احدثت بدعه الا ترک بها سنه. فاتقوا البدع و الزموا المهيع. ان عوازم الامور افضلها، و ان محدثاتها شرارها.

هیچ بدعتی ایجاد نشود مگر آن که با سنتی متروک گردد، بنابراین از بدعت گذاری پرهیزید. پای بند راه مستقیم باشید، و کارهای اصیل پیشین (و آیین پاک حق) که صحت و درستی آن مورد تردید نیست برترین کارهاست و بدعت ها بدترین کارهاست. (1866)

بخش دوازدهم: گمراهی و گمراه کنندگان

1874. زندگی با نادانی، مرگ با گمراهی

الی الله اشکو من معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا.



از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند و در گمراهی جان می دهند به خدا شکایت می برم. (1867)

1875. نفس گمراه

لا ترخصوا لا نفسکم؛ فتذهب بکم الرخص مذاهب الظلمه و لا تداهنوا فیهجم بکم الادهان علی المعصیه.

به نفس های خود رخصت (و امان) ندهید که این رخصت ها شما را به گمراهی می کشاند و سهل انگاری و مسامحه نکنید که مسامحه کردن شما را به سوی معصیت می برد. (1868)

1876. پیروان شیطان

قال علیه السلام و قد مر بقتلی الخوارج یوم النهروان:

یوسا لکم!

لقد ضرکم من غرکم، فقیل له:

من غرهم یا امیرالمومنین؟

فقال:

الشیطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرنهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.

در هنگام گذر بر کشتگان خوارج در روز نهروان فرمود:



ای تیره بختان!

آن کس که فریبتان داد به شما زیان رساند.

عرض شد:

ای امیرالمومنین!

چه کسی فریبتان داد؟

فرمود:

شیطان گمراه کننده و نفس های فرمان دهنده به بدی آنان را به آرزوهای خام فریب داد و میدان نافرمانی و گناه را برای آنان گسترده و نوید پیروزشان داد و سپس در آتش فرو فکندشان. (1869)

1877. موجبات گمراهی

من لا یستقیم به الهدی، یجربه الضلال الی الردی.

کسی که هدایت او را از انحراف باز ندارد، گمراهی او را به رذالت می اندازد. (1870)

1878. زارعین زیانکار

زرعوا الفجور، و سقوه الغرور، و حصدوا الثبور.

تخم گناه کاشتند و با آب غفلت و فریب آبیاری اش کردند و هلاکت درویدند. (1871)



1879. شوربخت واقعی

یا لها حسره علی کل ذی غفله ان یکون عمره علیه حجه، و ان تودیہ ایامه الی الشقوه!
ای دریغا بر هر غافلی که عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهای عمرش، او را به سوی
شوربختی کشاند. (1872)

1880. ترس موسی (ع)

لم یوجس موسی علیه السلام خیفه علی نفسه، بل اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال.
موسی علیه السلام هرگز بر خود نترسید؛ بلکه از چیره گشتن نادانان و پیروز شدن گمراهان
ترسید. (1873)

1881. قوی ترین شاعران

و قال علیه السلام لما سئل عن اشعر الشعراء:
ان القوم لم یخرجوا فی حلبه تعرف الغایه عند قصبته، فان کان و لابد فالملك الضلیل.
امام علی علیه السلام، در پاسخ به این پرسش که قوی ترین شاعران کیست، فرمود:
این جماعت در میدان مسابقه ای که خط پایانش معلوم باشد نتاخته اند، اما اگر ناچار بخواهیم
قوی ترین شاعران را معلوم سازیم، او آن پادشاه بسیار گمراه (امروالقیس) است. (1874)

1882. یاران گمراهان



... هو فی مهله من الله يهوى مع الغافلين، و يغدو مع المذنبين، بلا سبيل قاسد و لا امام قائد، حتى اذا كشف لهم عن جزاء معصيتهم، و استخرجهم من جلايب غفلتهم، استقبلوا مدبرا، و استدبروا مقبلا، فلم ينتفعوا بما ادر كوا من طلبتهم، و لا بما قضاوا من و طرهم.

(در وصف شخص غافل می فرماید):

او در این چند صباحی که خداوند مهلتش داده است، با غافلان سرگرم و روز خود را با گناهکاران سپری می کند، بی آنکه راه راستی را ببیند و پیشوایی راهنما داشته باشد ... تا آن که خداوند کیفر گناهانشان را به آنان نشان داد و از پس پرده های غفلت بیرونشان آورد، به آن چه بدان پشت کرده بودند (مرگ و آخرت) روی نهادند و به آن چه بدان روی آورده بودند (دنیا) پشت کردند و نه از آن چه طلبیدند و بدان رسیدند سودی بردند و نه از خواسته های خود که به آن ها دست یافتند بهره ای یافتند. (1875)

1883. نشانگر راه راست

اقت لكم على سنن الحق، في جواد المضله، حيث تلتقون و لا دليل، و تحتفرون و لا تميهون. در آن وقت که در جاده های گوناگون گمراهی گام برمی داشتید، من نشانه های راه راست و واضح حق را برای شما به پا داشتم و این در حالی بود که همه سرگردان به یکدیگر برخورد می کردید و از این سوی به آن سوی می رفتید، اما راهنمایی نمی یافتید. زمین را می کنید، اما آبی پیدا نمی کردید. (1876)

1884. معاویه، پیشوای گمراهان

من کتابه الی معاویه:



اردیت جیلا من الناس کثیرا؛ خدعتهم بغیک، و القیتهم فی موج بحرک، تغشاهم الظلمات، و تتلاطم بهم الشبهات، فجازوا عن وجهتهم، و نکصوا علی اعقابهم، و تولوا علی ادبارهم.

در نامه خود به معاویه می فرماید:

گروهی از مردم را (مقصود مردم شام است) فراوان هلاک ساختی و با گمراه ساختن ایشان فریشان دادی و آن ها را در امواج دریای فساد و نفاق خویش افکندی که تاریکی های فریبکاری تو چشم بصیرت آن ها را فرو می گیرد و موج های شبهه به آنان پهلو می زند. پس (در اثر شبهه هایی که به ایشان القا کردی) از راه راست و درست حق برکنار گردیدند و به عقب برگشتند. (1877)

1885. وظیفه عقل

کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک.

برای تو از عقلت همین بس است که راه های گمراهی ات را از راه درست و حق، روشن سازد. (1878)

1886. گمراه کنندگان و گمراهان

احذرکم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، و الزالون المزلون.

از اهل نفاق برحذر می دارم؛ زیرا آنان هستند گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش. (1879)

1887. عالم گمراه کننده



و آخر قد تسمى عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من خبائل غرور، و قول زور.

انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست، (این نا بخرد) نادانی هایی را از نادانان و گمراهی هایی از گمراهان کسب کرده، دام هایی از طناب های فریب و گفتار بی اساس پیش پای مردم گسترده است. (1880)

1888. ویران کننده پایه های گمراهی

... المعلمن الحق بالحق، و الدافع جيشات الا باطيل، و الدامع صولات الاضاليل.

پیامبر، حق را بر مبنای حق اعلان نمود و جوشش ها و غلیان باطل ها را دفع و خاموش و هیبت شدید و حملات گمراهی ها را محو و نابود ساخت. (1881)

1889. امام گمراه کننده

ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احيا بدعه متروكه.

بدترین مردم در نزد خدا، امامی است ستمکار که گمراه است و مردم به وسیله او گمراه می شوند که سنت گرفته شده از منبعش را بکشد و زنده کند بدعت کنار گذاشته شده را. (1882)

1890. صراط مستقیم

اليمين و الشمال مضله، و الطريق الوسطی هی الجاده، علیها باقی الکتاب و آثار النبوه، و منها منفذ السنه، و اليها مصير العاقبه.



چپ و راست گمراهی است و راه وسط، طریق اصلی قرآن و روایات خاندان رسالت و علامت های آنان موجود است و سرانجام آنان می باشند. (1883)

1891. سبقت موجب گمراهی است!

انظروا اهل بیت نیکم فالزموا سمتهم ... و لا تسبقوهم فتضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلكوا. بنگرید به دودمان پیامبرتان، و به جهتی که در حیات انتخاب کرده اند ملتزم باشید و از اثر آنان پیروی کنید. از آنان سبقت مگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که به هلاکت می افتید. (1884)

1892. وصف گمراهان

قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن. و ارز المومنون، و نطق الضالون المكذبون. آنان در دریاهاى فتنه ها و آشوب ها غوطه ور گشته و به بدعت ها گراییده و اصول و قوانین را رها کردند. مردم با ایمان افسردند و پژمردند و خاموش گشتند و گمراهان و تکذیب کنندگان دهان باز کردند (و به حرکت درآمدند). (1885)

1893. گمراهی در کجروی است!

من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.

هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایت گران آن ملحق گردد و به غنیمت برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد، گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (1886)



1894. علل گمراهی

لكل ضله عله، و لكل ناكث شبهه.

برای هر گمراهی علتی است و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است. (1887)

1895. رنگ گمراهی

فی صفة اهل الضلال:

آثروا عاجلا و اخروا آجلا، و تركوا صافيا و شربوا آجنا؛ كانی انظر الی فاسقهم و قد صحب المنكر فالفه، و بسی به و وافقه، حتی شابت علیه مفارقة، و صبغت به خلائقه.

گمراهان دنیای گذران را مقدم داشتند و آخرت باقی را رها کردند. شربت زلال حیات با ایمان را کنار گذاشتند و آب ناگوار و مخلوط با کثافت را نوشیدند. گویی به تبهکاری از آنان می نگرم که همدم کار زشت گردیده و با آن الفتی پیدا کرده است و با آن کار زشت انس گرفته و با آن هماهنگ گشته است تا موهای سرش با آن ناشایستی ها سفید شده و اخلاقی رنگ آن منکر را گرفته است. (1888)

1896. توصیف گمراهان

فی صفة اهل الضلال:

دعاهم ربهم فنفروا و ولوا، و دعاهم الشيطان فاستجابوا و اقبلوا!

در توصیف گمراهان می فرماید:



پروردگارشان دعوت کرد، از آن دعوت رمیدند و پشت گرداندند و شیطان آنان را خواند، اجابتش کردند و به آن روی آوردند. (1889)

1897. ارتداد و واپس گرایی

حتى اذا قبض الله رسوله صلى الله عليه و آله، رجع قوم على الاعقاب، و غالتهم السبل، و اتكلوا على الولا ئج.

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، گروهی به عقب برگشتند و راه های ناهموار، آنان را به هلاکت افکند و بر افکار نادرست خویش تکیه کردند. (1890)

1898. گمراهی آراسته

من کتابه الی معاویه:

اما بعد فقد اتنی منك موعظه موصله، و رساله محبره، نمقتها بضلالت، و امضيتها بسوء رایك، و كتاب امری لیس له بصر یهدیه، و لا قائد یرشده، قد دعاه الهوی فاجابه، وقاده الضلال فاتبعه، فهجر لاغطا، و ضل خابطا.

در نامه خود به معاویه می فرماید:

بعد از حمد الهی، اندرزی که از اینجا و آن جا به هم ردیف کرده بودی و نامه ای که آن را با الفاظ زینت داده بودی به دستم رسید. با گمراهی خود آن را آراسته، و به خاطر بد بودن فکرت آن را فرستاده بودی، نامه را کسی فرستاده که نه بینایی دارد که وی را هدایت کند و نه رهبری دارد که او را به راه راست بکشاند. هوای نفس او را تحریک کرده، وی هم



پذیرفته است. گمراهی جلودارش شده او هم پیروی نموده است و نتیجه این شده که هذیان گفته، غلط اندازی کرده گمراه شده و اشتباه نموده است. (1891)

1899. دعای دوری از گمراهی

فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله:

اللهم!

اعل علی بناء البانین بناه! ... و احشرنا فی زمرته غیر خزایا، و لا نادمین، و ال ناکبین، و لا ناکثین، و لا ضالین، و لا مضلین، و لا مفتونین!

امام علی علیه السلام در یادکرد از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوندا!

بنای او را بالاتر از بنای همه بنا کنندگان قرار بده و ما را در گروه او محشور فرما، بدون ابتلاء به رسوایی و بدون گرفتاری به ندامت و انحراف و عهدشکنی و گمراهی و گمراه کنندگی و غوطه وری در فتنه ها. (1892)

1900. درمان بزرگ ترین دردها

استعینوا به علی لاوائکم، فان فیہ شفاء من اکبر الداء:

و هو الکفر و النفاق، و الغی و الضلال.



در مشقت ها از آن (قرآن) یاری بخواهید؛ زیرا درمان بزرگ ترین دردها که کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است، در آن است. (1893)

1901. مست گمراهی

من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ سات عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سکر سکر الضلاله.

کسی که بر اثر نادانی زیاد نزاع کند، در بی اطلاعی از حق دوام می آورد و کسی که دست از حق کشید، کارهای خوب در نظرش ناپسند آید و کارهای بد برای او جلوه کند و به مستی گمراهی مست شود. (1894)

1902. ویران کننده پایه های گمراهی

ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه ... و هدم ارکان الضلاله برکنه.

این اسلام آن دین خداوندی است که برای خود برگزید ... و ارکان گمراهی را ویران نمود. (1895)

1903. گمراهی آشکار

من کتابه الی معاویه:

فقد سلکت مدارج اسلافک بادعائک الا باطیل ... فرارا من الحق، و جحودا لما هو الزم لك من لحمک و دمک؛ مما قد وعاه سمعک، و ملی به صدرک، فماذا بعد الحق الا الضلال المبین، و بعد البیان الا اللبس؟



امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می فرماید:

به دروغ طالب چیزی (خلافت) هستی که شایسته آن نیستی. می خواهی از این راه از حق فرار کنی و منکر چیزی بشوی (ریاست امام علی علیه السلام) که از گوشت و خون تو برای تو ثابت تر است؛ زیرا گوش تو مطالب (خلافت علی علیه السلام) را شنیده، مغز تو از آن مطالب پر است. پس از درک حق و ترک آن، چیزی غیر از گمراهی نیست و بعد از واضح بودن مطلب و راه کج را پیش گرفتن موضوع غیر از انحراف نخواهد بود. (1896)

1904. گمراهی از صراط مستقیم

اخذوا یمینا و شمالا طعنا طعنا فی مسالک الغی، و ترکا لمذاهب الرشد.

گمراهان برای حرکت در مسیرهای گمراهی و رها کردن طرق رشد و کمال به راست و چپ زدند. (1897)

1905. بزرگ ترین خیانت

ان اعظم الخیانه خیانه الامه، و افطع الغش غش الائمہ.

به راستی که بزرگ ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین غش و فریب، فریب به رهبر و پیشوای مسلمانان است.

1906. پناه از گمراهی در هدایت (1898)

اللهم انی اعوذبک ان افتقر فی غناک، او اضل فی هداک.

پروردگارا!



به تو پناه می برم از آن که در بی نیازی مطلق تو، نیازمند گردم یا با هدایت تو گمراه شوم.
(1899)

بخش سیزدهم: غیبت

1907. بزرگ ترین گناهان

انما ینبغی لاهل العصمه و المصنوع الیهم فی السلامه ان یرحموا اهل الذنوب و المعصیه، و
یکون الشکر هو الغالب علیهم، و الحاجز لهم عنهم، فکیف بالعائب الذی عاب اخاه، و غیره
بیلواه. اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی عابه به!

و کیف یدمه بذنب قد ركب مثله!

فان لم یکن ركب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه، مما هو اعظم منه. و ایم الله لئن
لم یکن عصاه فی الکبیر، و عصاه فی الصغیر، لجرءته لجراته علی عیب الناس اکبر!

(در نهی از غیبت کردن از مردم می فرماید:)

افراد پاکدامن و برخوردار از نعمت پرهیزگاری باید و به جاست که با گناه ورزان و معصیت
کاران مهربان و دلسوز باشند و سپاسگزاری (به خاطر نعمت پاکدامنی و پرهیزگاری) بر
ایشان چیره باشد و مانع غیبت آن ها از گناهکاران شود، حال چه رسد به عیب جویی که از
برادر خویش عیب جویی می کند و او را به گناهش سرزنش می نماید؟

مگر به یاد نمی آورد آن موقعی را که خدا گناه او را پوشاند، گناهی که بزرگ تر از گناه
آن برادری است که او را بدان سرزنش می کند!



چگونه او را به خاطر گناهی نکوهش می کند که خودش چونان گناهی را مرتکب شده است؟

و اگر عین آن گناه را نکرده باشد، بی گمان با گناهی بزرگ تر از آن خدا را نافرمانی کرده است. به خدا سوگند که

اگر با گناه بزرگی خدا را نافرمانی نکرده باشد، و در گناه کوچکی او را نافرمانی کرده باشد، بی گمان همین گستاخی او در عیبگویی از مردم بزرگ ترین گناه است. (1900)

1908. کار شخص ناتوان

الغیبه جهد العاجز.

غیبت کردن، کار شخص ناتوان است. (1901)

بخش چهاردهم: شتاب

1909. عدم شتاب در بدی

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

اخر الشر؛ فانك اذا شئت تعجلته.

امام علی علیه السلام در سفارش به فرزند خود امام حسن علیه السلام می فرماید:

بدی را به تاخیر افکن؛ زیرا هر زمان بخواهی می توانی آن را جلو اندازی. (1902)

1910. پرهیز از شتاب



من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:

لا تعجلن الی تصدیق ساع:

فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین.

امام علی علیه السلام در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر می فرماید:

در قبول کردن حرف بدگو عجله نکن؛ زیرا سخن چین، حيله گر است، هر چند در قیافه اندرز گویان درآید! (1903)

1911. نشانه نادانی

من الخرق المعاجله قبل الامکان، و الاناه بعد الفرصه.

از حماقت و خشونت است شتاب کردن پیش از امکان یک چیز و صبر و تحمل بعد از فرصت. (1904)

1912. پرهیز از شتاب

من خطبه له یومی فیها الی الملاحم:

فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد، و لا تستبطنوا ما یجیء به الغد. فکم من مستعجل بما ان ادرکه و دانه لم یدرکه.

در خطبه ای که طی آن به حوادث اشاره می کند، می فرماید:



شتاب مکنید برای رسیدن به چیزی که آماده و در صدد وصول به شما است و دیر تلقی نکنید آن چه را که فردا از راه می رسد. پس چه بسا شتابزده برای به دست آوردن چیزی می شتابد که اگر آن را دریابد آرزو خواهد کرد که ای کاش آن را در نمی یافت! (1905)

بخش پانزدهم: اسراف و تبذیر

1913. اسراف، کار منافقین

فی صفة المنافقین:

ان عدلوا کشفوا، و ان حکموا اسرفوا.

در توصیف منافقان می فرماید:

هرگاه سرزنش کنند پرده دری می کنند و هرگاه حکم رانند از حد می گذرانند. (1906)

1914. بخشش مال و ثروت

الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخره، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله.

همانا بخشیدن مال در غیر محلش تبذیر و اسراف است. این کار، شخص را در دنیا سربلند، ولی در آخرت سرافکنده می سازد، در میان مردم او را اکرام و در نزد خداوند پست می گرداند. (1907)

1915. بهترین مردم

خیر الناس فی حالا، النمط الاوسط فالزموه.



بهترین مردم درباره من (علی علیه السلام) گروه میانه رو هستند (نه دشمنی دارند و نه غلو کنند) بنابراین از آن ها جدا نشوید. (1908)

1916. احوال جاهلان

لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

جاهل را نمی بینی مگر آن که یا زیاده روی (افراط) می کند و یا کوتاهی (تفریط) می کند. (1909)

1917. اعتدال در زندگی

کن سمحا و لا تکن مبذرا، و کن مقدرا و لا تکن مقترا.

بخشنده باش و ولخرج مباش (در زندگی) حسابگر باش و سخت گیر و تنگ نظر مباش. (1910)

1918. تکیه گاه اعتدال

نحن النمرقه الوسطی، بها يلحق التالی، و الیها يرجع الغالی.

ما تکیه گاه اعتدالیم که باید عقب ماندگان، خود را بدان برسانند و تندروان بدان بازگردند. (1911)

1919. تعادل در امور زندگی

لا تسالوا فیها فوق الکفاف، و لا تطلبوا منها اکثر من البلاغ.



در دنیا بیش از احتیاج نخواهید و بیش از کفاف از آن طلب نکنید. (1912)

1920. دوری از حرص و آز

من اقل منها استکثر مما یومنه. و من استکثر منها استکثر مما یوبقه.

کسی که دنیا کم (و به اندازه نیاز) برگیرد، مایه ایمنی بسیار به دست آورده است و هر که از آن مقدار زیادی به دست آورد، مایه هلاک خود را افزون ساخته است. (1913)

1921. میانه روی در اموال

دع الاسراف مقتصدا، و اذکر فی الیوم غدا، و امسک من المال بقدر ضرورتک، و قدم الفضل لیوم حاجتک.

اسراف را کنار بگذار و میانه روی پیشه کن، از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خویش نگهدار و زیادی را برای زیارت (قیامت) از پیش بفرست. (1914)

1922. بسنده به اندک نمودن

المنیه و لا الدنیه!

و التقلل و لا التوسل.

مرگ آری!

اما پستی و خواری هرگز، و به اندک بسنده کردن آری!



اما دست سوی این و آن دراز کردن هرگز. (1915)

1923. راه مستقیم و میانه

الیمین و الشمال مضله، و الطريق الوسطی هی الجاده، علیها باقی الکتاب و آثار النبوه.

انحراف به راست و چپ گمراهی است و راه مستقیم و میانه، جاده حق است و بر همین راه قرآن و آثار نبوت (خاندان پیامبر) سفارش می کنند. (1916)

1924. افراط و تفریط

لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب مافیه. و ذلك القلب، و ذلك ان له مواد من الحکمه و اضدادا من خلافها؛ فان سنج له الرجاء اذله الطمع، و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص، و ان ملکه الیاس قتله الاسف ... و ان افراط به الشبع کظته البطنه. فکل تقصیر به مضر، و کل افراط له مفسد.

هر آینه و به تحقیق پاره گوشتی که به رگ های بدن انسان، آویخته، آن پاره گوشت، عجیب ترین چیزی است که در او (یعنی انسان) یافته می شود و آن قلب، است که ریشه هایی از حکمت و فضایل اخلاقی و نیز چیزهایی که مخالف حکمت و فضایل اخلاقی است؛ یعنی اخلاق رذیله، در آن وجود دارد. پس اگر امید در قلب آشکار گردد، طمع انسان را خوار می سازد و اگر طمع آن را به هیجان و جنبش درآورد، حرص، او را هلاک می کند و اگر ناامیدی بر آن چیره گردد، اندوه، آن را می کشد. و اگر در سیری زیاده روی کند، پری معده او را رنج می دهد. بنابراین هر کوتاهی و سهل انگاری برای انسان زیانبار و هر زیاده روی در هر کاری برای او فساد آور است. (1917)



1925. تباه شدن اسراف کار

من الفساد اضعاه الزاد، و مفسده المعاد.

از تباهی است ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. (1918)

1926. بخشش فقط در راه خدا

لیس لواضع المعروف فی غیر حقه، و عند غیر اهله، من الحظ فیما اتی الا محمده اللئام، و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما علیهم. ما اجود یده!

و هو عن ذات الله بخیل!

کسی که کار نیک خود را در غیر راه صحیح و نزد نااهلان قرار دهد، بهره ای جز ستایش ناپاکان و ثناگویی اشرار و گفتار نادانان ندارد و این ها هم تا هنگامی است که به آن ها بخشش می کند و می گویند:

چه دست سخاوتمندی دارد؛ و حال آن که از بخشش در راه خدا بخیل است. (1919)

1927. میوه تفریط

ثمره التفریط الندامه، و ثمره الحزم السلامه.

پشیمانی میوه تفریط است و سلامت محصول احتیاط. (1920)

بخش شانزدهم: عیب و عیب جویی

1928. مانع عیب گویی



ما يمنع احدكم ان يستقبل اخاه بما يخاف من عيبه، الا مخافه ان يستقبله بمثله. قد تصافيتم على رفض الاجل و حب العاجل.

آن چه مانع هر یک از شما می شود که عیب برادرش را پیش روی او بگویید، این است که می ترسد او نیز عیبش را رو به رویش بگوید. شما در راه دور افکندن آخرت و دوستی دنیا با هم رفیق شده اید. (1921)

1929. دیده فرو بر به گمان خویش!

طوبی لمن شغله عيبه عن عيوب الناس.

خوشا به حال آن کس که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های مردم بازدارد. (1922)

1930. دوری از عیب جویان

من كتابه للاشتر لما و لاه مصر:

ولیکن ابعده رعیتک منک و اشناهم عندک اطلبهم لمعائب الناس؛ فان فی الناس عیوبا. الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک، واللہ یحکم علی ما غاب عنک. فاستر العوره ما استطعت، یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید:

باید دورترین افراد ملت از تو و دشمن ترین آن ها نزد تو، عیبجوترین آن ها از مردم باشد؛ زیرا مردم (خواه ناخواه) عیب هایی دارند و زمامدار سزاوارترین کس به پوشاندن آن هاست.



بنابراین، درباره آن دسته از عیب‌هایی مردم که بر تو پوشیده است، پی‌جویی و کنجکاوی مکن؛ زیرا آن چه بر عهده دوست پاک کردن عیب‌ها و زشتی‌هایی است که بر تو آشکار می‌باشد و قضاوت درباره عیب‌ها و گناهانی که بر تو پوشیده می‌باشد، به عهده خداست. پس تا می‌توانی جرم پوش باش تا خداوند نیز عیب و جرم‌های تو را که دوست داری از ملت پوشیده بماند، پوشاند. (1923)

1931. احمق واقعی

من نظر فی عیوب الناس، فانکرها، ثم رضیها لنفسه، فذلک الاحمق بعینه.

کسی که عیب‌های مردم را بنگرد و بد شمرد، سپس آن‌ها را برای خود پسندد چنین کسی احمق واقعی است.

1932. از خرده گرفتن بر دیگران پرهیز (1924)

یا عبدالله!

لا تعجل فی عیب احد بذنبه، فلعله مغفورله، و لا تامن علی نفسک صغیر معصیه، فلعلک معذب علیه. فلیکفف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه، ولیکن الشکر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره.

ای بنده خدا!

در خرده‌گیری از گناه کسی شتاب مکن؛ زیرا چه بسا که او آمرزیده شده باشد و در مورد خویش به گناه کوچکی که کرده‌ای ایمن مباش؛ زیرا شاید که به سبب آن عذاب شوی. پس هر یک از شما از دیگری عیبی بدانند، نباید به خرده‌گیری از او پردازد؛ زیرا می‌داند



که خود نیز عیبی دارد و باید شکر این موهبت که عیب هایی که در دیگران هست در او نیست، وی را به خود مشغول دارد. (و از عیبجویی دیگران باز ایستد). (1925)

1933. رابطه بین بخت و عیب

عیبک مستور ما اسعدک جدک.

تا بخت یار توست، عیبت پوشیده است. (1926)

1934. مانع عیب جویی

من کساه الحیاء ثوبه، لم یر الناس عیبه.

هر کس که شرم و حیا جامه خود را بر قامت او بپوشاند، مردم عیبش را نبینند. (1927)

1935. عیب جویی از مردم و مسامحه با خود

لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل، فهو علی الناس طاعن، و لنفسه مداهن.

چونان کسی مباش که بدون عمل، به آخرت امید می بندد، پس او مردم را سرزنش و عیبجویی می کند، اما با خویش مسامحه می نماید. (1928)

1936. ابتدا به عیب خود بنگر

من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره.

هر که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. (1929)

1937. بزرگترین عیب



اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.

بزرگ ترین (بیشترین) عیب این است که از چیزی خرده گیری، که مانند آن در خودت وجود دارد. (1930)

بخش هفدهم: انسان دروغگو و فاسق

1938. جایگاه راستگو و دروغگو

جانبوا الکذب؛ فانه بجانب للایمان، الصادق علی شفا منجاه و کرامه، و الکاذب علی شرف مهواه و مهانه.

از دروغگویی برکنار باشید که از ایمان فاصله دارد، راستگو در ساحل نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه هلاکت و پستی است. (1931)

1939. تشبیه دروغگو به سراب

یا بنی!

ایاک و مصادقه الکذاب، فانه کالسراب:

یقرب علیک البعید، و یبعد علیک القریب.

(پسر جانم!) از دوستی با دروغ پرداز دوری کن که او چون سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور نشان می دهد. (1932)

1940. پیوستن به اهل صدق



یا مالک!

و الصق باهل الورع و الصدق

(ای مالک!) به اهل ورع و صدق و راستی پیوندد. (1933)

1941. بدترین گفتار

شر القول الکذب.

بدترین گفتار دروغگویی است. (1934)

1942. عاقبت مخالفت با شخص خیر خواه

ان معصیه الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسره، و تعقب الندامه.

همانا نافرمانی و سرپیچی از نصیحت ناصح مهربان و عالم تجربه دیده موجب حسرت گردد

و پشیمانی به دنبال می آورد. (1935)

1943. آلوده شدن به دروغگویی

لا تحدث الناس بكل ما سمعت به، فکفی بذلك کذبا.

هر چه را شنیدی برای مردم حکایت مکن، که همین برای آلودگی به دروغگویی کافی

است. (1936)

1944. راستگویی امام (ع)

و الله ما کتمت و شمه، و لا کذبت کذبه.



به خدا سوگند، کلمه ای را نهان نداشتم دروغی هم بر زبان نراندم. (1937)

1945. چون مرده در بین زندگان

و آخر فد تسمی عالما و لیس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضالیل من ضلال ... فالصوره
صوره انسان، و القلب قلب حیوان، لا یعرف باب الهدی فیتبعه، و لا باب العمی فیصد عنه. و
ذلک میت الاحیاء.

انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست (این نابخرد) نادانی هایی
را از نادانان و گمراهی هایی را از گمراهان کسب کرده است. صورتش صورت انسانی
است، ولی قلبی چون قلب حیوانی در درونش است. این نابکار در ورودی رشد و هدایت
را نمی شناسد، (که از آن وارد شود) و از رشد و هدایت پیروی نماید. نیز (این انسان ها) در
ورودی ناینبایی را نمی داند تا از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان.
(1938)

1946. فریب دروغگویی ها

این تذهب بکم المذاهب، و تتیه بکم الغیاهب، و تخدعکم الکواذب؟
(ای مردم)!

این راه های مختلف شما را به کجا می برد؟

و تاریکی ها در کدامین بیابان ها سرگردانتان می سازد؟

و دروغ ها چگونه شما را می فریبد؟ (1939)



بخش هجدهم: نکوهش و خودرایی

1947. خطر تکیه کردن به رای

قد خاطر من استغنی برایه.

کسی که به رای خود اکتفا کند خویشتن را به خطر افکند. (1940)

1948. نابودی رای

اللجاجة تسل الرای.

لجاجة رای را از بین می برد. (1941)

1949. از بین رفتن رای

الخلافا یهدم الرای.

مخالفت کردن رای را ویران می کند. (1942)

1950. بی همانندی خدا

ایاک و مساماه الله فی عظمته، و التشبه به فی جبروته، فان الله یذل کل جبار، و یهین کل مختال.

امام علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر فرمود:

مبادا در بزرگی و عظمت خداوند با او همچشمی کنی و در جبروت و شکوه او به وی همانندی جویی که خداوند هر جباری را خوار می سازد و هر خودبینی را بی مقدار.



1951. نشان نادانی (1943)

لا ترد علی الناس کل ما حدثوک به:

فکفی بذلک جهلا.

هر چه را مردم به تو گویند به نادرستی نسبت مده که این نشان نادانی است. (1944)

بخش نوزدهم: اختلاف و تفرقه

1952. سفارش به وحدت

وصی بها جیشه حین بعثه الی العدو:

ایاکم و التفرق!

فاذا نزلتم فانزلوا جمیعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جمیعا.

امام علیه السلام به سپاهی که به جانب دشمن فرستاد، سفارش کرد:

از تفرقه و اختلاف بر حذر باشید و هرگاه خواستید جایی فرود آید، باهم فرود آید و هرگاه

خواستید کوچ کنید باهم کوچ کنید. (1945)

1953. علت تفرقه

انما انتم اخوان علی دین الله، ما فرق بینکم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر.

همانا شما به خاطر دین خدا برادر هم هستید، شما را جز پلیدی باطن ها و بدی درون ها از

هم جدا نکرده است.



1954. سر نوشت انسان تنها (1946)

الزموا السواد الاعظم؛ فان ید الله مع الجماعه. و ایاکم و الفرقة!

فان الشاد من الناس للشيطان، كما ان الشاد من الغنم للذئب.

همواره با جمعیت های (طرفدار حق) باشید که دست خداوند با جمعیت است، از پراکنندگی و متفرق شدن دوری کنید که (انسان تنها) طعمه شیطان است چنان که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است. (1947)

1955. اهمیت دل های متفق

انه لا غناء فی کثره عددکم مع قله اجتماع قلوبکم.

به راستی که بسیاری تعداد شما با کمی اجتماع دل هایتان سودی نمی بخشد. (1948)

1956. نعمت در سایه اتحاد

ایاکم و التلون فی دین الله؛ فان جماعه فیما تکرهون من الحق، خیر من فرقه فیما تحبون من الباطل. و ان الله سبحانه لم یعط احدا بفرقه خیرا ممن مضی، و لا ممن بقی.

مبادا در دین دورویی ورزید که همبستگی و وحدت در راه حق گرچه کراهت داشته باشید از پراکنندگی در راه باطل گرچه مورد علاقه شما باشد بهتر است؛ زیرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه به آیندگان چیزی را با تفرقه عطا نفرموده است. (1949)

1957. پیامد اختلاف



احذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال، و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر و الشر احوالهم، و احذروا ان تكونوا امثالهم.

فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهم، فالزموا کل امر لزمتم العزه به شانهم، و زاحت الاعداء له عنهم، و مدت العافیه به علیهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت الکرامه علیه جبلهم، من الاجتناب للفرقه، و اللزوم للالفه، و التحاض علیها، و التواصی بها، و اجتنبوا کل امر کسر فقرتهم، و اوهن منتهم، من تضاعن القلوب، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الایدی.

و تدبروا احوال الماضین من المومنین قبلکم ... فانظروا کیف کانوا حیث کانت الاملاء مجتمعه، و الاهواء موتلفه، و القلوب معتدله، و الایدی مترادفه، و السیوف متناصره، و البصائر نافذه، و العزائم واحده. الم یكونوا اربابا فی اقطار الارضین، و ملوکا علی رقاب العالمین. فانظروا الی ما صاروا الیه فی آخر امورهم، حین وقعت الفرقه، و تشتت الالفه و اختلفت الكلمه و الافئده، و تشعبوا مختلفین، و تفرقوا متحاربین، قد خلع الله عنهم لباس کرامته، و سلبهم غضاره نعمته. و بقی قصص اخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین.

از بلاهایی که به سبب اعمال زشت و نکوهیده بر سر ملت های پیش از شما آمد پرهیزید و احوال خوب و بد آنان را به یاد آورید و از این که چون آنان باشید دوری کنید. اگر در احوال نیک و بد آنان بیندیشید، همان کاری را عهده دار می شوید که عزیزشان گرداند و دشمنانشان را از آن ها دور ساخت و تندرست نگاهشان داشت و نعمت و فراوانی به سراغشان آمد و نیکو کاری و بزرگواری باعث پیوند آنان گردید و آن از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدن و به یکدیگر مهربانی کردن و همدیگر را به این کار تشویق نمودن است و از کارهایی که پشت آنان را شکست و قدرت آنان را از بین برد دوری کنید، کارهایی چون



کینه ورزی دل ها و دشمنی سینه ها و پشت کردن جان ها به یکدیگر و دست شستن از یاری هم و در احوال مومنان پیش از خود نیز بیندیشید ... و بنگرید که آنان چگونه بودند، آن گاه که جمعیت ها فراهم بودند و خواسته ها یکی بود و دل ها یکسان بود و چگونه دست ها یار هم بودند و شمشیرها به کمک یکدیگر می آمدند و بینش ها ژرف و اراده ها یکی. آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر گرد جهانیان شهریاری نمی کردند؟

نیز به فرجام کار آن ها بنگرید!

آن گاه که در میانشان جدایی افتاد و رشته الفت از هم گسست و سخن ها و دل هایشان از هم جدا گشت و به دسته های گوناگون تقسیم شدند و دسته دسته شده به جان هم افتادند. در این هنگام خداوند جامه کرامت را از تن آنان بر کند و نعمت های فراوانش را از ایشان گرفت و داستان سرگذشت آن ها در میان شما ماند تا درسی عبرتی برای عبرت آموزان باشد. (1950)

1958. پیروزی با جمع است ولو باطل!

و الله لا ظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجماعهم علی باطلهم، و تفرقکم عن حقکم. به خدا سوگند، گمان می کنم که این قوم به زودی بر شما چیره شوند؛ زیرا آنان در باطن خود یکپارچه و متحدند و شما در حق خود دچار تفرقه و پراکندگی هستید. (1951)

1959. اختلاف و نابودی

ان لبنی امیه مرودا یجرون فیه، و لو قد اختلفوا فیما بینهم ثم لو کادتهم الضباع لغلبتهم.



همانا بنی امیه را میدان مهلتی است که در آن می تازند و آن گاه که در میانشان اختلاف افتد، گفتارها بر آنان چیره گردند.

1960. دلیل اختلاف دعوت ها (1952)

ما اختلافت دعوتان الا کانت احداهما ضلاله.

هیچ گاه دو دعوت بر خلاف یکدیگر نشد، مگر این که یکی از آن دو گمراهی بود.
(1953)

1961. اختلاف کیفری الهی است

لما قال له بعض اليهود:

مادفتم نبیکم حتی اختلافتم فیه!

فقال علیه السلام:

انما اختلافنا عنه لا فیه، و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلت لنبیکم، اجعل لنا الها
کما لهم الهه فقال انکم قوم تجهلون.

یک نفر یهودی به علی علیه السلام گفت:

هنوز پیامبر خود را دفن نکرده، درباره او دچار اختلاف شدید!

حضرت فرمود:



ما در جانشینی او اختلاف کردیم نه درباره خود او. اما شما هنوز پاهایتان از آب دریا
نخشکیده بود که به پیامبرتان گفتید:

همچنین که آنان را خدایان است برای ما نیز خدایی در نظر بگیر، پس او گفت شما مردمی
نادانید. (1954)

1962. پایه های کفر

الكفر على اربع دعائم:

على التعمق، و التنازع، و الزيغ و الشقاق. فمن تعمق لم ينب الى الحق؛ و من كثر نزاعه بالجهل
دام عماه عن الحق؛ و من زاغ سات عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سكر سكر الضلاله؛
و من شاق و عرت عليه طرقة، و اعضل عليه امره، و ضاق عليه مخرجه.

كفر بر چهار پایه استوار است:

کنجکاوی، تنازع، کج دلی و تفرقه اندازی، پس کسی که راه کنجکاوی از اسرار دیگران
را در پیش گیرد، به راه حق باز نگردد و کسی که از روی نادانی به نزاع و ستیزه برخیزد،
همواره از دیدن حق نابینا مانده و کسی که کج دلی دارد، نیکی را بد شمارد و کار بد را
نیک پندارد و در مستی گمراهی به سر برد و کسی که در میان مردم تفرقه اندازد و تک
روی کند، به راه های سخت و هراسناک افتد و کارها بر او غیر قابل حل گردد و در تنگنایی
افتد که نتواند

از آن بیرون آید. (1955)

1963. همداستانی بر تفرقه



اجتمع القوم على الفرقة، و افترقوا على الجماعه، كانهم ائمه الكتاب و ليس الكتاب امامهم.

مردم بر جدایی هم داستان شدند و از جماعت گشتند، گویی آنان پیشوای قرآن اند نه قرآن
پیشوای آنان. (1956)

بخش بیستم: اندوه و غم

1964. نیمی از شکست

الهم نصف الهرم.

اندوهگینی نیمی از شکست و پیری است. (1957)

1965. گرفتاران اندوه

من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.

هر که در کردار خود کوتاهی کند گرفتار اندوه شود. (1958)

فخش بیست و یکم: سایر رذایل اخلاقی

1966. یاران سرکشی

من شغل نفسه بغير نفسه، تحیر فی الظلمات، و ارتبک فی الهلکات، و مدت به شیاطینه فی
طغیانه.



هر کس که خود را برای غیر خویشتن مشغول بدارد، در تاریکی ها متحیر ماند و در مهلکه ها آشفته و مشوش گردد و شیاطین مسلط بر او، او را در طغیانگری ها بکشند (یاری نمایند). (1959)

1967. دوری از مواضع تهمت

من وضع نفسه مواضع التهمه، فلا يلومن من اساء به الظن.

هر کس خود را جایی قرار دهد که باعث تهمت وارد آمدن به او می شود، پس البته نباید آن کس را که به او بدگمان شود سرزنش و ملامت کند. (1960)

1968. همنشینی با هوسرانان

مجالسه اهل الهوی منساه للايمان و محضره للشيطان.

همنشینی با هوسرانان باعث از یاد رفتن ایمان و حاضر شدن شیطان است. (1961)

1969. تکامل انسان ها

العجز افه، و الصبر شجاعه.

به ستوه آمدن، آفت است و نستوهی، شجاعت. (1962)

1971. از کینه ورزی پرهیز!

قد اصطلحتم علی الغل فیما بینکم، و نبت المرعی علی دمنکم. و تصافیتم علی حب الامال، و تعادیتم فی کسب الاموال.



شما بر کینه ورزی به یکدیگر، هم داستان شده اید و گیاهان و سبزه ها بر روی سر کین گاه ها (یا کینه های دیرینه) شما روئیده است و در دوستی و دل بستگی به آرزوها با یکدیگر متفق شده اید و در به دست آوردن مال و ثروت، با یکدیگر دشمنی می کنید. (1963)

1972. رفع بدی با بدی

ردوا الحجر من حیث جاء؛ فان الشر لا يدفعه الا الشر.

سنگ را از همان جا که آمده باز گردانید، زیرا بدی را جز با بدی نتوان دفع کرد. (1964)

1973. پرهیز از بدگمانی

لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن.

با تکیه به گمان به زیان کسی که مورد اعتماد می باشد، داوری کردن، از عدل و داد به دور است. (1965)

1974. آمیختن با شاهان

من ملک استاثر.

هر که به فرمانروایی برسد مستبد و خودکامه می گردد. (1966)

1975. پرهیز از منت گذاشتن

من کتابه للاشتر لما ولاه مصر:



ایاک و المن علی رعیتک باحسانک او التزید فیما کان من فعلک، او ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک، فان المن یبطل الاحسان، و التزید یدهب بنور الحق، و الخلف یوجب المقت عند الله و الناس. قال الله تعالی:

کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.

فرمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام به مالک اشتر وقتی او را والی مصر و اطراف آن ساخت:

پرهیز از منت گزاردن بر مردم جامعه خود به خاطر احسانی که به آنان کرده ای، و از زیاد شمردن کاری که در حق آنان انجام داده ای و پرهیز از تخلف از وعده ای که داده ای؛ زیرا منت گزاردن احسان را باطل می کند و زیاد شمردن کاری که به سود جامعه انجام گرفته است نور حق را از بین می برد و تخلف از وعده موجب عداوت در نزد خدا و مردم می گردد.

خداوند متعال فرموده است:

عداوتی است بزرگ در نزد خداوند این که بگوئید چیزی را که به آن عمل نمی کنید.
(1967)

1976. تحذیر از سبکسری

من کتاب له الی اهل البصره:

فان خطت بکم الامور المردیه، و سفه الاراء الجائره، الی منابذتی و خلافی، فها انذا قد قربت جیادی، و رحلت رکابی.



در نامه ای به اهل بصره می نویسد:

بعد از این هر گاه اموری هلاک کننده و اندیشه های منحرف از حق باز هم شما را به مخالفت و ستیزه جویی با من براند و برانگیزد، پس بدانید که من، همانا و به تحقیق اسبان عربی خود را نزدیک ساخته و جهاز شتران خویش را بر روی کمر آن ها بسته ام. (1968)

1977. زایل شدن نظر

الخلاف یهدم الراى.

ناسازگاری، رای و نظر را از بین می برد. (1969)

1978. پرهیز از عجله در امور

ایاک و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فیها عند امکانها، او اللجاجه فیها اذ تنکرت، او الوهن عنها اذا استوضحت. فضع کل امر موضعه.

پرهیز از شتابزدگی در امور، پیش از رسیدن موقع آن ها و از سستی و درماندگی در موقعیت مقتضی آن امور، و پرهیز از لجاجت، در موقعی که مشکل و ابهام انگیز باشند و از مسامحه درباره آن امور، وقتی که آشکار شده اند، پس هر امری را در موضع خود قرار بده. (1970)

1979. فرو رفتن در منجلاب ربا

من اتجر بغير فقه، فقد ارتطم فی الربا.

کسی که بدون آگاهی از احکام اسلام تجارت کند، در منجلاب ربا فرو رود. (1971)

1980. یاران روزگار



الجزع من اعوان الزمان.

بی تابی، از یاران روزگار است. (و به ضرر او تمام خواهد شد). (1972)

1981. فراهم کننده زشتی ها

الشر جامع مساوی العیوب.

سیری ناپذیری، فراهم آورنده عیب های زشت است. (1973)

1982. توصیه به همنشینی پاکان

من کتابه للاشتر:

و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی الا یطروک و لا یبححوک بیاطل لم تفعله؛
فان کثره الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغره.

در نامه به مالک اشتر فرمودند:

به پاکدامنان و راستگویان بسیار نزدیک شو!

آن گاه ایشان را عادت ده که در صدد چاپلوسی تو بر نیایند و تو را با بیان کارهایی که
نکرده ای به دروغ خشنود نسازند که به راستی چاپلوسی زیاد و پی در پی، تکبر و
خودخواهی در انسان پدیدار می کند و حمیت و غرور را به او نزدیک می سازد. (1974)

1983. دور کردن بدی

احصد الشر من صدر غیرک، بقلعه من صدرک.



بدی را از سینه دیگران با ریشه کنی آن از سینه خودت، دور کن. (1975)

1984. توصیه علی (ع) به مالک اشتر

من کتابه للاشتر:

لا تعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین.

نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به مالک اشتر:

هرگز برای تصدیق سخن چین شتاب مکن؛ زیرا سخن چین خیانت پیشه است، اگر چه خود را به خیرخواهان تشبیه کند. (1976)

1985. فضایل بی حد علی (ع)

من کتاب له لی معاویه:

و لولا ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه، لذكر ذاكر فضائل جمه، تعرفها قلوب المومنین، و لا تمجها اذان السامعین.

نامه ای است از امیرالمومنین علیه السلام به معاویه:

اگر این امر نبود که خداوند از خودستایی انسان، نهی فرموده، هر آینه (مقصود خود امیرالمومنین است) فضایل فراوانی را ذکر می کرد که دل های مومنان آن فضایل را می شناسد و گوش های شنوندگان آن ها را به دور نمی افکند. (1977)

1986. حذر از طاعت فاسقین



الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم ... فانهم قواعد اساس العصبیه. و دعائم ارکان الفتنه ... و هم اساس الفسوق، و احلاس العقوق.

آگاه شوید!

بر حذر و بیمناک باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، این خودخواهان خودکامه، برپا دارنده پایه عصبیت اند و به ستون های فتنه و همداستان های منکرین حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام برحق. (1978)

1987. معادن همه خطایا

اهل الضلال معادن کل خطیئه، و ابواب کل ضارب فی غمره.

اهل ضلال، معدن همه خطایايند و درهای ورودی همه گمراهان و عقیده مندان باطلند. (1979)

فصل هفتم: فصول دیگری از نهج البلاغه

بخش اول: دین اسلام

1988. جلوگیری کننده از ضلالت

من یتبع غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم کبوته، و یکن مابه الی الحزن الطویل و العذاب الویل.



هر که دینی جز اسلام بجوید به بدبختی گرفتار آید و دستاویزش از هم گسیخته شود و به رو در افتادن و سقوطش (در عذاب آتش) سخت باشد و به اندوه دراز و عذاب دردناک مبتلا گردد. (1980)

1989. واژگونی اسلام

سیاتی علیکم زمان یکفا فیه الاسلام، کما یکفا الاناء بما فیه.

به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که در آن زمان اسلام واژگون می شود، همچنان که ظرف واژگون می شود و آنچه در آن است می ریزد.

1990. بالاترین شرف

لا شرف اعلی من الاسلام.

هیچ شرافتی بالاتر از اسلام نیست. (1981)

1991. تفسیر اسلام

لا نسبن الاسلام نسه لم ینسبها احد قبلی. الاسلام هو التسليم، و التسليم هو الیقین، و الیقین هو التصدیق، و التصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل.

اسلام را چنان تفسیر کنم که هیچ کس قبل از من چنین تفسیر نکرده است:

اسلام، تسلیم (در برابر خدا) است و تسلیم باور کردن است و باور کردن تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار انجام وظیفه است و انجام وظیفه همان عمل شایسته است.

(1982)



1992. اسلام؛ کلید در نیکی

فس صفة الاسلام:

فيه مرابع النعم، و مصاييح الظلم. لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه، و لا تكشف الظلمات الا بمصاييحه.

در وصف اسلام فرمودند:

در آن نعمت ها همانند باران بهاری و چراغ های روشن کننده تاریکی فراوان است، در نیکی ها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی ها را جز با چراغ های آن فروغ نتوان بخشید.
(1983)

1993. مسابقه در خوبی ها

فی وصف الاسلام:

متنافس السبقه، شريف الفرسان. التصديق منهاجه، و الصالحات مناره، و الموت غايته، و الدنيا مضماره، و القيامة حلبته، و الجنه سبقته.

در توصیف اسلام می فرماید:

جایزه مسابقه اش ارزشمند و لایق رقابت است، سوار کارانش شریف و بزرگوارند، مسیر و جاده اش تصدیق است و نشانه اش کارهای شایسته و خط پایانش مرگ است. دنیا میزان تمرین و کسب آمادگی آن است و قیامت محل گرد آمدن مسابقه دهندگان و بهشت جایزه آن.
(1984)



1994. روشن ترین راه

فهو ابلج المناهج، و اوضح الولايج؛ مشرف المنار، مشرق الجواد، مضيء المصابيح.
اسلام روشن ترین راه ها و آشکارترین گذرگاه ها است. نشانه های راهیابی آن بلند و مرتفع
است و شاهراه هایش درخشان و چراغ هایش فروزان و روشنایی بخش. (1985)

1995. دین برگزیده خدا

ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه، و اصطنعه على عينه.
این اسلام دین خداست که برای خودش برگزیده و آن را از زیر نظر خویش پرورده است.
(1986)

1996. انجام دین و رضایت پروردگار

صار دين احدكم لعقه على لسانه. صنيع من قد فرغ من عمله و احرز رضا سيده.
دین شما لقلقه زبانتان شده است؛ مانند کسی که کارش را انجام داده و رضایت سرورش را
فراهم آورده باشد.

1997. اسمی از سلامت (1987)

ان الله تعالى خصكم بالاسلام و استخلصكم له، و ذلك لانه اسم سلامه، و جماع كرامه.
قطعا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص فرمود و شما را برای خود برگزید؛ زیرا اسلام
اسمی از سلامت و مجمع کرامت است. (1988)



1998. اسلام معاویه

لاصحابه عند الحرب:

فو الذى فلق الحبه، و برا النسمه ما اسلموا، ولكن استسلموا و اسروا الكفر، فلما وجدوا اعوانا عليه اظهروه.

در هنگام جنگ به اصحاب خود فرمود:

پس قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را (یا جانداران را) آفرید، آن ها (یعنی معاویه و یارانش) با قلب و اعتقاد خود، اسلام نیاوردند، لیکن از ترس اظهار اسلام کردند و کفر خویش را نهان داشتند و چون یارانی بر کفر خود یافتند آن را آشکار ساختند (1989)

1999. غایت اسلام

ان لكم علما فاهتدوا بعلمکم. و ان للاسلام غایه فانتهوا الی غایتہ.

همانا برای شما نشانه ای است، پس با نشانه خود راه را بیابید و اسلام را غایت و هدفی است، پس به آن غایت برسید.

2000. سهل الوصول بودن اسلام (1990)

الحمد لله الذى شرع الاسلام فسهل شرائه لمن ورده

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را آشکار نموده و برای کسانی که به این دین درمی آیند، دسترسی به سرچشمه های آن را آسان گردانید. (1991)

2001. مسلمانان دروغین



من کتاب له الی معاویه:

ما اسلم مسلمکم الا کرها.

در نامه ای به معاویه می نویسد:

مسلمان شما جز از روی کراهت و ناچاری اسلام نیاورد. (1992)

2002. اسلام ظاهری

و اعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا، و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه.
و لا تعرفون من الايمان الا رسمه. تقولون النار و لا العار!
کانکم تریدون ان تکفثوا الاسلام علی وجهه انتهاکا لحريمه، و نقضا لميثاقه ...

بدانید شما بعد از هجرت (به سوی کمال) به شیوه اعراب بدوی پیوستید و پس از برادری و هم پیمانی، به احزاب مختلف مبدل گشتید. از اسلام جز به اسم آن، تعلقی ندارید، و از ایمان نمی شناسید مگر صورتی از آن را. می گوید:

آتش را می پذیریم ولی ننگ را بر خود نمی گیریم. گویا شما می خواهید اسلام را به رویش
واژگون کنید تا حرمت آن بشکند و پیمان آن را که خداوند برای شما است نقض کنید.
(1993)

2003. اثرات اعتقاد به خدا و اسلام

اظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بین به الاحکام المفصولة.



خدای بزرگ احکام مجهول شرع را به وسیله (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آشکار ساخت و بدعت هایی را که در دین خدا شده بود، به وسیله او از بین برد و احکامی را که به تفصیل در کتاب سنت آورده است به وسیله او بیان فرمود.

2004. راه های شرایع دین (1994)

الا و ان شرائع الدین واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.

بدانید که طرق دین یکی و راه های آن در مجرای اعتدال است، هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایتگران آن ملحق گردد و به عنیمت برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (1995)

2005. مهاجر واقعی اسلام

الهجرة قائمه على حدها الاول. ما كان لله في اهل الارض حاجة من مستسر الامه و معلنها. لا يقع اسم الهجرة على احد الا بمعرفة الحجة في الارض. فمن عرفها و اقر بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الاستضعاف على من بلغته الحجة فسمعتها اذنه و وعاءها قلبه.

هجرت به همان هویت و مطلوبیت اول که داشت باقی است، برای خداوند سبحان هیچ نیازی به مردم روی زمین وجود ندارد، خواه آنان که هجرت خود را مخفی بدانند یا آنان که آن را آشکار سازند، عنوان هجرت بر هیچ کس تطبیق نشود جز بر کسی که حجت در روی زمین را بشناسد. پس اگر کسی حجت را شناخت و به او اقرار نمود مهاجر است. عنوان



استضعاف (قصور حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته است صدق نمی کند. (1996)

2006. فضیلت اسلام

تبصره لمن عزم، و عبره لمن اتعظ.

بینایی برای انسانی است که دارای عزم و تصمیم (برای خیرات) است و عبرت برای کسی است که پند پذیرد.

بخش دوم: ایمان (1997)

2007. از نشانه های ایمان

الایمان ان توثر الصدق حیث یضرک، علی الکذب حیث ینفعک، و ان لا یکون فی حدیثک فضل عن عملک، و ان تتقی الله فی حدیث غیرک.

ایمان آن است که راست گفتن را بر دروغگویی ترجیح دهی، اگر چه آن راست به زیان تو باشد و آن دروغ به سودت و دیگر آن که گفتار تو بیشتر از کردارت نباشد و در سخن گفتن در مورد دیگری از خدا بترسی. (1998)

2088. چون نقطه ای سفید در دل

ان الایمان یدو لمظه فی القلب، کلما ازداد الایمان ازدادت المظه.

ایمان در دل آدمی چون نقطه ای سفید پدید می شود و هر چه بر ایمان افزوده می شود آن نقطه هم فزونی گیرد.



2009. شناخت با دل (1999)

الایمان معرفه بالقلب.

ایمان، شناخت با دل است.

2010. اصلاحگر قلوب

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق، استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد.

2011. برترین ایمان

لا ایمان کالحیاء و الصبر.

هیچ ایمانی همانند حیا و صبر نیست.

2012. سه مرحله ایمان

الایمان معرفه بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالارکان.

ایمان، شناخت و معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح است.



2013. فلسفه ایمان

فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك.

خداوند ایمان را برای پاک شدن دل از شرک واجب گردانید.

2014. اعتماد بر الطاف خدایی

لا يصدق ايمان عبد، حتى يكون بما في يد الله اوثق منه بما في يده.

ایمان بنده ای تصدیق و تایید نمی شود مگر به آنچه در دست خداست اعتماد بیشتری داشته باشد از آنچه در دست خود اوست.

2015. حفظ ایمان با صدقه

سوسوا ايمانكم بالصدقه.

ایمانتان را با دادن صدقه، پاس دارید.

2016. ایمان ملایک

لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة ايمانهم، و لم تعترك الظنون على معاقد يقينهم.

در وصف فرشتگان می فرماید:

ایمان استوار آنان، (فرشتگان) آماج تیرهای شک و تردید قرار نمی گیرد و گمان ها بر گرهگاه های یقینشان هجوم نمی برند.

2017. ایمان پایدار



ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب. و منه ما يكون عواری بین القلوب و فمن الايمان الصدور الى اجل معلوم. فاذا كانت لكم براه من احد فقفوه حتى يحضره الموت، فعند ذلك يفع حد البراه.

قسمی از ایمان در دل ها استوار و پابرجاست و قسمتی دیگر میان دل ها و سینه ها عاریه است و ناپایدار، تا زمانی معلوم (هنگام مرگ)، پس اگر از کسی بیزارید او را واگذارید تا مرگش فرا رسد (درباره کفر و ایمان او حکم نکنید شاید در لحظه آخر ایمان استوار و حقیقی پیدا کرد) در آن وقت سزاوار بیزاری می گردد.

2018. چهار تکیه گاه ایمان

الایمان علی اربع دعائم:

علی الصبر، و یقین، و العدل، و الجهاد ... و یقین منها علی اربع شعب:

علی تبصره الفطنه، و تاول الحکمه، و موعظه العبره، و سنه الاولین. فمن تبصر فی الفطنه تبینت له الحکمه؛ و من تبینت له الحکمه عرف العبره؛ و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین.

ایمان بر چهار تکیه گاه استوار است:

بر صبر و یقین و عدل و جهاد ...

یقین خود چهار شعبه دارد:



بینش هوشیارانه، رسیدن به حقایق، عبرت گرفتن از دیگران و سنت پیشینیان؛ زیرا، هر که بینش هوشیارانه یافت، حکمت بر او آشکار گشت و هر که حکمت بر او آشکار شد، پند و عبرت گرفتن را شناخت و هر که پند و عبرت آموزی را شناخت، چنان است که در میان پیشینیان بوده باشد.

2019. چراغ نورانی ایمان

الایمان سبیل ابلج المنهاج، انور السراج. فبالایمان یستدل علی الصالحات، و بالصالحات یستدل علی الایمان، و بالایمان یعمّر العلم.

ایمان، روشن ترین راه و نورانی ترین چراغ است، پس انسان در پرتو ایمان به سوی اعمال شایسته راهنمایی می شود و با اعمال شایسته به ایمان استدلال می شود، و با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می گردد.

2020. برترین وسیله توسل

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی، الایمان به و برسوله ... وصله الرحم فانها مثره فی المال، منسأه فی الاجل.

برترین وسیله ای که متوسلین به خدا به آن چنگ می زنند ایمان به خدا و پیامبر اوست و پیوند با خویشان مال را زیاد و مرگ را به تاخیر می اندازد.

2021. رشته اصلی ایمان

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، شهاده ممتحنه اخلاصها ... فانها عزیمه الایمان، و فاتحه الاحسان، و مرضاه الرحمن، و مدحره الشیطان.



گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و بی شریک، گواهی که خلوص آن آزموده شده است ... این گواهی رشته اصلی ایمان است و آغاز احسان و مایه خشنودی خدای رحمان و دوری از مهلکه شیطان است.

2022. زبان استوار و ایمان استوار

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه. و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه فمن استطاع منکم ان یلقى الله تعالی و هو نقی الراحه من دماء المسلمین و اموالهم، سلیم اللسان من اعراضهم، فلیفعل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد. هر کس از شما بتواند به دیدار خداوند متعال نایل گردد با دستی پاک از خون های مسلمانان و اموال آنان و با زبانی سالم از اهانت به نوامیس آنان، به سوی چنین دیدار حرکت نماید.

بخش سوم: حزب شیطان

2023. عزت جستن از غیر خدا

فی صفة الشیطان:

اعتزته الحمیه، و غلبت علیه الشقوه، و تعزز بخلقه النار، و استهون خلق الصلصال.



در وصف شیطان می فرماید:

تعصب او را فرا گرفت و بدبختی بر وی چیره گشت و به این که از آتش آفریده شده است مغرور شد و تکبر ورزید و آدم را برای این که از پاره ای گل خشکیده آفریده شده بود، خوار شمرد.

2024. آراسته کردن گناه

الشیطان موکل به، یزین له المعصیه لیرکبها، و یمنیه التوبه لیسوفها.

شیطان گماشته و همراه اوست، گناه را در نظرش می آراید تا آن را مرتکب شود و او را به توبه امیدوار می کند، تا در آن تعلق و تاخیر ورزد.

2025. یاری از خدا در دوری از شیطان

احمد الله و استعینه علی مداحر الشیطان و مزاجره، و الاعتصام من حبائله و مخاتله.

خدا را می ستایم و در اموری که باعث راندن و دور کردن شیطان و محفوظ ماندن از دام ها و نیرنگ هایش می شود، از او یاری می طلبم.

2026. تنهایی و نفوذ شیطان

ان الشاد من الناس للشیطان، کما ان الشاذ من الغنم للذئب.

هر آن کس که از مردم به یکسو شود گرفتار (دام) شیطان گردد، همچنان که گوسفند تنها مانده طعمه گرگ باشد.

2027. عامل دوری شیطان



اسکن سبحانه ادم دارا ارغد فیها عیشه، و امن فیها محلته، و حذره ابلیس و عداوته، فاغتره عدوه نفاسه علیه بدار المقام و مرافقه الابرار، فباع الیقین بشکه.

خدای سبحان، آدم را در سرایی پر نعمت و امن سکونت داد و او را از ابلیس و دشمنی وی برحذر داشت. پس، دشمن آدم، چون او را در سرای جاودانی و همدم نیکوکاران می دید، بر وی حسد برد و او را فریفت و آدم یقین را به شکش فروخت.

2028. تسلط شیطان بر گمراهان

انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع ... فهنالک یتولی الشیطان علی اولیائه، و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی.

در حقیقت نقطه آغاز فتنه ها و گمراهی ها، پیروی از هواهای نفس است ... در این جاست که شیطان بر دوستان خود استیلاء می یابد، اما کسانی که بیشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است (از سلطه شیطان) می رهند.

2029. یکی از سپاهیان بزرگ ابلیس

من کتاب له الی الحارث الهمدانی:

و احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.

2030. پشیمانی یاران ابلیس

من کتاب له الی معاویه:

فاحذر یوما یغتبط فیه من احمد عاقبه عمله، و یندم من امکن الشیطان من قباده فلم یجاذبه.



از روزی بترس که مسرور و شادمان شود کسی که عاقبت کار خود را پسندیده کند و پشیمان گردد کسی که زمام خود را به دست شیطان سپرده و برای گرفتن زمامش را دست شیطان تلاشی ننموده است.

2031. گرفتاران در دام ابلیس

الا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم ... و لا تطيعوا الادعياء ... اتخذهم ابليس مطايا ضلال، و جندا بهم يصول على الناس، و تراجمه ينطق على الستهم.

هلا!

از پیروی مهتران و بزرگان خود را حذر کنید، حذر ... و از بی بوته های مدعی شرافت و بزرگی فرمان نبرید ... ابلیس آنان را مرکب گمراهی کرده و سپاهی که با آن بر مردم می تازد و مقهورشان می سازد و سخنگویانی که از زبانشان سخن می گویند.

2032. شیون شیطان

لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه و آله فقلت:

يا رسول الله!

ما هذه الرنه؟

فقال:

هذا الشيطان قد ايس من عبادته.



زمانی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، من شیون شیطان را شنیدم؛

پرسیدم:

ای رسول خدا!

این چه شیونی است؟

فرمود:

شیطان بود که از عبادت خود (توسط مردم) نومید شد.

2033. طمع شیطان

و قد اصبحتم فی زمن لا یزداد فیہ الشیطان فی هلاک الناس الا طمعا.

شما در زمانی هستید که شیطان در هلاکت و نابودی مردم طمع بسته است.

2034. اسلحه ای در برابر ابلیس

اتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده؛ فان له من کل امه جنودا و

اعوانا، و رجلا و فرسانا.

فروتنی را انبار اسلحه میان خود و دشمنان، ابلیس و سپاهیانش کنید؛ زیرا او در هر امتی

لشکریان و یاران، و نیروهای پیاده و سواره دارد.

2035. عاقبت حزب شیطان

افرایتم جزع احدکم من الشوکه تصیبه، و العثره تدمیه، و الرمضاء تحرقه؟



فکیف اذا کان بین طابقین من نار، ضجیع حجر، و قرین شیطان؟.

آیا دیده اید که چون به بدن یکی از شما خاری فرو رود و با لغزشی تنش را خونین سازد و یا ریگ گرم (بیابان) بدنش را بسوزاند، چگونه فریاد و فغان می کند؟

پس هنگامی که میان دو طبقه آتش فرو افتد و همبستر سنگ های داغ و همنشین شیطان گردد، چه کار می کند؟

و چه حالتی به او دست دهد؟

2036. دوری از وسوسه های شیطان

اصدقوا عن نزغاته و نفثاته، و اقبلوا النصیحه ممن اهداها الیکم، و اعقلوها علی انفسکم.

از وسوسه های (شیطان) روی گردان شوید، و سخن کسی که همه شما را پند و اندرز می دهد بپذیرد و آن را برای خویش نگه دارید.

2037. ترس از خدا

اتق الله فی نفسک، و نازع الشیطان قیادک.

از خدا بترس، و با شیطان که در رام کردن تو می کوشد، بستیز!

2038. بسیج حزب شیطان

من خطبه له حین بلغه خیر الناکثین بیعتہ:



الا و ان الشيطان قد ذمر جزبه، و استجلب جلبه، ليعود الجور الى اوطانه، و يرجع الباطل الى نصابه. و الله ما انكروا على منكرا، و لا جعلوا بيني و بينهم نصفا.

قسمتی از خطبه آن حضرت که با شنیدن خبر بیعت شکنان ایراد فرمود:

هان!

شیطان دار و دسته خود را برانگیخته و سپاهش را بسیج کرده است تاستم در جای خود برقرار ماند و باطل به جایگاه خود بازگردد، به خدا سوگند، ناروایی نبود که به من نسبت ندهند و میان من و خودشان به انصاف رفتار نکردند.

2039. پیامدهای اختلاف

ان الشيطان يسنى لكم طرقه، و يريد ان يحل دينكم عقده عقده، و يعطيكم بالجماعه الفرقه، و بالفرقه الفتنه. فاصدقوا عن نزغانه و نفثاته.

همانا شیطان راه های خود را برای شما آسان و هموار می کند و می خواهد بند بند دین شما را بگسلاند و به جای یکپارچگی پراکندگی نصیبتان کند و بر اثر پراکندگی فتنه و فساد پدید آورد. پس از وسوسه ها و افسون هایش روی گردان شوید.

2040. میدان عمل شیطان

اصبحتم في زمن لا يزداد الخير فيه الا ادبارا، و لا الشرفيه الا اقبالا، و لا الشيطان في هلاك الناس الا طمعا. فهذا اوان قويت عدته، و عمت مكيدته، و امكنت فريسته.



شما در روزگاری به سر می برید که خبر هر چه بیشتر پشت می کند، و شر هر چه بیشتر روی می آورد و شیطان، هر چه بیشتر به تباه کردن مردم چشم طمع می بندد؛ پس، اکنون زمانی است که اسباب کار او قوت گرفته و نیرنگش فراگیر شده و شکارش در دسترس او قرار گرفته است.

2041. وعده شیطان

الشیطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرتهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.

شیطان گمراه کننده است و نفس اماره آن ها (خوارج نهروان) را با آرزوهای نا به جا فریب داد و میدان گناه را بر ایشان گشود و به آنها وعده پیروزی داد، پس آن ها را به جهنم فرستاد.

2042. شیطان را بفریب!

لا تجعلن للشیطان فیک نصیبا، و لا علی نفسک سیلا.

شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در نفس خود باز مگذار.

2043. حزب شیطان

اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین جزبا.



اندوه و تاسف من از این است که بی خردان و نابکاران این امت را به دست گیرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی خود گیرند و با صالحان بستیزند و تبهکاران را دار و دسته خود کنند.

2044. منافقان حزب شیطان اند

من خطبه له یصف فیها المنافقین:

هم لمه الشیطان، و حمه النیران:

اولئک حزب الشیطان، الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون.

قسمتی از خطبه آن حضرت در توصیف منافقان:

آنان گروه شیطان و شعله آتش جهنم هستند. آنان دار و دسته شیطان اند و بدانید که پیروان شیطان بازنده و زیانکارند.

2045. بزرگ ترین فریب ابلیس

الله الله فی عاجل البغی، و اجل و خامه الظلم، و سوء عاقبه الکبر، فانها مصیده ابلیس العظمی، و مکیده الکبری.

از خدا بترسید!

از (کیفر) سرکشی در این جهان و از زیان ستمگری در آن جهان و از فرجام بد کبر؛ زیرا این ها (سرکشی و ستمگری و کبر) عظیم ترین دام و بزرگ ترین فریب ابلیس است.



2046. صفات پیروان شیطان

و قال علیه السلام فی ذم اتباع الشیطان:

اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم، و دب و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، و نطق بالستهم، فرکب بهم الزلل، و زین لهم الخطل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه.

امام علی علیه السلام در نکوهش پیروان شیطان فرمود:

آنان در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آن‌ها را دام خود قرار داد. پس در سینه‌های آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج در خرده‌های آنان نفوذ کرد و با چشم‌هایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت؛ پس آن‌ها را گرفتار خطاها و لغزش‌ها کرد و نادرستی را در نظرشان آراست؛ کارهای آنان مانند کار کسی است که شیطان در قدرتش شریک شده و زبان او را به باطل گویا کرده است!

2047. بسیج نیرو علیه شیطان

اجعلوا علیه حدکم، و له جدکم ... و اجلب بخيله علیکم، و قصد بر جله سیلکم یقتنصونکم بکل مکان، و یضربون منکم کل بنان. لا تمتنعون بحیله، و لا تدفعون بعزیمه فی حومه ذل.

خشم و جدیت خود را علیه شیطان به کار گیرید ... سواران خود را بر ضد شما بسیج کرد و با پیادگانش قصد راه شما را نمود تا از راه راست منحرفتان سازد، در هر نقطه‌ای شما را شکار می‌کنند و سرانگشتانتان را قطع می‌کنند، با هیچ حيله و با هیچ عزمی نمی‌توانید



ضربات و گزندهای آنان را از خود دفع سازید؛ این همه در حالی است که شما در محاصره انبوهی از عوامل ذلت آور هستید.

2048. وسوسه های شیطان

اطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه، فانما تلک الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته.

شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در قلب دارید خاموش کنید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از تلقین ها و نخوت ها و فساد و وسوسه های شیطان است.

2049. دوری از خودپسندی

یا مالک!

ایاک و الاعجاب بنفسک، و الثقه بما یعجبک منها، و حب الاطراء، فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین.

ای مالک!

خویشتن را از خودپسندی، و اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به تملق گویی دیگران بر حذر دار؛ زیرا این کارها مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا کارهای خوب نیکوکاران را محو و نابود سازد.

2050. عبرت گیری از ابلیس



اعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهد، و كان قد عبد الله ستة الاف سنه، لا يدري امن سنى الدنيا ام من سنى الاخره.

از كاری كه خدا با ابلیس كرد درس بگیری؛ چه، كار دراز مدت و كوشش های توانفرسای او را، به سبب لحظه ای تكبر، باطل ساخت. او امام جواد هزار سال خدا را پرستش كرده بود كه معلوم نیست آیا از سال های دنیاست یا از سال های آخرت.

2051. بر آوردگان دعوی شیطان

احذروا عباد الله عدو الله!

ان يعدیکم بدائه، و ان یستفزکم بندائه، و ان یجلب علیکم بخيله و رجله. فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالنزع الشدید، و رماکم مکان قریب، فقال:

رب بما اغوبتني لازینن لهم فی الارض و لا غوینهم اجمعین، قذفا بغیب بعید، و رجما بظن غیر مصیب، صدقه به ابناء الحمیه، و اخوان العصبیه، و فرسان الکبر و الجاهلیه.

ای بندگان خدا!

مبادا دشمن خدا (شیطان) شما را به درد خود گرفتار کند و با فریاد خویش شما را از جا پیراند و نگرانتان سازد و سواران و پیادگان خود را علیه شما فراهم آورد. به جان خودم سوگند، که تیر وعید را بر چله کمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت کشیده است و از نزدیک به شما تیراندازی کرده و گفته است:

پروردگارا!



به سبب آن که مرا گمراه کردی در روی زمین بدی ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم.

او از آینده ای دور سخن گفت و گمان نادرستی را اظهار داشت، اما فرزندان نخوت و برادران عصیبت و سواران گردنکشی و جاهلیت دعوی او را راست از کار درآوردند.

بخش چهارم: بدترین و برترین مردم

2052. مقرب ترین مردم

هم اعلم خلقک بک، و اخوفهم لک، و اقربهم منک.

فرشتگان داناترین مخلوقات به مقام ربوبی تو هستند و بیمناک ترین موجودات از تو و نزدیک ترین مخلوقات به بارگاه قدس و کبریایی ات.

2053. فاضل ترین بندگان

ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و کرثه من الباطل و ان جر اليه فائده و زاده.

همانا با فضیلت ترین مردم نزد خداوند کسی است که برای او عمل به حق، اگر چه موجب کاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است، اگر چه آن باطل برای او فایده را جلب کند و موجب افزایش وی گردد.

2054. محبوب ترین بندگان نزد خدا



عباد الله!

ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه ... قد خلع سراويل الشهوات، و تخلى من الهموم، الا هما واحدا انفرديه، فخرج من صفه العمى، و مشاركه اهل الهوى.

ای بندگان خدا!

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، پیراهن های شهوات را از خود برکند و جز یک غم، از تمام غم ها خود را می رهاند و از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد.

2055. خیرخواه ترین مردم

ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه؛ و ان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه.

همانا خیرخواه ترین مردم درباره خویشان مطیع ترین مردم بر پروردگارش و خائن ترین مردم درباره خویشان معصیت کارترین آنان به خدایش می باشد.

2056. دو دستگی مردم

انما الناس رجلان:

متبع شرعه، و مبتدع بدعه، لیس معه من الله سبحانه برهان سنه، و لا ضیاء حجه.

مردم بر دو صفتند:



پیرو قانون شرع، یا بدعت گزار و پیرو بدعت که با او هیچ قانونی و روشنایی دلیل از خداوند وجود ندارد.

2057. بدترین خلق نزد خالق

ان ابغض الخلائق الی الله رجلان:

رجل و كله الله الی نفسه؛ فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بكلام بدعه، و دعاء ضلاله، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من كان قبله، مضل لمن اقتدى به فی حياته و بعد وفاته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته.

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

فردی که خدا او را به خودش واگذار کرده (و به او کمک فکری نمی کند) چنین فردی از راه راست منحرف می گردد، به بدعت و مطالب انحرافی علاقه مند و آلوده می شود. چنین فردی به وسیله آشوبگری گمراه گردیده، موجب انحراف کسانی است که در زمان زندگی و مرگ او، از وی پیروی کنند، اشتباهات دیگران را به دوش می گیرد و گرو گناهان خویش است.

2058. برترین مؤمنان

من كتاب له الی الحارث الهمدانی:

اعلم ان افضل المومنین افضلهم تقدمه من نفسه و اهله و ماله، فانك ما تقدم من خير يبق لك ذخره، و ما توخره یكن لغيرك خيره.



در نامه خود به حارث همدانی چنین نوشت:

توجه داشته باش که بهترین مومنین کسانی هستند که بیشتر از دیگران از شخص خود، بستگان و مال خویش را در راه خدا پیشکش کنند و هر چه پیش از خود برای قیامت از کارهای خیر بفرستی برایت ذخیره می گردد و هر چه از مال و ثروت برای وارث بگذاری سودش برای دیگران است.

2059. مبعوض ترین بندگان نزد خدا

ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و کله الله الی نفسه، جائرا عن قصد السبیل، سائرا بغیر ذلیل؛ ان دعی الی حرث الدنیا عمل، و ان دعی الی حرث الاخره کسل!

همانا قعطا از مبعوض ترین مردان در نزد خدا، آن بنده ای است که خدا او را به خود او وا گذاشته است، این بنده (رها شده به حال خود) از راه حق متجاوز و بدون رهبری که دلیل راه است در حرکت است. اگر این بنده (رها شده به حال خود) به کشت و کار دنیوی خوانده شود به کار می افتد و اگر به کشت و کار اخروی خوانده شود کسل و افسرده می گردد.

2060. برترین بنده

اعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی.

بدان برترین بندگان در نزد خداوند سبحان، امامی است عادل، که هدایت شده و مردم به وسیله او هدایت شوند.

2061. شایسته ترین خلق



اولی الناس بالکرم من عرفت به الکرام.

شایسته ترین مردم به کرامت کسی است که مردمان با کرامت به وسیله او شناخته می شوند.

2062. بهترین بندگان خدا

عباد الله!

ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه على نفسه ... مصباح ظلمات، كشاف عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات، دليل فلوات، يقول فيفهم، و يسكت فيسلم ... و اخر قد تسمى عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال، و نصب للناس اشراكا من حبايل غرور، و قول زور ... يقول:

اقف عند الشبهات، و فيها وقع؛ و يقول:

اعتزل البدع، و بينها اضطجع، فالصوره صوره انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، و لا باب العمى فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.

همانا از محبوب ترین بندگان خدا، نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری رسانده است ... چراغ تاریکی هاست، برطرف کننده کوری ها، کلید مبهمات، زداینده مشکلات و راهنمای بیابان ها. می گوید و می فهماند و به موقع خاموش می شود و سالم می ماند ...

و دیگری که خود را دانشمند می نامد، ولی دانشمند نیست، او از نادان ها و گمراهان، نادانی ها و گمراهی ها را فرا گرفته و دام هایی از ریسمان های فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده است ...



می گوید:

به گاه شبهات درنگ می کنم در حالی که در آن ها فرو افتاده است، می گوید از بدعت ها کناره می گیرم، در حالی که میان آن ها خفته است، چهره اش نه چهره انسان را می شناسد تا به دنبال آن برود و نه باب کوری دل را تا از آن جلوگیری کند. او مرده ای است در میان زندگان.

2063. هر که بر اساس آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند

ان ابغض الخلاق الی الله رجلان:

و رجل جلس بین الناس قاضیا ضامنا لتخلیص ما التبس علی غیره، فان نزلت به احدی المبهمات هیا

لها حشوا رثا من رایه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات فی مثل نسج العنكبوت. لا یدری اصاب ام اخطا... تصرخ من جور قضائه الدماء، و تعج منه المواریث.

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

مردی که در میان مردم به قضاوت و حل مشکلات که ضامن آن گردیده می نشیند، اگر مطلب مبهمی پیش آمد، رای ضعیف و نظر بی ارزشی می دهد و از روی قطع هم نظر خود را صادر می کند، چنین فردی در مسائل مبهم مثل تنیدن عنكبوت است، نمی داند عملش صحیح است یا غلط! ...

خون های ریخته شده از ظلم قضاوتش به فریاد آمده و فریاد میراث بر باد رفتگان (که به ناحق تقسیم شده) بلند است.



2064. حال محبوب ترین بندگان

ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فزهر مصباح الهدى فى قلبه.

همانا از محبوب ترین بندگان خدا نزد او، بنده ای است که خداوند او را در پیکار با نفسش یاری کرده است، پس جامه روینش ترس (از خدا) و چراغ هدایت در دلش فروزان است.

2065. بدترین مردم از دیدگاه علی (ع)

ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احيا بدعه متروكه.

همانا بدترین مردم نزد پروردگار، پیشوای ستمگری است که خود را گمراه و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند و سنت های برگرفته از دین را نابود کند و نوآوری های ترک شده خلاف دین را زنده سازد.

2066. بدبخت حقیقی

ان الشقى من حرم نفع ما اوتى من العقل، و التجربه.

همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربه خود بهره نگیرد.

بخش پنجم:

حق و باطل

2067. جایگاه حق و باطل



من کتابه الی معاویه:

الا و من اكله الحق فالی الجنة، و من اكله الباطل فالی النار.

امام علیه السلام به معاویه نوشت:

آگاه باش!

آن کس که بر حق بوده جایگاهش بهشت است و آن کس که بر باطل باشد در آتش است.

2068. نتیجه ظلم و ستم

ان البغی و الزور یوتغان المرء فی دینه و دنیاہ، و یبدیان خلله عند من یرعبه.

همانا ظلم و ستم و کارهای خلاف حق، انسان را در دین و دنیایش به هلاکت می اندازد، و

نقایص و عیوبش را نزد عیب جویان آشکار و نمایان می سازد.

2069. سنگینی مسئولیت زمامدار

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:

لیس یرخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه، و توطین نفسه

علی لزوم الحق، و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل.

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر:



زاممدار نمی تواند از حقیقت آن چه که از حق آنان بر عهده دارد برآید، مگر با کوشش و استمداد از خداوند متعال و آماده کردن نفس خود برای التزام به حق چه تحمل آن همه موارد سبک باشد یا سنگین.

2070. سستی نکردن در امر حق

لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان.

به جان خودم سوگند که در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرو رود هرگز مسامحه و سستی روا نمی دارم.

2071. روشنی راه حق

ان الله قد اوضح لكم سبیل الحق، و انار طرقة. فشقوه لازمه، او سعاده دائمه!

همانا خداوند راه حق را برای شما آشکار کرد و راه های آن را روشن ساخت. پس (از آن به بعد) یا بدبختی همیشگی است و یا سعادت پایدار.

2072. سرنوشت خوارج

لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه.

امام علیه السلام فرمود:

پس از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق باشد و خطا کرد، مانند کسی نیست که دنبال باطل برود و آن را یافته باشد.

2073. حق پذیری



لا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الاجرب، و الباری من ذی السقم.

از حق مگریزید، آن گونه که انسان سالم از شخص گر و یا تندرست از بیمار می گریزد.

2074. صفات حزب باطل

من کتاب له الی قثم بن عباس و هو عامله علی مکه:

اما بعد، فان عینی بالمغرب کتب الی یعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام العمی القلوب، الصم الاسماع، الکمه الابصار، الذین یلبسون الحق بالباطل، و یطیعون المخلوق فی معصیه الخالق.

در نامه ای به قثم بن عباس، کارگزار خود در مکه، می نویسد:

اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته و اطلاع داده است که عده ای از شامیان کوردل که گوش هایشان (از دیدن حق) به کلی کور، همانان که به وسیله باطل حق را می جویند و از مخلوق به بهای نافرمانی از خالق فرمان می برند، به سوی حج گسیل شده اند.

2075. علت نابودی گذشتگان

انما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.

گذشتگان شما را در حقیقت کسانی نابود کردند که مردم را از حق (خودشان) بازداشتند و آنان هم به ناچار آن را (با رشوه) خریدند و مردم را به باطل واداشتند و آنان لاجرم از آن پیروی کردند.

2076. بهترین کارها



الی عبدالله بن عباس:

لا یکن ما نلت فی نفسک من دنیاک، بلوغ لذه او شفاء غیظ، و لکن اطفاء باطل او احیاء حق.

به عبدالله بن عباس:

مواظب باش که برترین چیز نزد تو رسیدن به لذت های دنیا و یا انتقام گرفتن از دشمن نباشد، بلکه بهترین کارها نزد تو خاموش کردن آتش باطل و یا زنده کردن حق باشد.

2077. حقوق خدای تعالی

سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطیعوه، و جعل جزاهم علیه مضاعفه الثواب تفضلا منه.

خدای سبحان حق خود را بر بندگان این قرار داد که او را فرمان برند و در مقابل، برای آنان این حق را قائل شد، که از روی تفضل خویش چند برابر پاداششان دهد.

2078. به جا آوردن حق و عدالت

اعظم ما افترض سبحانه من تلک الحقوق حق الوالی علی الرعیه، و حق الرعیه علی الوالی ... فاذا ادت الرعیه الوالی حقه، و ادى الوالی اليها حقها عز الحق بینهم، و قامت مناهج الدین، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلک الزمان، و طمع فی بقاء الدوله، و یئست مطامع الاعداء.

مهم ترین حقوق که خداوند واجب گردانیده، حق زمامدار بر ملت و حق ملت بر زمامدار است ... اگر ملت حق زمامدار را گزارد و زمامدار حق ملت را، حق در میان آنان عزت و



قدرت یابد و راه های روشن دین هموار گردد و نشانه های عدالت و دادگری برپا شود و راه و رسم ها در مجرای صحیح خود قرار گیرند، بدین ترتیب، اوضاع زمانه درست می شود و به پایداری دولت امیدواری می رود و دشمنان در رسیدن به مطامع خود مایوس می گردند.

2079. همواره سخن حق گو!

لا تکفوا عن مقاله بحق، او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی، و لا امن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی.

از گفتن سخن حق، یا راهنمایی عادلانه، خودداری نکنید؛ زیرا من خود را بالاتر از این که خطا کنم نمی دانم و از اشتباه کاری ایمن نیستم، مگر این که خدای بزرگ مرا حفظ کند که اختیار دار هموست.

2080. حقوق خدا بر بندگان

من واجب حقوق الله علی عبادہ النصیحه بمبلغ جهدهم، و التعاون علی اقامه الحق بینهم.

از حقوق واجب خداوند بر بندگانش این است که به اندازه توانایی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگان خدا کوشش کنند و در راه برقراری حق در میان خود همکاری و کمک نمایند.

2081. مقررات دین

الا و ان شرائع الدین واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.



آگاه باشید که مقررات دین یکی است، راه های آن سهل و بی زحمت است. هر که از راه ها را برگزیند، به حق رسد و غنیمت برد و هر که از عمل به آن ها باز ایستد گمراه و پشیمان گردد.

2082. گناه کار باطل

الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم. و علی کل داخل فی باطل اثمان:

اثم العمل به، و اثم الرضا به.

کسی که به کار گروهی راضی باشد، مانند همراه آن ها در آن کار است، و بر کسی که در کار باطل دخالت کند دو گناه است:

گناه انجام کار، گناه رضایت به آن.

2083. علت فساد مردم

لاصحابه فیما یخبر عن غلبه جیش معاویه:

انی والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم، و تفرقکم عن حقکم، و بمعصیتکم امامکم فی الحق، و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بادائهم الامانه الی صاحبهم و خیانتکم، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم.

امام علی علیه السلام آن جا که از چیره شدن سپاه معاویه به یاران خود خبر می دهد، می فرماید:



به خدا سوگند، من گمان می کنم که پیروان معاویه بر اثر داشتن این امتیازها بر شما حکومت کنند:

آن ها روی باطل و شکاف شما در حق، نافرمانی شما از امام خودتان در طریق حق و اطاعت آنان از زمامدارشان در راه باطل. تحویل امانت از طرف آن ها به صاحبانش و خیانت شما در امانت و خدمت آن ها به مردم در سرزمین خودشان و فساد شما در میان مردم.

2084. فاصله بین حق و باطل

اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع.

فستل علیه السلام عن معنی قوله هذا، فجمع اصابعه و وضعها بین اذنه و عینه ثم قال:

الباطل ان تقول:

سمعت، و الحق ان تقول:

رایت!

آگاه باشید که میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است!

از امام علی علیه السلام معنی این گفته سوال شد، حضرت علیه السلام انگشتانش را کنار هم

گذاشت و بین گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود:

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

2085. حقوق مردم نسبت به یکدیگر



المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق، و لا یحل اذی المسلم الا بما یتجب.

مسلمان کسی است که مسلمان ها از دست و زبان او آسوده باشند، مگر که پای حق در میان آید و آزار رساندن مسلمان روا نیست، مگر آن جا که خداوند واجب فرموده است.

2086. یاران اندک حق

اعلموا رحمکم الله!

انکم فی زمان القائل فیہ بالحق قلیل، و اللسان عن الصدق کلیل، و اللزوم للحق ذلیل. اهله معتکفون علی العصیان، مصطلحون علی الادهان.

رحمت، خدا بر شما، بدانید که شما در روزگاری به سر می برید که حق گویان اندک اند و زبان از راستگویی کند است و پیرو حق خوار و بی مقدار، مردمان این زمانه به نافرمانی خو گرفته اند و بر مسامحه (در حق) با یکدیگر هم داستان شده اند.

2087. عیب مرد

لا یعاب المرء بتاخیر حقه، انما یعاب من اخذ ما لیس له.

بر مرد عیب نیست که حقش تاخیر افتد، عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد.

2088. حق خدا بر انسان

انظر ایها السائل!



فما ذلك القرآن عليه من صفة فائتم به، و استضى بنور هدايته، و ما كلفلك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه، و لا في سنة النبي صلى الله عليه و آله و ائمه الهدى اثره، فكل علمه الى الله سبحانه، فان ذلك منتهى حق الله عليك.

ای پرسشگر!

بنگر، هر یک از صفات خدا را که قرآن به آن راهنمای ات کرده است، پیروی کن و از پرتو هدایت قرآن روشنایی برگیر و آن صفاتی را که شیطان تو را به آموختن آن واداشته و دانستن آن در کتاب (قرآن) بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت نیز اثری از آن ها نیست، علم به آن صفات را به خدای سبحان واگذار؛ زیرا این منت های خدا بر تو است.

2089. ادعای دروغ

هلك من ادعى و خاب من افترى.

نابود شده کسی که (به ناحق) مدعی شد و ناکام شد کسی که دروغ بست.

2090. کم ترین حق خداوند

اقل ما يلزمكم لله الا تستعينوا بنعمه على معاصيه.

کم ترین حقی که لازم است برای خداوند متعال رعایت کنید این است که از نعمت هایش در عصیان و نافرمانی اش کمک و بهره نگیرید.

2091. حذر از مقابله برابر حق



من ابدی صفحه‌ته للحق هلك.

هر که در برابر حق سینه سپر کند نابود شود.

2092. سخن علی (ع) به ابوذر هنگام تبعیدش

لابی ذر لما اخرج الی الربذه:

ما احوجهم الی ما منعتهم، و ما اغناک عما منعوک!

و ستعلم من الرابع غدا.

امام علیه السلام به ابوذر در هنگام تبعیدش به ربذه فرمود:

چه نیازمندند آنان به چیزی که تو از آن منعشان کردی و چه بی نیازی تو از آن چه تو را از آن منع کردند!

و به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست!

2093. حق دو جانبه است!

الحق اوسع الاشیاء فی التواصف، و اضیقها فی التناصف، لا یجری لاحد الا جری علیه، و لا یجری علیه الا جری له. و لو کان لاحد ان یجری له و لا یجری علیه، لکان ذلک خالصا لله سبحانه.

دایره حق در توصیف و گفتار گسترده‌ترین چیزهاست، اما در عمل تنگ‌ترین دایره‌هاست. کسی را حقی نیست جز آن که بر او نیز حقی است بر او حقی نیست جز آن که او نیز



(بر دیگری) حقی است. اگر بنا بود کسی را حقی باشد، اما بر او حقی نه، آن کس فقط خدای سبحان بود.

2094. معیار شناخت حق و باطل

لما اتاه الحارث بن حوط فقال:

اترانی اظن اصحاب الجمل كانوا علی ضلاله!؟

فقال علیه السلام:

یا حارث، انک نظرت تحتک و لم تنظر فوقک فجرت!

انک لم تعرف الحق فتعرف من اتاه، و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه.

حارث بن حوط نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد:

آیا فکر می کنی که من اصحاب جمل را گمراه می کنم.

حضرت فرمود:

ای حارث!

تو زیر پایت را نگریسته ای و بالای پیرامونت را نگاه نکرده ای و از این رو در حیرت و سرگردانی به سر میبری. تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا باطل گرایان را بشناسی.

2095. حب عدالت



قال عبدالله بن عباس:

رضی الله عنه:

دخلت على اميرالمومنين عليه السلام بدى قار و هو يخصف نعله فقال لى:

ما قيمه هذا النعل؟

فقلت:

لا قيمه لها!

فقال عليه السلام:

و الله لهى احب الى من امرتكم، الا ان اقيم حقا، او ادفع باطلا.

عبدالله بن عباس رضی الله می گوید:

در ذی قار خدمت اميرالمومنين عليه السلام رسيدم. آن حضرت عليه السلام مشغول تعمير
كفش خود بود.

به من فرمود:

ارزش اين كفش چه قدر است؟

عرض كردم:

ارزشى ندارد!



حضرت علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند، این کفش را بیش از فرمانروایی بر شما دوست دارم. مگر آن که به وسیله آن حکومت حقی را برپا دارم یا باطلی را براندازم.

2096. لزوم حق گویی

ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه:

و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جر اليه فائده و زاده.

برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق را از عمل به باطل بیشتر دوست داشته باشد، اگر چه برای او زیانمند و غمبار باشد و باطل برایش سودمند و فزاینده.

2097. عدالت امام

اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسه في سلطان، و لا التماس شيء من فضول الحطام، ولكن لئلا نرد المعالم من دينك.

خداوندا!

تو می دانی که آن چه از ما سرزده است (و زمام تو را به دست گرفته ایم) نه به خاطر تسلط بر مردم بوده است و نه برای به دست آوردن مال و دنیا، بلکه برای بازگرداندن نشانه های حقیقی دین تو بوده است.

2098. انواع مست کننده ها



من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ سات عنده الحسنه، و حسنت عنده السيئه،
و سکر سکر الضلاله.

آن کس که به ستیزه جویی و نزاع پرداخت از دیدن حق نابینا شد و آن کس که از راه حق
منحرف گردید، نیکویی را زشت و زشت را نیکویی پنداشت و سرمست گمراهی ها گشت.

2099. سنگینی حق

ان الحق ثقيل مرىء و ان الباطل خفيف و بى ء.

همانا حق سنگین است، اما گوارا و باطل سبک و آسان است، اما کشنده.

2100. حقوق متقابل پدر و فرزند

ان للولد على الوالد حقا، و ان للوالد على الولد حقا. فحق الوالد على الولد ان يطيعه فى كل
شىء، الا فى معصيه الله سبحانه؛ و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه، و يحسن ادبه، و
يعلمه القرآن.

فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است که
در همه چیز جز در معصیت خدا اطاعتش کند و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک
برایش انتخاب کند و تربیتش را خوب نماید و قرآن به او بیاموزد.

2101. توجه به حقوق الهی

الله الله!

ایها الناس!



فیما استحفظکم من کتابه، و استودعکم من حقوقه، فان الله سبحانه لم یخلقکم عبثاً، و لم یترککم سدی.

خدا را خدا در نظر بگیرید (بترسید از خدا) درباره آن چه که از شما در حفظ و عمل به قرآن خواسته است و در مراعات عمل به حقوقی که نزد شما به ودیعت نهاده است؛ زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و به حال خودتان وانگذاشته است.

2102. پیشگویی بر حق

اتقوا ظنون المومنین؛ فان الله تعالى جعل الحق علی السنتهم.

از پیشگویی مومنان پرهیز کنید؛ چرا که خداوند حق را بر زبانشان قرار داده است.

2103. کوران راه حق

من تعمق لم ینب الی الحق؛ و من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق.

آن که (در کار دیگران) کنجکاوی کند به حق نمی رسد، و آن که در اثر جهل به نزاع و ستیز زیاد برخیزد، همواره از دیدن حق کور خواهد بود.

2104. آفت پاسخ انبوه

إذا ازدحم الجواب، خفی الصواب.

هرگاه پاسخ ها درهم و انبوه شود، پاسخ درست پوشیده ماند.

2105. هر کس حق به او سود نرساند ...



الا و انه من لا ينفعه الحق يضره الباطل، و من لا يستقيم به الهدى، يجربه الضلال الى الردى.

هشیار باشید!

کسی را که حق سودش نبخشید، باطل ضررش خواهد زد و کسی را که هدایت راستش نسازد، گمراهی به هلاکتش خواهد کشید.

2106. نتیجه معرفت

من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهيدا، و وقع اجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النبیه مقام اصلانه لسیفه.

کسی از شما که با معرفت حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام در رختخوابش چشم از این دنیا بپوشد، از این دنیا شهید رفته و پاداش او بر خدا است و چنین شخصی مستحق ثواب نیتی است که برای انجام عمل صالح نموده و همان نیت جانشین کشیدن شمشیر (در میدان جهاد) است.

2107. یاوران حق

فی الصالحین من اصحابه:

انتم الانصار علی الحق، و الاخوان فی الدین ... فاعینونی بمناصحه خلیه من العش.

درباره یاران صالحش فرمود:

شما باید یاران حق و برادران یکدیگر در دین. پس مرا در خیرخواهی خالی از خیانت کمک کنید.



2108. تلاش در راه حق

خض الغمرات للحق حيث كان، و تفقه في الدين.

برای نیل به حق و حقیقت هر جا که باشد در حوادث شدید غوطه ور شو و حقایق دین را فراگیر!

2109. روشنی راه حق

نفسك نفسك!

فقد بين الله لك سبيلك، و حيث تناهت بك امورك.

بر خود بترس، بر خود بترس، که همانا خدا راه سعادت را برای تو بیان فرموده، همان جا که کارت به آن منتهی گردیده، برایت کافی است در همان جا درنگ بنما.

2110. حق مردم بر علی و حق علی بر مردم

ايها الناس!

ان لي عليكم حقا، و لكم علي حق:

فاما حقكم علي فالنصيحه لكم ... و اما حقي عليكم فالوفاء بالبيعه، و النصيحه في المشهد و المغيب.

ای مردم!



حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید. خیرخواهی درباره شما و تنظیم و فراوان نمودن بیت المال برای تهیه معیشت سالم برای شما و تصدی بر تعلیم شما که از جهل نجات پیدا کنید. و اما حق من بر شما:

وفا به بیعتی است که با من کرده اید و خیرخواهی در حضور و غیاب.

2111. عبادت غیر خدا

من قضی حق من لا یقضی حقه فقد عبده.

آن که حق کسی را که او حق وی را نمی پردازد ادا نماید، پس به تحقیق بندگی او را نموده است (زیرا تواضع و تسلیم در برابر کسی که حق انسان را ادا نمی کند، نوعی بردگی است).

2112. نورانیت مسیر خداوندی

عباد الله! الله الله فی اعز الانفس علیکم، و احبها الیکم: فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق، و انار طرقه. فشقوه لازمه، او سعادده دائمه!

ای بندگان خدا! خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره عزیزترین نفوس و محبوب ترین آن ها برای شما؛ زیرا خداوند متعال راه حق را برای شما آشکار و طرق آن را نورانی فرموده است، (مسیر این راه) یا به شقاوت لازمه اعمال زشت منتهی می گردد و یا به سعادت دائمی.

2113. شادی به ناحق



ان المرء ليفرح بالشيء الذي لم يكن ليفوته، و يحزن على الشيء الذي لم يكن ليصيبه، فلا يكن افضل ما نلت في نفسك من دنياك بلوغ لذه او شفاء غيظ، ولكن اطفاء باطل او احياء حق. وليكن سرورك بما قدمت، و اسفك على ما خلفت، و همك فيما بعد الموت.

بنده خدا وقتی به چیزی که به او خواهد رسید (رزق) دست می یابد خوشحال می شود و نسبت به چیزی که مقدر نشده به او برسد ناراحت می گردد، بنابراین (که مقدرات تغییر نمی کند) نباید بهترین چیزها که در دنیا به آن دست می یابی، رسیدن به اوج لذت و یا انتقام گرفتن باشد، بلکه بهترین کارها ریشه کن کردن باطل و زنده نمودن حق است. باید با اعمال شایسته ای که پیش از مرگ می فرستی، خوشحال باشی و نسبت به آن چه در دنیا باقی می گذاری، تاسف بخوری و همیشه در غم بعد از مرگ باشی.

2114. طلب یاری در ادای حق

اجعلوا ما افترض الله عليكم من طلبكم، و اسالوه من اداء حقه ما سالكم.

آن چه را که خداوند بر شما مقرر فرموده است مطلب و مطلوب خود تلقی کنید و از ادای حق خداوندی آن چه را که از شما خواسته است یاری طلبید.

2115. ذلت و عزت حقیقی

الدليل عندی عزیز حتی اخذ الحق له، و القوی عندی ضعیف حتی اخذ الحق منه.

هر ذیلی نزد من عزیز است تا آن جا که حق او را از ستمگران بستانم و هر نیرومندی نزد من ناتوان است تا آن جا که از او حق دیگران را بگیرم.

2116. علل قدرت زمامدار نابکار



و الذی نفسی بیده؛ لیظهرن هولاء القوم علیکم، لیس لانهم اولی بالحق منکم، ولکن لاسراعهم الی باطل صاحبهم، و ابطائکم عن حقی.

سوگند به آن خداوندی که جانم به دست قدرت او است، آن مردم بر شما پیروز خواهند گشت. نه از آن جهت که آنان به حق شایسته تر از شما هستند، بلکه به جهت سرعتی که آنان در تایید و حمایت از باطل امیرشان دارند و بی اعتنایی و کندی که شما در حق من (که امیر شما هستم) دارید.

2117. بهترین امور

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر: ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضا الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضا العامه. و لیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی موونه فی الرخاء، و اقل معونه له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسال بالالحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبیرا عند ملومات الدهر من اهل الخاصه. و انما عماد الدین، و جماع المسلمین، و العده للاعداء العامه من الامه؛ فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم.

نامه آن حضرت به مالک اشتر: باید بهترین امور در نزد تو، متوسطترین آن ها در حق، و فراگیرترین آن ها در عدالت، و جامع ترین آن ها به رضایت مردم باشد؛ زیرا غضب عموم رضایت خواص را از بین می برد و غضب خواص در صورت وجود رضایت عموم مردم بخشوده می شود. خواص در دوران آسودگی بیش تر از همه افراد رعیت موجب تکلف و مشقت زمامدار هستند و در موقع آزمایش یاری آنان از همه کمتر می باشد، (و همچنین)



احدی مانند خواص از عدل و انصاف احساس ناراحتی نمی کند، این خواص بیش از همه در سوال اصرار می ورزند و در موقع عطا کم تر از همه شکر می گزارند و در صورت امتناع زمامدار از عطا، دیرتر عذر می پذیرند و هیچ فرد و گروهی در حوادث بزرگ روزگار، مانند خواص کم صبر و بی تحمل نیستند و جز این نیست که ستون برپا دارنده دین، تشکل جمعی مسلمانان و وسیله دفاع دشمنان، عموم مردم و امت اسلامی هستند. پس گوش شنوای سخنان این مردم و تمایلت به سوی آنان باشد.

2118. گذاشتن وقت برای نیازمندان

اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فیه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقک، و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متتبع، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتبع.

برای نیازمندان که مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده که با شخص تو به طور مستقیم ارتباط برقرار کنند و برای آنان مجلس عمومی قرار بده که در آن جا به خدایی تواضع کنی که تو را آفریده است و در این ارتباط لشکریان و معاونان مانند نگهبانان و پاسبانان را از آنان دور بساز که کسی که از آن نیازمندان با تو سخن می گوید بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) سخنش را بگوید؛ زیرا من در مواردی متعدد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هیچ امتی به پاکی و قداست نخواهد رسید مگر

آنکه حق ضعیف آن امت از قدرتمندش بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) گرفته شود.



2119. محبوب ترین کارها

ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضا الرعیه.
باید که میانه روی در حق، و گسترش عدالت، و عمل به آن چه که بیش از هر چیز مایه دلخوشی همه مردم است از نظر تو محبوب ترین کارها باشد.

2120. یاری خدا از حق جویان

الا و ان الله سبحانه قد جعل للخیر اهلا، و للحق دعائم، و للطاعة عصما، و ان لکم عند کل طاعة عوناً من الله سبحانه یقول علی الالسنه، و یثبت الافئده فیه کفاء لمکتف، و شفاء لمشتف.
آگاه باشید! خداوند برای خوبی ها مردمی و برای حق ستون های استواری و برای اطاعت نگهدارنده ای قرار داد و هر گامی که در اطاعت برمی دارید، یآوری از طرف خدای سبحان وجود دارد که زبان ها به نیروی آن ها سخن می گویند و دل ها با کمک آنها استوارند، و برای یاری طلبان یاور و برای شفا خواهان شفا دهنده اند.

2121. یاور حق

رحم الله رجلا رای حقا فاعان علیه، او رای جورا فرده، و کان عوناً بالحق علی صاحبه.
خدای بزرگ رحمت کند بر مردی که حق را ببیند و یاور آن باشد، یا ستمی را مشاهده کند و آن را باز دارد و یار و مددکار صاحب حق باشد.

2122. معرفت به باطل

لا تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل، و لا تبطلون الباطل کابطالکم الحق!



آن چنانکه با باطل آشنایید حق را نمی شناسید و آن سان که حق را باطل می کنید در صدد از بین بودن باطل نیستید.

2123. نتیجه سستی

من اطاع التوانی ضیع الحقوق.

کسی که پیرو سستی و کاهلی باشد، حقوق افراد را ضایع خواهد کرد.

2124. تفریق حق از باطل

الباطل ان تقول: سمعت، و الحق ان تقول: رایت!

باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن که بگویی دیدم.

2125. پیروان حق و باطل

حق و باطل، و لكل اهل، فئن امر الباطل لقدیما فعل، و لئن قل الحق فلربما و لعل، و لقلمما ادبر شیء فاقبل!

در دنیا حق و باطل وجود دارد و هر کدام را پیروانی است. اگر می بینید که باطل بیش از حق است شگفت مدارید؛ زیرا از دیرباز چنین بوده است، و اگر می بینید که حق اندک است و قلیل، بر باطل چیره خواهد شد، وانگهی هر چه از میان برود دیگر باز نگردد و زنده نشود!

2126. حق گویاست!

لا خیر فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خیر فی القول بالجهل.



خاموشی گزیدن از بیان حق خوب نیست و سخن گفتن از روی نادانی روا نباشد.

2127. اثرات خونریزی ناروا

من کتابه لالشتر حی و لاه مصر: ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها.

فرمان امیر المومنین علیه السلام به مالک اشتر نخعی وقتی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت؛ پرهیز از خون ها و ریختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زیرا هیچ چیزی همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی کند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشند و زوال حکومت را نزدیک نمی گردانند.

2128. خونریزی ناحق

الله سبحانه مبتدی بالحکم بین العباد، فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه.

خدای سبحان در روز رستاخیز پیش از هر چیز درباره خونریزی ناحق آغاز داوری می کند.

بخش ششم: عمل به علم

2129. رابطه دانش و عمل

العمل مقرون بالعمل؛ فمن علم عمل؛ و العلم یهتف بالعمل؛ فان اجابه و الا ارتحل عنه.

دانش در کنار عمل است، پس هر کس بداند عمل کند و علم فریاد به عمل بر می آورد، پس اگر اجابت کرد (علم) بماند و گرنه کوچ کند و برود.

2130. پست ترین و والاترین دانش



اوضع العلم ما وقف على اللسان، و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان.

پست ترین دانش، آن است که تنها بر سر زبان است و والاترین دانش آن است که در اعضای بدن دانشمند آشکار گردد.

2131. عمل نیک و بد

اعلم ان للل نیاتا، و کل نبات لا غنی به عن الماء، و المیاه مختلفه؛ فما طاب سقیه، طاب غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقیه، خبث غرسه و امرت ثمرته.

بدان هر عملی نبات و رویشی است و هر نبات و رویشی بی نیاز از آب نیست، و آب ها مختلف اند، آنچه آبیاری اش خوب باشد، درختش نیکو و میوه اش شیرین است و آنچه آبیاری اش بد و ناپاک باشد، درختش پلید و میوه اش تلخ خواهد بود.

2132. عمل برای روز حساب

اعملوا لیوم تذخر له الذخائر و تبلی فیہ السرائر.

برای آن روزی که اندوخته ها را پس انداز می کنند و اسرار فاش می گردد، عمل کنید.

2133. پند امام (ع)

قال علیه السلام لرجل ساله ان یعضه: لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل، و یرجى التوبه بطول الامل، یقول فی الدنيا یقول الزاهدین، و یعمل فیها بعمل الراغبین.



امام علیه السلام در جواب کسی که پندی خواست، فرمود: آن کس مباش که عمل ناکرده، امید ثواب آخرت دارد و به آرزوی دراز، توبه را به تاخیر اندازد، و مباش مثل آنکه گفتار زاهدان دارد و کردار دنیا پرستان.

2134. تدارک و عمل برای آخرت

فلیعمل العامل منکم فی ایام مهله قبل ارهاق اجله، و فی فراغه قبل اوان شغله، و فی متنفسه قبل ان یوخذ بکظمه، ولیمهد لفسه و قدمه، و لیتزود من دار ظعنه لدار اقامته.

آنان که اهل علم اند، پیش از آن که اجلشان فرا رسد در ایام مهلت باید به عمل پردازند و در ایام فراغت پیش از آن که گرفتار شوند تلاش کنند و قبل از آن که راه گلو بسته شود نفس بکشند! و برای خود و جایی که می روند آماده کنند و از این سرا که سرانجام باید کوچ کرد برای منزلگاه ابدی تدارک ببینند.

2135. حرکت با علم

العامل بالعلم کالسائر علی الطریق الواضح، فلینظر ناظر. اسائر هو ام راجع.

آن که از روی آگاهی و علم عمل می کند، مانند رهروی است که در جاده روشن قدم برمی دارد، پس باید بنگرد که به پیش می رود یا به عقب برمی گردد.

2136. جهل، قاتل عالمان!

رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ینفعه.

بسا عالمی که جهلش او را کشت و با این که علمش با او بود، ولی سودی به حالش نکرد.



2137. عمل به مقررات پیمان ها

اعتصموا بالذمم فی اوتادها.

پیمان ها را با عمل به مقرراتش، محکم نگه دارید.

2138. عمل با یقین

لا تجعلوا علمکم جهلا، و یقینکم شکا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.

دانش خود را نادانی و یقینتان را شک قرار ندهید، هرگاه دانستید به دنبال عمل باشید و چون یقین پیدا کردید، اقدام نمایید.

2139. عالم بی عمل به چه ماند؟

الداعی بلا عمل، کالرامی بلا وتر.

خواننده بی کردار، چون تیرانداز بی زه است.

2140. فاصله بین دو کردار

شتان ما بین عملین! عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب موونته و یبقی اجره.

چه بسیار دور است فاصله میان دو کردار: کرداری که لذتش می رود و گنااهش می ماند و کرداری که رنجش می گذرد و پاداشش می ماند.

2141. کوتاهی در کردار

من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.



کسی که در کردار خود کوتاهی کند، گرفتار غم و اندوه شود.

2142. سفارش علی (ع) به حارث

الی حارث الهمدانی و احذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یکره لعامه المسلمین. و احذر کل عمل یعمل به فی السر، و یتحی منه فی العلانیه، و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه.

ای حارث همدانی از هر عملی که تو را خشنود و مسلمانان را ناپسند می آید برحذر باش، از کاری که در پنهانی انجام می شود و در آشکار از آن شرم داری پرهیز کن، از هر کاری که اگر از انجام دهنده اش پرسش شود آن را انکار می کند یا پوزش می طلبد اجتناب بنما.

بخش هفتم: علم و عالم

2143. نام نیک بهتر از مال و ثروت

ایها الناس! انه لا یتغنی الرجل و ان کان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بایدیهم و السنتم ... و لسان الصدق یجعله الله للمرء فی الناس خیر له من المال یرثه غیره.

ای مردم! هیچ کس، هر اندازه هم مال و ثروت داشته باشد، از خاندان خود و دفاع جانی و زبانی آن ها بی نیاز نیست ... و نام نیکی که خداوند در میان مردمان برای کسی باقی می گذارد از مال و ثروتی که برای دیگران به ارث می نهد، برای او بهتر است.

2144. علمی را که نمی دانی مگو!

لا تقل ما لا تعلم، و ان قل ما تعلم.



آنچه را که نمی دانی مگو، گرچه آنچه را که می دانی اندک باشد.

2145. زینت علم ها

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام: و رایت ... ان ابتدئک بتعلیم کتاب الله عزوجل و تاویله، و شرائع الاسلام و احکامه، و حلاله و حرامه، لا اجاوز ذلک بک الی غیره.

امام علی علیه السلام در وصیت به فرزند خود حسن علیه السلام می فرماید: خواستم تا قبل از هر چیز کتاب خدای عزوجل و تاویل و تفسیر آن را و شرایع و احکام اسلام و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم و جز این چیزی به تو نیاموزم.

2146. دانش مضر

اعلم انه لا خیر فی علم لا ینفع، و لا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه.

بدان که در دانش ناسودمند خیری نیست و آموختن دانشی که سزاوار آموختن نیست، سودی ندهد.

2147. دانش به از مال

یا کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم یزکو علی الانفاق، و صنیع المال یزول بزواله.

ای کمیل! دانش بهتر از مال است؛ زیرا دانش تو را حفظ می کند، در حالی که تو باید مال را حفظ کنی، مال به خرج کردن، کاهش می یابد، ولی دانش با صرف کردن افزوده می شود، آن که ساخته مال است با زوال مال از بین می رود.



2148. آباد کردن سرزمین

مماکتبه للاشتر حین و لاه مصر: و اکثر مدارس العلماء، و منافثه مناقشه الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادك، و اقامه ما استقام به الناس قبلك.

در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: برای تقویت عواملی که اوضاع سرزمین تو (مصر) را به سامان می آورد و پیش از تو کار مردم به وسیله آن عوامل درستی و سامان می گرفت، با دانشمندان و فرزندگان بسیار به گفتگو و تبادل نظر پرداز.

2149. مردم بر سه دسته اند

قال علیه السلام لکمیل بن زیاد: الناس ثلاثة: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه، و همج رعاع اتباع کل ناعق، یمیلون مع کل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجاوا الی رکن وثیق.

امام علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: مردم به سه دسته اند: عالم ربانی، آموزنده در راه نجات حق، و مردم عوام و بی سر و پایی که دنبال هر صدایی می دوند و با هر یادی حرکت می کنند که نه از نور علم، بهره مندند و نه به پناهگاه محکمی تکیه زدند.

2150. نادانی دشمن آدمی

الناس اعداء ما جهلوا.

مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند.

2151. دانش شنیدنی همراه دانش فطری

العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع.



دانش بر دو قسم است: دانش فطری (که در نهاد انسان است) و دانش شنیدنی، دانش شنیدنی هرگاه با دانش فطری نباشد سودی نمی دهد.

2152. تعهد آموزش

ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.

خداوند از نادانان تعهد به آموختن دانش نگرفته، مگر آن که قبلا از دانشمندان تعهد آموزش آنها را گرفته است.

2153. بالاترین شرافت

لا شرف كالعلم.

شرافتی چون دانش نباشد.

2154. بسته شدن تحصیل

ادا ارذل الله عبدا، حظر عليه العلم.

هرگاه خداوند بنده ای را (به خاطر گناهانش) پست شمرد، تحصیل دانش را بر او ببندد.

2155. میراث ارجمند

العلم وراثه کریمه.

دانش میراثی است ارجمند.

2156. فهم حق



من ابصر فهم، و من فهم علم

هر که خوب بنگرد، حق را فهمید، و هر که حق را فهمید، دانشمند گردید.

2157. ندانستن عیب نیست

من و صایاه علیه السلام لا يستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم، ان یقول لا اعلم و لا یستجین احد اذالم یعلم الشیء ان یتعلمه.

از سفارشات امام علیه السلام نباید، هیچ یک از شما در برابر پرسش از چیزی که نمی داند شرم کند که بگوید من نمی دانم و نباید کسی که چیزی را نمی داند شرم کند، از این که آن را بیاموزد.

2158. خیر در سکوت و گفتار

لا خیر فی الصمت عن الحکم، کما انه لا خیر فی القول بالجهل.

در سکوت از حکمت و دانش خیری نیست، چنانچه در گفتار از روی نادانی خیری نیست.

2159. دو گرسنه ای که سیر نمی شوند

منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب دنیا.

دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا.

2160. ظرف علم

کل وعاء یضیق بما جعل فیه، الا وعاء العلم، فانه یتسع.



هر ظرفی به آنچه در او گذاشته می شود تنگ می گردد، جز ظرف علم که هر چه به آن اضافه گردد پهناور می شود.

2161. تنها کیش بشر

یا کمیل! معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته، و جمیل الاحدوته بعد وفاته، و العلم حاکم و المال محکوم علیه.

ای کمیل! دانش تنها کیش بشر است و باید بدان پایند بود، به وسیله دانش هر انسانی در دوران حیاتش شیوه طاعت و بندگی خدا را به دست می آورد، و پس از مرگش ذکر خیری به جا گذارد و دانش حکمفرماست، ولی مال فرمان بر.

2162. بستن راه هرگونه عذر

قطع العلم عذر المتعلین.

علم، عذر بهانه آوران و آنها که از مسئولیت شانه خالی می کنند را قطع کرده است.

2163. عالم بی عمل

ان العالم العامل بغیر علمه، کالجاهل الحائر الذی لا یستفیک من جهله، بل الحجه علیه اعظم، و الحسره له الزم، و هو عند الله الوم.

عالمی که به دانش خود عمل نکند، مانند جاهل سرگردانی است که از نادانی اش بیدار نمی شود؛ بلکه حجت و برهان علیه او بزرگ تر و حسرت و اندوه او پیوسته تر است و اوست که نزد خدا از همه بیشتر سرزنش می شود.



2164. ترس از مرگ

بالعلم یرهب الموت.

با دانش است که از مرگ ترسیده می شود.

2165. عمل کردن به علم

یا جابر! قوام الدین و الدنيا باربعه: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا یستکف ان یتعلم، و جواد لا ینخل بمعروفه، و فقیر لا ینبع آخرته بدنیا؛ فاذا ضیع العالم علمه، استکف الجاهل ان یتعلم.

ای جابر! دین و دنیا به چهار کس پایدار است: عالمی که به علم خویش عمل کند، نادانی که از آموختن ننگ ندارد، بخشنده ای که از بخشش به جا دریغ نکند و فقیری که آخرت خویش را به دنیا سودا نکند، پس اگر عالم به علم خویش عمل نکند، نادانان هم از آموختن سرباز زنند.

2166. خیر واقعی

لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک، ولکن الخیر ان یکثر علمک و ان یعظم حلمک، و ان تباهی الناس بعباده ربک.

خیر آن نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود؛ بلکه خیر آن است که علمت افزون و حلم و بردباری ات بزرگ گردد و بتوانی در میان مردم به پرستش پروردگارت مباحث کنی.

2167. مخزن راز خردمند



صدر العاقل صندوق سره.

سینه خردمند، مخزن راز اوست.

2168. سینه مملو از دانش

یا کمیل! ها، ها ان هاهنا لعلمما جما و اشار بیده الی صدره لو اصبت له حملة! بلی اصبت لقنا غیر مامون علیه، مستعملا الہ الدین للدنیا، و مستظہرا بنعم اللہ علی عبادہ، و بحججه علی اولیائہ؛ او منقادا لحملة الحق، لا بصیره له فی احنائہ، ینقدح الشک فی قلبه لاول عارض من شبہہ. الا! لاذا و لا ذاک! او منهوما باللذہ، سلس القیاد للشہوہ، او مغرما بالجمع و الادخار، لیساً من رعاه الدین فی شیء اقرب شیء شبہا بهما الانعام السائمہ! کذلک یموت العلم بموت حاملیہ.

ای کمیل! بدان در این جا (با دست اشاره به سینه مبارکش کرد) دانش فراوانی است، ای کاش افراد شایسته ای می یافتم و از این دانش به آنها تعلیم می دادم. آری! شاگردانی برای آموختن دارم، اما افرادی زود آموزند و غیر مطمئن؛ زیرا دین را ابزار دنیا قرار می دهند و از نعمت قدرت دانش بر ضد بندگان خدا کمک می گیرند و از آن شمشیری علیه اولیای خدا می سازند و یا افرادی تسلیم و مطیع پیشوایان حق اند؛ اما بصیرتی ندارند و آغازی که شبہ آنها را می لرزاند و به شک می اندازد.

آگاه باش نه این طایفه به درد می خورد و نه آن. و نه طایفه سوم که حریص بر لذت‌های دنیا و مهارشان به دست شهوت است و نه طایفه چهارم که پول پرست و شیفته اندوختن زر و سیم و دنبال پس انداز مال اند، پس این دو طایفه هم به هیچ وجه دین نگهدار نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چارپایان هستند که برای چارها شده



اند. آری! چنین علمی با مرگ حاملشان می میرد.

2169. سخن حکیمان

ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء، و اذا کان خطا کان داء.

همانا سخن حکیمان در صورتی که درست باشد داروی شفابخش و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است.

2170. ارزش انسان

قیمه کل امری ما یحسنه.

ارزش هر انسان، به آن چیزی است که می داند.

2171. دانش و کردار

العلم مقرون بالعمل. فمن علم عمل؛ و العلم یهتف بالعمل، فان اجابه و الا ارتحل عنه.

دانش، جفت کردار است، هر کس بداند عمل کند و دانش فریاد به عمل برآورد، پس اگر به پاسخ رسد بماند و گرنه کوچ کند.

2172. سخن حکیمان را بپذیر!

خذالحکمه انی کانت، فان الحکمه تکون فی صدر المنافق فتلجج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبه فی صدر المومن.

و قال علیه السلام: الحکمه ضاله المومن.



سخن حکیمانه هر جا بود دریافت کن؛ زیرا حکمت در سینه منافق است و بدین سو و آن سو می چرخد تا از آن به در آید و خود را به یارانش در سینه مؤمن برساند. و فرمود که: حکمت گمشده مؤمن است.

2173. استوار در علم و عمل

لا تجعلوا علمکم جهلاً، و یقینکم شکاً. اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.

آگاهی خود را جهل، و یقینتان را شک قرار ندهید، بنابراین هر گاه دانستید عمل کنید، و هر وقت یقین کردند، اقدام نمایید.

2174. پرهیز از آموختن اخترشناسی

لما قال له رجل یستخدم علم النجوم: ان سرت فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر بمرادک، قال علیه السلام:

اتزعم انک تهدی الی الساعه التي من سار فیها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعه التي من سار فیها حاق به الضر؟ فمن صدقک بهذا، فقد کذب القرآن، و استغنی عن الاستعانه بالله فی نیل المحبوب و دفع المکروه.

ثم اقبل علیه السلام علی الناس فقال:

ایها الناس! ایاکم و تعلم النجوم، الا ما یهدی به فی بر او بحر، فانها تدعو الی الکهان، و المنجم کالکاهن، و الکاهن کالساجر، و الساجر کالکافر! و الکافر فی النار، سیروا علی اسم الله.



یکی از یاران آن حضرت با نظر به اخترشناسی گفت: اگر در این موقع حرکت فرمایی می ترسم در مقصودت پیروز نگردی.

آن حضرت فرمودند: آیا گمان می بری تو آن ساعتی را که هر کس در آن ساعت حرکت کند ناگواری از او برطرف می شود می دانی؟ و از حرکت در ساعتی که موجب احاطه ضرر بر انسان متحرک می شود می ترسانی؟

هر کس که تو را در این نظر تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده و از طلب کمک از خدا در رسیدن به محبوب و دفع ناخوشایند احساس بی نیازی نموده است.

سپس رو به مردم نمود و فرمود: ای مردم! پرهیزید از آموزش نجوم (برای حکم در سرنوشت مردم) مگر به عنوان وسیله ای برای سمت یابی در خشکی و یا در

دریا؛ زیرا علم نجوم انسان را به کفایت می کشاند و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر و کافر در آتش است، به نام خداوند حرکت کنید!

2175. فضیلت دانش با بینش

فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة، و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق.

در جنگ میان شما و اهل قبله باز شده است و این پرچم را بر دوش نکشد، مگر کسی که از بینش و شکیبایی و آگاهی به جایگاه های حق برخوردار باشد.

2176. دانش آموزی حتی از منافق



الحکمه ضاله المومن، فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق.

حکمت، گمشده مؤمن است، پس آن را به دست آور، هر چند از اهل نفاق باشد.

2177. عالم زنده است گرچه بمیرد

هلك خزان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون ما بقى الدهر. اعيانهم مفقوده، و امثالهم فى القلوب موجوده.

مال اندوزان با آن که زنده اند مرده اند و اهل علم تا دنیا هست زنده اند، پیکرهایشان از میان می رود، اما یادشان در دل هاست.

2178. با ارزش ترین ثروت

لا غنى كالعقل.

هیچ ثروتی چون خرد نیست.

2179. مردم کم خریدند!

الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله: سائلهم متعنت، و مجيبهم متكلف.

مردم کوتاه اندیش و کم خریدند، مگر کسی که خدایش نگهدارد، پرسش کننده آنها به قصد خطا گرفتن می پرسد و پاسخ دهنده شان تکلف به خرج می دهد.

2180. عالم حیوان نما



و آخر قد تسمى عالما و ليس به ... فالصورة صورة انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، و لا باب العمى فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.

در مقابل بنده ای از بندگان خدا، بنده دیگری است که عالم نامیده می شود، اما عالم نیست، پس چهره چنین کسی چهره انسان، اما قلب او، قلب حیوان است. نه راه رسیدن به هدایت را می شناسد تا به دنبال او برود و نه راه رسیدن به گمراهی را می داند تا از آن روی برگرداند، پس انسانی با این صفات، مرده ای است در میان زندگان.

2181. دانشمند حقیقی

کل عالم غیره متعلم.

هر دانشمندی جز او یادگیرنده است.

2182. نیت سوال

قال عليه السلام لسائل سالة عن معضلة: سل تفقها، و لا تسال تعنتا، فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.

امام علیه السلام به شخصی که از مساله مشکلی سوال کرد فرمود: برای فهمیدن پرسش کن، نه برای آزار دادن؛ زیرا نادان متعلم، مانند عالم است و عالم خلافتگو، مانند نادان زورگو است.

2183. پیرسید پیش از آن که نیاید!

ايها الناس! سلوني قبل ان تفقدوني، فلانا بطرق السماء اعلم مني بطرق الارض.



ای مردم! از من پرسید پیش از آن که از دستم دهید؛ زیرا من به راه های آسمان داناترم از راه های زمین.

2184. راسخین در علم

اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماء، و سمی ترکهم التعمق فیما لم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخا.

بدان که انسان های راسخ در علم کسانی هستند که اقرار به همه غیب های پوشیده، آنان را از تجاوز از سدها و حدودی که میان آنان و حقایق غیبی زده شده بی نیاز ساخته است، پس خداوند تعالی آنان را به جهت اعتراف به نادانی خود از وصول به آنچه احاطه علمی ندارند مدح فرموده و چشم پوشیدن و رها ساختن تعمق در آنچه را که خداوند آنان را به بحث از حقیقت آنان تکلیف نفرموده است رسوخ نامیده است.

2185. علم با عمل

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعایه لا عقل روایه، فان رواه العلم کثیر، و رعایه قلیل.

هرگاه خبری را شنیدید پیرامون آن تفکر کنید، تفکر برای عمل نه برای نقل کردن؛ زیرا روایت کنندگان دانش بسیارند، اما عمل کنندگان به آن اندک اند.

2186. آبادی با علم

بالایمان یعمر العلم، و بالعلم یرهب الموت.



به وسیله ایمان علم آباد می شود و به وسیله علم خوف از مرگ صورت می پذیرد.

2187. مایه زندگانی و باعث مرگ

فانهم عیش العلم، و موت الجهل.

مایه زندگانی علم و باعث مرگ جهل و نادانی است.

2188. جاهل دانا، دانشمند جاهل

ان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.

همانا نادان آموزنده، همانند دانشمند داناست، و دانشمندی که بیراهه می رود مانند جاهل ذلیل است.

2189. دانشمندان منافق

عالمهم منافق، و قارنهم مماذق.

زمانی بر مردم فرا می رسد که دانشمندان منافق؛ و سخنگویان، چاپلوس شوند.

2190. موجب هراس از مرگ

بالعلم یرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا.

علم سبب ترس از مرگ است و با مرگ دنیا به پایان می رسد.

2191. پست ترین و ارجمندترین دانش



اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان.

پست ترین دانش، آن دانشی است که از زبان فراتر نرود، و ارجمندترین دانش، آن دانشی است که در اعضا و جوارح نمودار شود.

2192. گمشده مؤمن

الحکمه ضاله المومن، فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق.

حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را گرچه از منافقان فرا گیرید.

2193. دانش نهانی

و قال عليه السلام فيما ينصح اصحابه: لو تعلمون ما اعلم مما طوى عنكم غيبه، اذا لخرجتم الى الصعدات تبكون على اعمالكم، و تلتدمون على انفسكم، و لترکتتم اموالکم لا حارس لها و لا خالف عليها، و لهمت كل امری منکم نفسه، لا يلتفت الى غيرها.

امام علی علیه السلام در اندرز به یاران خود فرمود: اگر آنچه را که نهانش از دید شما پنهان است و من می دانم، شما بدانید، سر به بیابان ها می نهید و بر کردارهای خویش می گرید و چونان مادران داغدیده بر سر و سینه خود می زنید و اموال خود را بی نگهبان و سرپرست رها می کنید و هر یک از شما چنان به خود گرفتار می شود که به دیگری نمی پردازد.

2194. عالم جاهل

رب عالم قد قتله جهله، و علمه معه لا ینفعه.



چه بسا دانشمندی که جهلش او را کشته، در حالی که علم به همراه اوست؛ اما به حالش سودی نمی بخشد.

2195. عالم حقیقی

العالم من عرف قدره، و کفی بالمرء جهلا الا يعرف قدره.

عالم کسی است که قدر و منزلت خود را بشناسد و آدمی را همین نادانی بس که منزلتش را نشناسد.

2196. علم برتر از ثروت

و قال علیه السلام لکمیل لما اخذ بیده و اخرجه الی الجبان، فلما اصحر تتنفس الصعداء و قال: یا کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم یزکو علی الانفاق، و صنیع المال یزول بزواله.

امام علی علیه السلام دست کمیل بن زیاد را گرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسید، آهی از نهاد برکشید و آن گاه فرمود: ای کمیل! دانش بهتر از دارایی است؛ زیرا دانش از تو نگهداری می کند، اما از دارایی، تو باید نگهداری کنی، دارایی با خرج کم می شود، اما دانش با انفاق زیاد می گردد و دست پرورده مال و ثروت با از بین رفتن آن از بین می رود (احترام و موقعیت اجتماعی خود را از دست می دهد).

2197. نمی دانی لب مگشا!

دع القول فیما لا تعرف، و الخطاب فیما لم تکلف.



سخن را درباره آنچه که نمی دانی و خطاب را در مورد آنچه که وظیفه نداری ترک کن.

2198. خاموشی ستوده

لا خیر فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خیر فی القول بالجهل.

در خاموش بودن از اظهار حکمت و دانش، خیری نیست به همان گونه که در گفتن سخنان جاهلانه و بی ارزش خیری یافت نمی شود.

2199. حکمت را بگیر!

خذ الحكمه انی کانت، فان الحكمه تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبا فی صدر المومن.

حکمت را هر کجا باشد یاد گیرید؛ زیرا که حکمت اگر در سینه منافق باشد پیوسته ناآرام است تا از آن جا خارج شده در سینه مؤمن در کنار صاحب خود آرام گیرد.

بخش هشتم: ناتوان و ناتوانی

2200. اول امتحان بعد اعتماد

الطمأنینه الی کل احد قبل الاختبار عجز.

اطمینان به هر کسی پیش از آزمایش او ناتوانی است.

2201. ناتوانی آشکار

ان تضييع المرء ما ولی، و تکلفه ما کفی، لعجز حاضر، و رای متبر.



به راستی تباه ساختن وظیفه ای که به عهده انسان است و خود را به رنج افکندن در امری که به عهده او نیست، هر آینه ناتوانی آشکار و اندیشه ای است هلاک کننده.

2202. کم شدن شهوت

إذا كثرت المقدره، قلت الشهوه.

چون توانایی دست یافتن به چیزی بسیار باشد، شهوت به آن چیز کم می شود.

2203. ناتوانی و ناتوان

فی صفة الله سبحانه: اول قبل الاشیاء بلا اولیه، و آخر بعد الاشیاء بلا نهاییه. عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل كما ینبغی لمثلک ان یفعله فی صغر خطرہ، و قله مقدرته و کثره عجزه، و عظیم حاجته الی ربه، فی طلب طاعته.

امام علی علیه السلام ضمن وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام در توصیف خدای سبحان می فرماید: پیش از همه چیز است و او را، خود، آغازی نیست و آخر همه چیز است و او را، خود، آخر و نهایی نیست، بزرگ تر از آن است که ربوبیت او با احاطه دل یا دیده ثابت شود. اکنون که اینها را دانستی، آن گونه که از چون تویی ناچیز و کم توان و پر عجز و بسیار نیازمند به پروردگار سزاوار است در پی طاعت او بر آی!

2204. پیشی گرفتن در کار نیک

لا یکون اخوک اقوی علی قطیعتک منک علی صلته، و لا تکون علی الاساءه اقوی منک علی الاحسان.



نباید توانایی برادرت در قطع رابطه با تو بیشتر از توانایی تو در پیوند با او باشد و نباید توانایی او بر بدی کردن بیشتر از توانایی تو بر نیکی کردن باشد.

2205. ناتوانی و ناتوان

العجز آفه.

واماندگی بلاست.

بخش نهم: بیماری

2206. تندرستی و حسادت

صحة الجسد، من قله الحسد.

تندرستی بدن، از کاستی حسادت است.

2207. ریزش گناهان

قال عليه السلام لبعض اصحابه في عله اعتلها:

جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك، فان المرض لا اجر فيه، و لكنه يحط السيئات، و يحتها حت الاوراق.

امام عليه السلام به یکی از یارانش که دچار دردی شده بود فرمود:

خداوند آن چه را که از آن گله داری جبران گناهت سازد، راستی که بیماری پاداشی ندارد، ولی گناهان را محو می کند و به مانند برگ های خزانی آن ها را فرو می ریزد.



بخش دهم: آرزو

2208. سرمایه احمقان

ایاک و الاتکال علی المنی؛ فانها بضائع النوکی، و العقل حفظ التجارب، و خیر ما جربت ما وعظک.

از تکیه بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمقان است، کار عاقلانه نگه داری تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که تو را پند دهد.

2209. فریب آرزو

اعلموا ان الامل یسهی العقل، و ینسی الذکر. فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور.

بدانید که آرزو، عقل را گمراه می کند و یاد خدا را به فراموشی می سپارد، پس از آن را دروغ پندارید؛ چرا که آرزو، فریب است و آرزومند فریب خورده.

2210. مهلت زندگی

اعلم یقینا انک لن تبلغ املک، و لن تعدو اجلک.

یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از مهلت زندگی ات تجاوز نخواهی کرد.

2211. رها کردن انجام آرزو

من جری فی عنان امله، عثر باجله.



آن کس که لجام آرزوهایش را رها کرد، با مرگ به زمین خواهد خورد.

2212. تو چنین باش!

لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل، و يرجی التوبه بطول الامل، يقول فی الدنيا بقول
الزاهدين، و يعمل فيها بعمل الراغبين.

از آنانی مباش که بدون کار نیک، امید سعادت آخرت را دارند و با درازی آرزو امیدوار به
توبه هستند، در دنیا همچون زاهدان سخن گویند، ولی مانند دنیا پرستان عمل می کنند.

2213. برترین بی نیازی

اشرف الغنی ترك المنی.

برترین بی نیازی، ترک آرزوهاست.

2214. عامل کوری دل

الامانی تعمی اعین البصائر، و الحظ یاتی من لا یاتیه.

آرزوها، چشم دل ها را کور می کند و بهره به جانب کسی می آید که به سراغش نمی رود.

2215. عاقبت آرزوی طولانی

من اطال الامل، اساء العمل.

آن که رشته آرزو را دراز کند به کار بد آغاز کند.

2216. فرارسیدن مرگ و سر آمدن آرزو



انما هلك من كان قبلکم بطول امالهم و تغیب اجلهم، حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه المعذره، و ترفع عنه التوبه، و تحل معه القارعه و النقمه.

به راستی که پیشینیان و گذشتگان شما به خاطر آرزوهای طولانی و پنهان بودن پایان زندگیشان، هلاک شدند تا آن که مرگشان فرا رسید، مرگی که عذرهای را رد می کند و توبه را در آن راهی نیست و کوبندگی و درد را به همراه دارد.

بخش یازدهم: متفرقات

2217. متوسل به خدا شوید!

الجی نفسک فی امورک کلها الی الهک، فانک تلجثها الی کھف حریز، و مانع عزیز. نفس خود را در همه امور زندگی به خدایت پناهنده کن؛ زیرا با این پناهندگی، نفس را به جایگاهی محکم و امن و مانعی بزرگ وارد می سازی.

2218. خداوند دانای همه امور

اتقوا الله الذی انتم بعینه، و نواصیکم بیده، و تقلبکم فی قبضته. ان اسررتم علمه. و ان اعلنتم کتبه. قد و کل بذلک حفظه کراما، لا یسقطون حقا، و لا یثبتون باطلا.

بترسید از خدایی که زیر نظر او هستید و موهای جلو سر شما در دست اوست و دگرگونی احوال و حرکات و سکناات شما در کف اوست. اگر چیزی را پنهان کنید، آن را می داند و اگر آشکار کنید، آن را می نویسد. نگهبانانی بزرگوار را بر این کار گماشته است که حقی را از قلم نمی اندازند و چیزی را به ناحق ثبت نمی کنند.



پاورقی ها

- 1- نامه 23.
- 2- خطبه 91
- 3- خطبه 182.
- 4- خطبه 186.
- 5- خطبه 65.
- 6- خطبه 176.
- 7- خطبه 167.
- 8- خطبه 186.
- 9- خطبه 1.
- 10- خطبه 185.
- 11- خطبه 155.
- 12- خطبه 85.
- 13- حکمت 470.
- 14- خطبه 186.



15- حکمت 165.

16- خطبه 86.

17- خطبه 182.

18- خطبه 94.

19- نامه 31.

20- خطبه 185.

21- نامه 31.

22- نامه 31.

23- خطبه 152.

24- خطبه 160.

25- خطبه 94.

26- خطبه 94.

27- حکمت 250.

28- حکمت 310.

29- خطبه 90.



30- خطبه 147.

31- خطبه 165.

32- نامه 31.

33- خطبه 91.

34- نامه 53.

35- نامه 53.

36- حکمت 404.

37- خطبه 96.

38- خطبه 199.

39- خطبه 109.

40- خطبه 179.

41- خطبه 223.

42- خطبه 3.

43- خطبه 109.

44- خطبه 86.



45- خطبه 65.

46- خطبه 195.

47- خطبه 152.

48- خطبه 109.

49- خطبه 91.

50- خطبه 91.

51- خطبه 65.

52- خطبه 49.

53- خطبه 179.

54- خطبه 65.

55- خطبه 65.

56- خطبه 91.

57- خطبه 1.

58- خطبه 179.

59- خطبه 227.



60- خطبه 49.

61- خطبه 223.

62- خطبه 191.

63- خطبه 65.

64- نامه 27.

65- خطبه 195.

66- خطبه 160.

67- خطبه 108.

68- خطبه 1.

69- خطبه 182.

70- خطبه 152.

71- خطبه 101.

72- خطبه 94.

73- خطبه 163.

74- خطبه 96.



75- خطبه 65.

76- خطبه 183.

77- خطبه 198.

78- خطبه 108.

79- خطبه 178.

80- خطبه

108.

81- خطبه 182.

82- خطبه 163.

83- خطبه 65.

84- خطبه 152.

85- خطبه 213.

86- خطبه 85.

87- خطبه 1.

88- خطبه 213.



89- خطبه 152.

90- خطبه 182.

91- خطبه 112.

92- خطبه 49.

93- خطبه 195.

94- خطبه 109.

95- خطبه 65.

96- خطبه 156.

97- خطبه 83.

98- خطبه 152.

99- خطبه 182.

100- خطبه 185.

101- خطبه 222.

102- خطبه 186.

103- حکمت 100.



104- خطبه 109.

105- خطبه 160.

106- خطبه 186.

107- خطبه 198.

108- خطبه 183.

109- خطبه 203.

110- حکمت 203.

111- خطبه 91.

112- نامه 53.

113- نامه 53.

114- حکمت 404.

115- خطبه 160.

116- خطبه 1.

117- خطبه 183.

118- حکمت 324.



119- نامه 31

120- خطبه 192

121- خطبه 186

122- خطبه 109

123- خطبه 186

124- خطبه 155

125- خطبه 165

126- خطبه 72

127- نامه 53

128- خطبه 91

129- خطبه 186

130- خطبه 186

131- خطبه 109

132- خطبه 1

133- حکمت 253



134- خطبه 186.

135- خطبه 152.

136- خطبه 90.

137- خطبه 163.

138- خطبه 186.

139- خطبه 90.

140- خطبه 65.

141- خطبه 163.

142- خطبه 186.

143- خطبه 152.

144- خطبه 65.

145- خطبه 214.

146- خطبه 109.

147- خطبه 65.

148- خطبه 183.



149- حکمت 291.

150- حکمت 286.

151- خطبه 56.

152- خطبه 150.

153- حکمت 228.

154- خطبه 216.

155- خطبه 180.

156- حکمت 459.

157- خطبه 227.

158- خطبه 192.

159- حکمت 379.

160- خطبه 183.

161- خطبه 183.

162- حکمت 287.

163- حکمت 16.



164- خطبه 160.

165- خطبه 213.

166- حکمت 380.

167- نامه 31.

168- خطبه 65.

169- خطبه 65.

170- خطبه 91.

171- خطبه 171.

172- خطبه 91.

173- خطبه 91.

174- خطبه 91.

175- خطبه 109.

176- خطبه 91.

177- خطبه 91.

178- خطبه 91.



179- خطبه 91.

180- خطبه 157.

181- خطبه 91.

182- خطبه 91.

183- حکمت 1323.

184- خطبه 109.

185- خطبه 1.

186- حکمت 454.

187- خطبه 155.

188- خطبه 160.

189- حکمت 108.

190- خطبه 109.

191- خطبه 186.

192- خطبه 182.

193- خطبه 21.



194- خطبه 91

195- خطبه 91

196- خطبه 163

197- خطبه 1

198- خطبه 91

199- خطبه 163

200- خطبه 186

201- خطبه 83

202- خطبه 1

203- خطبه 192

204- خطبه 1

205- خطبه 91

206- خطبه 186

207- خطبه



208- حکمت 126

209- خطبه 470

210- خطبه 185.

211- خطبه 178.

212- خطبه 191.

213- حکمت 224

214- حکمت 220

215- حکمت 437

216- حکمت 231

217- حکمت 224

218- نامه 51.

219- حکمت 476

220- نامه 46

221- نامه 53.

222- خطبه 216



223- حکمت 31.

224- خطبه 224

225- خطبه 87

226- خطبه 18.

227- خطبه 15.

228- خطبه 209.

229- خطبه 91.

230- خطبه 160.

231- خطبه 160

232- خطبه 2.

233- خطبه 108.

234- خطبه 160.

235- خطبه 89.

236- خطبه 198.

237- خطبه 1.



238- خطبه 94.

239- خطبه 72.

240- خطبه 110.

241- خطبه 127.

242- خطبه 195.

243- خطبه 160.

244- حکمت 289.

245- خطبه 116.

246- حکمت 88.

247- خطبه 72.

248- خطبه 160.

249- خطبه 144.

250- خطبه 144.

251- خطبه 161.

252- خطبه 94.



253- خطبه 160.

254- نامه 38.

255- خطبه 133.

256- خطبه 16.

257- خطبه 191.

258- خطبه 94.

259- خطبه 94.

260- خطبه 26.

261- خطبه 94.

262- خطبه 196.

263- خطبه 196.

264- خطبه 196.

265- خطبه 158.

266- خطبه 192.

267- خطبه 151.



268- خطبه 151.

269- خطبه 105.

270- خطبه 108.

271- خطبه 106.

272- خطبه 20.

273- خطبه 160.

274- خطبه 72.

275- نامه 53.

276- خطبه 95.

277- خطبه 161.

278- خطبه 213.

279- خطبه 192.

280- خطبه 192.

281- خطبه 214.

282- خطبه 94.



283- خطبه 192.

284- نامه 9.

285- خطبه 183

286- خطبه 222.

287- خطبه 1.

288- خطبه 166.

289- خطبه 192.

290- خطبه 83.

291- خطبه 192.

292- خطبه 109.

293- حکمت 96

294- خطبه 192.

295- خطبه 72.

296- خطبه 160.

297- خطبه 1.



298- خطبه 91.

299- حکم 252.

300- خطبه 154.

301- خطبه 97.

302- خطبه 2.

303- خطبه 2.

304- خطبه 239.

305- خطبه 154.

306- خطبه 239.

307- خطبه 162.

308- حکمت 120.

309- خطبه 239.

310- خطبه 192.

311- خطبه 239.

312- خطبه 147 و.



313- خطبه 187.

314- خطبه 189.

315- خطبه 23.

316- حکمت 432.

317- خطبه 197.

318- خطبه 100.

319- خطبه 87.

320- خطبه 154.

321- خطبه 192.

322- حکمت 106.

323- نامه 35.

324- حکمت 316.

325- خطبه 216.

326- خطبه 192.

327- خطبه 216.



328- حکمت 468.

329- خطبه 121.

330- نامه 45.

331- خطبه 108.

332- خطبه 3.

333- خطبه 215.

334- خطبه 215.

335-

خطبه 32.

336- خطبه 147.

337- حکمت 111.

338- خطبه 54.

339- خطبه 128.

340- خطبه 103.

341- خطبه 27.



342- خطبه 84.

343- خطبه 208.

344- نامه 45.

345- حکمت 115.

346- حکمت 156.

347- نامه 28.

348- نامه 45.

349- نامه 45.

350- حکمت 77.

351- حکمت 236.

352- خطبه 34.

353- خطبه 36.

354- خطبه 93.

355- خطبه 93.

356- خطبه 172.



357- خطبه 177.

358- خطبه 61.

359- خطبه 3.

360- خطبه 121.

361- خطبه 122.

362- خطبه 58.

363- خطبه 93.

364- نام 53.

365- خطبه 128.

366- خطبه 192.

367- خطبه 69.

368- خطبه 14.

369- خطبه 13.

370- حکمت 420.

371- نامه 70.



372- نامه 70.

373- نامه 29.

374- نامه 53.

375- خطبه 164.

376- نامه 53.

377- نامه 53.

378- نامه 53.

379- حکمت 263.

380- نامه 53.

381- حکمت 441.

382- حکمت 441.

383- نامه 67.

384- خطبه 216.

385- حکمت 332.

386- خطبه 147.



387- خطبه 169.

388- حکمت 73.

389- خطبه 216.

390- خطبه 105.

391- خطبه 17.

392- نامه 53.

393- نامه 53.

394- نامه 53.

395- نامه 31.

396- حکمت 322.

397- نامه 53.

398- نامه 53.

399- خطبه 108.

400- نامه 43. 401- خطبه 210.

402- حکمت 345.



403- خطبه 140.

404- حکمت 343.

405- خطبه 169.

406- خطبه 91.

407- حکمت 306.

408- خطبه 230.

409- خطبه 165.

410- حکمت 419.

411- حکمت 201.

412- خطبه 182.

413- خطبه 64.

414- خطبه 62.

415- نامه 72.

416- نامه 72.

417- خطبه 38.



418- خطبه 156.

419- حکمت 132.

420- خطبه 64.

421- خطبه 193.

422- خطبه 28.

423- خطبه 190.

424- حکمت 203.

425- نامه 23.

426- خطبه 190.

427- خطبه 64.

428- خطبه 167.

429- خطبه 114.

430- خطبه 223. پ

431- خطبه 123.

432- حکمت 430.



433- نامه 31.

434- حکمت 349.

435- حکمت 280.

436- حکمت 44.

437- حکمت 31.

438- نامه 69.

439- خطبه 114.

440- خطبه 113.

441- خطبه 89.

442- خطبه 145.

443- خطبه 84.

444- نامه 31.

445- نامه 31.

446- خطبه 188.

447- نامه 31.



448- خطبه 173.

449- خطبه 190.

450- خطبه 132.

451- خطبه 109.

452- خطبه 132.

453- خطب 64.

454- حکمت 334.

455- خطبه 132.

456- حکمت 72.

457- حکمت 29.

458- حکمت 74.

459- حکمت 19.

460- خطبه 123.

461-

حکمت 178.



462- خطبه 183.

463- نامه 27.

464- خطبه 132.

465- حکمت 168.

466- خطبه 124.

467- خطبه 4.

468- خطبه 20.

469- حکمت 122.

470- خطبه 83.

471- حکمت 130.

472- حکمت 126.

473- نامه 31.

474- خطبه 109.

475- نامه 33.

476- خطبه 214.



477- نامه 3.

478- خطبه 153.

479- خطبه 83.

480- حکمت 322.

481- خطبه 226.

482- خطبه 176.

483- خطبه 188.

484- خطبه 221.

485- حکمت 431.

486- نامه 9.

487- حکمت 104.

488- حکمت 370.

489- خطبه 83.

490- خطبه 114.

491- حکمت 77.



492- نامه 31.

493- حکمت 150.

494- نامه 31.

495- نامه 22.

496- نامه 66.

497- خطبه 230.

498- خطبه 157.

499- خطبه 23.

500- خطبه 156.

501- خطبه 203.

502- خطبه 132.

503- حکمت 89.

504- حکمت 251.

505- خطبه 133.

506- خطبه 76.



507- خطبه 28.

508- حکمت 431.

509- حکمت 423.

510- حکمت 131.

511- خطبه 195.

512- خطبه 157.

513- خطبه 106.

514- خطبه 83.

515- خطبه 157.

516- خطبه 157.

517- خطبه 21.

518- خطبه 190.

519- خطبه 42.

520- خطبه 42.

521- حکمت 7.



522- نامه 31.

523- خطبه 157.

524- خطبه 144.

525- حکمت 452.

526- حکمت 343.

527- نامه 30.

528- حکمت 7.

529- خطبه 102.

530- حکمت 429.

531- خطبه 120.

532- خطبه 120.

533- حکمت 121.

534- خطبه 119.

535- حکمت 368.

536- حکمت 151.



537- خطبه 153.

538- خطبه 114.

539- حکمت 31.

540- نامه 27.

541- خطبه 124.

542- خطبه 132.

543- حکمت 256.

544- حکمت 42.

545- خطبه 165.

546- حکمت 46.

547- خطبه 85.

548- نامه 17.

549- حکمت 378.

550- خطبه 157.

551- حکمت 387.



552- خطبه 176.

553- خطبه 124.

554- خطبه 129.

555- خطبه 83.

556- حکمت 378.

557- نامه 27.

558- حکمت 377.

559- خطبه 224.

560- حکمت 37.

561- خطبه 52.

562- خطبه 28.

563- خطبه 195.

564- حکمت 387.

565- خطبه 183.

566- خطبه 109.



567- حکمت 349.

568- خطبه 110.

569- حکمت 237.

570- حکمت 136.

571- خطبه 199.

572- حکمت 299.

573- حکمت 252.

574- خطبه 234.

575- نامه 27.

576- خطبه 192.

577- خطبه 190.

578- خطبه 131.

579- خطبه 167.

580- خطبه 190.

581- خطبه 19.



582- خطبه 190.

583- خطبه 199.

584- نامه 52.

585- حکمت 39.

586- حکمت 39.

587- حکمت 279.

588-

نامه 69.

589- خطبه 199.

590- خطبه 199.

591- نامه 47.

592- حکمت 145 و 97.

593- حکمت 104.

594- خطبه 82.

595- خطبه 45.



596- حکمت 137.

597- خطبه 96.

598- خطبه 96.

599- حکمت 428.

600- خطبه 192.

601- حکمت 252.

602- حکمت 136.

603- حکمت 145.

604- خطبه 110.

605- نامه 52.

606- حکمت 6.

607- حکمت 146.

608- حکمت 146.

609- حکمت 252.

610- نامه 21.



611- نامه 25.

612- نامه 25.

613- حکمت 211.

614- خطبه 199.

615- خطبه 232.

616- حکمت 136.

617- خطبه 110.

618- نامه 47.

619- خطبه 1.

620- حکمت 252.

621- حکمت 136.

622- حکمت 136.

623- خطبه 12.

624- خطبه 190.

625- خطبه 27.



626- حکمت 136.

627- حکمت 252.

628- نامه 17.

629- حکمت 474.

630- خطبه 27.

631- حکمت 31.

632- خطبه ها 110.

633- خطبه 55.

634- خطبه 171.

635- خطبه 171.

636- نامه 62.

637- نام 16.

638- خطبه 180.

639- نامه 45.

640- خطبه 59.



641- خطبه 59.

642- خطبه 56.

643- حکم 120.

644- خطبه 24.

645- خطبه 124.

646- خطبه 51.

647- نامه 50.

648- خطبه 119.

649- حکمت 233.

650- خطبه 123.

651- خطبه 11.

652- خطبه 66.

653- حکمت 375.

654- خطبه 124.

655- نامه 47.



656- حکمت 174.

657- نامه 53.

658- نامه 14.

659- نامه 53.

660- نامه 14.

662- خطبه 29.

663- خطبه 69.

664- نامه 28.

665- نامه 35.

666- خطبه 27.

667- خطبه 27.

668- حکمت 322.

669- خطبه 156.

670- نامه 31.

671- حکمت 252.



672- حکمت 374.

673- نامه 47.

674- خطبه 129.

675- حکمت 420.

676- حکمت 375.

677- حکمت 314.

678- حکمت 31.

679- حکمت 374.

680- خطبه 153.

681- نامه 69.

682- حکمت 150.

683- نامه 69.

684- خطبه 114.

685- خطبه 114.

686- حکمت 373.



687- خطبه 105.

688- خطبه 129.

689- نامه 47.

690- حکمت 295

691- نامه 14.

692- نامه 31.

693- نامه 31.

694- نامه 31.

695- نامه 31.

696- حکمت 96.

697- نامه 31.

698- خطبه 55.

699- خطبه 41.

700- نامه 53.

701- خطبه 23.



702- نامه 47.

703- نامه 26.

704- حکمت 31.

705- حکمت 31.

706- حکمت 38.

707- حکمت 12.

708- حکمت 211.

709- حکمت 11.

710- حکمت 308.

711- حکمت 158.

712- حکمت 451.

713- حکمت 451.

714- خطبه 183.

715- حکمت

.38



716- حکمت 214

717- خطبه 75

718- حکمت 204

719- حکمت 6

720- حکمت 117

721- حکمت 218

722- خطبه 194

723- خطبه 176

724- خطبه 183

725- حکمت 113

726- حکمت 134

727- حکمت 352

728- حکمت 352

729- حکمت 172

730- حکمت 172



731- حکمت 479.

732- حکمت 45.

733- خطبه 127.

734- خطبه 34.

735- نامه 31.

736- نامه 62.

737- نامه 69.

738- حکمت 14.

739- حکمت 8.

740- حکمت 254.

741- حکمت 316.

742- حکمت 196.

743- حکم 335.

744- خطبه 120.

745- خطبه 117.



746- حکمت 54.

747- حکمت 342.

748- حکمت 113.

749- حکمت 371.

750- خطبه 233.

751- نامه 26.

752- نامه 26.

753- نامه 45.

754- حکمت 427.

755- حکمت 328.

756- خطبه 105.

757- نامه 53.

758- نامه 31.

759- حکمت 426.

760- حکمت 452.



761- حکمت 56.

762- خطبه 142.

763- خطبه 126.

764- نامه 31.

765- حکمت 430.

766- حکمت 147.

767- حکمت 372.

768- خطبه 209.

769- حکمت 327.

770- خطبه 5.

771- خطبه 76.

772- حکمت 342.

773- حکمت 396.

774- حکمت 48.

775- خطبه 188.



776- حکمت 21

777- خطبه 188

778- خطبه 145

779- حکمت 118

780- حکمت 326

781- خطبه 83

782- خطبه 190

783- خطبه 64

784- نامه 31

785- حکمت 27

786- خطبه 114

787- نامه 53

788- خطبه 114

789- خطبه 99

790- حکمت 426



791- حکمت 426.

792- خطبه 98.

793- حکمت 42.

794- حکمت 113.

795- حکمت 113.

796- حکمت 365.

797- حکمت 424.

798- حکمت 38.

799- خطبه 153.

800- حکمت 113. 801- حکمت 301.

802- حکمت 252.

803- خطبه 224.

804- حکمت 212.

805- حکمت 219.

806- خطبه 86.



807- حکمت 143 - 142.

808- حکمت 182.

809- نامه 31.

810- حکمت 71.

811- خطبه 153.

812- حکمت 31.

813- خطبه 103.

814- حکمت 235.

815- حکمت 390.

816- حکمت 98.

817- خطبه 142.

818- نامه 31.

819- خطبه 142.

820- حکمت 41.

821- حکمت 450.



822- حکمت 450.

823- خطبه 14.

824- خطبه 131.

825- خطبه 131.

826- نامه 78.

827- حکمت 363.

828- خطبه 109.

829- خطبه 154.

830- نامه 31.

831- حکمت 181.

832- حکمت 407.

833- حکمت 281.

834- خطبه 187.

835- حکمت 48.

836- حکمت 281.



837- نامه 31.

838- حکمت 421.

839- نامه 31.

840- خطبه 91.

841- حکمت

356.

842- حکمت 356.

843- حکمت 393.

844- خطبه 163.

845- حکمت 349.

846- حکمت 396.

847- نامه 31.

848- خطبه 185.

849- خطبه 90.

850- خطبه 185.



851- حکمت 267.

852- خطبه 23.

853- حکمت 431.

854- خطبه 145.

855- خطبه 176.

856- حکمت 300.

857- حکمت 230.

858- حکمت 379.

859- نامه 72.

860- حکمت 137.

861- خطبه 109.

862- خطبه 83.

863- حکمت 93.

864- خطبه 190.

865- خطبه 151.



866- خطبه 188.

867- خطبه 145.

868- خطبه 64.

869- خطبه 143.

870- حکمت 273.

871- حکمت 372.

872- حکمت 425.

873- حکمت 330.

874- حکمت 25.

875- حکمت 244.

876- حکمت 135.

877- حکمت 435.

878- حکمت 135.

879- خطبه 64.

880- حکمت 116.



881- حکمت 150.

882- خطبه 185.

883- حکمت 290.

884- حکمت 229.

885- خطبه 2.

886- حکمت 13.

887- حکمت 224.

888- حکمت 378.

889- نامه 69.

890- حکمت 381.

891- نامه 28.

892- نامه 53.

893- حکمت 246.

894- خطبه 178.

895- نامه 31.



896- خطبه 216.

897- خطبه 216.

898- حکمت 358.

899- خطبه 1.

900- نامه 53.

901- حکمت 25.

902- خطبه 5.

903- خطبه 17.

904- خطبه 176.

905- نامه 21.

906- خطبه 151.

907- خطبه 192.

908- حکمت 358.

909- خطبه 192.

910- خطبه 192.



911- حکمت 1.

912- حکمت 448.

913- خطبه 16.

914- خطبه 156.

915- خطبه 33.

916- حکمت 116.

917- حکمت 116.

918- خطبه 32.

919- خطبه 192.

920- حکمت 367.

921- حکمت 365.

922- خطبه 192.

923- خطبه 20.

924- خطبه 16.

925- خطبه 97.



926- خطبه 192.

927- خطبه 103.

928- خطبه 182.

929- خطبه 182.

930- حکمت 297.

931- حکمت 31.

932- حکمت 31.

933- نامه 49.

934- خطبه 85.

935- نامه 23.

936- خطبه 147.

937- خطبه 117.

938- خطبه 16.

939- خطبه 149.

940- خطبه 105.



941- خطبه 105.

942- خطبه 176.

943- خطبه 153.

944- خطبه 111.

945- خطبه 90.

946- خطبه 35.

947- خطبه 176.

948- حکمت 367.

949- نامه 31.

950- حکمت 150.

951- حکمت 282.

952- خطبه 176.

953- نامه 31.

954- خطبه 176.

955- حکمت 365.



956- خطبه 16.

957- حکمت 211.

958- نامه 78.

959- نامه 78.

960- حکمت 381.

961- نامه 31.

962- حکمت 131.

963- حکمت 367.

964- نامه 31.

965- خطبه 82.

966- خطبه 223.

967- نامه 31.

968- حکمت

76.

969- حکمت 163.



970- خطبه 160.

971- حکمت 56.

972- حکمت 54.

973- حکمت 38.

974- حکمت 388.

975- حکمت 68.

976- حکمت 319.

977- حکمت 3.

978- خطبه 189.

979- حکمت 388.

980- حکمت 452.

981- حکمت 126.

982- خطبه 147.

983- خطبه 204.

984- خطبه 183.



985- خطبه 183.

986- خطبه 34.

987- خطبه 153.

988- خطبه 114.

989- خطبه 114.

990- نامه 3.

991- نامه 32.

992- خطبه 83.

993- خطبه 86.

994- خطبه 86.

995- خطبه(99)

996- خطبه 76.

997- خطبه 111.

998- خطبه 161.

999- خطبه 4.



1000- نامه 31.

1001- حکمت 131.

1002- خطبه 28.

1003- حکمت 19.

1004- نامه 31.

1005- خطبه 133.

1006- خطبه 133.

1007- نامه 31.

1008- خطبه 226.

1009- خطبه 32.

1010- نامه 31.

1011- خطبه 103.

1012- خطبه 191.

1013- نامه 49.

1014- خطبه 82.



1015- حکمت 395.

1016- خطبه 99

1017- حکمت 396.

1018- حکمت 209.

1019- حکمت 371.

1020- حکمت 72.

1021- حکمت 384.

1022- حکمت 385.

1023- حکمت 228.

1024- حکمت 9.

1025- حکمت 191.

1026- حکمت 64.

1027- حکمت 119.

1028- خطبه 113.

1029- حکمت 415.



1030- خطبه 230.

1031- خطبه 161.

1032- حکمت 269.

1033- حکمت 371.

1034- خطبه 82.

1035- خطبه 99.

1036- حکمت 106.

1037- حکمت 106.

1038- حکمت 289.

1039- خطبه 109.

1040- خطبه 82.

1041- نامه 45.

1042- خطبه 129.

1043- حکمت 370.

1044- خطبه 111.



1045- خطبه 223.

1046- خطبه 113.

1047- حکمت 94.

1048- خطبه 230.

1049- خطبه 191.

1050- حکمت 415.

1051- خطبه 191.

1052- خطبه 89.

1053- خطبه 196.

1054- حکمت 303.

1055- حکمت 436.

1056- خطبه 63.

1057- خطبه 99.

1058- خطبه 82.

1059- خطبه 133.



1060- خطبه 32.

1061- حکمت 456.

1062- خطبه 113.

1063- خطبه 230.

1064- نامه 59.

1065- خطبه 113.

1066- خطبه 99.

1067- حکمت 126.

1068- خطبه 114.

1069- خطبه 109.

1070- خطبه 111.

1071- خطبه 111.

1072- حکمت 367.

1073- حکمت 344.

1074- نامه 48.



1075- حکمت 133.

1076- خطبه 226.

1077- نامه 31.

1078- نامه 69.

1079- حکمت 165..

1080- حکمت 416.

1081- حکمت 156.

1082- خطبه 188.

1083- حکمت 429.

1084- خطبه 147.

1085- خطبه 129.

1086- خطبه 183.

1087- خطبه 214.

1088- حکمت 290.

1089- خطبه 110.



1090- حکمت 331.

1091- خطبه 110.

1092- خطبه 109.

1093- خطبه 86.

1094- خطبه 194.

1095- خطبه 176.

1096-

نامه 30.

1097- نامه 69.

1098- خطبه 210.

1099- نامه 30.

1100- خطبه 109.

1101- خطبه 193.

1102- خطبه 223.

1103- خطبه 20.



1104- حکمت 428.

1105- حکمت 428.

1106- حکمت 96.

1107- خطبه 167.

1108- حکمت 383.

1109- خطبه 105.

1110- نامه 12.

1111- خطبه 175.

1112- نامه 31.

1113- خطبه 175.

1114- خطبه 86.

1115- خطبه 97.

1116- حکمت 94.

1117- حکمت 239.

1118- حکمت 383.



1119- خطبه 157.

1120- خطبه 192.

1121- حکمت 324.

1122- نامه 53.

1123- نامه 26.

1124- نامه 53.

1125- حکمت 237.

1126- حکمت 382.

1127- حکمت 113.

1128- نامه 45.

1129- حکمت 237.

1130- خطبه 149.

1131- نامه 45.

1132- خطبه 114.

1133- حکمت 390.



1134- خطبه 76.

1135- نامه 59.

1136- حکمت 97.

1137- خطبه 176.

1138- حکمت 105.

1139- حکمت 252.

1140- حکمت 252.

1141- خطبه 167.

1142- حکمت 113.

1143- نامه 34.

1144- حکمت 252.

1145- خطبه 192.

1146- نامه 69.

1147- حکمت 279.

1148- حکمت 39.



1149- حکمت 204.

1150- خطبه 158.

1151- خطبه 158.

1152- خطبه 198.

1153- خطبه 147.

1154- خطبه 86.

1155- خطبه 18.

1156- خطبه 176.

1157- خطبه 176.

1158- خطبه 176.

1159- خطبه 156.

1160- خطبه 176.

1161- نامه 69.

1162- نامه 47.

1163- حکمت 313.



1164- خطبه 175.

1165- خطبه 110.

1166- نامه 77.

1167- خطبه 183.

1168- خطبه 180.

1169- خطبه 176.

1170- خطبه 175.

1171- خطبه 175.

1172- خبه 175.

1173- خطبه 176.

1174- خطبه 122.

1175- خطبه 122.

1176- حکمت 228.

1177- خطبه 18.

1178- خطبه 198.



1179- خطبه 147.

1180- خطبه 167.

1181- خطبه 133.

1182- خطبه 121.

1183- خطبه 192.

1184- خطبه 18.

1185- خطبه 169.

1186- خطبه 158.

1187- خطبه 182.

1188- نامه 55.

1189- خطبه 125.

1190- خطبه 193.

1191- خطبه 198.

1192- خطبه 176.

1193- حکمت 104.



1194- خطبه 133.

1195- خطبه 156.

1196- خطبه 147.

1197- خطبه 17.

1198- خطبه 156.

1199- خطبه 1.

1200- خطبه 87.

1201- خطبه 147.

1202- خطبه 1.

1203- خطبه 50.

1204- خطبه 1.

1205- خطبه 155.

1206- خطبه 156.

1207- خطبه 158.

1208- خطبه 127.



1209- خطبه 64.

1210- خطبه 64.

1211- خطبه 18.

1212- خطبه 86.

1213- خطبه 167.

1214- خطبه 176.

1215- نامه 31.

1216- حکمت 170.

1217- حکمت 170.

1218- نامه 31.

1219- حکمت 371.

1220- حکمت 94.

1221- حکمت 285.

1222- حکمت 299.

1223-



حکمت 150.

1224- حکمت 417.

1225- حکمت 94.

1226- حکمت 435.

1227- خطبه 28.

1228- خطبه 143.

1229- خطبه 153.

1230- خطبه 183.

1231- خطبه 1.

1232- حکمت 143.

1233- حکمت 88.

1234- حکمت 135.

1235- حکمت 87.

1236- خطبه 157.

1237- خطبه 223.



1238- نامه 45.

1239- خطبه 227.

1240- خطبه 223.

1241- خطبه 222.

1242- حکمت 435.

1243- حکمت 302.

1244- حکمت 146.

1245- نامه 31.

1246- نامه 31.

1247- حکمت 135.

1248- حکمت 337.

1249- حکمت 361.

1250- خطبه 215.

1251- خطبه 215.

1252- حکمت 276.



1253- خطبه 206.

1254- نامه 67.

1255- نامه 15.

1256- خطبه 78.

1257- خطبه 227.

1258- خطبه 215.

1259- خطبه 227.

1260- خطبه 183.

1261- حکمت 278.

1262- حکمت 269.

1263- خطبه 28.

1264- خطبه 176.

1265- حکمت 23.

1266- خطبه 94.

1267- حکمت 239.



1268- حکمت 121.

1269- حکمت 422.

1270- حکمت 59.

1271- حکمت 81.

1272- حکمت 384.

1273- نامه 31.

1274- خطبه 154.

1275- خطبه 110.

1276- حکمت 7.

1277- نامه 53.

1278- حکمت 258.

1279- حکمت 137.

1280- حکمت 146.

1281- نامه 47.

1282- حکمت 308.



1283- خطبه 23.

1284- حکمت 252.

1285- خطبه 209.

1286- حکمت 247.

1287- خطبه 142.

1288- نامه 31.

1289- حکمت 349.

1290- حکمت 51.

1291- حکمت 353.

1292- حکمت 223.

1293- حکمت 222.

1294- حکمت 166.

1295- خطبه 76.

1296- خطبه 173.

1297- نامه 31.



1298- نامه 46.

1299- نامه 31.

1300- خطبه 98.

1301- خطبه 26.

1302- خطبه 156.

1303- حکمت 224.

1304- خطبه 142.

1305- خطبه 169.

1306- حکمت 82.

1307- حکمت 291.

1308- حکمت 292.

1309- خطبه 3.

1310- حکمت 460.

1311- حکمت 207.

1312- حکمت 144.



1313- حکمت 413.

1314- حکمت 189.

1315- حکمت 55.

1316- حکمت 424.

1317- حکمت 211.

1318- حکمت 153.

1319- حکمت 206.

1320- حکمت 31.

1321- حکمت 82.

1322- حکمت 211.

1323- حکمت 4.

1324- حکمت 418 پ.

1325- حکمت 113.

1326- حکمت 176.

1327- حکمت 6.



1328- حکمت 69.

1329- حکمت 31.

1330- حکمت 228.

1331- حکمت 414.

1332- خطبه 97.

1333- خطبه 111.

1334- حکمت 213.

1335- حکمت 211.

1336- خطبه 188.

1337- نامه 31.

1338- خطبه 191.

1339- نامه 26.

1340- خطبه 215.

1341- نامه 53.

1342- نامه 53.



1343- نامه 53.

1344- خطبه 148.

1345- حکمت 259.

1346- حکمت 211.

1347- خطبه 200.

1348- حکمت 162.

1349- نامه 26.

-1350

نامه 26.

1351- خطبه 106.

1352- حکمت 155.

1353- حکمت 336.

1354- حکمت 48.

1355- حکمت 57.

1356- حکمت 43.



1357- حکمت 371.

1358- حکمت 395.

1359- حکمت 371.

1360- خطبه 45.

1361- خطبه 192.

1362- حکمت 229.

1363- حکمت 44.

1364- حکمت 4.

1365- نامه 3.

1366- حکمت 150.

1367- حکمت 229.

1368- نامه 45.

1369- حکمت 371.

1370- نامه 53.

1371- حکمت 371.



1372- نامه 53.

1373- خطبه 192.

1374- حکمت 31.

1375- خطبه 153.

1376- نامه 27.

1377- خطبه 176.

1378- خطبه 183.

1379- خطبه 176.

1380- خطبه 222.

1381- خطبه 220.

1382- نامه 45.

1383- خطبه 176.

1384- خطبه 113.

1385- حکمت 391.

1386- حکمت 28.



1387- خطبه 109.

1388- خطبه 220.

1389- خطبه 222.

1390- حکمت 104.

1391- حکمت 371.

1392- حکمت 390.

1393- حکمت 333.

1394- حکمت 388.

1395- حکمت 113.

1396- نامه 45.

1397- خطبه 113.

1398- حکمت 208.

1399- حکمت 439.

1400- خطبه 28.

1401- حکمت 33.



1402- حکمت 432.

1403- خطبه 32.

1404- نامه 45.

1405- خطبه 32.

1406- خطبه 87.

1407- حکمت 113.

1408- خطبه 90.

1409- خطبه 103.

1410- نامه 27.

1411- نامه 45.

1412- خطبه 113.

1413- خطبه 3.

1414- نامه 56.

1415- نامه 47.

1416- خطبه 198.



1417- حکمت 95.

1418- حکمت 95.

1419- حکمت 349.

1420- حکمت 242.

1421- حکمت 113.

1422- خطبه 198.

1423- خطبه 167.

1424- خطبه 188.

1425- خطبه 83.

1426- خطبه 173.

1427- خطبه 230.

1428- خطبه 183.

1429- خطبه 114.

1430- خطبه 198.

1431- حکمت 391.



1432- نامه 27.

1433- نامه 53.

1434- خطبه 193.

1435- خطبه 193.

1436- خطبه 191.

1437- خطبه 160.

1438- نامه 27.

1439- خطبه 193.

1440- خطبه 183.

1441- خطبه 193.

1442- خطبه 193.

1443- خطبه 193.

1444- خطبه 193.

1445- حکمت 371.

1446- خطبه 193.



1447- خطبه 193.

1448- خطبه 87.

1449- خطبه 193.

1450- خطبه 190.

1451- خطبه 193.

1452- خطبه 195.

1453- خطبه 157.

1454- حکمت 388.

1455- حکمت 349.

1456- حکمت 4.

1457- خطبه 193.

1458- حکمت 410.

1459- حکمت 113.

1460- حکمت 458.

1461- حکمت 95.



1462- خطبه 193.

1463- خطبه 198.

1464- خطبه 114.

1465- خطبه 198.

1466- خطبه 111.

1467- خطبه 144.

1468- حکمت 298.

1469- ظ خطبه 190.

1470- خطبه 193.

1471- خطبه 83.

1472- خطبه 191.

1473- خطبه 193.

1474- خطبه 176.

1475- خطبه 188.

1476- خطبه 191.



-1477

خطبه 191.

1478- خطبه 83.

1479- حکمت 210.

1480- خطبه 182.

1481- خطبه 113.

1482- خطبه 114.

1483- خطبه 16.

1484- خطبه 198.

1485- خطبه 230.

1486- خطبه 194.

1487- خطبه 196.

1488- خطبه 204.

1489- خطبه 191.

1490- خطبه 183.



1491- خطبه 193.

1492- خطبه 173.

1493- خطبه 198.

1494- حکمت 242.

1495- خطبه 193.

1496- خطبه 83.

1497- خطبه 176.

1498- نامه 31.

1499- خطبه 388.

1500- خطبه 130.

1501- حکمت 370.

1502- حکمت 130.

1503- خطبه 16.

1504- حکمت 349.

1505- خطبه 198.



1506- خطبه 193.

1507- نامه 47.

1508- حکمت 147.

1509- نامه 28.

1510- خطبه 16.

1511- خطبه 4.

1512- خطبه 38.

1513- خطبه 169.

1514- خطبه 114.

1515- نامه 65.

1516- حکمت 274.

1517- خطبه 88.

1518- حکمت 207.

1519- 126.

1520- نامه 31.



1521- خطبه 157.

1522- حکمت 31.

1523- حکمت 445.

1524- حکمت 31.

1525- حکمت 147.

1526- خطبه 22.

1527- حکمت 113.

1528- حکمت 248.

1529- خطبه 87.

1530- نامه 45.

1531- حکمت 123.

1532- حکمت 257.

1533- حکمت 344.

1534- حکمت 240.

1535- حکمت 31.



1536- خطبه 81.

1537- حکمت 346.

1538- حکمت 66.

1539- حکمت 362.

1540- خطبه 176.

1541- حکمت 211.

1542- حکمت 47.

1543- نامه 69.

1544- حکمت 367.

1545- حکمت 62.

1546- خطبه 192.

1547- حکمت 113.

1548- حکمت 371.

1549- حکمت 382.

1550- خطبه 146.



1551- حکمت 329.

1552- حکمت 38.

1553- نامه 31.

1554- حکمت 47.

1555- حکمت 68.

1556- حکمت 345.

1557- حکمت 476.

1558- نامه 45.

1559- خطبه 120.

1560- حکمت 233.

1561- حکمت 148.

1562- حکمت 60.

1563- حکمت 411.

1564- حکمت 381.

1565- حکمت 349.



1566- حکمت 403.

1567- حکمت 360.

1568- حکمت 182.

1569- حکمت 42.

1570- حکمت 394.

1571- حکمت 35.

1572- نامه 31.

1573- حکمت 40.

1574- حکمت 2.

1575- نامه 31.

1576- خطبه 86.

1577- حکمت 224.

1578- نامه 53.

1579- حکمت 194.

1580- حکمت 211.



1581- نامه 23.

1582- حکمت 20.

1583- حکمت 52.

1584- حکمت 11.

1585- نامه 31.

1586- خطبه 192.

1587- حکمت 124.

1588- حکمت 47.

1589- حکمت 234.

1590- حکمت 61.

1591- خطبه 80.

1592- حکمت 392.

1593- نامه 31.

1594- حکمت 217.

1595- حکمت 149.



1596- حکمت 140.

1597- حکمت 33.

1598- حکمت 175.

1599- خطبه 241.

1600- خطبه 76.

1601- خطبه 83.

1602- خطبه 176.

1603- خطبه 106.

1604- خطبه

.100

1605- حکمت 377.

1606- خطبه 45.

1607- نامه 53.

1608- نامه 62.

1609- خطبه 115.



1610- نامه 31.

1611- نامه 27.

1612- حکمت 90.

1613- حکمت 342.

1614- حکمت 87.

1615- خطبه 91.

1616- حکمت 87.

1617- حکمت 3.

1618- حکمت 113.

1619- حکمت 86.

1620- حکمت 339.

1621- خطبه 4.

1622- حکمت 161.

1623- حکمت 321.

1624- خطبه 87.



1625- نامه 53.

1626- حکمت 173.

1627- حکمت 54.

1628- حکمت 211.

1629- حکمت 352.

1630- حکمت 247.

1631- نامه 53.

1632- حکمت 451.

1633- نامه 46.

1634- حکمت 10.

1635- حکمت 412.

1636- حکمت 5.

1637- حکمت 62.

1638- حکمت 113.

1639- حکمت 177.



1640- حکمت 239.

1641- نامه 16.

1642- خطبه 83.

1643- خطبه 86.

1644- خطبه 64.

1645- حکمت 351.

1646- خطبه 5.

1647- حکمت 123.

1648- خطبه 23.

1649- حکمت 94.

1650- خطبه 128.

1651- نامه 53.

1652- خطبه 72.

1653- نامه 53.

1654- حکمت 53.



1655- حکمت 372.

1656- حکمت 67.

1657- حکمت 138.

1658- حکمت 224.

1659- حکمت 123.

1660- نامه 31.

1661- خطبه 166.

1662- حکمت 228.

1663- حکمت 123.

1664- حکمت 406.

1665- خطبه 192.

1666- حکمت 214.

1667- حکمت 113.

1668- حکمت 224.

1669- حکمت 224.



1670- نامه 31.

1671- حکمت 312.

1672- حکمت 388.

1673- حکمت 349.

1674- حکمت 193.

1675- خطبه 165.

1676- حکمت 257.

1677- حکمت 409.

1678- نامه 64.

1679- حکمت 373.

1680- نامه 53.

1681- حکمت 147.

1682- نامه 31.

1683- حکمت 103.

1684- خطبه 222.

1685- حکمت 91.

1686- خطبه 109.

1687- خطبه 151.

1688- خطبه 108.

1689- خطبه 88.

1690- حکمت 50.

1691- خطبه 187.

1692- خطبه 108.

1693- خطبه 154.

1694- خطبه 133.

1695- خطبه 185.

1696- خطبه 83.

1697- نامه 58.

1698- حکمت 371.

1699- حکمت 347.



1700- حکمت 225

1701- حکمت 218

1702- حکمت 212

1703- حکمت 256

1704- خطبه 160

1705- حکمت 110

1706- خطبه 194

1707- حکمت 226

1708- حکمت 275

1709- نامه 31

1710- حکمت 219

1711- حکمت 180

1712- حکمت 2

1713- نامه 31

1714- نامه 31



1715- خطبه 86.

1716- نامه 31.

1717- نامه 45.

1718- حکمت 359.

1719- نامه 45.

1720- خطبه 223.

1721- خطبه 85.

1722- خطبه 157.

1723- خطبه 83.

1724- خطبه 78.

1725- خطبه 222.

1726- خطبه 16.

1727- خطبه 78.

1728- نامه 56.

1729- حکمت 31.



1730- حکمت 449.

1731- حکمت 245

1732-

نامه 45.

1733- خطبه 95.

1734- خطبه 161.

1735- خطبه 76.

1736- خطبه 50.

1737- حکمت 150.

1738- حکمت 298.

1739- خطبه 176.

1740- خطبه 183.

1741- نامه 31.

1742- خطبه 86.

1743- خطبه 183.



1744- نامه 7.

1745- نامه 53.

1746- حکمت 323.

1747- خطبه 87.

1748- نامه 30.

1749- حکمت 333.

1750- نامه 53.

1751- خطبه 165.

1752- نامه 56.

1753- نامه 51.

1754- حکمت 449.

1755- خطبه 176.

1756- خطبه 149.

1757- حکمت 359.

1758- حکمت 89.



1759- خطبه 114.

1760- 176.

1761- خطبه 222.

1762- حکمت 433.

1763- خطبه 86.

1764- خطبه 42.

1765- حکمت 123.

1766- حکمت 424.

1767- نامه 53.

1768- خطبه 50.

1769- نامه 31.

1770- نامه 27.

1771- حکمت 126.

1772- حکمت 3.

1773- نامه 53.



1774- حکمت 378.

1775- خطبه 131.

1776- حکمت 468.

1777- حکمت 38.

1778- نامه 31.

1779- حکمت 114.

1780- نامه 31.

1781- حکمت 221.

1782- حکمت 186.

1783- خطبه 205.

1784- حکمت 253.

1785- خطبه 193.

1786- نامه 48.

1787- حکمت 233.

1788- خطبه 136.



1789- حکمت 114.

1790- حکمت 327.

1791- حکمت 349.

1792- حکمت 298.

1793- خطبه 176.

1794- خطبه 3.

1795- حکمت 476.

1796- خطبه 3.

1797- خطبه 192.

1798- خطبه 158.

1799- خطبه 224.

1800- خطبه 97.

1801- نامه 47.

1802- خطبه 151.

1803- حکمت 341.



1804- خطبه 224.

1805- نامه 53.

1806- حکمت 221.

1807- خطبه 98.

1808- نامه 53.

1809- خطبه 192.

1810- نامه 62.

1811- خطبه 201.

1812- حکمت 24.

1813- حکمت 46.

1814- خطبه 192.

1815- نامه 53.

1816- نامه 31.

1817- نامه 69.

1818- حکمت 349.



1819- حکمت 167.

1820- حکمت 38.

1821- حکمت 126.

1822- خطبه 165.

1823- حکمت 312.

1824- حکمت 113.

1825- حکمت 371.

1826- خطبه 192.

1827- خطبه 192.

1828- خطبه 223.

1829- خطبه 223.

1830- خطبه 192.

1831- حکمت 6.

1832- حکمت 150.

1833- نامه 53.



1834- خطبه 192.

1835- نامه 21.

1836- حکمت 282.

1837- خطبه 192.

1838- حکمت 398.

1839- حکمت 252.

1840- حکمت 305.

1841- خطبه 221.

1842- حکمت 398.

1843- حکمت 454.

1844- حکمت 347.

1845- نامه 31.

1846- حکمت 255.

1847- خطبه 192.

1848- خطبه 39.



1849- حکمت 179.

1850- خطبه 192.

1851- خطبه 180.

1852- نامه 38.

1853- نامه 76.

1854- نامه 69.

1855- خطبه 173.

1856- خطبه 106.

1857- نامه 69.

1858- خطبه 192.

1859- حکمت 194.

1860-

حکمت 363.

1861- حکمت 255.

1862- خطبه 153.



1863- حکمت 31.

1864- خطبه 151.

1865- خطبه 176.

1866- خطبه 145.

1867- خطبه 17.

1868- خطبه 86.

1869- حکمت 323.

1870- خطبه 28.

1871- خطبه 28.

1872- خطبه 64.

1873- خطبه 4.

1874- حکمت 455.

1875- خطبه 153.

1876- خطبه 4.

1877- نامه 32.



1878- حکمت 421.

1879- خطبه 194.

1880- خطبه 87.

1881- خطبه 72.

1882- خطبه 164.

1883- خطبه 16.

1884- خطبه 97.

1885- خطبه 154.

1886- خطبه 120.

1887- خطبه 148.

1888- خطبه 144.

1889- خطبه 144.

1890- خطبه 150.

1891- نامه 7.

1892- خطبه 106.



1893- خطبه 176.

1894- حکمت 31.

1895- خطبه 198.

1896- نامه 65.

1897- خطبه 150.

1898- نامه 26.

1899- خطبه 215.

1900- خطبه 140.

1901- حکمت 461.

1902- نامه 31.

1903- نامه 53.

1904- حکمت 363.

1905- خطبه 150.

1906- خطبه 194.

1907- خطبه 126.



1908- خطبه 47.

1909- حکمت 70.

1910- حکمت 33.

1911- حکمت 109.

1912- خطبه 45.

1913- خطبه 111.

1914- نامه 31.

1915- حکمت 396.

1916- خطبه 16.

1917- حکمت 108.

1918- نامه 31.

1919- خطبه 142.

1920- حکمت 181.

1921- خطبه 113.

1922- خطبه 176.



1923- نامه 53.

1924- حکمت 349.

1925- خطبه 140.

1926- حکمت 51.

1927- حکمت 223.

1928- حکمت 150.

1929- حکمت 349.

1930- حکمت 353.

1931- خطبه 86.

1932- حکمت 38.

1933- نامه 53.

1934- خطبه 84.

1935- خطبه 35.

1936- نامه 69.

1937- خطبه 16.



1938- خطبه 87.

1939- خطبه 108.

1940- حکمت 211.

1941- حکمت 179.

1942- حکمت 215.

1943- نامه 53.

1944- نامه 69.

1945- نامه 11.

1946- خطبه 113.

1947- خطبه 127.

1948- خطبه 119.

1949- خطبه 176.

1950- خطبه 192.

1951- خطبه 35.

1952- حکمت 464.



1953- حکمت 183.

1954- حکمت 317.

1955- حکمت 31.

1956- خطبه 147.

1957- حکمت 143.

1958- حکمت 127.

1959- خطبه 157.

1960- حکمت 159.

1961- خطبه 86.

1962- حکمت 4.

1963- خطبه 133.

1964- حکمت 314.

1965- حکمت 220.

1966- حکمت 160.

1967- نامه 53.



1968- نامه 29.

1969- حکمت 215.

1970- نامه 53.

1971- حکمت 447.

1972- حکمت 211.

1973- حکمت 371.

1974- نامه 53.

1975- حکمت 178.

1976- نامه 53.

1977- نامه 28.

1978- خطبه 192.

1979- خطبه 150.

1980- خطبه 161.

1981- حکمت 371.

1982- حکمت 125.



1983- خطبه 152.

1984- خطبه 106.

1985- خطبه 106.

1986- خطبه 198.

1987- خطبه

.113

1988- خطبه 152.

1989- نامه 16.

1990- خطبه 176.

1991- خطبه 106.

1992- نامه 64.

1993- خطبه 192.

1994- خطبه 160.

1995- خطبه 120.

1996- خطبه 189.



1997- خطبه 106.

1998- حکمت 458.

1999- حکمت 522.